

الْأَزَلِ أَفَلَا عَالَمٌ لِّذُنُورٍ عَلَيْهِمُ وَأَمَّا يُعْزَوْنَ

2961
مُعْتَبَرُ الْأَوَّلَاءِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلاله
وآياته وبرهانه

٢٠١ ايفات الف و اجنس فائق

الحقيقين: المرعوثين عمر بن الخطاب وحمزة بن عبد المطلب اشجرة النبوة التي

[illegible]

جناب قاضی سلیمان الدیخان صاحب

وہی کلمہ ضلع اجمیر۔ غلط لکھا

طبع این کتاب در شهر تبریز در روز بیستم محرم الحرام سنه ۱۲۸۵ کرامت الله تعالی

بعن الملک المعین الوهاب

کتاب تطاریح حالات و ملفوظات مناقب مقامات حضرت خواجہ خواجگان علی
غریب نواز خاں خواجہ معین الدین چشتی سنجری ثم الاجیری قدس المدبره العزیزه

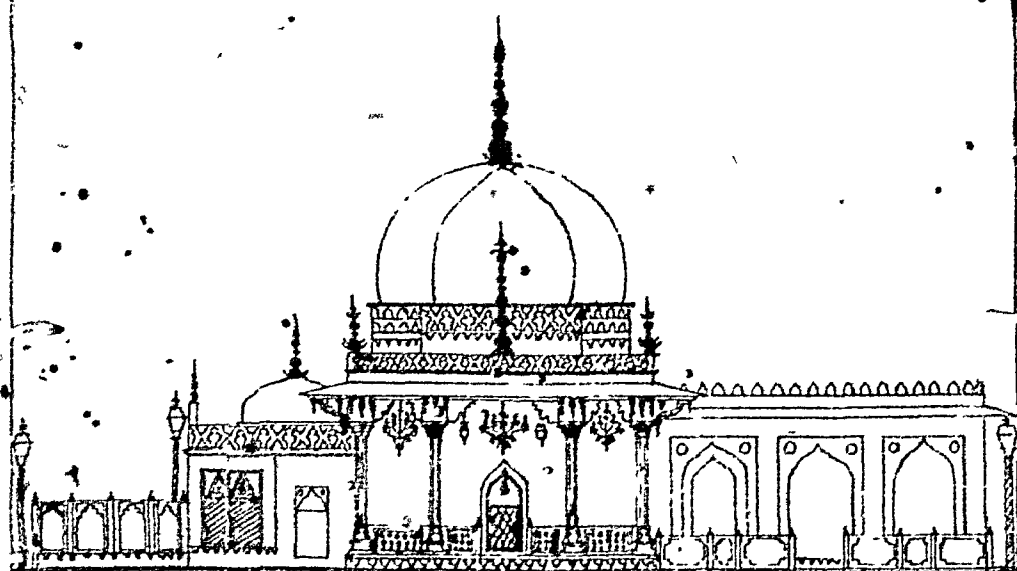
مسیحی

معین الاولیاء

تصنیف ادب الیقوت شاعر بلیغ جناب منشی قاضی سید انام الدین حسن خان

بماہ ربیع الاول ۱۲۳۳ھ
۱۷۹۸ء

طبع در الہند شریف زبور طبع اراکندہ
سہ ماہی



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بچہ و نسا لا تعد مرخص را کہ شاید نوع انسان از بزرگوار علم و دانش بسیار است در توانا محدود و شمار ختم المسلمین
 و علی آلہ وصحابہ جمعین کہ تخلیق مجیدہ ہزار عالم تفصیل بنی آدم از وجود با جو کس بوجود آمد۔ و از پر تو
 جمال عالم افزودش ظلمت کفر از میان زمان و زمانیان برخاست۔ اما بعد فقیر درویش سیدش
 قاضی سید امام الدین بن سید نیر الدین کہ از کمر کردہ ربابان خدمت مرشدہ و مولائی سراج حقیقت
 نور بعین عرفان و معرفت شمع شبستان محمد و وحدت حضرت خواجہ الکبریا حشمت تو سری است بر نمونی
 طالع بیدار و مساعدت و در کار جمعیت مطاب العکب سیر و ملوک و تواضع و ملا فیض رسانید و بر حالات و
 مقدمات اولیاء کاملین و بزرگان دین کما ہی عز انگی یافتہ تبعہ اضافی ایران بقیۃ شاعر و دیوانہ آثار
 نظر بہ استعداد و اجتہاد و امتیعی گماشت کہ برنے از حالات و مقالات مرشد اس الکیس تاج المقربین و المحققین
 مہر سپر ایمان و ایقان حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء معین الحق و الملتہ والدین بنی الحسینی حشمتی شجری
 اجمیری قدس سرہ العزیز و در ضبط تحریر و ربط تسطیر آوردن موجب سعادت و آیین و مفاخرت
 نشانتین خواهد بود۔ لاجرم کمر بہمت درست کردہ بہ ترتیب این رسالہ کہ بہ شتمل بر چہار باب است سعی مولود

بجای خود رسانید - باب اول - مشتمل بر حالات و مقامات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا - باب دوم - تذکره
اولاد و خیمانی - باب سوم - ذکر اولاد و حافی مشتمل بر دو فصل و دو فرع - باب چهارم - مشتمل بر تذکره بنای جمهر
و آستانه عالی و مقامات بزرگ قدیم

باب اول

مشتمل بر حالات و مقامات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا

مخفی میباد که حضرت خواجه را اصل از شهر نواح خراسان است و تکیه پدید بر گوارش داعی اصل را لیلیک
گفته خواجه عنوان شباب بود و روزی در خانه با نغمه که از آن خواجه بود و لمحه ذات بصورت مجذوب
پدید آمد و پاره نان طلب کرد و حضرت خواجه حبس راقی و لیلیک را لیلیک چندان خرم از زانی
فرمود صفت مجذوب ا طریق بل احسان مرغوب آمد و چند شریه لعاب دهن آلوده بحضرت مستر کرد
بخوردش استید او فرمود - از آنجا که مشیت قضا و قدر تمیزین بود و خواجه از انکار باز داشتند و تسلیم مجذوب
تسلیم نمودند منقول است که از آن زمان غلبه عشق و محبت بر حضرت خواجه استیلا یافت تا آنکه حرف
حب الوطن را از صفو خاطر بکنه لک حسن طلب کوک کرده حقیق ترک عیال و در بر راست کرد و از
بهموم و کثرت یار و دیار روئے تا فتنه با تحصیل سادک معنی که در صورت مجذوب مشاهده فرموده
پایه شوق در وادی طلب و بیابان تعب نهادند و درین صعوبت و فقر پیش از همه تا که حضرت خواجه
را بر صورت جذب و سنی و سلوک متنبه فرمود و کلام غیب بود تا به اسباب ظاهری علوم و ینیه را در بحر قند و نجارا
الکتاب فرمود و مقام یقین را به یقین آیتین افزودند تا آنکه بحال جذب شوق عنان مسته و استیلا
کشان بر و معبود آباد بغداد رسید و آنجا که منشاء ازلی انکشاف رموز خفی و حلی نمیدین مقام
موجود و معبود بود و خیمانی خیمه خدمت قطب اکوین شیخ المغربین و المشرقین حضرت خواجه عثمان بارونی

قدس سره العزیز فایز شده بخش کمال ازان سرایه بخش دریا نوال اخذ فرمودند میگویند که حضرت خواجه
 مدت بست سال در سفر و حضر بخدمت حضرت مرشد برحق سپری شد و انجام کا خلعت خلافت ختم
 رخصت دریافت خیر باد گفتند در آنجا بهر آن تبریز نزل مکرمت فرموده با عیان اشراف دین اکتساب
 نعم البستل فرمودند - آورده اند که حضرت خواجه اکثر بمقابر جائے خوش آمد و بعد از هفتایوم پاره
 نان که بیشتر از پنج مثقال می بود فقط می خورد و بنوس و دنانا بنوس بود و بکمال شکست رخصت بایستند
 درست فرمودند بیشتر بر اخفای راز و حفاظت امر حق جهد بلیغ منظور و بهرگاه عزالت و وحدت مقصود
 بود - از هجوم و کثرت انظار بود - اسنلاق عظیم فوض تقیم داشتند هم درین اثناء حضرت خواجه زاد و مترا
 و غیر آن صورت قیام در پیش آمد - زانجله واقع زمان در دوسیزه و اقبال بیان است - قیامتیکه حضرت خواجه
 در سبزوار رسید - حاکم سبزوار محمد یادگار نام که بنایست قلی المشرب نا انجار روزگار بود - بانبیاء و رؤس و
 برخویشتن برافروخت و تبر و آزار حضرت خواجه برآمد - تا چون نظرش بر چال جمیل مبارک رسید
 می ختیار لرزیدن آغاز کرد و بحال خود نماند و عاقبت کار از اراده نامنرا استغفار خواند تا نگردد
 بتلقین و تصرف حضرت خواجه بجهت خستیا کرده تبرک تعلق اهل عیال بر کاتب ضعیف
 تا به حصار شادمان خود را رسانید و بارشاد حضرت خواجه بتلقین و تدریس آنجا با و مفوض شد حضرت
 درویش چالی مولف سیر العارفین میفرماید که او قبر شیخ محمد یادگار در حصار شادمان فیده است بالآخر
 حضرت خواجه به بدین نبوی عازم شد و بعد از مدتی مناسک حج با ایلم حضرت صدر النبوت بصوب
 الحیمه و رود مسعود تعلق افتاد - در آن زمان حمیر بکومت هندیان بود و راجه پشور نام فرمانروای سمرقند
 الحال که حضرت حمیر سبع هلام و مرجع اهل اسلام است - در آن ایام معدن کفر و منکر کفار بود و حضرت
 خواجه در حمیر رسیده اولاً باینکه طرح اقامت انداخت و رخت سایه دار بود که اکنون بجایش عبدیک نگه دارد
 استاد شریف واقع است شخصی از ملازمان جابر طرح حضرت جبرائیل آمد و حضرت خواجه را خبر اقامت برد
 بر لب تلاب که اناساگر مشهور است قیام فرمودند - ساحل نالاب بهر از بت و تاجانها معمور بود و جز
 صدای ناقوس و غلغلله هر چند صدای دیگر از شام تا سحر جاگزین گوشش و بوش نمیشد - روز سه

بمقتضای ذریع و تسبیح طینت با خدام حضرت خاجه برهن چکان حسد برده از غسل و وضو و شستن
آبند چون حقیقت حال حضرت خاجه را اطلاع شد - بخاطر امر فرمودند که از آب تالاب با قدر
یک گزه گل بر آورده بنور کوزه آب بر داشته بودند که بگین آب تالاب رزق مین و بخار آسمان گردید
و نشان بیخوت و تراوت در پهن تالاب محسوس و مفقود گشت - ازین مبرهنت تالاب عظیم و آفت کثیر حلال
نوع انسان و حیوان متاثر شده - و فریاد لطمش گویان محسوس شور نشور بود - باظهار انجینیت بر آب
همیست کات و خوارق عظمی و کرامت کبری می شنودی که از قوم جان عبود و سجود نموند و بدو خوشتر
حضرت خاجه بزرگ رحمه الله علیه رسانیده به تسلیم اسلام و بیعت خدم معزز و مباحی شد چون
این واقع ہویش با راجه پتھورا میسایندند - مادرش یادش داد که با انجین صاحب بیست عظمت
مقابل و مجادل کردن دشمنی برپا می خود کوفتن است باید که خوشتن ازین شرع و لفاق باز داری
اما راجه پتھورا که فنقاوت ازلی و منافست سرمدی تقدیرش بود برگشته پیر زال خیال نکرد و بصحب
یکه از پیر شماران خویش اجپال جگی را که در فن سحر و افسون بی طوطی داشت اطلاع فرستاد و اتمام
و شتانت درخواست کرد - جوگی مذکور به نازش اسباب سحر فسون که از قبیل باز خو خوار و عقرب جبار
بودند خود را به جمیر رسانید - و با خدام حضرت خاجه بزرگ طرح مقابل انداخت و عاقبت کار مهرم و مخدول
گشته و خود ابعیت راجه پتھورا در حضرت خاجه رسانیده بصد تضرع بحاج عفو و تقصیر التجب کرد
حضرت خاجه بامر زرشش فرموده اجپال را خلعت اسلام معزز و مفتخر فرمود - اما راجه پتھورا که سعاد و اکا
مقدس نبود از صراط مستقیم سعادت هدایت آواره و شنت ابدار و ضلالت گشته بدست شکر اسلام
گرفتار اندر بالآخر در سل جهنم شد - آورده اند که حضرت خاجه را مجاهدت عمل و محافظت کلام چندان بود
که در یک روزه دو خنم و بیگ شب هزار رکعت تسبیح و سوره میگردند و گاهی سه کون و گاهی بیست و پنج بار
افوال در مانگیر و ابادل به دست مقابل میفرمودند حضرت خاجه بایسوم که از سفر حجاب از معاودت فرمود
تا مدت چهل سال که حد زمان عین الوصالی بود - در دار بخیرا جمیر علی الاقبال قیام فرمود و غیر آنکه
بنظر تصحیح و تنقیح شدن موضع ناندن که وجه معاش فرزندش بود یکبار تا به دلی نقل و حرکت

ناگزیر افتاد و سلسلہ نسب پشس بوجہ امام حسن علیہ السلام رضی اللہ عنہ بہ میر المؤمنین علی بن ابی طالب
 کرم اللہ وجہہ منتهی میشود۔ سید حسن ملقب بخواجه معین بحق والدین محبتی بن سید غیاث الدین۔
 بن سید نجم الدین۔ بن سید عبد العزیز۔ بن سید ابہریم بن سید ادیس۔ بن حضرت امام موسیٰ کاظم
 بن حضرت امام جعفر صادق۔ بن امام محمد باقر۔ بن امام علی سجاد۔ بن امام حسین شہید اکبر بن علی
 مرتضیٰ شیر خوار رضی اللہ تعالیٰ عنہم جمیعین۔ بعضی کہ نسبت سیادت حروف زردہ اند قصو تحقیق غایب
 قاضی است۔ منقولست کہ حضرت خواجہ بزرگ مراد بن مؤتبعان بسیار بودند۔ اما صفی را کہ
 کہ تبصہ دین ریاضت و تشریف خلافت تر از فرمودند۔ تفصیل انیت۔ خواجہ قطب الدین
 شیخ حمید الدین صوفی۔ شیخ فخر الدین فرزند اکبر حضرت خواجہ بزرگ سید ضیاء الدین فرزند دوم
 حضرت خواجہ بزرگ شیخ معین الدین۔ قاضی حمید الدین محمد عطا ناگوری۔ اچپال معروف علیہ السلام
 سید وجہ الدین مشہدی۔ شیخ برہان الدین۔ شیخ احمد شیخ محسن یا حسن۔ شیخ سلیمان غازی
 شیخ شمس الدین۔ شیخ حسن خیاط۔ شیخ احد الدین کرمانی۔ بی بی جمال حافظ نسبت حضرت
 خواجہ بزرگ شیخ مسعود غیر سالار مسعود غازی۔ ازینہا ہر یک صاحب مقام و مرجع کافہ انام بود
 اما بنام قطب الاولیاء خواجہ بختیار کاکی قدس اللہ سرہ العزیز۔ و شیخ حمید الدین صوفی التوالی
 الناکوری کہ سیاط ابن التیار کاکی معروف است قمری خال زودہ بودند و ازین ہر دو یکے را بہ دہلی
 و دیگرے را بہ ناگور سر پٹائی خلافت داشتند و فرمودند و از کلمات حیض آیات او است
 حکما قال فی سبیل العارفین فرمود دل عاشق آتش کہہ محبت است ہر کہ در دہ خود آید بسوزد
 از یکہ سبب آتش مشتعل تر از نارہ محبت نیست و فرمود کہ از سبیل آبان صدا برے خیزد
 کہ در دریا میرسد ناہوش میگردد۔ فرمود و شنیدم از خواجہ عثمان فاروقی رحمۃ اللہ علیہ کہ رب العرش
 دوستانہ اند اگر در عالم دنیا یک چشم دین محبوب باشند ابود شوند فرمود کہ از حضرت خجہ
 عثمان قدس سرہ باستماعیم پرسید کہ ہر آنکہ این بختصلت دارد حضرت سبحانہ تعالیٰ اورا
 دوست میدارد و اول سخاویت ہجو سخاوت بجا ردم فقط بسان شغفت خورشید نصف الہناز

سوم خلق مانند زمین فرمود صاحب صاحبان بزرگانیک صحبت بدو شتابان متبراز اعمال
 بد فرمودند متبریز هم بر سیه حکم انگاه شمارند که فرشته چپ چپ عمل بد تا مدت بسال بنام و نوسید
 فرمود بجا احضرت خواجه عثمان بنیونی قدس الله سره العزیز که درویش محق درویشی انگه باشد
 که او درویش الم فنا هیچ باقی نماند علامت محبت و اطاعت است و ترس که مبادا دوست آید شود
 حیرانان بقایست و گو که بران مهتلم نایز باشند همه عالم و عالمیان را و فصل دهم
 نیستند عارف کس است که هر چه خواهد در پیش آید و هر چه گوید جویش بشنود و کمتر
 قدر عارف آنست که موصوف بصفت حق باشد اگر کسی بصورت مدعیانه پیش آید بزرگوار
 آید و تحت الزام رساند فرمود سالها مورین کا حجاب بودیم عاقبت کار غیر از سهیبت
 نصیب نماند فرمود گمان چندان مضرت نیست که تشهیر و تشویر را در سالمان فرمود آیت
 حق شناسی فرار از دنیا و سکوت و معرفت است بهر دان منازل معرفت به مقصد نرسند
 تا از معارف حقیقی سماع نیابند فرمود دلیل شقاوت انبیت که با وجود گناه نازش قبول دارد
 فرمود کسی که انعام یافت از سخاوت یافت درویش کس را گویند که ارباب حاجت با محروم
 بگوید مطیع خاطر درویش آن بود که با درویش بنشیند و غیر مطیع آن که درویش از نشینی
 درویش احترام کند عارف بودن بحق این است که خود نشینی باشد قانع و متوکل کس را
 گویند که برنج و دروکه از حسد لائق برسد نه بران شکایت باشد نه حکایت عارف را مرگ
 محبوب باشد راحت متروک و یا و حق مانوس عارف اچون با دروید و ده از واقعات شب برنج
 که گزشت یادش نماند علم قلزم ناپسند بکنار است و معرفت حبس پیداکند پس علم خدا
 و معرفت نبه از نیجا است فرمود ذات عارف چون آفتاب تابد و همه عالم از ان ازان آید
 فرمود نماز قیظ غریب است و معراج ممکن نماز هر که نماز را بقلب دین ادا کند بر بالا عالم
 حقیقت و قرب بهینار نه رسد

فرمود که خوارق عادات حضرات خواجہ بزرگ منقولست که حضرت خواجہ بہر شب تجاہل

استراحت میل نفرموده و بر زمین پشت نهاده نیامود. زمانیکه پس از افاقه مراقبه نظرش بر
از اهل فنق و مجور می افتاد تا شب تارک می شد و اگر بر کافری نگاہ می کرد شریف السلام
و دولت ایمان می یافت روزی حضرت خواجه در یاد حق مستغرق بود. بهادرین یان می که از
مرزبان خدمت دولت پاسبوس دریافت و التماس کرد که با دوشاه در باب استخراج او
فرمان داده است. پرسیدند که با دوشاه کجاست عرض کرد که بنظر تفریح و تفریح بیرون شهر است
مرغزار برانسیپ سوار رفته است. حضرت خواجه تامل فرمود و بعد ساعتی اش را در گذردن
دازین اندیش بزجاط مٹن باشش امرو با دوشاه را اهل بر سر رسید است باز پشت اسب
بر روی زمین افتاده ملاک خواهد شد. ساعتی نگذاشت که از مرگ با دوشاه خبر آوردند. فرمود حضرت
خواجه بختیاری که تا مدت نسبت سال در خدمت حضرت خواجه معین اولیاء خواجه بزرگ بودم. بگای
نه شنیدم که در باب صحت و عافیت خود سخنی گفته باشد اما بجناب ب العزت انتخاب میکرد
که هر آنقدر که در دو محنت قسمت جهان جوانیان است به فقیر و لکیر معین الدین نصیب باشد.
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء با جماعته در ویشان نشسته بود. درین اثنا سلطان
شمس الدین تیمش تیر و کمان در دست گرفته از پیش نظر گذشت چون حضرت خواجه بزرگ بید
فرمود که این پسر با دوشاه ملی شد نیست غایت محبتش آن شد نقل است روزی حضرت خواجه
بزرگ معین الاولیاء با جماعته فقرا هم نشین بودند و باره فقر و سلوک ذکر میرفت درین گفت
شنید و دیدند که حضرت خواجه نوبت به نوبت در میان و بسیار نظر میکند و قیام میفرماید از محله
این آثار حاضران متعجب شدند قوت یک یاران جلسه از هم جدا شدند حضرت خواجه بختیاری
سبب قیام بار بار و موجب دیدن بهمت بین و بسیار استفسار کرد فرمودند که مرقده مطهر حضرت
عثمان باونی چون می دیدم تعظیم می کردم حضرت خواجه بختیاری میگوید که فرمود خواجه بزرگ رحمه
که فقیر معین الدین در جنب لغیم نخواهد رفت تا مریدان و فرزندانش را بذیل او نه بخت آیند
منقول است که هفت تن از کافران در بغداد آتش پرستی میکردند و لعبارت مریدان میگویند

ہر یکے کو یہاں شہرت کمال آشت روزے بارادہ تھان تصدقات حضرت مسیح کے وہ سمجھ آئے
 زمانیکہ جمال بالکمال حضرت خاجہ شہارہ کردند از خود قربت نزد شہریرہ باندام اینہاروئے داد چوں
 حضرت خواجه قدس سرہ بید فرمود کہ با آنکہ شمار ابرقوت و قدرت حضرت افریگا نظر ہے ست۔ اما در
 خالق و مصلحت استیازندارید حیف است کہ بہرستیدن آتش و کوشیدن ناخ کا خود را خراب کنید
 و بہرستادن کہ مارا از آتشش مومخ از بس خوف و خطر است۔ باشد کہ از پرستیدن و عزیر و دشمن شیخ
 رعایت و مسامحت روادار و حضرت شیخ الاسلام خاجہ بزرگ قدس سرہ العزیز با شماع
 ایمانی تبسم کرد و فرمود کہ این ہمہ غیر از طاعت و پرستیدن انست مطلق بدست نہ آید آتش را
 سرہ آن بنیاد کہ جس حکم حضرت خداوندگار احمد سے السوزد۔ کا فران عرض کرد کہ حضرت شیخ
 کہ غیر یاد حق کار و کیم نہ دارد۔ اگر از آتش سوزان بخوشی تن را پیش ما محفوظ و مصنون و داشتن توانا
 کار انعامیت تا یک نخت از پرستیدن آتش کہ محبوب و سجدایا نیست آخر از واجبتا کتبیم حضرت خاجہ
 چون این سخن پر شنید فرمود کہ اگر مردان خدا را در عرض آتش بیت از تہہ ان وقت سر و شود و لطف
 پذیر و وسیع رحمت نہ ساء این بگفت لغسلین بایست کہ شہیدہ در انبار آتش بیت
 آن ہمہ آتش تیز کہ شعلہ خیز و شہ آگیز بود و طرفہ لعین سر و شد و لطف پذیر نیست چوں لعین
 یک از ان انبار بر آوردند دیدند کہ ایسج آسب نہ سیدہ است بچپان بود کہ انداختہ بودند۔ با ظہار
 انجین عظمت و کرامت علیہ السلام بچگان با جعفر حق والوہیت حضرت خاجہ بزرگ علیہ السلام
 زبان حال کہتہ انداز شہودہ استی و عقائد نار و اتانہ تار کہ شدہ بدست حق پرست حضرت
 شیخ الاسلام حضرت خواجه معین الحق الدین قدس سرہ تصدیق ایمان تسلیم سلام کردند و در کتب
 زمان از وہ سلمان خدمت شیخ گشتند حضرت خواجه معین الحق قدس سرہ فرمود بزرگے بود
 کہ خواجه عطا سلیمی نام داشت او تا بہ چهل سال سے بسوئے افاناک نکرد۔ استفسار کرد کہ چنداں این فری
 و جہاد ہی از چیست گفت کہ از پنج و شتر مساری گور و بہیت فرماے محشر باز پرسیدند کہ بسوئے
 آسمان نہ بکون است۔ جواب داد کہ از بسیاری گنہار و خندہ کہ در مجلس باز دہم فایغ نشستم

و بعد ازین محل فرموده که خواجه فتح موصلی از یاران طریق و بزرگان جماعه صوفیان بود که سیرت و
اندوه گینشستن مداومت داشت از افراط گریه گوشت رخسار ریخته بود و بعد وفات او در نزاع
و جدیه بود که در آنجا که در جواب داد و لغام فرموده از گنایانم در گذشت و زانیکیه را به جبهه و پنج
روز خطاب کرد که فتح از چوبه که سالها به گریه می نمود از جنت تا آید و از جبهه که سر جبهه آورد و در
عند خدایم که خداوند از عفو آمرزش تو حرمان ندهد آشتی - آنا از اندیشه منزل گور و پرستش در آنجا
و بعد از دستی فرشته موت خالف و همناک بودم و میسر گشتم - فرمانی که به پیش ازین ترس از این باب
حضرت خواجه حسین الحق میفرماید که خدمت حضرت شیخ الفیاضین خواجه عثمان قدس سره در سفر کربلا
بودم - جائی جانقاہ بود و در آنجا خدمت شیخ صدر الدین محمد احمد را دیدم که هر که در آن خانقاہ
سے آمد محرم نمیزنشت با هر که چیزی سے داد میفرمود که در حق من دعا سے استغفار و استغفار را بیان باید
فرمود - و چون آن بزرگوار - ذکر گور و قیامت سے تشدید سے نزدیک - و چندان میگریست که از چشم
خون جیسے تراوید - و بهین حفظ بهر وقت شب و روز در شدت اضطراب و شکیون بسیر می نمود
و زانیکیه غایب گریه و کافریست سے داد و بچسب سال خود باز سے آمد و سے بسبب خطنا حلیه سیکر و
میگفت که راکه انهم مرگ در عقب و حریف نفس و پندار میباید باشد - و او را به سکون و تسکین
چه کار - حضرت خواجه حسین الحق قدس سره فرمود که فاشتر به نظر کشاده کار و بر آدن جتبیاج
از این نافع است - از حضرت ختم رسالت صلی الله علیه و سلم در خبر آمده است که هر آنکه کار
و شواره مشکل صعب در پیش دارد فاتحه الکتاب باین پنج بخواند
بسم الله الرحمن الرحیم میم آخر کلمه را بالام کلمه احمد ضم کند و آمین سه بار بخواند حضرت بجا نده تعالی
شانه رحمت فرماید و تراز رحمت و سعادت محفوظ دارد و مرام او تعجیل و تسهیل بآید و بعد از آن
محل فرمود که وقتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به یاران خدمت فرمودند که حضرت البقره
بهر آنچه که برکات و خیرات بر من لطف فرموده است پیش ازین بر کسی نبی یا مرسل میرسد نبود
و وقتی منتر خیریل نزل کرد و از حضرت کبریا خطابم آورد که در مصحف مقدس سوره هست - که اگر در

توفیق و ایل بود. احدی از ائم کلیم و شیخ علیهم السلام نبود و ترسانگشته بیدار بمان حضرت
 خواجه بزرگ نموده که سوره اُم الکتاب گلی و جزوی بخواند و در دما را دواست. در و مندرج که
 از چاره و درمان عاجز آید و خوشحال نگردد و سوره مذکور را بنین است و فریضه صلوات خیرگاه
 بسم الله چهل و یک بار بخواند و بدست حق سبحانه تعالی شانه سفائی کمال و صحت حاصل از انی فرماید
 بهترین اشنا شیخ الاسلام حضرت خواجه بزرگ نموده که وقتیکه از مشاهیر دیار شام شهر آمد
 بودم بیرون شهر در غایب مدویش را دیدم که در آنجا ساکن و بخت مجاهده و شدت فقر و فاقه از ب
 شخیص ضعیف و لاغر و ناتوان شده بود و غیر استخوان از گوشت و پوست چیزی نه داشت
 شیر خورنده محاسن غارنشسته بود گوشت که خدمت حاجت خلق داشت از بیم اینچنین گزند قوی
 معرض تخلف نشدم و توانستم که تقدیم کنم. انگاه نظر درویش بر من افتاد و به آواز بلند گفت
 که پیش میاید و هیچ ترس چون نزدیک نشدم به پشت من اشارت کرد و پشت من رو به او ب
 جز ترین آوردم. اول سخنی که بر زبان بیض ریش رفت اینست در پیش که قصد میکنم که آنم
 قصد افکنم و ازین قبیل بسیار سخنما گفت بعد از آن از من پرسید که از کجاست آئی و بابت
 گفتم از بغداد. فرمود نیک آمدی. باید که خدمت درویشان و عاملان شعا کیتی تا بزرگتر باشی.
 چندین سال است که بهارین غارنشسته اُم از خلق و ضلالت رسیده و در کوشش غارت عسرت آمدید
 از ترس نماز تمام میگیرم گفتم که نماز میگیرم. و چون خل خدمت دارم که اگر دقیقه از وفای نماز
 از دست برود اینم که کردم و خواهم کرد طایل و عاقل بر در جای عبادت و طاعت نماز مقبول و هیچگاه
 شمار نه بر آن کسی که از عهده نماز بر آید کای غظیم کرده باشد و خواجه محسن الدین قدس سره
 میفرماید که در شهر جماعه مسلمانان دیدم که قبل از آنکه نماز استقامت از او اینست که در نمازها موجب
 استقامت پیش از وقت پرستیدم گفتند که بوجوب اینکه وقت نماز بهر بهشت و سستی مانع نه باشد و انبیه
 وقت است که انیم بهر عین خل خواجه بزرگ فرمود که وقت از حضرت اب العزت بر حضرت میسر است پس سلام
 در وقت جهنم ایجا شد و فرمان آمد که میا منوی علیهم السلام در وقت جهنم و ادعی آفریده اُم آن

طبقه مفهم است از طبقات دیگر خطرناک و مصائب انگیز و تیره و تاریک و هم از افغی عترب معمر است اگر
 ناره این آتشخانه جهان سوزد درین تنگنا عسرت آباد است در ارض و فلک و شجر و حجر و حیوان و
 و آب بجز از میان و غنمش متعل گرد و در این همه عقوبت عذاب به و طائفه مخصوص است اول آنکه
 در نیاز تغافل و کمال روادارند و دوم آنکه سوگند دروغ و میان آرند و بهرین اثنا فرمود که بزرگ
 محمد اسلم طوسی نام داشت و قتی به ماده حصول کار سوگند در است بر زبان آورد و این
 سکر بود چون بحال آمد و از خوردن سوگند راست متنبه شد و فرمود که اینک سوگند است بر تو
 گاه باشد که بوجه دیگر بر زبان آید این بگفت و پیمان کرد که مدت العمر به سکوت و خاموشی بگذارد
 بعد ازین تا زمان چهل سال در صد حیات بود و آتالت نکشت و هیچ سخن نگفت بعد ازین
 بیان فرمود که روزی راجع بصری و خواجه حسن بصری و مالک و نیار و خواجه شفیق بخجی حضرت الله علیم
 و بصیر و پندشین بودند و کلام و صدق محبت بود و خواجه حسن بصری گفت که دوست در دوستی
 صادق آن باشد که چون در دو محنت در پیش آید صبر کند و راجع گفت ازین سخن پس
 ما و من می آید مالک دینار فرمود که بهر چه از دوست آید بران رضی و شکر باشد بعد ازین
 سخن و خنده قاه قاه افتاد و فرمودند که این چنین نیست و در مقابل منع آمده است که چنانکه
 عبرت است از نیکو از حضرت رسول برحق صلی الله علیه و سلم در خبر است که هر گاه کسی که در گریه
 رود آسودگان قبول گویند که غفلت شکار اگر آگاه باشی و خبر داری که بر آنچه سبب روزی از هر دو
 بگری و خوردن و خفتن و آسودن بر خود و انداری بهر محسن و حضرات خواج فرمود که بزرگ
 دیدم که از بس صغیف و تهی العمر بود و مشغولی بود و متغراق به مرتبه غایت داشت چون خدمت
 او دریافتیم سلام کردم و بخود اندیشیدم که از او آتش چیز بهر سیم بهر نیر که بصفتای قلب
 میگذشت که در فرمود که روزی بایست که در گریه و استمان بودم بایست که در صحبت بودم و سخن را با بی
 خرافت آمیز گفتن آغاز کرد و مرا خنده و عمقه فرا گرفت ناگهان از درون گریه بران گریه کردیم
 ندانم که تا سفت و حیف بران کسانیکه آنها را بر انزال فدا و پیش است و ملک الموت بکنین است

خنده غلامانه را بکار بر نند و بر مال کار نظر ندارند حضرت شیخ الاسلام خواجہ بزرگ میفرماید که در سلوک
 مذکور است که فرداے قیامت از عاشقتان صفی را فرمان رسد که بر پشت و آئینہ انہما عرض نما
 کہ ما را بہشت مطلوب نیست کہ راہ کہ بہشت بہشت تداپر ستید است بہمین اثنا حضرت
 خواجہ بزرگ فرمود کہ دیدن پنج چیز ہر یک از عبادت است اول ہر فرزند کہ در رو والدین
 بدوستی حق اسکا پند اجابت حج اکبر بناس قلم کتبند و زمانیکہ پسر بر دست مادر و پدر بویہ
 ملا فی عبادت ہر سال با در ساند و بیا مرزند و تہتے جوئے گناہگار سی و تہہ کاری انجمن
 است نہیا نقل کردہ ہو و در یاد خواب دید کہ کہ بفضائے قرب با حجابیان بخیر اندر رسید
 کہ این ہمہ سلوک و پایہ و مہم و مرتبہ از صحبت جواب داد کہ ما سے پسر زال داشتیم و تنیکہ بر خان
 میرتیم میر در پاصحی ضعیفہ نہادہ خصیت میخواستیم و آن ضعیفہ ضعیفہ دعائے آمرشیم میکرد
 و میگفت کہ حق سبحانہ تعالیٰ ترا ثواب حج روزے کند چنانکہ دعائے مادر ضعیفہ پایہ اجابت
 یافت و استجاب شد و همچون من آوارہ و مذموم را شجاعت دادند و بخشیدند حضرت شیخ الاسلام
 خواجہ حسین حق میفرماید کہ ایمان مرکز انوار است کہ در دل مومن قرار گیرد و سیدہ محصل چندان
 کہ براہ ثواب و دنیا و قلب ہر ترقی بہشت چون نیکی و صلاح استقامت و استحکام نہ پدید
 دل مومن را جمعہ نرگردد بہشتی اعمال تاریکی میفرزند چون بہشتی اعمال و خباثت بہشت کند
 شقی بقیہ منافق گردد و چون منافق بہشت از رحمت حق محروم و با یوس گشت انگاہ فرمود کہ
 بر دل مومن بہشت و حجاب است بر دور بہر حجاب بہشتاد فرشتگان در تسبیح و تحلیل مامور
 بہشت بخندند و آنکہ مومن را بیا ناز و محبت نشان است کہ ہر ہمہ فرشتگان ابدالان حجاب مامور باشند
 انوار سبائیدہ است منقول است از کتب سیر کہ حضرت خواجہ بزرگ را ما حضرت غوث الثقلین
 سلطان المشرقین العزیزین و ما با ملاقات واقع شدہ الاول آنکہ حضرت حضرت غوث الاعظم حضرت
 خواجہ بزرگ را دید و فرمود کہ روزے معین الحق الدین از قدوہ مشائخ ان زمان خواہ بود و دوم آنکہ
 و قصہ حبیب از آن گفتن ان مصاحبت و ہم نشینی و سہ واد و تہتے حضرت خواجہ حضرت شمس الاعظم

درخواست کرد که چیزهای سخت آن حق بیان فرمایند فرمود که سخن حق از او تهنائی مطلوب است.
 حضرت خاجه تبرک اگر گفت که در گنج تهنائی رستن از دو سبب نامناسب است یکی آنکه اگر گوش
 حق نباشد پیر و سگیز من برسد باشد که از روی غیرت خاطر پاکش برنجند و موجب نقصان
 من باشد زیرا که موازنه کلام و کمال احدی بتقابل رضای پیر و سگیز خود بهتر نمیدانم و دیگر اینکه
 حضار جلسه از دو حال عاری نباشد یا غنی محرابند یا نا محرم و نمیدانم که به لهما چه اندیشمند
 و خیال حشام بپزند چون این باشند حضرت غوث الاعظم هیچ نه گفت و سکوت فرمود بعد ازین حضرت
 غوث الاعظم اذن دعوت فرمودت بول فرمودند چون از حاضر بر سر قه آورند حضرت خاجه بزرگ
 گفت که طعم من نه نمک است گفتند نمک از کجا آید القصه مردی که سن سال که بیرون شهر
 سکونت داشت مطلب فرمودند و در باب سماع اشارت نمودند گفت که فرمایند ما چون سماع آغاز
 شد همه زامیر که پیشتر از مطربان برگرفته در یک حجره نگاه داشتند بودند رفته منت دست کسی
 نفقه آغاز کردند در آنوقت حضرت غوث الاعظم رایگی از مریدان خدمت سوال کرد که امروز اینجا
 فرمود معین الدین سحر جمعی تپتی مهان باورده است همان روز حضرت غوث الاعظم پاچه او شتم کتان حضرت
 خاجه بزرگ بداد چون حضرت خاجه بزرگ آن پاچه را در خدمت حضرت پیر و سگیز خاجه عثمان دینی
 قدس سره الله عز و جل گزیدند خدمت حضرت خاجه عثمان حمت الله علیه از آن پاچه دستا کرده بر
 فرق خاجه بزرگ از دست خود بند کردند بهرین اثنا فرمود که هر که بپوشد بگوید باشد که بامادر خود زنا
 کرده است و دماشش نهی از منجاب بشود و اگر غیر توبه نباشد عاصی خاطر می ماند سحر جمعی فرمود
 که سلام گفتن و در سلام سبقت کردن موجب کفارت گناه و ثواب عظیم است هم هر آنکه از مجلس خیر
 سلام گوید رحمت حق سیرانه تعالی بر او آید و بهرین مان فرمود که چون به سجده برود بگوید یا
 است سببین نه و بگوید بسم الله و علی الله توکل علی الله لا حول و لا قوة الا بالله من الشیطان الرجیم
 و چون مؤمن نخست پائست در سجده نهند فرشتگان بران آمرزش او دعا کنند و چون از
 مسجد بیرون آید و اول پاسه لیاری بیرون نهند فرشتگان گویند یا رب گناه دار و عیاشی واکن و

بهشت و نعمت جاوید اور انصیب گردان و مہم دین محتام فرمود کہ زمان آخر پدید آید سائرانِ زمان
 مرگ بہتر از حیات باشد زیرا کہ عیش و راحت بمسلمانان تلخ گردد اما جبر و ظلم بر او دارند و
 عالمان عہد شورت بگیرند اندر الوقت غیر و برکت از خلق بر خیزد و شرف و ادب و بعض و عناد و زلزلہ و آید
 انکہ فرمود کہ بچہ صدقہ کسے باید داد کہ درویش و فقیر مسکین و درویش ہر کہ صدقہ بر این منج بہر خدایتجا
 اور انجہ شاید لب ازین فرمود کہ ہر آنکہ توبہ نصوح کند قبل آن باید کہ باب توبہ بستہ نہ شود و فرمود کہ توبہ
 و استغفار کردن بر چہ مسلمانان فرض است باید کہ پیش از آنکہ ششہ مرگ بر سرسد توبہ و
 استغفار عمل کند و توبہ باز بہست تا آنکہ آفتاب از سمت مغرب طالع نہ کند حضرت خاتم النبیین
 رحمۃ اللہ علیہ فرمایند کہ روزے باشی محمد اجل شیرازی یک جا بودم وقت نماز مغرب بود
 خواجہ اجل تجہید و در وضو کردند اما حلال انگشتان در سہوافت دنا گاہ تا لقت غیب ندا داد
 کہ شیخ اجل دعوی دوستی نامیکنند سنتے را از مسنون نامحوظ ندارد و بعد از این خواجہ اجل
 سوگند خورد و پیمان محکم بہست و تا نبیست سنتی از سنن رسول کریم علیہ السلام ترک نہ داد و از نجاست
 کہ ترک نہست خط است و موجب نارضا مندی حضرت خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم
 و مہم دین محل فرمود کہ طائفہ عارفان اہل فضل و فضائل اند و متفرق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق
 عالمی در شب بجا است طہارت خواب تراحت کند فرمان آید بہ فرشتگان تا آنکہ او بیدار شود
 و پہلویش تہرا گیرند و آنگاہ کہ بیدار شود بدعا اشتعال در زند کہ خدا یا بنوا و بیام زاین بندہ ا
 کہ با طہارت خفتہ بود و مہم دین محل فرمود کہ روزے حضرت رسول حق صلی اللہ علیہ وسلم
 ابلیس اور نعم رسیدہ و اندوہ بگیرین دریافتہ و پرسی کہ این ہمہ اندوہ و تعب از چہ بہست
 جواب عرض کرد کہ از چہ چیز کہ از است حضرت لظہور سے آیند اول مؤمنان کہ اللہ اکبر میگویند
 و ہر کہ متنبہ سے شود و جواب سے پرواز و ہمہ با سائل مستلزم رحمت و بخشایش جائے سے یا بندہ دوم
 دوم از تکبیر نمازیان کہ بہ جہاد و جب ال حق برے آید سوم از وجہ حلال درویشان کہ ایشان از وجہ
 حلال بد بگیریان جنس سے دہند و موجب امرزش دیگران میشود چہارم از آنکہ نماز صبح گاہ بگذراند

و تا طلوع آفتاب این حسن الافکار بر جاست نماز قرا میگیرند و در نماز شراق مشغول میباشند یا رسول الله
 زمانیکه من در عالم ملکوت بودم در صحیفه دیده ام که هر که نماز سحر بگذارد و تا بر آمدن آفتاب بر جاست نماز
 قرا گیرد و اشراف تمام کس حق تعالی او را با بهشت و بهشت اکر کس که از آن او تسلط و وابسته باشد
 پیام نزد و محمد بن علی فرمود که نباشی که چهل سال بر قدری کفر و کارد داشتی و بعد از آن در خواب
 دیدی که در بهشت هستی تمام دار و متخیر بماندند و باستفسار رفتند جواب داد که جبرکت نماز با مداومت آن
 آفتاب نیز اول نماز اشراف بر جاست بودم و بعد از این به جهات نباشی به صرف وقت شدم
 چون حضرت حق سبحانه تعالی اندک پذیرد بسیار بخش است برین نوازش فرمود آورده اند که چون
 حضرت خواجه رازان و سال از و متحال نزدیک تر شد بیشتر از یکبار و بیگانه ترک گفتن نگاه داشت
 بودند و با اوقات بر قدری و تقبیل نزد آن آینه که سواد آینه که مشورت صغیر نیز بود و تحسیر
 تا مساف میفرمودند و در پی بزرگ خواجه فخر الدین رابطنی و سبکین اشارت کرده است و فرمودند
 که بابا فخر الدین اینم که از ما دشمن است فانی و ناپا ندارد است و غیر از محبت حق سبحانه تعالی شانه
 هر آنچه از مو است بن فرزند خویش و پیوند باشد و به شب است بهیچان است یا یک در رضا
 ای محکم و مستحکم باشی و دامن صبر و استقلال در زمان اذیت و غربت و مسافرت از دست ندهی
 چون این حکایت تمام شد فرزند از حبیب را و اوع فرمود شیخ الاسلام حضرت خواجه بزرگ که شبانه
 جلوه شاد حق متعالی مشغول گردید و پیش از وقت زمان و سال در حجره محکم کرد تا آنکه بر روز ششم
 ازین واقع در حجره بکشد و دیدند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره العزیز ازین سبب فانی
 بعالم جلوه انی رحلت شده بوده است و در جبین پیش از قلم قدرت بخط شیخ رقم زده اند و این
 حَبِيبُ اللَّهِ هَامَتْ فِي حُبِّ اللَّهِ وَ از لمعات چهره مبارک آثار بركات و تحلیات و الواسط
 و طالع بودند و نقل است که حضرت خواجه بزرگ را از بندگان خدمت که به خصوصیت علم و عمل ممتاز

فاینکه در سال یزده صد و سی و هجری که در تنی در و دیوار و متوقف و فرس خاتمه شریفی نمودند از فرس شده بزرگ نمودند و خاک پاک را در و دیوار
 و آن خاک که حضرت جلای بزرگ است که کام عمل نیست که کم آوده و سی و هجری عمل نموده من کرده اند و چنانچه سی و هجری که آمده به سبب سابق در و دیوار و فرس نموده اند

بودن غسل و او در میان خاغت شریف بهشت جنوب از مسجد بزرگ اکبر بادشاہ و در بی شش در است
 و صاحب سجاده نخست محل قتل که خلعت سجاده نشینی در برابر است کرده می آید بنویسند اگر چنانچه غسل
 حضرت خواجہ بزرگ است بر درازند می نشیند و جمیع از ارباب طالب و غیره ملزم بر آن استثنائے
 و فقر او و خلعت سجاده نشینی بر انداختن و فائز حضرت خواجہ بزرگ بقول صحیح در سال
 ششصد و سی و سه قرار داده اند و جمیع از اہل اسلام و قوم ہندو جمع سے آیند و فوض ہائے رہائی

ابن عمر شریف

برویت ملال حب المر حب انار عمر شریف معین است و مجالس سماع بنیاد میکنند و در قشک
 یک نعلین است یک زور و قصداً مجلس قیام لایل و چراغان منور و مزین میشود و حضرات صوفیہ
 صفہ بستہ می نشینند و ذکر پاک و تحیتہ و سلام حفاظ و مولودیان میخوانند و سامان جلوس نقد
 مثل عجزہ عود و سوز و غیر در وسط محفل می بندند و بعد از اقامت است تمام ضرر در یہ حضرت صاحب
 معجودہ طالع میر و چون حضرت صاحب سجاده در مجلس می آید جماعت فقر او عمدہ
 صفیاء بر تہیم و سلام می خیزند و چو در آن لب فرش استقبال میکنند شست صاحب بجا
 برگداید چسبند و عود و سوز کلان در وسط صفہ صبر برقرار است و بعد از آن صاحب سجاده داخل
 محفل می شود و حافظان و مولود خوانان فاتح پر روح بر فتوح حضرت خواجہ بزرگ میخوانند و دعا
 سلامتی بادشاہ و حضرت صاحب سجاده بنیاد میکنند و بعد ختم فاتح محفل سماع گرم میشود و
 نوبت بوجد و حال می رسد چون تلف شب بکمر میر صاحب سجاده بجائے غسل می رود و
 میر و و اول از دروازه مکی داخل گشتہ در گوشہ مشرق و شمال متصل مشبک سنگ سفید
 گنبد شریف تبدیل لباس میکنند و نمایان کہ نسبت گوشہ مغرب و جنوب درون احاطہ
 کربخ است و بھری عنان بحر و فست و در یک سبوح و کل در انجا چراغ می سوزند و
 سجادہ دست و پا می شود و بعد از آن درون گنبد رفتہ مرقد مبارک را از دست و محفل میشود

و کمال حاجت چو کی حست آمد و در دست آبرسانی و آفتاب برداری غیر و ضرورت باشد
 و بعد غسل حضرت صاحب سجاد عرق گلاب خوشبو صندل گل بر بزار شریفی پاشد و
 قبر پوشید و پوشانید و بیرون گنبد می آید و بدست و سابق تبدیل لباس فرموده و در محفل سماع می رسد
 و بر صفت اصحاب قریب صد و بوده تا ختم تمام محفل قیام دارد و انقضای آن شصت بار
 شب ششم همین طریق محفل سماع برپا می شود و بتایخ پنج بعد از نماز صبحگاه حضرت صاحب سجاد
 اقسام غیر بنی و طسام که نیاز مخصوص حضرت خواجه بزرگ است بر صمد و در تقسیم می فرمایند
 و فقر او شایخ و امار و علمای مدعو می باشند و بعد از نماز ظهر که از اکل شرب فراغت می یابند مجلس سماع
 شروع می شود و بسوز و گداز و راز و نیاز با ختم تمام می رسد و در ششم محفل قل که عبارت از ختم آخر است
 از وقت یکپاس روز برآمده بنیاد یکینند تا از صبح ختم اوار باب تماشا چستند آن اثر و نام می باشد
 که در دست سماع خانه مجال نفس بر آوردن و تاب بر جانند و شکل تمام دست سید و دوازده راجح و طویا
 و عرق گلاب و دو و مجمر و سوز و شام جان تغریح عجیب و تفتیح غریب می آید و از نزول خیرات
 و برکات بر اصحاب قریب فتح الباب سعادت و قبول رومی سید و دوازده کثرت انوار و تجلیات
 در دیده حیرت برسان بیکر حقیقت و معرفت جلوه شگرف می آید و نه بختیاری بختندی که اهل
 صدق و یقین بدست می آید و بهر یکی از ایشان از خوان انعام و اللہ از بخش کافی و بهر وافی
 می رسد بایده و بهرین حال و احوال چون آفتاب بخت است و میرسد التزام و اهتمام فاتح بوقوع
 می آید و التهاب کتش سماع لطیف می پذیرد اول چادر به خوش رنگ و لطیف و مطبوع
 گسترده بالاسر کوزه صندل سائیده و نمشگل و گلاب و برک پان می نهند و حفا و
 مولود خوانان خوش زبان و پاکیزه جمال گرد پا و چتر و گسترده که ضبط سلاح و ستر خوان میگویند جمع
 بیکر خیر و سعادت اشتغال می نمایند و بعد از آنکه رسم فاتح بانجام میرسد بجا حاضران مجلس
 صندل و بره برگ پانچتم میشود و پس از آنکه چوبداران چوب نقره بالامی کنند این علامت
 است از ختم محفل و بهرین نشان و علامت بالای تقارن خانه نوبت شادمانی می نوازند و

اول از تہ پیش صاحب سجادہ دستار و خرقہ نے بہا کہ مکلف و مکمل سب باشند آرد و این خلعت جاشینی و صاحب سجادہ حضرت خواجہ بزرگ است و بعد آنکہ خلعت مذکور حضرت صاحب سجادہ زینب بدوش سے فرماید۔ بجا حاضران مجلس ہم دستا تبرک علی قدر مراتب محبت میشود و دیگر از شاہ فقیر و غریب امیر این عطیہ گرامی را بموجب یاد و این و مفاخر نشانتین و آیت در چشم دل بندہ زیب سر نہایت بعد آن حضرت صاحب سجادہ تنظر و اسے رسم فاتح درون قبۃ شریف بر سر قدس میس و در آیا از ہجوم و کثرت لفظ را گیان سبک نظر رفتن نمیدواند بالاخر ہزار شکستن راہے پایند و حضرت صاحب سجادہ اوست بدست اندرون روضہ شریف سے بر در و حضرت مدوح بعد از ہزار خشوع و خضوع جبین شیا ز پر پائین مزار مالیس و ہمت شرق زیر طاق مصحف پشت قبیلہ در و ہزارے ششیدہ چون این خدمت خاص فارغ سے شونہ حضرت مغر اللہ ہزار عزم و ہمت یاز بادیہ شہانہ بیرون روضہ آمدہ بہ خالفت شاہ شریف متوجہ شدہ ہزار مشغیت ارشاد سے ششیدہ و جمع از اہل حال و عمائد و ارباب ظالفت و علمہ و خواہر گاہ و شرف برسم سلام و دست بردوس جمع سے آیند و صف فقراء آزاد و غیرہ کہ بشمار سے باشند لغزہ یا فضل و نجتن۔ یا علی بد گویان شرف خدمت سے یابند و مقدمات و نزاعات کہ در میان الشیخا مابین سال وقوع آمدہ باشند حسب الامر حضرت صاحب سجادہ تصفیہ میبایند و دوران محل کسے را در حجاب آوردن حکم صاحب سجادہ مجال ہم مژدن و سر حجبیدن نباشد۔ احیاناً اگر کسے سخن عذر و عذرت در میان آورد تا ج و خرقہ او فوت صوبہ میشود و از صف فقراء در حق او حکم اخراج میرزد *

این فصل ششم

مقرر است کہ ہر یک ششم شنبہ قریب بوقت نماز عشا کہ دو گھڑی شب بیا ساعت ہندی میگیزو روشنی چراغان و درستی فرش میکنند و با خر سوسے قبۃ شریف پیش سخن بگویی الان بر این فصل

پنجشنبه جانے مخصوص است بعد است تمام تیاری محفل بتولی درگاه شریف یک مشغول و چنان
 بخدمت صاحب سجاده می فرسید و چون حضرت صاحب سجاده از خانقاه برآمده در خانقاه
 که انحال سماع خانه سر اسما نجاه بنیاد داده اند میرسد گھر یالی درگاه ساعت سه میزید و این
 علامت خبر است از مقدم صاحب سجاده - اول صاحب سجاده از دروازه پایین در وقت شریف
 داخل میشود و بعد از آن فاتحه از جانب دروازه مشرقی برآمده به پناه بیگی و الا ان قصه محفل میکند
 چون بلب فرزند میرسد چو به اران استقبال میکنند در باب مجلس و تعظیم تقدیم می نمایند
 و بعد از آنکه حضرت صاحب سجاده برافرازدند محضره نقره کلان - روزه بزار و پشت ترقی
 می نشیند - حافظان و مولود خوانان فاتح بروج پر فتوح حضرت خواجہ بزرگ میگویند و دعا
 سلامتی صاحب سجاده میخوانند و بعد ختم فاتح شیرینی که بزبان بند می آید میگویند و به قوام
 شکر میسید و روغن زرد - می سازند و حضار محفل تقسیم میشود و نیز حسب سبب تقدیم بخش
 مقرر به ارباب استحقاق داده میشود و هم قوالان - سماع بنیاد می دهند چون ساعت پنج میشود
 مجاوران و خدام فرشت قبه شریف از جوار و صاف میکنند و این جوار و صاف است که
 از پرده طاقوس درست میکنند و این خدمت خاص را فراموش گویند چون فراموش نمی شود
 دروازه قبه شریف بند میگردد و بازتاب صبح صادق و انباشت و چون نوبت ساعت شش میرسد
 باز بطریق اول فاتح میخوانند و همه اهل محفل قیام نموده - دست بستہ روزه قبه میکنند و قوالان
 اشعار میگویند که به کثرت معروف است و در محضره واد صاف حضرت خواجہ بزرگ نشو - به اران
 خوش می سرانند و بعد ختم - آن محفل برخواست میشود و بهر یک بجای خود میرود

این محفل ششم

بیشب تاریخ ششم هر ماه مقرر است - و به زمان مکان محفل پنجشنبه مخصوص - اما صاحب سجاده
 نمی آید و به همین جهت عصای نقره و محضره نقره که لوازم منصب سجاد گیت مستعمل نمیشود - و شیرینی که

بعد فاتحہ تقسیم ہو کر شروع ہوئی اس وقت یہ نکتہ کہ برآورد خود و توام شکر ساختہ ہو شود +

آئین بست

بتاریخ پنجم ماہ کہ بنامہ واقع شود از خانہ قتل و گاہ گروہ می آید۔ گروہ بطوریکہ سبب شب
که از گل و شکر و فصل بہارتیار میشود۔ و از راہ بازار پیش زمینہ میگرد۔ ہمہ قوالان و نغمہ ریا
و گویان شہر بسپاسختی در جلو می باشند۔ و ہمہ عملہ و گاہ شریف از تولی تا بہ کلان
ہمراہ می باشند عجب رسم و ربا و تماشاخانہ و مچ افزا است کہ حصر بہ دیدن دارد۔ و قوالان کہ نغمہ
و نشید بہ نغمہ لیاات تازہ می سرانید۔ و القہ عجیب لذت غریب میدہد۔ با آخر ہمین بق
و الزام حاضر و قبہ شریف گردیدہ در کتب حضرت خواجہ حسین میرہ حضرت خواجہ بزرگ میروند
وزا شہادہ خانقاہ شریف حضرت بہادہ سیدہ باداے رحم معینہ میر و ازند +

آئین گل سنگ

بنامہ ما گاہ بستہ کی فصل بہار گل گاہ است بروز پنجشنبہ چادر گہاے حسن درست میکنند و بکھار
مسلسل درشت بگلین در کشیدہ لعل و جلوہ شام بر سقف مزار شریف کہ از چوب خوشبو و لعل
و ہم و پیرایون آن سیمہ سلک ہائے گل سفیدہ برابر بر قطار و قطار اداے مطبوع و طرز خوش سلو
لبستہ میکنند و اندران شب نجوم اہل استحقاق و تماشاوار و اژدہ نام عام بر تہ غایت ہو شود و
از زن مرد و خورد و کلان جم غفیر گرد قبہ شریف روضہ فصاحتہ شاد عالیہ حاضر آمدہ بادا
فاتحہ و تحیہ و سلام اشتغال می ورزند +

آئین باہ صیام

چون بیت طالع می میدہد بنظر آگاہی عوام الناس بر بنظر خانہ کہ مقام بلند است

نوبت شادیانه می نوازند و از همان شب نماز تراویح آغاز میشود اگر چه بیشتر جاها در آستانه
 عالیته شان مجید میخوانند اما در مسجد جهانگیری پہلوئے قبہ شریف جم غفیر و گروہ کثیر تراویح میخوانند
 و حافظ فرح شاہ خان امپوری کہ ملازم آستانہ عالیہ است بہ خواجہ بالخان مرغوب و بہ آواز بلند
 و بصوت تمام و حریم کلام میخوانند و در حجب شاہجہانی قطیب در گاہ کہ از کثرت نماز و حضور شریف است
 یاد آئے مطہر و اعلیٰ صبح قرآن خوانی میکنند و ہمین بہت محفل خجستہ بین العصر و المغرب
 در ماہ صیام مقرر کردہ اند و بہ شبست در ختم قرآن مجید و فرقان حمید مقرر است از کثرت
 از کثرت چراغان و تجلیات و انوار فضائے حریم آستانہ عالیہ لقبہ نور سے نماید

آئین عیدین

چون ویت ہلال عید الفطر بشہادت ثقات ثابتہ می شود۔ نوبت شادیانہ بنیاد می بینند
 و بروز ہنگام نماز ببادا صاحب سجادہ حاضر قبہ شریف گشتہ چادر گل بر مزار سے پریشانند
 و بر تہو راجد و خویش کہ در جوار آستانہ شریف آسودہ اند گل و عطری افشانند۔ بعد از آن چون
 وقت نماز میرسد۔ اول صاحب سجادہ بر ہم سلام حاضر آستانہ شدہ و پانچویں سوار شود
 و ماہی و مرا تہب شتری وغیرہ کہ لوازم منصب سجادگیست متقاضی شہر و عامیان شہر و جلو میانشند
 پیش ازین کہ اہل اسلام در عید گاہ رسیدہ انتظار میکشند چون صاحب سجادہ داخل عید گاہ شود
 یکبیر آغاز میکنند و بعد ختم نماز و خطبہ۔ چون صاحب سجادہ معاودت میکنند اکثر آن از عید
 در گاہ انتظار میکشند۔ و چون سواری صاحب سجادہ پیش ازینہ در گاہ میرسد۔ در اواد سواری
 پانچویں مفارقت کردہ پاے راست بر زینہ اول در گاہ شریف سے نہد و شادیانہ تہنیت بر نگاہ
 خانہ می نوازند۔ بالاخر صاحب سجادہ بباداے شاہی بر ہم سلام و در قبہ شریف حاضر می شود
 و بر طاق مصحف نشستہ فاتح بر روح پر فتوح حضرت خواجہ بزرگ میرساند۔ چون فارغ میشود
 بہ خانقاہ شریف آمدہ مسجد سجادگی سے نشیند و بہ از باب طائف و نو بنیان و باد فرشتان و چوہان

نغمہ گویان متعلقہ است تانہ عالیہ کرد آمدہ بر اسم شہنیت تقدیم میرسانند و علی قدر تہنہ نام میباید
و قریب برسم عید الفطر دستور عیدتیم معین و تقرر است :

آئین امام عشرہ محرم الحرام

از برویت بلال محرم رستم نغمہ و سرود و موقوفہ گیرد و وفا تہ شہیدان کر بلا و اہلبیت محبتہ بر کوزہ
شریعت لب در ایچہ عطر و گللاب یرسانند و تا بروز سوم عشرہ محرم بہمین نمط دستور دارند
و آواز حزین و ابتہال و رنج و غم کہ مقتضی محبت است از در و دیوار و شجر و حجر آستانہ عالیہ نثار شود
کے پسند کردیدہ بینا دارد کہے داند کہ قلب صحیح دارد و محبت قوی مکنون خاطر آدمست :

آئین محفل منیہ لا و شریعت

سرور عالمہ نجا کزہ صلی اللہ علیہ وسلم

مشب و از دہم ماہ ربیع الاول وقوع مے آید و بطریق محفل خشتہ بنہ با حسن وجہ با حقیام میرسد :

آئین سہرس

(حضرت پیران پیر شیعہ المشارق و معارف خواجہ غفار علیہ السلام قدس اللہ سرہ)

و دستور است کہ بہ شب پنجم ماہ عید الفطر و صفت اسماع خانہ محفل مے شود و بر رسم معمولی صاحبزادہ
ز محفل میل میگردد و بر روز ششم محفل قل نبیادے مایند و بہر طور سہ تمام و التزام محفل بطریق
محفل قل حضرت خواجہ بزرگ وقوع مے آید چون محفل ختم مے شود دستار شہخت بفرز سارک حضرت
صاحبزادہ قریب میں گیرد و بہ دیگرے دستار دادہ نمے شود :

آیین عرس بزرگان اسلام معینه

جانب پائین وضو شریف پیشه الان آرت کارت محفل سماع بر سطح فرش سنگ معین است
صوفیان صفت بسته نشینند و قوالان رسم سماع آواز میکنند و آغاز محفل لب سماع می‌کنند
که سماع معمول و کثرت کا ختم می‌شود و مقرر است قریب نصف شب ختم محفل شده شیرینی تقسیم نمایند
اما درین محفل با عصا و مچر آه نقره که گوازمی و گیتیت عمل میشود

باب دوم

دینداران اولاد و اخا و حضرت خواجه بزرگ معین الحق و الدین قدس الله روحه

آورده اند که حضرت خواجه را تا سن هشتاد و سال در تجرید و تفرید در گذشت و هنوز تا بل خستیا رفیع نموده بود
شب و در عالم رویا که چشم ظاهر است ناآنی خواب دیده دل شاهد رب الارباب بود از حضرت ختم
و جود انوار یافت که معین الدین تمعین بین ماستی اما مستی از شدت آه ما بگذشتی چون
حضرت خواجه بزرگ بیدار شد و بعد از آن فریضه سحر به جلوت ارباب محبت صحبت افتاد و یک
خطاب نام که حاکم سلطه بلی بود خاتونی از قبیل راجحیت که علمیت یافته بودند دست راست
حضرت خواجه بازاده اولی آن جمیله عقیقه را رسانند و جیت سباهی فرمود و الله الله
کرد خاتون دیگر غیبت سید و جود الدین مشهود است که به اشارت و بشارت حضرت تانا و مولانا امام خمینی
رضی الله عنه و حبیب الکمال حضرت خواجه در آند از هر دو عقیقه سه پیران و یک دختر بوجود آمد
اما درین ختلاف است بخیه بر آید که از لطن سیده محترمه خواجه ابو سعید و بی بی حافظه
متولد شدند و از مشن جمیله دیگر خواجه فخر الدین و خواجه جسام الدین بوجود آمدند و الله اعلم بالصواب

خواجہ ابو سعید راوولپورین بودند۔ خواجہ احمد و خواجہ وحید کے ذکر پاک اینہا در خواجہ الفواو از حضرت
 سلطان المشائخ منقولست فی بی حسافہ جمال راجعہ شریعی۔ شیخ رضی الدین بود کہ بر کنار حوض
 من و لا در خواجہ قصبہ نگر است۔ سید حسام الدین حسین ششباب از چشم مردن نہان شد و صحبت
 ابیال معجال الغیب پیوست۔ اما حضرت خواجہ فخر الدین را پسرے بود آمد کہ حسام الدین سوخته
 نام داشت و او از بس عابد و مجاہد متاثر و متراحم و موع و موع سوخته آتش محبت و آسوده
 در دوزخ مت بود و سپہن صحبت حضرت سلطان المشائخ از مشال اقران گوئے سبقت
 ربودہ بود و عرق پاشن و قصبہ سانیہ برانتر سے بر سر راہ جمیر واقع است و خلق خدا از ان خطیرہ
 گرامی فیضہا می رباید۔ اورا راوولپورین بودند حسین الدین خورد و قیام الدین بابر بال ازل ازل
 کامل و کبر بود کہ ابالات علیہ و آثار حلیہ داشتند و واسطہ کسے با حضرت خواجہ نسبت بود۔ اما
 انجام کار با شارت خواجہ بزرگ خواجہ نصیب الدین چراغ دہلی جو کہ در حنافت یافت۔ اولاً
 پاکش سبب نامہواری و نامہنجاری کفار سکونت مالوہ اختیار کرد و از مدینۃ الہدایت و الالائت
 اجمیر ہجرت نمود۔ سید قطب الدین کہ بعد سلطان محمود لخی خداوند دوازہ ہزار سوار بود و بہ
 خان خطاب داشت از نہا تر پاک خواجہ حسین الدین خورد است و دیگر ہم صاحب امتیام عالی و برگزیدہ
 حضرت آفریدگار بود و جوہر شجاعت جبلاوت نگاہ میداشت و محبت مالک کفار و اوجہا شہادت
 می داد۔ حتی کہ گروہ مخالف از دست او بستہ می آمدہ و در نیجبت ہمیشہ ٹھیلایا گاہ کردہ بودند۔
 شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد حین ان حسی لاریب فیہ از اولاد و محبا حضرت
 خواجہ بزرگ است سلمہ اللہ تعالیٰ ایسا نسب شرفش بہ نوزدہ واسطہ خواجہ قیام الدین بابر بال
 منشی سے نمود۔ شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد بن دیوان سید سلج الدین احمد
 بن دیوان سید امام علی احمد بن دیوان سید شمس علی احمد بن دیوان سید شمس علی احمد
 بن دیوان سید امام الدین احمد بن دیوان سید نیر الدین احمد بن دیوان سید سلج الدین احمد
 بن دیوان سید ابو الفتح احمد بن دیوان سید علم الدین احمد بن دیوان خواجہ ابو الخیر احمد بن سلج

بسیار کرد که البته من می‌شوم خدمت شیخ و دست‌باز و فرمود سرخاق کن انقضت آن روز که خواجہ
رحیم الدین مجملوق شد بعد آن مولانا نصیر الدین نیز مجملوق شد

منقول است

از مولانا سید مبارک علی و کمالی خلیفه مسند حضرت سلطان المشائخ محبوب الاولیا شیخ نظام الدین قدس سره
کذا فی سیر الاولیاء

فرزند آن شیخ الاسلام معین الدین سجری را در حدود اجمیر و بی احیا بود مطلقان جهت مقرر داشت حمیت
می نمودند فرزند آن شیخ را بران داشت که در شهر بروند و از نباد شاه مقرر داشت بیازند بهیچین درخت
خواجہ از اجمیر به دلی آمد فرمود شنیدم از حضرت خواجہ احمد غزالی شیخ معین الدین سجری قدس سره
و این خواجہ احمد عظیم صلاح بود

تبدیل فرمود اشارت بحضرت سلطان المشائخ زیرا که صاحب الاولیا مفضلات حضرت شیخ را ترتیب داده است

منقول است

از روز شین جمالی که او از بس محقق صاحب بیت و از بزرگان طریق حشمتیه بود. گمات قال فی سیر العارفین
نقل است از خواجہ معین الدین حشمتی که روزی بر زبان دربار فرمودند که اولاد معین الدین حمید الدین
یکیست و این ل قبل از پیوند بود و آخر کار نتیجه قول ایشان ظاهر شد که با هم یکجمله شده اند
چنانچه امیر شیخ تاج الدین کبری ابی محمد الحشمتی بحسب سلسله تعالی فی بقایه نسیره اولاد و پس
صلی حضرت خواجہ معین الدین میشود و بنید دفتر سلطان التارکین برهان المجد و دین
شیخ حمید الدین محمد احمد صوفی معینی عمری فاروقی یار و غار سرید و خلیفه بزرگ حضرت ایشان
بوده اند از خواجہ معین الدین قدس سره العزیز رضی الله تعالی عنه و در میان حضرت
خواجہ شیخ حمید الدین خویشی و دوستیم است تا ما معلوم بوده باشد و بهمان طریق در اولاد

ایشان بنام غوثی میسرود تا معلوم بوده باشد در آن ایامیکه این حقیر بدولت یار بقدر
 کرامت حضرت معین الملت مشرف گشت از فرزندان حضرت ایشان صاحب سجاده
 شیخ المشائخ بایزید ثانی بود رحمة الله علیه و او شیخ کلان و عظیم ایشان بوده است بشیخ
 طاهر که صد و پنجاه سال عمر داشت خرقه خدمت از خدمت شیخ المشائخ بایزید ثانی یافت
 و مرید شیخ المشائخ شیخ نور بود که در بنگال آسوده است و خدمت شیخ شمس رحمة الله علیه
 با حضرت ملک المشائخ و اولیاء سماء الحق و الدین قدس سرها اعتقاد پیچیده و احاطه
 بر جود و باین احقر محبت و شفقت عظیم بود از ایشان استماع است که حضرت بنام المشائخ
 معین الحق و الدین را در آخر تا بل واقع شد و فرزندان متولد شدند فائز چون این حقیر
 زیارت روضه متبرکه حضرت بنام المشائخ معین بنی رحمة الله علیه رسید همراه و اتفاق یافت
 خدمت پیرزاده برجاده شیخ المشائخ نصر الملت و الدین فخرت الله علیه کجا زیارت حضرت بدین
 بر حصول پیوست و در اینجا مجایب بود عظیم نعمت مولانا مسعود قریب به شتابال عمر داشت
 پنهانچه پدر و آباء اجداد و مولانا احمد شرف خدمت حضرت شیخ مشائخ الیه قدس الله
 سلا العزیز یافته بود و مولانا مسعود از مولانا احمد که خادم حضرت شیخ بود نقل میکرد که در آن
 حضرت شیخ رحمة الله علیه از اجمیر اول بار به دلی رفتند و باز آمدند ایشان را تا بل واقع
 شد و آنچنان بود که سید جهان الدین محمد مشهدی عم سید حسین مشهدی از غوغ خطه مذکوره بود
 در خرقه داشت و کمال عصمت و عفت که نام مبارک ایشان بی بی عصمت است و
 این عجزه مسطور به حسب بلوغ رسید و بود بخیر است که نجیب الزرنگ اوده در آرد و حواله تیجه
 و دوران اشرف نماید بکس را در خور کمال لائق حال ننماید یافت که بدو پیوند فرماید اکثر
 دین تال و تنگ کرے بود ناگاه شب از شب با حضرت امام جعفر صادق (ع) در واقع دید که
 میفرمایند که فرزندم وجه الدین اشارت حضرت سالت صلی الله علیه و سلم بر این است که
 الله بن محمد بن محمد و تاضی الحاج الدین محمد دم تاضی شمس الدین نبوی میرزا امام محمد شیدانی رحمة الله علیه

منقول است

انرا علم حقیقت یقین - قد و بزرگان دین لانا عبد الحق محمد هارون و بنیاد بر حقیقت
 لکما قال فی اخبار الانبیاء

خواجہ فخر الدین بن خواجه معین الدین بزرگ بود یکسب راعت مشغول و موضع نماندن که قریب
 به اجمیر است بسیار ساخت و حکام مزاحمت میکردند و عوانه تفریب آن بدلی تسلیم
 آورد همین شیخ فخر الدین است بعد از پندشت سال و بعد از حیات بود و در قصبه وار
 که شتازده کرده از اجمیر است فات یافت و نزدیک حوص و در قصبه وار مدفون است
 رحمتہ اللہ علیہ شیخ حسام الدین پسر خود و حضرت خواجہ معین الدین است جنین گویند که او
 صاحب و صحبت ابان پوشت قدس اللہ تعالیٰ العزیز خواجہ حسام الدین سوخته پسر شیخ
 فخر الدین بن شیخ الاسلام معین الدین بن محمد است سوخته آتش محبت و دوخته تا اوک مودت
 باشد شیخ نظام الدین اولیا صحبت است مدفن او در قصبه سانه طوط غروب بار
 اجمیر افتاده است او را پدر او بنام برادر خود حسام الدین بن خواجہ معین الدین نام نهاد و حضرت
 خواجہ بزرگ را و در جفت بود یک مسکوحه دختر سید جہا الدین شہیدی عم سید حسین جنگ
 که بر بالائی سلاطین اجمیر آسوده است نام او بی بی عصمت و دیگرے نام امشبہ اللہ انجنان بود
 که حضرت خواجہ بکیر بن سیدہ بود و منہوز متال شدہ شب حضرت پیر صلی اللہ علیہ السلام
 خواب دید پیر مایہ که معین الدین تو معین بنی بنی سختی از دستہاے من ترک کردہ اتفاقا نامان شب
 حاکم تلمیذی ملک خطاب نام بر سر کافران تلمیذ و تاختہ بود و دخترے از دختران اجناس
 آن دیا بدست افتاد ملک خطاب دید خواجہ بود آن دختر را بخدمتے بگزرا نی و خواجہ
 او را قبول کرد و کنایہ فی تاریخ بکا خانہ ایضا سید و جہا الدین شہیدی دخترے داشت کمال
 عفت آری سید و پیر پیر عفت پیر است این دختر بجز بلوغ رسیدہ بود و موقوف بود و گفتہ بود

ناگاه شب نام جعفر صادق راضی الله تعالی عنه خواب دید که میفرماید فرزندم وجه الدین اشارت
 حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله درین است که این دختر را بخواجه حسین الدین حسن سجری
 بیاری و در حال او و زاری سید وجه الدین نه کورانی پوستان بکان حضرت خواجه بود این واقع
 را بدو بار مینویسد خواجه گفت بابا وجه وجه الدین عمر من آنقدر رسیده است یکن فرمان حضرت
 پیمبر صلی الله علیه و آله است از بت بل آن چاره نیست و هر یک از پدر و خاتون اولادند
 بی بی حافظ جمال از آن دختر است نه دختر را چنین آنکه در عوام مشهور است و قبر بی بی جمال
 در پایان حضرت خواجه است جفت شتر نیت او شیخ رضی است و خطیره او در یکی از قصاید
 نگار است بالبابه حوض که آنرا است و ملا میگویند و از بی بی جمال دو پسر شده بودند و در
 در ایام طفولیت از جهان رفتند و حضرت خواجه را الله سپردند شیخ ابوسعید شیخ
 فخر الدین شیخ حسام الدین شیخ ابوسعید از دفتر شیخ وجه الدین است و در شیخ
 فخر الدین و شیخ حسام الدین ختلاف است سید محمد گیسو در ازو جماعته درویشان براه
 که از بی بی عصمت اند و سید شمس الدین طاهر و طائفه درویشان میگویند که از بی بی
 اعنته الله و الله اعلم خواجه حسین الدین خور و پسر بزرگ شیخ حسام الدین سوخته است او
 خور و نسبت خواجه بزرگ میگویند همین بنقبت او را پس است و درویش کامل بود و پیش
 مرید شود یکسب یا ضحاک را را بجای رسانیده بود که بے واسطه از حضرت خواجه افتاد
 میکرد و عاقبت بحکم خواجه مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقه حنلایه از او بستند
 و پسر خور و شیخ حسام الدین سوخته شیخ قیام بابر بال در غایت حسن بصورت و هیبت و عظمت
 بود از هر یک خواجه حسین الدین خور و شیخ قیام اولاد خواجه حسین الدین خور و نام او شیخ
 قطب الدین است و سلطان محمود سلجی او را چست خان خطاب داد و خود و فرزند و ازوه
 هزار سوار گردانید و سلطان محمود که در اجمیر اسلام کرد میخواست چست خان را بدو
 چون در شد و از خور دی کلان شده بود و اجمیر اختیار نکرد و از اولاد شیخ قیام بابر بال

شیخ بایزید است که او را شیخ بایزید بزرگ میگویند. دانشمند بود در روشنه خواجہ درس میگفت
 شیخ احمد عابد شیبانی و دیگر بزرگان شاکر اویند. و خستام دم که در فرزندان حضرت
 خواجہ شهناز است. و در بین شیخ بایزید است و نشاء انیت که چون سلطنت دار الملک دلی
 فتح پوریت و کانر ان بر دیار اجیر غالب آمدند. فرزندان خواجہ در اینجا نتوانستند بود فرزندان
 خواجہ معین الدین خورد جانب بند و رفتند و در اینجا سکونت کردند و بایر شیخ قیام بابر
 بجانب گجرات رفتند و تعلیم علم کردند. و شیخ بایزید جانب لعن و ادرفت و تحصیل علوم
 کرد. چون سلطان بود بعد از سالها در اجیر سلام کرد و برگشتن این یار استیلا یافتن شیخ
 بایزید از مسافرت میسر و قورم آورد. شیخ محمود دهلوی. شیخ الاسلام مند و بود. و صدارت
 علماء و صاحبان تعلیم داشت. و شیخ بایزید و او سلطان محمود معتقد شیخ بایزید
 چیست خان این سبب عصیت که داشت اعتقاد داد شاه نسبت به خوش نیامد.
 سلطان محمود در مقام نصب علماء و درس در اجیر بود و چیست خان باعث شده
 بر آنکه بایزید را نیز با جمیع فرستاد و در حضور مبر که درس بخوید بعد از دست جماعه انکار فرزند
 او کردند. و بپادشاه رسانیدند و پادشاه از علماء و شایخ آن مان استفسار کرد و بحث نمود
 خواجہ حسین ناگوری و مولانا ستم اجیری که یکی از علماء قدما و امیر بود و علماء دیگر گواهی دادند
 شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام بابر بال بن شیخ خواجہ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجہ
 معین الدین است و فی الحقیقت اگر خواجہ حسین اعتراف پسب او کرده باشد پس است
 زیرا که وی ولی بود و متقدم و عارف سبب ایشان و از آنکه فرزندان شیخ بایزید بسند شیخی
 کرد و دختر داد ظاهر می شود که پیش ایشان نسبت ایشان متحقق است. و انرض خود
 اولاد اچای و حضرت خواجہ تمیق شد. آنچه بعض عوام گویند که خواجہ حضور بود و فرزندان
 غلط فاحش است ذکر اولاد خواجہ در ملفوظات مشایخ چیست واقع است. شیخ فرید نبیره
 حضرت شیخ حمید الدین قدس الله سره در سرور لصد و در از س نقل میکند که خواجہ

ما را قدس سر که فرزندان تولد شد در روزی از من پرسید که حمید چون است پیش ازین که
 قوی و جوان بودم هر چه از درگاه عزت و مطلب مدیم زد و می یافتیم اکنون که چون که ضعیف
 شده ام چون حاجت بدعا میشود کار به درنگ میکشد. بنده عرض کرد که خواجه را روشن است
 که چون مریم را رضی الله عنها عیسی علیه السلام تولد شد ده بود میوه رشتانی درستان
 و میوه تابستان در زمستان به محنت و محراب حاضر می یافت همچون عیسی علیه السلام
 تولد شد در نیمه شب بود که زرق و برق همچون خواجه در سید و خزان آمد که هر دو شاخه های درخت را
 را به سوسه خود و بخت بمان که تا به درخت خالک تر بریزد و درین حال و دران حال این مقدار تفاوت
 خواجه این جواب از بنده متبذل کرد و پسندید میان نجم الدین و بنده ای مرید شاه حیو است
 و صاحب دیال عمر داشت پدر او وزیر شیطان بن غیاث الدین مستوی بود عارف بود و
 صاحب حال و خبر و از علایق از لب پاسبان مستر عورت کتف داشت بیفت ساله بود
 که پیر این نظر کرد و بجانب خود کشیده گویند که در احمد آباد از وی حیاء نیست واقع شده
 بود و لب ازین قضیه از آنجا غائب می گشت پس از اهل آن دیار نشان او نیافت و به علی
 آمد اکثر اوقات در مقام خواجه قطب الدین قدس الله سره می بود و چند از ان از جوانیت
 حضرت خواجه خصصت طلبید و بمقام اجیر بر رفت و در اقرب اوقات وفات یافت گویند
 که خواجه معین الدین بزرگ یکی از اولاد خود بجا بماند که شاه نجم الدین در صد و وفات است
 او را پیش حجره من جابا شد آن گویا او به انجام است

منقول است

از ملا عبد الحمت در بدوئی که یکی از مقر بان و ملایزبان دولت اکبر شاه بادشاه بود است
 و در سبب پاک و شریف و صوفیه داشت و در قرن پانچ عظیم انظیر راست گفتار بود و کافی
 منتخب التواریخ در سنه ۹۱۹ و ۹۲۰ در نزد شیخ حسین بنیر حضرت خواجه معین الدین بنیر

تسلیم خاطر خواہ نمیکرد و بعد از اخراج بہ بکر معظمہ آمدن و از آنجا در فقیہ و بہان دستور
سابقہ کوشش باستغناء نمودن و اولیے حسن ملاضی از قمیدن در بکر فرستاد
در حال ہزار و دو ظن نام الدین احمد بتقریب التماس طلب قاضی فقیہوری از بکر - و شیخ
کمال بیابانی نام اورا ہم مذکور ساخت و ہمہ را طلب سیدہ از آن روئے کہ زمین بونہا آوردہ
حاضر زمان طلب شدہ حکم خلاص فرمودند و در نتیجہ فرستادند و شیخ حسین را
باز حکم مدعیانہش در بکر فرستادہ نمودہ تا مزہا بخارجہ خستند - چنانکہ ازین بیشتر مذکور شود
انرا از آمدن شیخ حسین اجمیری شہر چپان دارد کہ از نیسار حضرت کتب الشانخ
سلطان الوصلین حضرت خواجہ معین الدین سجری حشری است - قدس اللہ سرہ - اما چون
بادشاہ را در آوایل حال اعتقاد حضرت خواجہ اجمیری نسبت با و انکاسے دست دادند ان
بہمنہی بعضی شانخ فقیہوری کہ ایشان نیز در سنہ ۹۳۵ ہجری قمری انکاسے جنس نمودند ساجی ل
لمیغ فرمودہ اند جو اہم اللہ و برقی نسبتش اہل شہادت نمودہ گفتند کہ از حضرت خواجہ
شیخہ نامہ و درین باب صبر و در قضات نیز بموجب زمانہ سازی مصحح

فَلَا تَعْلَمُ الْقَوْمَ هَا فَلَکُمْ فِی رِبَايَہِ

مخبر نوشتند و آن ولایت چندین سالہ بگریان تفویض یافت و شیخ چون دستگاہ
عظیم داشت و در آن صوبہ بادشاہانہ زندگی میکرد و سوانح دیگر علاوہ آن شد و غیرت
اولو الامری تائبی و ردہ اورا حکم اخراج بجانب بکر معظمہ فرمودند تا در سفر بالنس والہ
رخست گرفت و بزیارت حج اسلام فائز گردیدہ باز آمد - روزیکہ از فقیہور بر آمد بعزم
توجہ کابل برسہ حکیم محمد مرزا روانہ شدند - شیخ از سفر حجاز آمدہ ملاومت نمود و شہر الط
آدابیکہ نوید بہان نویسم - و نوید ان و نو دولت حال اقرار دادہ از و بوقوع نہ آنجا سامیہ
بعد از مطلقہ در صفحہ احوال و خطوط پیشانی او محاسبانہ حسن ملاضی نیز عزم شہادہ
حکم جس و متعلقہ بکر نہ فرمودند و بچند آنجا برسے بر و تا در سن یک ہزار و دویست بعضی

میرزا بیگمشت شیخ را حکم طلب از بکر شد و چون همراه بعضی از حواریان مثل شیخ کمار
 سیابانی که شمره ذکرش بالا مذکور گشت و قاضیان فتحپور که بسے شیخ ابراهیم چشتی تاجدار دهل
 تهنج میوس بودند و بوسیله از انضمام الدین احمد بن بنام ایشان زفته بود آمده
 کوشش نموده سجد و نماز کرد و در حکم شجاعت ایشان صبر و ریاضت چون شیخ میر محمد
 بمقتاد ساله بود و آداب خدمت ملوک و اشراف بلا دست ایشان نیز گز نورزیده نمیداند بوضع قدیم
 تعظیمی نمی ایستاد و تسلیم ناتمام کرد باز از در نجیب و ناخوش آمده حکم بمیز را فرمودند که فرمان
 که من بنام شمس الدین بدو محاسن در بکر نوشتند او را بار دیگر روانه آنجا سازد
 و بیگم بادشاه والدہ حلیفہ الزمانی بنام درون محل در مقام شفاعت در آمده گفت که
 تو تم او والدہ نیز توست در دراجمیر و دشمن از برای دیدن من نزد کباب است چو
 اگر از رخصت وطن فرماید و شیخ مدحش از شما نمی خواهد قبول نفرموده گفتند
 اچو جیو در انج که میر و دواز دو کالے برای خود میگیرند و فتوحات و تدریس از بسیار پیش
 می آرند و جماعه را گمراه می سازد و غایتش والدہ خود را از اجمیر پھین جا طلب و تمنی او را
 بناسیت و شرات از رشتن بکر بود و شب که صبح در جهان بتقریب تسلیم تولیت اجمیر خجانبه
 جامع انتخاب از نظر گذرانید آن مهم را که خود یافته بود بر هم زده و ضلالتان امر زاده
 و رخصت نگاه داشتند و از صبح در جهان پرسیدند که آن پیر بوج ساده لوح که عبارت
 از شیخ حسین باشد کجا است فقیر یاد دماغم که در لاهور است و بصر جهان مبغی
 گفتم که چون من متاثر این سعادت نبودم بارے او را متولی آن بلده محفوظ سازند که
 حق بکر که قریب از بکر از انج که شان هندوستانیان بتقریب بنای جنس نیامده است
 و بیچگاه از یک دیگر سینه صاف نیستند در حق من جیبارہ سے دے شکور شد
 و در باب شیخ حسین و آن پیر مفہوم شکسته و خسته حالاً مضطرب و مضطرب در گوشه خمول
 افتاده و محال تر و در خانہ لمبے اہل دنیا دارد و نہ باختیار سائل تو و سائل دیگر چاہ

در کتب ارجوز سند و لا که سیحی از مصنفات ناگوست قبر بنی در پایان حضرت خواجه
و گزشتن زندان را سید محمد گیسو در ازازی بی عصمت مسداند و خواجه شمس الدین ظاهر
از انست الله سر نیکی گوید **ع**

بجز خدای نداند که حقیقت حال

چند سال آنکه آن زند داشت لیکن همه از دایره حشرسانی پائین بیرون نیاموده
باز گشت لب عالم قدس نرسیده بودند و تخته بزرگ گشته اند چند تن از آن زندانش
بیایه بزرگوار می و شرف و برهنه می رسید بود و این گزارش به دوستی مجال است که
سپهر داشت رشید و مرشد از آنجمله مهین پور خواجه شمس الدین محمد اجمیر است بحال
هر دو عالم آراسته و صاحب تقوی بودند پس از پدر بزرگوار آئین جد و شیخی دارشاد
بوجودش آرایش پذیرفت نجیب شهبان سال شش و شصت و یک از دنیا رفت میامگی
برادرش خواجه جنید الدین ابوالخیر نزد بر خفته گشت او از بحیر است - خدیو کمالات
و حالات بود بحالیش نبشت او نیز سال شش و شصت و دو و پنج رخصت بر بست شیخ
حسام الدین از همه خورد تر بود از چشم مردم نهان شد و به طائفه ابدال و رجال الضیاع
پیوست سجاده نشینی بر بنائ و بنندگان رسید ساله پیرایه و خانواده داری خدیو
بشرع جیش معین الاولیا خود بخد مت قطب الاولیا سپرده بود شیخ رشیع بایزید
و شیخ نور الدین محمد اجمیری که از بنائ و بنندگان بر دشمن صفوت و امین سلوک پیرایه طاهر و باطن
بودند و از آن سال سجاده آبا که ارام بهمنی خدای طلبان کردند - شیخ حسام الدین سوخته
پور خواجه فخر الدین اجمیر است - سینه داغ از سوخت - و دیده اش کبار و طلب داشت
بصحت نظام الاولیا رسیده و بگامش در قصبه سانجهر با خرمی بر سر راه اجمیر است
پدرش بیاد برادر گم شده و او را به نام گردانید - او نیز دو پسر داشت یکی خواجه حسین الدین
مرد و حنیفه شیخ نصیر الدین چراغ و ملی است پیش از ازاوت آوردن به او ویرش نفس

نافر جام فرزند پسر بود و از باطن معین الاولیا بهر حق داشت - دوم شیخ قیام الدین
 بابر بال خوش شکل و زیبای چهره - دلاور و لیر و بزرگ منش بود این هر دو نیز فرزندان نامور
 دارند - شیخ قطب الدین پور خشتین است - از اجمیر در سه آغاز آگهی به پسر و در وقت
 سلطان حسن در نوجوانی او را حشمت خانی داده حن بود و از هزار سوار گردنید چون
 به فرزند پسر پسر سلطان پس از فرخوانی سال در اجمیر اسلام تازی کی گرفت و بخواست
 بخت خان بدهر - خوشی به پسر و گرفت و بدید و پذیرفت - شیخ یازید بزرگ پسر پسرین است
 دانشمند بود در روضه معین الاولیا سالها درس میگفت شیخ احمد مجید و دیگر بزرگان شاکر و
 اوست - در هنگام شورش فرمانروای دلی از خیرگی پیکر پرستان او بسوی بغداد
 شتافت - عمری در آن گل زمین گزشت و چون از رونق اسلام آگهی یافت از آن
 دیار مسند و آمد سلطان از حسن عقیدت خود آنگاه انبار حشمت خان گردنید خان
 نیارست برداشت - به بهانه ختم سازی دور انداختن او خیال بستد بعضی سلطان رسید
 پیش ازین برادر من شیخ یازید بزرگ درس اجمیر بود - سستی اسلام استجا بدو انشائی جوامع
 پیرایه صواب نمود - اکنون این دولت استجا بنایه اسلام از سر نهاده آمد - فتن آن
 سبب خواری آن نو نهامی نماید بنایر سخن حشمت خان - شیخ یازید را بودن اجمیر شد
 در آن روز جمعی بعضی سلطان رسانید که او نزا و معینه نیست - ازین رو دانشوران
 و درویشان کهن سال و بزرگان آگاه حال شد و خود را فراهم آورده در پیش باز آمد
 نمودم شیخ حسین ناگوری و مولانا ربیع اجمیری که در سماء مشایخ اجمیر میگفت
 بودند - و دیگر حاکمان بر دست سستی نسب او گواهی دادند و پیوند خویشی کردند شیخ حسین
 ناگوری به فرزندان خویش یازید نیز گواه عدل است

منقولست

از مملکت طالت بایرکات قبله عالم و میان قدوده صفیه و سنده الاولیا عاشق جانباز خواجه
 سید محمد بنفذه نواز گیسو دراز قدس سره و جبرهیلانی جوامع الکلمه
 بعد نماز حقتن عرض داشتیم که نقل خدمت شیخ الاسلام قطب الدین ایازم غیثی است
 فرمان بنش حکایت که میگفت دلیل میکند ایازم سی است آن حکایت صییت
 که بنده کی شیخ الاسلام حسین الدین از اجمیر آمده خدمت شیخ قطب الدین شنیده استقبال
 کرد و چون آمد مرید بامیر بایشیج کم نه کرد و بعد از آنکه در خانه آمد عرض داشت که چه سبب
 بود که حضرتعالی این شهر را بعت دوم نمود و گردنید فرمودند بابا بخت یازم مزرعه کرده بودم
 آن مزرعه استقامت گرفت و قطع و بنه در آن میخواید زنده آن مرا مخدوم نیست دارند
 جبر کردند این سو فرستاده تا از ما چند گاسی پیتر بودی ما را را بی بنما بر که گویم تا این من
 حاصل شود عرض داشت بده اجازه شد و تا این کار بکشد شیخ فرمود بر کون خدمت
 شیخ در سراسر سلطان شمس الدین آمدند محب در آنکه سلطان شنیده که شیخ می آید از بخت
 سرود آمد پای پیاده دودید و صحن دوم ملاقات کرد شیخ را بالاد بر دوها نجا و بیجست را کرد
 و چند بار سلطان بر دوش شیخ رفته بود و شیخ در کشته و بر خود خوانده امر و ز خود آمده باد شاه بکیم
 متعیر تاند که این مرد بکدام سبب خود آمده است پرسید بچ سبب شیخ بنده خود را خوانده اند
 شیخ فرمود پیر من از اجمیر آمده است نه بحال سلطان نشست و بهم دان مانان
 پیش خود مرید است باینده فقط

منقولست

از مملکت طالت پاک بده باب معرفت تاجدار کشور حقیقت حضرت شاه ابو محمد چشتی خلف ممتاز

حضرت میرک جانباز رحمه الله علیه هکذا فی سال ابراهیمیه مولفه سنه هجری خواجه بزرگ
قدس سره را در زمان فرزندان بوزند چنانچه و لفظ سلطان التا کین شیخ حمید الدین
سوالی التا که در قدس سره خلیفه خواجه بزرگ بنویس که شنبه خواجه بزرگ بنی خیر علیه السلام
را در خواب دید آنحضرت فرمود که ای محسن الدین تو محسن دین ماستی و منتهی از منتهاست
ترک سید عیسیٰ صحنه مشطی که خطاب نام از مریدان خواجه بود و در ترکیه
از ارجامه و در حرب سیر کرده آورده بود و بخدمت خواجه فرستاد و او قبول بی بی ارشد
نام کرد و در خدمت خود نگاه داشت بی بی حافظ جمال از مریه گشت تعب از خیر و ورید
وجه الدین شهیدی را امام جعفر صادق رضی الله عنه در خواب نبه بود که دختر خود را در حق خواجه
خواجه محسن الدین در آرزوی این مقدمه بخواه بزرگ رسانید بامر باطن امام جعفر صادق
رضی الله عنه و دختر سید وجه الدین که بی بی عصمت نام داشت نیز در نکاح خود آورد و از
پسران بوجود آمدند شیخ فخر الدین از محبوب ترین فرزندان خواجه بزرگ بود و در بسیار
میداشت و یکسب براعت مشغول بود و موضع ماندن که قریب باجمیر است احیا ساخت کار
مراحمیت کرده بود از آن جهت خواجه بزرگ پیش سلطان شیخ الدین تشریف برد
فرمان دست کم نایند آورده شیخ فخر الدین بعد وفات حضرت خواجه بزرگ سال دصده
سوار که بشان زده کرده از اجمیر است آنجا وفات یافت نزدیک حوض قصبه سر در دین است
و او را پسر بود حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات ایشان آراسته بود سلطان
المشایخ نصیب داشت قصبه و قصبه بسیار بطرف عروب راه اجمیر است و مرقد بی بی حافظ جمال
و دختر خواجه بزرگ پایان مرثیه حضرت خواجه واقع است بسه صاحب بحال عالیه جات
و عارفه کامله بود بنظر خاص خواجه بزرگ بترتیب یافته چنانچه بزرگ و کرامات بی بی حافظ جمال
نام در نظر است رحمه الله علیها خواجه محسن الدین خورد و خواجه قیام الدین بن حسام الدین
سوخته عارف کامل بودند و خواجه محسن الدین خورد پیش از آنکه مرید شود یکسب ریاضت کار بجای

رسانیده بود که بواسطه از روحانیت خواجه بزرگ حمید فواحد فواید نمود و از اشارت
 باطن حضرت خواجه بزرگ مریشیج نصیر محمود شد و خیرت ملافت از بے پوشیده و در
 خواجه سلطان المشائخ منیر مایه که خواجه احمد بنیر خواجه بزرگ عظیم صالح بود خواجه وحید
 بزار و حجت پیش گنج شکر آمد که مرید شود و عجبش که فرمود که من این را از خانواده شما دیو یوزه کردم
 مرا چچال است که دست نشت بگیرم و خواجه حبیب بسیار عجز کرده مرید شد و مخلوق
 گشت این سخن آنکه بعضی مردم میگویند که خواجه بزرگ حضور بود و اولاد نیست محض غلط
 از تصانیف پیران حجت مگر تحقیق پیوسته است چنانچه بالا گذشت و لیکن در کتاب
 اخبار الاخیار می نویسد که خست ملافت میان بعضی بزرگ حجت درین واقع شده
 که میر سید محمد کیسور از خلیفه شیخ نصیر بن محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
 و شیخ حسام الدین از بی بی عصمت متوفی شده بود و سید شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور
 مطیعی الم و طایفه از درویشان آن رفته اند که از بی بی استمالند بوجود آمدند هر دو حال فرزندان
 خواجه بزرگ اند اما قول اول صحیح می نماید چنانچه تا امر و اولاد آن پاک نهاد موجود است و
 فرزندان خواجه معین الدین خورد بن شیخ حسام الدین سوخته بطرف مالوه رفته متوطن شدند
 احوال انجاء معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن شیخ حسام الدین سوخته مذکور
 و حضرت اجمیر کونت دارند و جان شین حضرت خواجه بزرگ شدند چنانچه خواجه حسین
 شیخ از فرزندان خواجه قیام الدین مسطور تا زمان سلطنت ازالدین محمد جهانگیر بادشاه صفا
 سجاد خواجه بزرگ بود قریب صد سال عمر داشت و همیشه به عبادت و حق پرستی گذرانید
 بسیار بزرگ و عالیشان بود و بعد از وی شیخ معین الدین برادرزاده او بر سجد سجاد خواجه
 بزرگ بنشیند نهایت جلیلی و بزرگ صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانه تعالی
 فرزندان خواجه بزرگ قدس سره را تاقیاد نماید بر جاده کلام خود باقی و پاینده و پناه
 متذکر اجمیر و مجمع مکان اسلام نگاه دار و بجمیت النبی و آل الانبیا

منقول است

اد صاحب تاج فرشته در مقابلہ دوازدهم ذکر سلطان المشائخ حضرت خواجہ معین الدین چشتی
قدس سرکاه در کرت دوم کہ از دہلی مراجعت کردہ اور اناہل واقع شد و شرح اینچنین است
کہ سید وجہ الدین مشہدی کہ عم سید حسین مشہدی داروغہ اجمیر بود و خستہ داشت
در کمال حسن و عفت و چون سب بلوغ رسیدہ بود میخواست کہ اورا بجایالیکے از دہقان
بزرگ در آوردہ و در تعین آن متردد بود تا آنکہ امام ہمام جعفر صادق علیہ السلام را در خواب
دید کہ میفرماید: اے شہزادہ وجہ الدین اشارت سالت پناہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم
بمانست کہ این صبیہ را خواجہ معین الدین چشتی بسیاری و بجبال نکاح او در آری کہ او از
دہقان دہ گاہ الہی و محبتان غاندان سالت پناہی است چون وجہ الدین فرمود
این معنی خواجہ ہمام نمودہ خواجہ گفت عمرم بہ آخر رسیدہ اما چون اشارت حضرت است
است امام ہمام بجز اطاعت چارہ ندارم پس بمقتضای شریعت مصطفوی را حجت
خویشتم ساختہ پناہ از و فرزندان شدند و بعد از ہفت سال در ششم ماہ حب
بہ شہادت و شہین شامہ از قیہ جسمانی با کلیہ وارستہ بعالم قدس پہنچست غرض کہ
ہفت عمرش بہ نو ہفت سال رسیدہ بود و بعد از وفات او جمیع پادشاہان نذر روضہ او
فرستادہ تبرک بھی بخشند

منقول ابن بنت

از پادشاہ کیوان جاہ پیر پیر مہر گلہ نور الدین جہانگیر شاہ کما قال فی لؤلؤ کہ کز او
طبع و قاد او است و ہر آنچہ کہ در زمان سلطنت خود او را دہنیش آید نمیند فرمود
در مال سقتم جلوس

خواجہ حسین نمبره خواجہ معین الدین شتی رنیک هزار روپیہ برائے شیخ شمس نامہ دادم۔
 لکھت۔ جہانگیر بادشاہ قریب ۳۰ سال دراجیر بود۔ و حضرت خواجہ بزرگ اعتقاد و اقیق
 داشت۔ او کہ اعتراف اولاد خواجہ بزرگ کردہ شیکش داد و مراعات نمود۔ از بمعنی حضرت
 کہ بادشاہ با حضرت شیخ ارادت و عقیدت ناطق داشت۔ و در باب فرزند بی حضرت
 خواجہ بزرگ بادشاہ رابعین اعتراف بود +

مذکور است عالمگیر نامہ

پس ششم از آغاز جلوس اورنگزیب عالمگیر بادشاہ غازی مولفہ محمد کاظم ابن محمد امین کہ
 بحکم بادشاہ تطبیق واقعات در قریب ۱۰ سالہ تألیف نموده +
 شیخ سید صاحب سجاده جناب قدس مدوہ الواصلین حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ
 بجنابیت خلعت انعام بجزار پادشہ روپیہ کامیاب شد۔ و ہونہ آغاز سن نهم جلوس
 دولت عالمگیری +

سید محمد صاحب سجاده جناب قدس مدوہ الاولیاء الواصلین حضرت خواجہ معین الدین شتی بنام
 دو هزار روپیہ سہ بندی یافتند۔ و ہونہ سن چہارم از جلوس اورنگزیب عالمگیر بادشاہ غازی
 شیخ سید محمد متولی مزار فاضل الانوار خواجہ ابرار ہونہ احداث مدوہ الفقراء الواصلین خواجہ
 معین الدین قدس سرہ العزیز بہ عنایت خلعت و مادہ فیل و انعام بجزار روپیہ نواز شد یافت +
 لکھت۔ شیخ سید محمد بن شیخ علماء الدین بن شیخ علم الدین بن خواجہ ابوالخیر برادر حضرت
 خواجہ حسین نمبره حضرت قطب الاقطاب خواجہ بزرگ است و از عہد شاہان خلج و لورکا
 منصب ولایت اوقاف و سجادگی مزار فیض آثار حضرت خواجہ بزرگ با تحقیق و تزیین
 سبیل داشت باور رسیدہ بود۔ از حضرت شیخ علماء الدین تعمیر بزرگ از سنگ سفید

در احاطہ روحہ حضرت خواجہ حسین برکت ارحض جبالا کہ سولہ تہہ عرف ابرہ و از حضرت
سید محمد مسجد عالی در بازار پیش زینہ آستانہ عالیہ یادگار است کہ فقیر جامع اوراق کچشم خود
دیدہ و از کتبہ کہ بر لوح سنگ منقوش است زمان تعمیر نام صاحب مکان ظاہر و باہر

منقول است

مریم زانی جهان آرا بیگم بنت نغاہ جهان باو شاہ غازی کما قال فی مونس الارواح
بعضے گفتہ اند کہ آنحضرت در اصل متاہل نشدہ اند و بعضے گفتہ متاہل شدہ اند و خرمندہ شدہ
و این ہر دو قول ضعیف است قول صحیح آنست کہ آنحضرت متاہل شدہ اند و
فرزندان حاصل گشتند چنانچہ شیخ عبدالحق دہلوی در کتاب اخبار الارباب خود نوشتہ
کہ آن حضرت دو کتخ دانی داشتند۔ یکے بی بی عصمت ذکر ایشان سابق مرقوم گشت
دوم آنکہ پیر دستگیر شبہ در وقت مدینہ کہ حضرت سولہ صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید
اے معین الدین محمد تو معین دین مائے سنتی از سنت مائے مائیکہ کردی۔ اتفاقاً ایشان
حاکم شلہ بٹھلی ملک خطاب نام بر سرحد و کافران آن فواح تاختہ بود و دختر
را بے آن دیار اسیر او گشت۔ ملک خطاب برید پیر دستگیر بود آن دختر را آورده بخدمت
حضرت ایشان گذرانید۔ آنحضرت متبول گردند نام اورا امثہ اللہ نماوند و از ہر یک
ازین دو خاتون اولاد شد۔ حضرت بی بی حافظہ جمال در تہہ پاسے پدر بزرگوار خود است و
و حفت شریعت ایشان شیخ رضی بودہ اند۔ و قبر شیخ در یکے از قضاہات ناگوراست
برکنسار حوض کہ آنرا مندر و لاگویند و بی بی جمال دوایہ پیر شدہ بود کہ در حالت طفولیت
ازین عالم رحلت کردہ اند و بعضے از مردم عوام میگویند کہ بی بی حقیقی دختر حضرت پیر
دستگیر نبودند۔ و دختر خواندہ آنحضرت ہستند لیکن سخن عوام را اعتبائے نیست چہ کہ این
مقدمات در کتب معتبرہ رج است و منقول است کہ حضرت پیر دستگیر را سہ پسر و شیخ ابو حنیفہ

شیخ فخر الدین و شیخ حبیب الدین و خات لاف است درین که هر سه از بی بی عصمت آمد یا از
 بی بی آمنه الله سید محمد گیسو و از که هر یک است شیخ نصیر الدین قدس الله سرهما العزیز
 بایک جماعه درویشان بر آنند که هر سه از بی بی عصمت شده اند و سید شمس الدین طاهر
 بایک جماعه بر آید که شیخ ابوسعید از بی بی عصمت شده اند و دو فرزند دیگر از بی بی آمنه
 والله اعلم بالصواب - شیخ فخر الدین قدس الله سرهما بسیار بزرگ و صاحب حال و مقامات
 عالی بوده اند و بکسب زراعت اشتغال داشتند و موضع ناندن که در حوالی اجمیر است حیات
 ساخته اند - آنچه در ملفوظات مشتمل بر خشتیه منظره است که فرزند آن حضرت را دیهی احیار بوده و
 حاکم مزاحمت میسندید بهجت بدلی تشریف آورده و بهین شیخ فخر الدین بوده اند و
 ایشان بعد از بزرگوار خود بست سال در قید حیات بودند و قصیده مروار که از خطه اجمیر
 شانه کرده است بحمت حق پرستند و در فیض شریف ایشان نزدیک حوض قصیده گور است
 و شیخ حبیب الدین پسران خود حضرت پیوستگی بودند چنین گویند که ایشان غائب شده
 بصحبت ابدالان پیوستند - در اخبار الاخیار شیخ عبدالحق محدث دہلوی نوشته اند
 اخفاء آنحضرت متیقن است - آنچه بعضی مردم عوام گویند که حضرت خواجه بزرگ حصو
 بودند و فرزندانند اشتد غلط فاحش است - ذکر اولاد آنحضرت در ملفوظات مشتمل
 حجت واقع است - شیخ فرید میرد شیخ حمید الدین ناگزری از جد خود نقل کرده اند که چون خواجه
 بابا فرزند آن حاصل شدند از من پرسیدند که حمید چون است پیش ازین که قومی و جوان بودیم
 هر چه از درگاه حضرت عزت می طلبیدیم یافتیم - اکنون پیر و ضعیف شدیم حاجت
 به عا می شود و کار به درنگ می کشد بنده عرض کرد که آنحضرت را روشن است چون می
 را علیه السلام حضرت عیسی علیه السلام حاصل نموده بود و میوه زمستان در تابستان
 میر میوه منت و حجاب حاضر می یافت - چون عیسی علیه السلام متولد شد حضرت
 مریم منتظر شد که نوزق بحین آن خواهد رسید و فرمان آمد که برداشته اند رخسار باغبان

تا بر تو فرمائی تخریر و در آن سال این حال اینست تفاوت است حضرت خواجه را
 این جواب از سببه قبول است و به پسندیدند - شیخ فخر الدین که آنحضرت را پیش
 بود شیخ حسام الدین سوخته نام بسیار بزرگ بودند با حضرت شیخ نظام الدین بد اوئی
 قدس الله سرهما صحبت داشته بودند و قبر شیخ حسام الدین سوخته در سامه طرف مشرق
 سر راه انجیر واقع است - خواجه معین الدین خور و لیس بزرگ شیخ حسام الدین سوخته اند و
 ایشان را خور و بسنت بحضرت خواجه بزرگ میگوشد - و همین منقبت و افتخار ایشان
 پس است - خواجه خور در ویشتی کامل بود و پیش آنکه مرید شوند یکسبب یا ضمت و مجاهدت
 کمالی بحدی رسانیده بودند که تکیه واسطه از حضرت خواجه بزرگ پیوستگی استفاده میفرمود
 آنرا بحکم آنحضرت مرید حضرت شیخ نصیر الدین قدس الله سرهما شدند و خرقه خلافت
 از ایشان پوشیدند یکی از بنیان حضرت پیوستگی خواجه بایزید بزرگ بودند و تکیه
 سلطان محمود خلجی با پادشاه ماند و بود شیخ بایزید بزرگ از عمر ماء در از سفر باز آمدند و
 او عا فرزند بی نسبت آنحضرت کردند و سلطان محمود خلجی ایشان را بتدریس خطه
 اجمیر نصب کردند ایشان عالم کامل بودند - شیخ احمد مجب گفته که خستلاف مردم که در
 فرزندان حضرت خواجه بزرگ قدس الله سرهما مشهور است در همین شیخ بایزید است که بعد از
 مدتی اقامت نمودن اجمیر جماعه انکار فرزندی ایشان کردند و به پادشاه وقت رسانید
 پادشاه از علما و مشایخ آن زمان استفسار کرد شیخ حسین ناگوری و ملاک رستم اجمیری که از
 قدوه علماء عصر وقت دماء اجمیر بودند با علماء عصر وقت دماء اجمیر بودند با علماء دیگر گواهی دادند
 که شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجه
 معین الحق و اهلته و الدین است قدس الله سرهما و شیخ حسین بن فرزندان شیخ بایزید نسبت
 خویشی کرده اند و معتز داده اند ازین ظاهر است که نسبت فرزندی ایشان بر شیخ حسین
 شده که حضرت پیوستگی خواجه معین الحق و الدین محمد قدس الله سرهما و از سادات حسینی بوده اند

و بلاشبکه از اولاد محب و حضرت سید المرسلین اند و صلی الله علیه و سلم و درین پنج نمیت
 و بدانکه حضرت پیر و سنگگیر حشمتی از انجمن گویست که چشت نام قصبه الیست از ولایت
 خراسان جن اولیاء الله مثل حضرت خواجه ابوالاحمد ابدال حشمتی و حضرت خواجه ابوالفتح
 حشمتی و حضرت خواجه ابویوسف حشمتی قدس الله انهم اجمعین از ان قصبه بوده اند و بنا بر آن
 این سلسله را حشمتیه میگویند و هر کس که از مریدان ایشان است او را حشمتی می نامند
 و حضرت پیر و سنگگیر خواجه معین الدین حسن سجری و پیر سلسله مریدان شده اند و نسبت ارادت
 ایشان به پانزده واسطه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرشد و مرید خاص خلیفه
 بزرگ حضرت پیر و سنگگیر حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوسی کمالی اند و مرید و خلیفه
 خاص ایشان حضرت شیخ فرید الدین مسعود اجدی و مرید و خلیفه خاص ایشان حضرت
 شیخ نصیر الدین محمود او دوی قدس الله اسرار علم و صاحب سیر العارفین مینویسد که حضرت شیخ
 نصیر الدین محمود خرقه کفایت هیچ کس نداده اند و در وقت فن بموجب وصیت ایشان
 خرقه و عصا و تسبیح و کاسه چوبین بغسلین را با ایشان در قبر گذاشتند با تمام رسیدن
 ذکر حضرت پیر و سنگگیر قدس الله سره +

منقول است

از قیج کش صومعه کشف تحقیق ملا عبدالباقی بخاری الاجیری که انی رساله ای که در
 عهد امن مهندس هشتاد و هفت کشور محمد شهاب الدین شاه جهان بادشاه غازی ترتیب و
 تالیف یافت در آنوقت محمد بلال الدین اکبر بادشاه برائے سلب فرزند دین درگاه مانجها
 آمده است که در و با کثر درویشان متعلقان روضه عتد نیز دعا میخواند است چنانچه
 بعد عشا نزد شیخ بودند بادشاه با پوتین و کلاه لپشین در حجره شیخ آمده نشست (مراود)
 شیخ را نزد شیخ ملک نیر و خواجه ابراهیم او هم بخشی حشمتی است که کعبه شناسخت قدس نامی

سال حاضر بود پیش نهادند خورد و خوشوقت گردید و گفت با و شاه ازین رج گاه طلب
 فرزند دارد و خدمت روشن بجای آورد در باب او دعا باید کرد شیخ فرمود که اگر اعتقت
 با و شاه لصب دق است اولاد برکت خواهد شد با و شاه از انجانیست در دل کرده
 برخاست چون دیگر بار که با مراد و مطلب رسیده پایاده به در حضرت خواجہ چشت اہل بہشت
 آمد و آنچہ نزد متبول کرده بود و جهت این آگاہ معارف دستگاہ شیخ حسین مرحوم دادند
 بمتعلقان روضہ منورہ بکہ ہر کدام جو یکس مجروح نماند و در حجرہ شیخ ملک آمدہ آنچہ نسبت
 در دل قرار شدہ بود و ظاہر فرمود کہ پانصد روپیہ دو دلت بنگہ پیش شیخ نہادہ کہ مستحقان
 قسمت کردہ باشند ایشان گفتند من فقر نام نویسی ندارم کہ قسمت کنم پیش دروازہ
 روضہ متبرکہ کہ ہمہ ہر کراخت میانجی خواهد بود و خواہد گرفت بحیثیان کہ روند ہر کہ استیجاب
 داشت بہداشت عمر شیخ ملک یک سہ و نیمی الی شدہ بود بتایخ نزد جمہ شہر ریج الثانی ۱۰
 وفات یافتند و قبر ایشان در روضہ منورہ نزدیک فیصل کلان معتبایل چراغ کلان
 واقع است محصلہ سنگ کہ مہربان قبر است از آن شیخ دو سپہران بودند شیخ عبد الملک
 و شیخ شہاب اکثر لذتلیات و مذکورات را جمع کردہ و قوم نمودہ شد نقل است کہ شیخ عبد الملک
 مرحوم اکثر اوقات با صحبت ہم نشینان خود می نشستند و مذکور از لطف و احسان حضرت
 قطب الاقطاب پیوستگیہ میکردند از چنان دل من متعجب است آنحضرت مقرر کردہ ام کہ در شہر
 اولیہ نماز استخارہ میکنیم و ہمان شب خود را بخدمت پرور آنحضرت می بینم چون بر لے طلبید
 کہ استخارہ کردہ حاجت عرض میکنم در آن وقت جواب باصواب می شود و تہ روز جمعہ
 بعد از نماز شیخ عبد الملک و ہم نشینان ایشان وغیرہ عزیزیان آمدہ در داخل روضہ
 متور نشستند در الوقت نیز مذکور لطف و کرم حضرت قطب الاقطاب بہر بیان آمد
 شیخ عبد الملک گفتند آنچہ کہ در باب من لطف و کرم حضرت پیر و متکبر شدہ است آنرا ظاہر
 میکنم چہند بار کہ عرض کردم پیر اودل رسیدم تمام مذکورات و حرا بہر زبان آوردند و گفتند

که گاه گاه در خاطر میگذشت که خستید و دستگیر مارا بچرخش میباشند آیا در
 نمره جانان خودیاد در عوام است اسبش بل ماه بود بعد نیم شب نماز استخاره کرده
 تسبیح میکردم خواب غلبه کرد و در واقع شدم معانیه شد خود را حضور پروردگار دیدم که میفرمود
 عبد الملک بزرگوار و آبا و اجداد ترا صادق الایمان و خالصان خود دانسته بخلافت در پاست
 منسوب کرده ایم و بر جمعیت شما این چیزها مهیا کرده ایم بهر آن شب صحبت این آگاه بندگی حضرت
 خواجہ حسین مرحوم هم در عین ابشارت شد و این نیز فرمودند که چیزی که گفته شد
 بعد الملک اظهار غم نهند که در وقت صبح آن جهت این آگاه ما را طلب میداد و اظهار کردند
 و گفتند شما و ما چه دیدیم که این بیان کنید و آنچه در باب شما ابشارت شده آنرا
 من بیان کنم گفتم که از مدت آرزو داشتم که در باب خود و خدمت قطب الاقطاب عرض کنم
 که جواب حاصل تمام ما را جواب با صواب حاصل شد که فرمودند ترا و اجداد ترا صادق الایمان
 و خالصان خود دانسته بخلافت ریاست منسوب کرده ایم و بر جمعیت شما این چیزها اختیار
 نموده ایم جهت این آگاه فرمودند آنچه بشما حضرت فرمودند همین منطبق است فرمودند و سوگند
 کن دیگر نیز فرمودند که عبد الملک نیر ابراهیم ادهم است او را دوست داشته در باب او
 متوجه باشید و از طریق حشمتی ممتاز کنید همان آگاه فرمودند الحال هر چه میخواهید
 موجود است گفتم بیعت داده و عمامه و پیراهن خود بپوشانیده و چند اوراد و طیفه خود عنایت کرد
 و از دست دادند و خلافت نامه نوشت بهر خود نیزین کرده نیز عنایت نمودند و آن خلافت نامه
 و حضرت نامه ریاست بهر غفران پناه حضرت خواجہ حسین شتی و از مهر الالی و مالی و از الخیر اجمیر
 مسلم و موجود است و لب از آن روز غفران پناه من نهایت متوجه بودند و بسیار التفات
 میکردند و وقتیکه من فرستم دیدن میفرمودند بیایید نیر ابراهیم ادهم بیایید که آنحضرت
 قطب الاقطاب چنین فرموده اند شب سعادت شدی شما درین ضمن نیز از لطف و عنایت
 غفران پناه اظهار میکنم که روزی نور جهان بیگم بخدشت آن غفران پناه یک شایسته

به قیمت دوسه و پنج دویزه خوش قماش بود که درنگشتری بچه آمد فرستاده بود و اکثر مردمان
 بخدمت آن غفران پناه فرستادند دیده تحسین میکردند و در خدمت غفران پناه
 رفتم آن شبال را بمن نمودن نیز قماش و لطافت آن بسیار کردم چون از آنجا بازخاتم
 الحقایق آنگاه و آن شبال را بعد از بجه نیک بخدمت خادم خود حبانان فرستادند بعضی از مقربان
 بخدمت حضرت حقایق آگاه فرستادند که آن شبال بسیار بستی بود و بستی که حضرت
 آگاه میشدند و یا بهایان میبخشیدند که آن روز و ششم فرمودند این مقرر است که بیکه هر چیز
 آرزو دارد بداد منم رسد چنانچه شیخ عبد الملک الشافعی عشتناسید او بیکه از خاصان
 این درگاه است و از آن وزآن جهت این آگاه همیشه از لغت و جنس رسال تا دو صد و
 اندام بیکه کردند و برادر من شیخ شهاب نیز اقیفا بیکه کردند و خیال اختیار داده بودند
 که تمام دیهات سرکار در تعلق ایشان کرده مختار فرمودند و هر چه پرداخت بیکه کردند پسند
 میشد و از احوال این بیت را اندام بیکه کردند که محتاج چیزی نبود و بعضی از حضور حقایق آگاه
 غیبت خیلی میکردیم آنها سرزنش میشد و گفته آنها پیش نرفت و من گاه گاه بخدمت آن
 حقایق آگاه میرفتم و شیخ شهاب همیشه در آنجا میبود و دیگر التفات و مهربانی آن حقایق آگاه
 تا کجایان کنم که نهایت ندارد و فرمود که دیگر از التفات و شفقت حضرت قطب الاقطاب بیان
 میفرمودند

منتقول السبب

حضرت شیخ الهدیه چشتی که او خلیفه مستند حضرت شاد علی شسته صابر است رحمه الله علیه
 کذا فی سیر الاقطاب
 نقل است که آنحضرت در عهد سلطان شمس الدین لکنش انار الله بانه دو مرتبه بدلی تشریف آفرینی
 فرمود مرتبه اول که باجمیر شریف بموت اهل گردید و آنچنان بود که میرسد و جبر الدین شهنشاهی

در حیرت حاکم بود و ترس داشت پاک پارسا نام بی بی عصمت چون بحسب بویغ رسیده پیش
 خواست که در نکاح شخصی در آرد اما که زاد خود حال او نمى یافت و درین اندیشه بود که
 شبی امیر المومنین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید که خوابیده بود و فرمود که چرا این حکم
 حضرت بشمار رسالت صلی الله علیه و آله چنانست که این عجزه را قیطه ایشان حضرت
 خواهر بختین الدین حسنی الحسینی بسیاری چون بیدار شد به خدمت آنحضرت آمد و این حقیقت
 ظاهر نمود آنحضرت منبر نمود اگر چه پیش از ام - اما فرمان کونین مطلق و سرکار عرش اشیا
 را انکار نمى توانم کرد پس عقد نکاح بستند و بعد از این واقع آنحضرت بعد از هفت سال رحلت
 نمود باین حساب عمر شریفش سی و یک سال و هفت سال میرد آنحضرت زن دیگر
 که خواست اینچنین بود که شبی حضرت صلی الله علیه و آله را در واقع دید که میفرمایند این الدین
 تو معین بن یاسی نباید که سنت من ترک سازی اتفاقاً باین شب ما که مستطعمه شعلی خطاب
 بر سر کاغذ آن تاخت آورده و دختر راجه آن دیار بدست آورد و خدمت حضرت خواجگه کند امید
 آنحضرت میرا تبدیل فرمود و بی بی امته الله نام گذاشت پس از آن تاج المستورات دختر
 به وجود آمد - بی بی حافظ جمال نامش کردند و بی بی حافظ جمال نهایت پاک و پارسا بود و
 ریاضت و محابه و خدمت والد بزرگوار خویش بحسب غایت رسانیده بود و مرقد مطهر آن
 زین المحدثات پائین مرقد آنحضرت است و هفت شریک آن تحفیه شیخ رضی الدین نام داشت
 از دو و پسر وجود آمده بودند و آن هر دو در طفولیت در گذشتند و مردم میگویند که بی بی
 حافظ جمال دختر حقیقتی حضرت نیست دختر خوانده بود محض غلط است از آنکه این مقدمات در
 کتب معتبره تحریر و دیده ام قول عامی است باز در این جهت اهل عام همچنان حرف نادار است
 در فرزندان آنحضرت نیز دارند که آنحضرت هیچ پسر نداشت و این مقرر است که از آنحضرت
 سه پسران احببت و غرض جهان بوجود آمدند از بی بی عصمت است از بعضی گویند که خواجگه ابوسعید
 از بی بی عصمت است و آن دیگر از بی بی امته الله است این هیچ سخن در اولاد امجادش نیست

چنانچہ شیخ فرید الدین ہمدانی سلطان لٹاکین حضرت شیخ حمید الدین ناگوری قدس اللہ سرہ العزیز
 از بزرگوار خود نقل کر دہ میگفت کہ چون خواجہ مارا من زندان مارا فرزند ان حاصل شد نہ
 روزے باندہ مہینہ مودے حمید الدین پیش آ رہا کہ جوان ہوا ہر چہ از رب العزت
 جانشانہ طلبیدم نے بحال میاتیم حالانکہ پیر شدم و فرزند ان پیدا گشتند بہا
 حاجتے شود و کار بزرگ حاصل میگردد بندہ عرض نمود کہ حضرت پیر دستگیر روشن است
 کہ چون علیہ السلام از حضرت مریم علیہ السلام تولد ہوا شدہ بود میوہ زمستان
 در تابان از غیب بدو میسر نہ شد و نہ محنت و نہت و نہت و نہت میافت و چون
 مسیح علیہ السلام تولد شد حضرت مریم تطہارے کشید کہ تحپان نے تلاش بیابا
 فندان شد کہ شاخہاے خرابا بجنہاں تا خرمائے تازہ برآور نہ از ان باز بھین
 نمود بہر و رزق مے یافت در اوقات سابق و حال این شد تفاوت است لیکن
 در قدر و مرتبہ دوستان خدا عزوجل نقصان نیست و تصرف و ولایت ایشان باقی
 آنحضرت چون جواب شنید پس کرد و فرمود آئے عجبین است و گویند کہ خواجہ فخر الدین
 ولد حضرت سلطان العارفین بسیار صاحب عظمت بود و لعب حضرت خواجہ نسبت سال
 زندہ ندیس و قصبہ سردار کہ از اجمیر شانزدہ کردہ است بر حمت حق پیوست بہا نجات و کی جن
 آن قصبہ مدفون است و خواجہ حسام الدین فرزند خود آنحضرت غائب شد و صحبت اہل ان
 پیوست و پسر خواجہ فخر الدین خواجہ حسام الدین سوختہ نام داشت کہ نیرہ خواجہ باشد پسر حسام
 کرامت و بزرگ روزگار بود بار و اح جہر بگوز خود نسبت تمام داشت و پیش از ازاوت ریا
 و محبانہ از جگہ را نیدہ بود و حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا قدس اللہ
 سرہ العزیز صحبت داشت قبر شریف او و قصبہ بیابنہر سمت است و یکے از بابر حضرت خواجہ
 شیخ بایزید است او در غوردی جائے رفتہ بود و زمان سلطان محمود خلجی لعب مدت بسیار باز
 سلطان اورا یاد است جیمہ داد چون مدتی بگذشت مردم از روئے عناد و فرزند سی

سخن سپید آمدند - حتی که با سلطان وقت رسانیدند پادشاه علما و فضلا و مشایخ و
اکابر ملک و لواحق جمیع ساحت و استفسار نمینمود - آخر الامر شیخ حسین مولانا ستم که قدومه
علما زمانه بودند و دیگر اکثر اکابر زمانه را گواهی دادند - همین شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین
این خواجه نام الدین سوخته ابن خواجه فخر الدین ابن سلطان الحارثین حضرت خواجه
معین الدین جنی بحینی است لقب از ان شیخ حسین ناگوری بن نهندان شیخ بایزید است
و دختر داده مردم که در نهندان حضرت خواجه سخن خستلاف دارند همین شیخ بایزید است
و دیگران هیچ سخن ندارند بیکین همه بر سر خط گرفته اند از آنکه این با جرایم اکثر سلاطین ملی و
ناتوا گذرشته است از اکابران متحقق شده - قول عالم چه است بار دارد سجانه تعالی و تقدس
این اولاد اصحاب آنحضرت الی الی آباد پندیده دارد بجزمت الهی و آله الامجاد *

مستقول است

از عارف معارف خدا آگاه - صوفی فضیلت و نگاه - محمد غیب الرحمن شتی کما قال فی مراد الاسرار
و در باب لغوی اولاد خواجه بزرگ قدس سره آنچه که بر او تعصب مورخان و تاریخ اکبر نامه و قبایل
نوشته اند بر هر کسی ظاهر است - لکن از تلفظ طالت پیران حشمت متحقق معلوم میشود که خواجه بزرگ
زمانه و نه نهندان بوده است چنانچه در تلفظ طالت سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری
قدس سره خلیفه خواجه بزرگ می نویسد که شب خواجه بزرگ حضرت پیغمبر علیه السلام را بخواست دید
آنحضرت فرمودند که ای معین الدین تو این ماهی - آنا سنتی از سنت ما من ترک مسیده
چون سح شد مقطع متلحه بطنی ملک خطاب نام کامریدان خواجه بود و دختر یکی از اراجیه ها
در حرم اسیر کرده آورده بود بخدمت خواجه فرستاد و او را قبول نمود بی امتیاز نام نهاد
و در خدمت خود نگه داشت - بی بی حافظ جمال از منی تو که گشت بعد از چند روز رسید و وجه الدین
مشهدی عم حسین مشهدی امام جعفر صادق علیه السلام را در خواب دید و فرمود که دختر خود را

در وقت نکاح خواجہ معین الدین دراز چون بیعت و بیعت حضرت خواجہ بزرگ رسانیدند
 بموجب ابرار باطن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ دختر سید و جمال الدین را که بی بی عصمت نام داشت
 در نکاح خود آورد۔ از وی ستم پسر بوجود آمدند۔ یکے شیخ فخر الدین۔ دوم شیخ ضیاء الدین
 ابو سعید۔ سوم شیخ حسام الدین که او در صغر سن صحبت ابوالان بنیست۔ از ستم والد و
 تناسل نشد۔ شیخ فخر الدین محبوب بن فرزند آن خواجہ بزرگ بود۔ در بسیار دوست میداشت
 و وی بکسب رزاعت مشغول بود و موضع نامدن که بقریب باجمیر است احیاء ساخت و حاکم
 مزاحمت کرده بود و از آن جهت خواجہ بزرگ پیش سلطان بنش الدین به وطنی تشریف برد و
 فرمان در دستک رسانید و آوردند تفصیل این احوال پیشتر بجای خود نوشته آمد و شیخ فخر الدین
 بعد از وفات خواجہ بزرگ بستم سال در صمد حیات بود و در قصه سر و ارکه شش نوزده
 کره از اجمیر است آنجا وفات یافت و نزدیک جوین قصه سر و اره دفن است۔ او را
 پسر بود شیخ حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات انسانی آراسته بود
 با سلطان شیخ المشائخ صحبت داشت قبر وی در سانہر است طرف غروب سمرقند اجمیر
 مرقد بی بی حافظ جمال دختر خواجہ بزرگ پایان مرگ خواجہ بزرگ واقع شده است۔ بنسب
 صاحب کمالات عالی درجات و عارف کامل بوده اند و خواجہ معین الدین خود پیش از آنکه مرید
 شود بکسب یا حضرت کار خود بجای رسانیده بود که بی واسطه از روحانیت خواجہ بزرگ
 اخذ فوائد نمود۔ و از اشارت باطن خواجہ مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقه خلافت
 اودست وی پوشید۔ در فوائد الفوائد سلطان المشائخ میفرماید که خواجہ احمد تبرہ خواجہ
 بزرگ عظیم صاحب بود و بر او خواجہ حبیب پیش شکر گنج آمد که مرید شود و شکر گنج فرمود که
 من این را از خانواده شما دریوزه کرده ام۔ مرا چه حال که دست بستم بگیرم۔ خواجہ حبیب بسیار
 حیرت کرده مرید شد و مخلوق گشت۔ الغرض آنکه بعضی مردم میگویند که خواجہ بزرگ خصم بود
 و او را اولاد نیست محض غلط است۔ از تصانیف پیران مشیت مکر تحقیق پیوسته بنیانچایا

گذشت و کتات انجیب از الانیار بنویسد که اختلاف میان بعضی بزرگان چیست درین واقع
 شده است که میر محمد گمیدراز خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
 و شیخ حسام الدین از بی عصمت بودند و میر شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور قطب عالم
 و طایفه اندویشان آن فرستادند که از بی بی امته الله بوجود آورده بودند و حال فرزندان خواجہ بزرگ
 را قول اول اصح بنمایند چنانچه تا امروز اولاد پاک بنیاد آنحضرت موجود است و فرزندان خواجہ حسین
 نور دین شیخ حسام الدین سوخته بطرف ولایت مالوه رفته منوطن شدند و احوال آنجماعت
 معلوم نیست و فرزندان خواجہ قیسام الدین بن حسام الدین سوخته مذکور در حضرت اجبر
 سکونت اختیار کردند و جانشین خواجہ بزرگ تورس الله سره العزیز است و چنانچه خواجہ
 حسین یک از بزرگان فرزندان خواجہ قیسام الدین مسطور تا زمان سلطنت نور الدین محمد جهانگیر
 نادرشاه صاحب سجاده خواجہ بزرگ تحریب حدود سال عمر داشت و همیشه لعبادت و حق پرستی
 گزینیده بسیار بزرگ و عالیشان بود بعد از وی شیخ معین الدین برادرزاده او صاحب سجاده
 شد و بحال شیخ علماء الدین برادرزاده صاحب سجاده بر سر ذوق بزرگ قاضی الله سره
 نشسته است نهایت خلوق و بزرگ صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانہ تعالیٰ فرزند آن خواجہ
 بزرگ را تا قیام قیامت بر جاده اجداد و کرام خود باقی و پاینده در مقام اجبر شریف نگاه دارد
 بحرمات النبی و آلہ الاعداد چون مرتبه ثانی در سن هزار و شصت و پنج هجری بحضرت اجبر
 رسیدم - شیخ علماء الدین صاحب سجاده خواجہ بزرگ قاضی الله سره العزیز شجره نسب خواجہ بزرگ
 اظهار نمود بحسب دین واسطه حضرت امام محمد کاظم میرسد و در سال مؤرخ الارواح تصنیف
 مریم زبانی حضرت جهان آرا سبک بنبت شانه جهان بادشاه صاحبقران ثانی علیه الرحمته نیز منظر آورده
 که اثبات بسیار ازت خواجہ بزرگ نموده - اما در تصانیف پیران چیست جائے تمیقہ میافته نمی شود
 بهر حال خواجہ بزرگ فرزند صوری و مثنوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بوده و مجاور آن
 آن آستان تبرک خواجہ بزرگ نیز منسوب اند به اولاد سید فخر الدین میگویند که سید فخر الدین از کتات

ناکبیر بوده است و از غلبه عقدا و محبت و حانیت خواجه بزرگ وطن گذاشته و اجمیر است
 اختیار نموده چنانچه نژاد آن او هنوز در خدمت است تا نه متبرکه موجود اند و صلاح و ابله است
 دارند و با هر کس به توافق و صلح پس می آیند و از موقوفات پیران چشت به ثبوت پیر
 که خواجه بزرگ در زمان سلطان شمس الدین التمش دوم مرتبه در دلی تشریف بردند و در اول
 از کمال شهرتانی محض بجای دیدن و سه فرساختن خواجه قطب الاسلام رفتند بودند -
 در آنجا آمده و اجمیر شهر یعنی سابل گشت و مرتبه دوم بخاطر درست ساختن فرمان
 ناندن بجهت منزه زنده سعادت مند شیخ فخر الدین - و این نکته بغایت نازک است نیک نگاه باید
 که سلطان شمس الدین مرید خواجه قطب الدین بود - اگر یک خادم خواجه بزرگ میرفت در عیادت
 سلطان مذکور سعادت مند می دین و دست فرمان بدست کرده ارسال می نمود و ولیکن کمال
 اولیاء بیشتر در ترک جاه و شیخت کوشیده اند - و خود را در فقر و فقر نمودند - چنانکه رسول علیه السلام
 باین کمال در بازار بجهت منزه و فروخت عیادت و دیگر کار این طایفه برستی و دیانت است
 هرگاه مقصود و حاجت به شخص داشته باشند آنرا مستور برای چه سازند و ناموس بجای
 که اقامت صحبت کنند - هر که حقتعالی ناظر بدین است و در حرم نیک یابد گفتن ایشان
 پیش عارفان اسلام و جوئے ندارد - دیگر آنکه فتن خواجه پیش امیر از برای حاجت رحمت بود
 در حق مریدان که هیچکس از مریدان انکار نکند در جاه شیخی خود نه نازد و اصل سخن آنست
 که این طایفه مامور می شوند با مرحق و خست یا خود میان نمی آرند چنانچه سلطان المشایخ
 میفرماید در نظم خود

تا که در راهی و میر کرد دوست
 ناست ز من من مانی عبادت

عشق آید چو تو تم اندر برگ و پوست
 اجود وجودم به کاین دوست گرفت

مقتول است

از عبادت بانده مرشد شاه آگاه شاد و شید بخ و الدین نسیم حاجی حرمین الشریفین حضرت
 خواجه تبحر ندینی احمد آبادی رحمة الله علیه
 ذکر فرزندان حضرت قطب المشایخ خواجه معین بن الدین حسن سجری حمیری شتی قدس سره
 حضرت سید شید و مرشد داشت از خیمه مدین پور خواجه فخر الدین محمد اجمیریت دوم
 خواجه ضیاء الدین نرود بر سر کینت ایست - نسیم شیخ حسام الدین و یک دختر بی بی
 حافظ جمال بر سر پسران را خواجه عشتق باز است باز سید محمد گیسو در از قدس الله سره از بی بی
 عصمت سیدانند و خواجه شمس الدین طاهر از بی بی است الله مر خیمه سال طبرود - و
 بی بی سافه جمال دختر حضرت خواجه بهت بر روایت صحیح - و آنحضرت دو که باز در
 داشت یک دختر سید محمد الدین مشدی دوم نبوت بواجبه که در بنده بکن خطاب مرید خواجه
 افتاده بود - و خدمت نیز فرستاده بر عیال من بودن خواجه بلال بنیض شاه عدل اند - و همچنین
 گزاشش سلطان التارکین قدس سره عیال مندی آنحضرت ولالت دارد - و
 پورچه لا حضرت سلطان التارکین قدس سره در اصد و را آورده است - و در
 معین الاولیا پس از عیال مندی دست زند آموذن بن گفت - عید الدین پیشتر در بنگام
 کاف و تنهایی آنچه بر ضمیر من میگذاشت طلب بای طاعت درستی پوشید اکنون
 درین روز گامیری عیب المندی فرمایش آمد و همه آمد های خاطر از برای علم بر این
 اندیشه عرض کردم پیش از زادن عیسی بن ماریا و قل ذکر المجراب و حدیث در زقا حال ام
 بود پس از تولد از عیالیک بمعراج انجمن امتام او گشت بفتن این جواسه خوش وقت
 گردید تا بمجلسه باز آید این گذارش با آنها که خواجه معین الاولیا را حضور پندارند شخص
 بنده را است حضرت مرید خیمه الدین قدس سره را در وقت حضرت داشت باز پذیرگوار

خویش داشت و کمال هر دو عالم آراستد و صاحب تصنیف بود و پس از پدر بزرگوار مستحق
 وارث شد و بوجود او آراشش آئین پذیرفت و چون او را ویسی احیا بود و آن موضع نامدن نام
 داشت که قریب به اجیر است و چون حاکم آنجانبه آنحضرت مزاحمت نمود و خواجہ تبریز
 آن در دہلی رفت بود و از خواجہ قطب الدین بمشال تیار کنایہ آورده و ہمین خواجہ خیر الدین
 بود که بعد وصال پدر است سال در صدر حیات بود و در قصبہ نر فواک کشانیزہ کرہ از آبکی
 شریف است بیتا پنج ماہ شعبان سن ششصد و شصت و یک بقرب ایزدی شتافت و
 نزدیک عرض قصبہ و اطراف دین یافت ربنہ زیارت آنحضرت متعہ بود است علیہ
 حضرت خواجہ ضیاء الدین قدس سرہ خداوند کمالات بود و بجائے برادر بزرگوار مشین جلوس
 فرمودہ سال ششصد و نو و پنج رفت بستی ازین جهان رست حضرت حسام الدین قدس سرہ
 خرمترین و نرندان آنحضرت بود و چشم مردم تمام شدہ طائفہ ابدال رجال الغیب
 پیوست حضرت حسام الدین موختہ قدس سرہ پورچہ در حضرت خواجہ خیر الدین است
 سینہ داغدار و محبت دیدہ اشکبار و طسب داشت و دل و خستہ تاوک مروت بود
 بصحبت حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا السیرہ خواجہ گاہش و قصبہ سانجہ
 باختر سے پسرہ اجیر است پدرش بیاد برادر کم شدہ اور انہام گروانیہ و افیز و پسر
 داشت سیکے سعید الدین خور و مرید سیلفہ مافوق حقیقت خواجہ نصیر الدین چای دلی است
 و بمعنی حکم حضرت خواجہ بزرگ صمدت بستہ پیش از ارادت آوردن باو نیزش نفس
 فیروز مند بود و از باطن معین الاولیا بہرہ دے داشت و اورا خور و نہایت خواجہ بزرگ
 میگویند و این منقبت اور اس است در ویش کامل بود و از ارادت ریاضت کار خود را بجا
 رسانیدہ بود کہ میواسطہ از حضرت خواجہ بزرگ استفادہ میکرد و دوم شیخ قیام الدین بابل
 قدس سرہ خوش شکل و زیبا چہرہ و لاور و بزرگ منن بود و این ہر و نیز و نرندان بود
 و لاندہ شیخ قطب الدین قدس سرہ پورچہ و نخستین است از اجیر و سر اغا گاہی پورچہ

سلطان محمود سلجوقی اور خطاب حشمت خان فی دادہ حشمت یزد و واروہ ہزار سوار گردن سپید چون بغیر در سے
 نیز سے سلطان پس از شد و ان بنال در جمہر اسلام تازگی گرفت خواست کہ بہ حشمت خان بزرگ
 خوشی بہست و گرفتہ بودند پذیرفت۔ شیخ بایزید بزرگ سپہر سپین است یعنی از اول شیخ قیام الدین
 دہشتمند بود و در وقت حشمت الدین الاولیاء در سن مکیفت۔ شیخ احمد صاحب پشانی و دیگر بزرگان شاعر
 او سیزدہ ذریعہ گام شورش فرمانرواے دہلی از خیرگی سپیکر پستان اجمیر برخواستہ زنت و
 بعد از دیر بہست و آمد سلطان از حسن عقیدت خود اورا انبار حشمت خان نیاز است بر داشت
 بہ بہانہ سازی دورانہ ختم از خیال سبتہ بغرض سلطان رسانید پیش ازین برادر من شیخ
 بایزید بزرگ مدرس اجمیر بود۔ اکنون فتن آن بانجھ سبب استواری اسلام سے نماید بنا برین
 حشمت خان شیخ بایزید را دستہ سے بودن اجمیر شد و در ان روزگار جمعے بعرض سلطان رسانید
 کہ او از اثر او سینه نیست۔ ازین رو دانشوران فرمایشان کہن سال و بزرگان آگاہ حال تلمو
 خود را فراہم آوردہ در پیشش باز کرد و بحث دوم شیخ حسین ناگوری و مولانا ستم اجمیری کہ علماء و
 متشائخ مکتا بودند و دیگر خاندان آگاہان برستی نسب او اسی دادند۔ پیوند خویشی کردن محمد دوم شیخ
 حسین ناگوری پس از زندان شیخ بایزید گواہ عدل است۔ انا شیخ جامی رحمۃ اللہ علیہ دور
 سیر عسافین سے آرد۔ در آیلے کہ این حقیر بشرفت یار تہرت مبارک شیخ معین الدین بہشت
 گشت از سہ زندان ایشان صاحب سجادہ شیخ بایزید بود رحمۃ اللہ علیہ و او شیخ بنایت
 عظیم ایشان بود شمس الدین طساہر کہ صدر پنجاب سال عمر داشت غرقہ حلافت از شیخ
 بایزید یافتہ بود و شمس الدین را باحضرت جمیع الدین اتحادے تمام بود و باین
 احوال نام شفقہ و محبتے داشت انتہے۔ چوں این سبندہ کاتب حروف بزیارت روضہ
 مقدسہ خواجہ بزرگ از سہ قدم ساختہ زنتہ بود۔ در آنوقت صاحب سجادہ با جاوہر انحضرت
 دیوان حیرت از علیچان بود کہ وجود انشیخی او با حاجیہ ستم خواجہ شہبابت تمام داشت
 لہ این شیخ رشیخ الدین بایزید خود و میر شیخ بایزید بزرگ است نہ شیخ تاج الدین بایزید بزرگ۔

و از علوم خود بهرگز نبرد و در شرح ملا مجتهد حضرت منیر الصوفی بن سید ابی موسی
فخر الدین گنبد ایستاده بود و عسکرم فرس بهره وافر داشت ملاقات حاصل گشت فرمودند که اگر
که اتم حیل خانم به سید بنده عرض داشت که از من نزدان حضرت سید قطب الصوفی بن شیخ
الحمد بن الشریفین شیخ حیل مدنی نخستین گجراتی اتم بنان که معلوم شد شمار از بیگانگان حضرت
سید محمد سرور که از اولاد حضرت خواجہ بزرگ قطب است شیخ معین الحق والدین جن سحر عجیب
است بود و امید از ان باز با هرگاه که بنده بخیرت مشرف میرسد به استقبال و تعظیم تمام
می کند و شکر تمام می کردم که آنحضرت از بزرگواران ما به سید چرا پسین باید که فرمودند
گداگر تو اضع گنبد خود را دست

روز یکشنبه شیرین بیات روح آنحضرت بگفته بعدت گزانیست
در حیطان عالم آشکارا گفتیت
گوهر تاج الولایت سید ابی الاحشیت
بے تکلف جبا بجا این بر سر بجا گفتیت
این ابیات گرفته زیر سینه خود داشتند بنده را ظن غالب است که شاید سپند خاطر گرامی بشتاد
بطرف این بنده متوجه شده فرمودند که جن خواجہ محسن الدین خور و در سید تفضیل از جہ شمار حضرت فرود
حقیقت خواجہ نصیر الدین سیاح دہلی اندر چنانچه این سخن در کتب سیر این خانواده مرقوم است
چون آنرا سیکم و در انس الارواح که تصنیف او است به دستخط خاص خود داشته و اشتیاق
بخیرت جسد آنحضرت گشته و نسبت نامه به خود جعل ساخته بود و آنرا این بنده موجود است
آنحضرت قبول او بدین وساطت حضرت خواجہ بزرگ می پویند و حضرت دیوان سید صبر علیا
چشتی بن سید امام الدین بن سید منیر الدین بن سید لاج الدین بن سید ابو الفتح بن سید
علم الدین بن سید ابوالخیر برادر خواجہ حسین بن سید معین الدین ثالث بن سید بر شیخ الدین بایزید
خود بن سید نور الدین طباطبائی بن سید تاج الدین بایزید بزرگ بن سید شهاب الدین بن سید
الحاج کمال الدین احمد سرور به شیخ احمد بن شیخ نجم الدین بن شیخ قوام الدین بنیر حضرت خواجہ بزرگ معین الدین بن ابی ولید است

که تال الدین یعنی شیخ احمد بن سید نجم الدین بن سید سیام الدین بن سید خواجه مسام الدین سوخته
بن خواجه سید نجم الدین بن حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین سن حجازی حمیری قدس الله
آب و حیات تمام شده بخدا اولیای مولف حضرت پیرزاده بر جاده هراجه که بخت شاه شیدان
احمد یادی در باب نیکی ایشان نسبت حضرت شیخ احمد قدس بق فرمودند این شیخ احمد اشارت
به شیخ محال الدین غرض شیخ احمد بوده باشد زیرا که از کتاب اربع میرین هست که بنا بر خواجه سیام الدین
زبان جبریه دستی پیکر پستان بصبوب گویا است بودند

منقول است

به تحقیق با خبر تمام مرد میره مفتی حسین الله شری الاسدی اللاهیوری هکذا فی
مخزنیة الاصفیا

بیشتر است که حضرت خواجه را اولیای پارسه و عقیقه بودند اول و آخر سید جبریه الدین سی
عم حسین جنگ سوار است که والد بزرگوار شش بنام باطنی امام جعفر صادق رضی الله عنه
که او را العالم رویا شده بود کلح و خنر خود بحضرت خواجه کرد و نام نامی آن عیسی یقه بی عیسی
در سبب و الا گوهر از لطف آن عیسی یقه بوجو آمدند که خواجه ابو سعید دوم خواجه نجم الدین بیوم
خواجه مسام الدین قدس الله سرهم العزیز و آنا که میگفتند که حضرت خواجه لا ولد بود هرگز این
سخن را این عیسی یقه باریت چو که شیخ جبریه بن سلطان التارکین شیخ حمید الدین فی ناگوری زبانی
جبر بزرگوار خود نقل کرده است که در وقت حضرت خواجه بزرگ معین الدین به سبب مخاطب شده
فرمود که ای حسین الدین پیش ازین که قوی و جوان بودم و اولاد بهم نبود هر چه که از رب العزت
میخواستم بلا تکلف و دعا و ندا میرسمید حالا که پیر شدم و فرزند هم بوجو آمدند مقصود دعا و ندا
حاصل میشود بنده عرض کرد که آنحضرت را روشن است که تا وقتیکه عیسی یقه علیه السلام
از لطف و نافرمانی بی مریم متولد شده بود میوه استخوان از مرستان می طلب و خواهرش

بایشان میرسد چون عیسی علیه السلام متولد شد بی بی مریم اشطبار رزق میکشید
 فرمان شد که شاهزاده شغل خنجر را بجنبان تا آخر است تازه برادر بزرگتر چون
 جنبانید شغل خنجر را یافت پس در وقت سابق و حال این دست تفاوت است
 حضرت خواجہ جواب او بشنید و پسندید و میگویی که خواجہ ابوسعید فرزند آنجناب
 پنجاب و سالگی رسیده بود و دوست نداشت و خواجہ خنجر الدین فرزند ثانی آنحضرت
 بسیار بزرگ و صاحب ثقت بود و لعب انتقال خواجہ بہت سال زندہ ماند و بہت سال
 عمر داشت و در میان خنجر پس سرعادت مند بود و در قصہ میرداد کہ از اجمیر لقا حاصلہ شامزدہ
 کردہ است بہجت حق پیوست و ہما نخباند فرنگ دید و خواجہ چہسام الدین پس خورد و آنحضرت
 غائب شد و صحبت ابدال پیوست و در اوقات و چہل و پنج سالہ عمر داشت و در میان
 فرزند بودند و خواجہ چہسام الدین سوختہ بیاد صاحب کرامت و خوارق بود و نظام الدین
 اولیامصاحب قبر شریفی در قصبہ سہانہ بجا بفت مغرب از اجمیر واقع است
 و اہلیہ ثانی خواجہ دختر یکی از اہل ہند است و سبب آمدنش بکلیح آنجناب
 این است کہ حاکم متوکل علی کہ ملک خطاب نام داشت بر سر ہندوان آن یار داشت
 آورده بسنیاے را از ایشان قبیل رسانید و دختر را بر اسمیر کردہ آورد و بطورند را
 بخدمت آنحضرت گذرانید آنجناب اورا مستبول فرمود و بکلیح خود سدا فرار
 نمود و ناشی ہست اللہ نہادند و از لطف عفت آن تاج المستورات اول دخترے متولد
 شد کہ بنام بی بی حافظ جمال موسوم و بختیت عابدہ بود و ارادت بخدمت والد ماجد خود
 داشت و آنحضرت خرقہ حلا مت اورا عطا فرمودہ بے ہدایت و تلقین مستورات
 ارشاد کردہ چنانچہ ہزار ہا عورات بہ توجہ آن تاج المستورات بہجت ام قریب رسیدند
 و شوہر عالی گوہر آن عینہ شیخ رضی الدین نام داشت چنانچہ ہزار ہا نواری بی بی حافظ جمال
 متصل و ضمیمہ حضرت خواجہ واقع است و از و و پس بوجہ آمدند و در طہنلی در گذشتند

رحمتہ اللہ علیہم رحمتہ و اسحقہ خواجہ فخر الملتہ والدین شہنشاہی جمہوری قدس اللہ سرہ از فرزندان بلند
و غفائے رحمت خواجہ معین الدین حسن جمہوری است جامع علوم ظاہری و باطنی و کمالات
صوری و معنوی بود و بر سبب حصول قوت جمال کسب زراعت اشتغال داشت و موضع
نازد که متعلق اجیر است سکونت فرمود و تمام عمر در ہدایت خلق گزارانیدہ در سال شصت و
نہجہ و سہ رحمت حق پیوست و یکے بعد وفات پیر بزرگوار تالیست سال الصبر حیات
وفات در قصبہ دار بوقوع آمد و سہا خواجہ بربط محض فرار مدفن اوست - شیخ
حسام الدین سوخته قدس اللہ سرہ پسر شیخ فخر الدین بن شیخ المؤمنین خواجہ معین الدین جمہوری
است - سوخته آتش محبت و دوختہ ناوگ عشق بود و بہ شیخ نظام الدین بدایونی بسیار
صحبت داشت - پیر بزرگوارش او را بنام برادر خود خواجہ حسام الدین بن خواجہ بزرگ
معین الدین موسوم کرده بود کہ غائب شدہ صحبت اہل پیوستہ بود وفات مے صاحب
شجرہ چشتیہ در سال ہفتصد و چہل و یک از نام فرمودہ است و مزار پراوارش در قصبہ سہا
بجانب غروب بر سر راہ اجیر است و مے عمر طویل یافت کہ ز یاد صد سال بود
و از غایت سوز عشق و محبت محن طبع خستہ شد - خواجہ معین الدین خورد پسر
بزرگ شیخ حسام الدین سوختہ است خرقہ فقر و ارادت و خلافات از شیخ نصیر الدین
چراغ دہلی پوشید و کمال کرامت معروف و ریاضت و مجاہدہ و صوفیہ بود کار ساج
رسانیدہ بود کہ بلا توسط غیرے از روحانیت خواجہ بزرگ معین بحق الدین حسن جمہوری
استفادہ میکرد - برادر خود شش شیخ قیام نام داشت کہ بغایت حسن صورت و نجاعت
ہیبت و عظمت بود و از ہر دو بزرگوار بسیار اولاد ماندہ وفات شیخ معین الدین در سال
ہفتصد و شصت و یک است - قطبہ تاریخ وفات ۵

معین الدین از دنیا سفر کرد پیش اہل حنت گشت مامور معین الدین متوکل رقم کرد
تبارخ شش سفر گشت مامور در شمال اہل و ششم کن معین الدین کامل مطبع نور

قطعه تاریخ و خواجه حسام الدین بن خواجه

چون حسام الدین ز دنیا رخت بست سال وصل آن ولی متقی
عاشق الله صریق آمده است هم حسام الدین سید خفیی

قطعه تاریخ وفات حضرت خواجه بزرگ عین الحق والدین

محیر الدین حسین هر دو عالم دلش روشن ز اوزار مستقیم
تولیدش امام محبت بی خان و صاحب شیر نیر اکبر معلی

تاریخ وفات خواجه حسام الدین بن خواجه بزرگ

خواجه دین جناب حسام الدین نسل بگی رفت چون بیابان جان
وصل او جزو خواجه و الا حلتش خان مقتدر زمان

نقل و سرها

خواجه حسین الدین قیس سره جمیع مطالب با صاف تمام فرمان مجید جلال الدین بکر شاه

و مراقب آمال اولاد محب

در بیعت فرمان عالی نشان سعادت نشان ابوبکر بن طفت و حسن بادشاه شریف
نفاذ یافت به طره از چیتور که جمع آن مبلغ یک کتک که مرادی است به حسب حکم
حقایق و ستاد قطب الفاضلین غوث الصمدین از تعمیر مقبره آصف خان مقبر
باشد که حاصل سال بسال به زبده اما حیدر الاثقیان فی الايام کمال ثبت شیخ ضیاء وجه
سیور عالم ابدی و ضروریات این دویم بایک که به عاب و دوام دولت ابد بحکم قیام اولاد نام

حکام کرام و دیوانیان محال و مقصد بیان مباحث سرکار مذکور مقرر شد
 مذکور را بتصرف گماشته شد و سیادت پناه مشارالیه گرداند و از مال و جهات
 و تمامی حالات دستجات و کل تکالیف دیوانی معاف و سلم و ترخان و مرفوع القلم شد
 بهیچ اسم و رسم تعرض رسانند و کشید و دو ششده مطلقاً پیرامون نگردد و جانب
 شریف آن سیادت پناه را عزیز داشتند در تعظیم و تکریم او و کسان و مردم او را
 مقرر شد و هر سال به پنهان و پر و آنچه محبت و محتاج نماید حسب حکم جهان مطلع اند
 مضمون حد در زندگیزند +

تحریر المطاع العالی
 بالمشافه علیه العالی چنانچه صحت

فرمان مجرب لایزال الدیوب بر باد شاهان

خواجہ حسین الدین شتی بخط طلاء



و کلاء حاکم متعهدان مهات خط اجیمید
 که در شرف قطب الاقطاب بموقوف عرض رسانیدند که در اراضی ایشان که در
 جوار مقبره متبرکه قطب الاقطاب موعی ای واقع است بعضی مردم امنوات خود را
 نے اذن ایشان دفن مینمایند اگر واقع باشد حکم نموده ایم که بعد از یوم یکس میت
 خود را در اراضی جوار مقبره متبرکه که مذکور است اذن قضیلت ماب کالات اکتساب حجه ایشاخ
 و العظام خواجہ حسین نمیرد آن قطب الاقطاب باقی در شرف و دفن نمیداید که حسب حکم
 عمل نموده بتجسم رسانند و اعمال مرقد که در آن است تانہ از قدیم الایام الے غایتی باده قرار

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحی الامیر العالی وعلیه رمان
 فی شهر سببان العظم

بر وانه خدایت پناه بعلی و دستگاه معرفت پناه واقف مرائق اسلوم و کم را کار الفضائل
 عبدیل الوجیه اتم عربی الحما مقوی الفصیح المصنوع شیخ صدر شیخ القدر شیخ عبدالباقی

نقل من رمان

محمد نورالدین جهانگیر پادشاه غازی شهنشاهی بر سر قیامت محاسن دیهات اوقات یک
 و شش عرس و درویشانی و یک چهارم در دوشاش شیف پناه شیخ حسین
 اولاد حضرت خواجه بزرگ و یک در فقر و تکیه داران

مهر برج کرد اسما شایان سلف منقوش اند

طهر با اسم بادشاه آلتفا

حضرت خواجیه عین الدین

چون مواضع که بصیرت وقف مزار فاضل الانوار حضرت قطب العارفین و شایکین
 قبل ازین بوجوب یادداشت واقع ۱۹ ماه امر داد الهی شده حکم شده بود که از دست هر سه حصه نموده
 یک حصه را بجهت شیخ و دیگر درویشانی و اخراجات عرس روضه متبرکه نگاهد داشته
 و یک حصه را بوجوب شش شیف پناه شیخ حسین عتبار نموده و یک حصه را فقر و
 تکیه داران قسمت نمایند و حاجی تبرک حکم الاقداس شش موضع را که رقبه آن چهل و پنجزار
 و هشتصد و یکصد و نین و حاصل نه هزار و چوبیاه و پیریه شود از آن جمله یک حصه پانزده هزار و یک
 نین باشد و اصل خرج روضه منوره نموده و نیمه را که سی هزار و نه و شصت و یک باشد

مجلس شش هزار و هشتاد و پیمو بوجوب نیل علیحدہ صد و نہ فقر تنخواہ دادہ
 و فقر اکثر از نظر اشرف است س گشتند شیخ عبدالرحیم و غیره شش صد و ہشتاد
 فقر کہ بست و ہفت ہزار و چیل بیگہ مدد ہاش و بست یک من غلہ و شش ہجائز
 حکم شد و تعمیر رابطہ فرمودیم و جامعہ فقہ اکسہ ہزار و دولت دسی بیگہ و ہفت من
 و شش آنار غنہ و ہشتاد فقر اشرف گشتند و اکثر از جامعہ فقر و تکیہ داران
 از اجیر تاجانہ و در رکاب ظفر تساب آمدند و بعضی ہفت س رسید کہ زمین و غلہ نہ
 بآن جامعہ از وقت جوئے منورہ مقرر بودہ و حاصل و فقہ فقر و مساکین و حافظان
 و تکیہ داران کہ از موضع وقف سے یافتہ باندہ ہمین جامعہ اند و آنہا را بغیر از زمین و غلہ
 و لنگر کہ از رخص منورہ مقرر بود از محل و جمعیت منتہی نرند و جامعہ کثیر اند بنابر آن کہ
 عالیشان مرحمت عنوان شرف صبار و عزایز ادیافت کہ جامعہ در اجیر تاجانہ اشرف
 گشتہ اند و از صنی و غلہ لنگر آنہا از نصف زیادہ مرحمت شد و یادداشت
 خود درست ساختہ اند بوجوب یادداشت واقعہ مسطور دارند و جامعہ کہ از نصف کم حکم
 شد و بعضی در کل بطرف شدہ اند از صنی و غلہ لنگر انچہ دہشتہ اند از قرار نصف
 متصدیان ہماں آنجا از ابتدائے خرف قوی نیل حسب بضمن تنخواہ دہست کہ صرف
 معیشت خود نمودہ بدعاسے و وام دولت ابد قرین اشتغال منمودہ باشند و نیز حکم
 اشرف است س بنفا و پیوست کہ جامعہ بوجوب بیان عالیشان جہا لگیری مدد ہاش
 و غلہ لنگر دارند و موت شدہ اند و در شہ آنہا تحقیق نمودہ از محل متیم از قرار نصف
 تنخواہ دہستہ و در آیندہ ہمین صحت البطلہ پور شہ متوفی مسطور دارند و مباد کہ حکام و متعال و
 جاگیر داران و کروریان حال و استقبال در ہماں روستقرار انچکم است س انے
 کوشیدہ از صنی نہ کور را پیوڈہ چک بستہ تبصرت کہ ہا باز گوارند و غلہ را از لنگر روئند
 و ہر کہ سے دادہ باشند و تعمیر و تبدیل یہ قواعد آن راندہ ہست بل بل مال و جہاں اخراج

یہ غلام سلطان خرف صنی کو دور و دور اجیر از قسم فقر و مساکین و حافظان ۱۴

واقع تاریخ روز دوشنبه شانزدهم ماه مهر الهی سده موافق یکشنبه ۱۲۰۲ هجری القریب سده
در چوکی لایق المرحمت والا حسان عاقل خان بر سلا سیادت و نقابت سپاه صدارت
و ستگاه میران سید احمد قادری و فرست و قهرمانی شیخ عبد الرحیم و غیره چون موضع
بصیغه وقت مزار فالض الاوار قطب الاقطاب بمقر استعمل ازین بموجب یادداشت واقع
۱۹ ماه الهی سده از قرار حصه قسمت حکم شده بود و یک حصه را بجهت خراج نگر
در دوشنبه و آخر اجات عرس روضه منوره نگاشته و یک حصه در وجه مدح و محاش
شیخ حسین عشتبار خود و یک حصه برای فقرا و کمکیه داران قسمت نموده و بهین طایفه مبرک بموجب
حکم شش موضع که قبله آن چهل و پنج هزار و هفتصد و بیست و یک اصل هزار و پنجاه و پنج
داشته اند از جمله یک حصه پانزده هزار و یکصد و بیست و یک اصل خراج روضه منوره نموده و قهر
و حصه که سی هزار و هفتصد و بیست و یک اصل شش هزار و هشتاد و پنج بموجب تفصیل ذیل به
نقصد و نه فقر جماعه فقر که از نظر اشراف اقدس گذشته ششصد و بیست و هشت فقر که بابت
و هفت هزار و چهل و یک صد بیست و یک من غله داشته اند هزار و پانصد و نه فقر و هشت
بیست فقر که از ده من غله بحال خود حکم گشته و نه فقر را بر طرف کردند و موازی همه هزار و دو صد و
سی و نه فقر و هفت من غله و شش آثار اسامی جماعه بنظر اشراف اقدس نگذشته اند بحال اکثر
از جماعه فقر و کمکیه داران از اجمیر تا مانند در کاتب سعادت آمدند و حقیقت مذکور به تفصیل ذیل بطرف

و آنستند که جماعه است از تکیه داران از موضع وقت مقرر بود و حاصل دیات وقت بجهت فقرا و مساکین حافظان تکیه داران که در موضع وقت از تیمم الایام میخوردند بهینجا عداوت و آهنا بجز زمین و سنگ که نوبت وضع مقرر بود از محل دیگر و جمعیست ندارند و جمیع کثیر اند بنابر آن حکم جهان بطاع اعتنا بنوعی که در آن از انفعالات صادر شد که جماعه که از نظر اشراف گذشته وارضی است که آنها از نصف زیاد مرخص شد و یادداشت واقع خود را درست ساخته بموجب یادداشت واقع مسطور داشته و جماعه که از نصف کم حکم شد و بعضی با کل بر طرف حکم شد آنها را عداوت و ارضی لنگر آنچه داشته از قرار نصف تصدیق آنجا تنخواه دهند و نیز حکم شد که جماعه که بموجب نشان عالیشان مدد معاش و شکر دارند و فوت شده از رزق او را تنحیث نموده از محل تیمم نصف تنخواه دهند و بعد در آینده بمرسته متوفی بهین ضابطه منظور دارند بموجب تصدیق یادداشت تسلیم شد از پرگنه اجمیرین کار نکو شرح یادداشت بخط حمده الملکی واقع سازند شرح بخط سید احمد قادری و محل واقع سازند شرح ماشیه بخط واقع نویسنده موافق واقع است شرح دیگر بخط محنت الدوله سخا قانی مدار المہامی اعطاء الدوله آنکه بجز مکرر رسانید شرح دیگر بخط دیانت خان زرار داد ۲۵ ماه شهر نور الہی موافق واقع شد
 رمضان ۱۲۰۶ هجری و واقعه عید الکریم بغرض اشراف سید شرح دیگر بخط حمده الملکی مدار المہامی از حرف قوی بن نشان عالیشان قلمی نماینده

اسی خط

۱۰۱

25-26

بسم الله الرحمن الرحيم

۸۰۸ - انشا فوٹی

مجموعہ

الحمد لله

ایمان بخش ولد عربی لال

رضی

...

ارضی

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

10

264

卷之五

5

ارباب صفت
سما بیکه
مشاور الیه

عبد القی

ارضی

سما بیکه

ما سکه قبل ازین حکم شد

ابیکه

در نولاً حرمت شد

ارضی غله

صک

اجاء قاضی نظام

ار اکر غله

مولا سمار

عبد القی

ارضی

سما بیکه

ما سکه قبل ازین حکم شد

ابیکه

در نولاً حرمت شد

ارضی غله

صک

اجاء قاضی نظام

ار اکر غله

نقل فرما

محمد نور الدین جهانگیر بادشاه غازی مشهور عظیم موضع کیلوت در وجه سانش حضرت

شیخ علم الدین میر حضرت خواجہ بزرگ رند

خواجہ معین الدین بیتی

طهر اباسم بادشاه



فرمان عالی شان ایشان است اصداد و عز از ادیافت که موضع

کیلوت در احوال برگزیده نرینه سکه رصوبه اجبر که مبلغ بنقصد پنج پاه رویه جمع و در بطریق

درست من است و خرفین در وجه مذکور سانش حقائق و معارف آگاه شیخ علم الدین میر

خواجہ حسین فیرہ قطب الاقطاب مقرب بادشاہ جبروت حسب الضمن مقرر باشند کہ
 حاصلات آنرا فصل فیصل سال بسال صرف نموده بدعاگوئی دوام دولت ابدی و نیکوئی
 مینموده باشند۔ عے بایک حکام و عمال جاگیرداران و کرویایان و استقبال و استمرار و استوار
 این حکم اقدس اعلیٰ کوشیدہ موضع مذکور بطریق در نسبت تبصر و مشاور الیہ بازگزارند و بطریق
 مطلقاً تغیر و تبدل بدان راه نهند و رعیت بالوجہات و اخراجات و عوارضات محل
 تکلیف دیوانی و مطالبات سلطانی مزاحمت فرسانند و از جمع وجوبات و وحالات متنا
 و مسلم و مرفوع استلم شمرده درین باب ہر سالہ منہان و حکم عہدہ و طلبندہ و زمرہ و مختلف
 و انحراف نوزند و در عہدہ شناختندہ مرقوم ہا شہر پورہ الہی سلسلہ جلوس محلے۔
 شرح ضمن۔ بدو معاش باجم شیخ علم الدین برادرزادہ خواجہ حسین مطابق یادداشت واقع
 روز ماہ متر الہی سلسلہ جلوس مطابق یوم سہ شنبہ شوال سنہ ۱۰۲۱ ہجری سال
 سیادت و نقابت پناہ صدارت و معالی دستگاہ صدر و موسونجان موجب توفیق و توفیق
 کترین بندگان علی نقی آنکہ محتاتق و معارف آگاہ شیخ علم الدین برادرزادہ خواجہ حسین
 فیرہ حضرت قطب الاقطاب بنظر اشرف امتدس اعلیٰ گذشت بموجب چہی
 ذاب خورشید صاحب ہمد علیا از قرار ۲۳۔ مرداد سنہ ۱۰۲۲ حکم جہان مطاع آفتاب شعاع
 گردون ارتضاع صادر شد کہ موضع کیلوتہ من الحجل برگنہ نرائند سرکارا حمیر کہ مبلغ ہفتصد و
 پنجاہ روپیہ جمع دارد بطریق در نسبت در وجہ بدو معاش مشاور الیہ مقرر مقوض باشد بموجب
 تصدیق یادداشت قلمی شد شرح حاشیہ بخط واقع نوایس مطابق واقع است شرح بخط قدودہ
 خوانین بلند مکان عہدہ مریدان سادہ نشان نظام الدین آصف چاہی آنکہ دخل واقع نمایند
 بخط حمدہ الملکی ہذا الہامی آنکہ بعرض اشرف تکرر رسانند شرح بخط سیادت و نقابت پناہ
 موسونجان آنکہ روز ماہ ۱۲۔ مرداد الہی سلسلہ مطابق یوم چہار شنبہ شوال سنہ ۱۰۲۲
 بکر بعرض اشرف اقدس اعلیٰ رسید شرح بخط عہدہ الملک کن سلطنتہ علیہ الیہ علیہ محمد الدین

انجمنی جمعه سبکی نذر انعامی خواجه ابو الحسن از خریف زلفان بل مندر قلمی نماید شرح چنانکه
 بتیاسیو سناست موضع گبی لوتی که مبلغ بنقصه و پنجپاه رویه جمع دارد و رویه بدست
 شیخ علی الدین حمیری در بست نخواست در تحریر فی التایخ ۲۶ خرداد ۱۲۲۲ شرح بخط
 قدوه خواجه بن بست در مکان نظام الدین آصفی است آنکه تصدیق نویسد
 در پنجپاه مواهیر عمائد و قمر صدارت منقوش شده

بصیغه در سناست

نقل منرا

محمد نور الدین گلگیر باو شاه داخل شد فی عهدان بخون لیت اثبات اولاد حضرت خواجه برگزیده الله العزیز

تغیر با سیم بادشاه

مهر که در آن اسامی از امیر صاحبزاده
 تابنده جهانگیر منقوش اند

خواجہ محمد الدین حسن الخلیفی حقیقی قدس سره

چون حمایت و مراقبت حال ساکنان مساکین سیفت و در هر وان مناجاج نقوسی و صلاحیت
 بنیما جمعی را که قامت با اقامت ایشان بسبب موجب عمل و نسیب است باشد از دریا
 منجیات امور سلطنت و خلافت عظمی شنیدیم لکن در این میان عالیشان بر حمت
 عنوان از کمین لطف و احسان شریف جنم دارد و عزیزان یافت که از ابتداء خریف
 محققان این منصب لیت مزار فائز الا نوا حضرت شریف که است منزلت هدایت مرتب قطب
 الاقطاب کنز الالکین جبران محققین غوث الاسلام و المسلمین بر ستور سابق به
 سیادت و فصاحت آداب کمالات الکتاب تبیع و غایت ذوق المشائخ الکبار شیخ حسن

نبره و صاحب محبت تمام آنحضرت است مفوض متعلق باشد که گمانی نبوی از علم مذکور چنان
 و اقدام نموده در رواج و رونق آن مزار کثر الاثار و تبقیه نامری نگذارد و بیاید که حکام کرام
 و دیوانیان عظام و عمال کفایت فرجام و مقصد میان مهمات دیوانی صورت بگیرد آن
 مشیقت پناه را متولی آن محبت تمام عرش اقدس دانسته دست تقدیر و فضل او را
 در امور متعلقه آن قوی و نهاده خدمت و موفقان و سپاسز عمل و فعله آن مزار شریف و مبارک
 را متولی خود دانسته آنچه شرائط اعزاز و احترام بوده باشد در جمیع امتیازات و تسهیلات
 صلاح و صواب دید موی الیه بیرون نه روند و تحت ایلاد و له عالیستشار اختلافه سلطانیه جبهه
 مدار المهای آنکه یکفر و پسندیده همراه آن فضائل بار بجا بیکه آنچه بدستور قدیم آبا و اجداد موی الیه
 داشته و حصه و شریک مذکور باشد تصرف او باز گذارند و آنچه حصه عرس و روشنائی و غیره
 بوده باشد بدستور سابق عمل آورند باید که از فرموده تخلک و انحراف نوزند و در عهد شناسند

نقل عبارت ظهیر فرمان

شرح یادداشت تاریخ آذر الهی ۲۴ - امر داد الهی شد موافق یوم چهارشنبه مطابق
 ۱۱ جمادی الاثنی عشر سنه ۱۲۸۵ اعتقاد الملک العظمی اعتماد الحسنه الکبری عمده الملک
 مرتضی خان حبیب که جهان مطیع آفتاب شعاع عز اصدار یافت که تولیت مزار فائز
 الاثار حضرت قدس سره و نور و مرقد بدستور سابق به فضائل و کجالات الکتاب و لوح
 و تار هدایت اشارت میباشند الکبار شیخ حسین که نبره و صاحب محبت تمام آنحضرت است
 مفوض مرجع باشد و نیز حکم شد که جبهه الملکی مدار الهیاتی نویسنده همراه شاد الیه نماید که آنچه
 بدستور قدیم بطریق که آبا و اجداد موی الیه داشته و حصه و شریک مذکور باشد بدستور سابق
 و آنچه حصه عرس و روشنائی و غیره باشد بدستور سابق عمل نمایند شرح حدیثیه موافق
 واقع است شرح دیگر بخط حمده الملکی مدار المهای اعتماد الدوله عرض کرد رساند شرح دیگر بخط
 مقرب آنحضرت سلطان فی معتمد خان بتاریخ ماه مهر الهی که مکرر عرض اثر قدس سره

شرح دیگر بخط محمد المکی دارالمهمی سنه ثانی قلمی شد *

مهر معظم الملک

مهر

مهر

مهر

و شهاب قلمی بافر

طغر اورد

تنبیه مولف

بر حاشیه ظهر کتاب بن تصدیق و یادداشت نشیان دست شناسی منسج است

نقل و نشر

محمد شهاب الدین شاهجهان بادشاه صاحب ان ثانی داخل الله تعالی فی حبس
بحق محمد المصطفی رسول الله علیه و سلم مثل منصب سجادگی *

خواججه حسین الدین خسته بخط طاهر

طغر اتم صاحب ان ثانی

محمد شاه محجب ان با شاه بخط طاهر

هر مریع که اسماء شاهان مهر

از مهر صاحب قران تا به

صاحب قران ثانی منقوش دانند *

چون بجز منعت در رسید که در وراثت و فتوحات و روضه منوره و روضه الصلین مقرب
بازگاه جوی قیام و محبت متولیان و امانی موالی مشیخت پناه شیخ حسین الدین
صاحب سجاده و مجاوران مقدم است و در بعضی خیزه محب و دران غرضه می نمایند که
جهان بساع آفتاب شمع گردون ارتشاع شرف صمد دار و عزیز ادا یافت که

که ندورات مفتوحات آن مزار مورد الزام موجب محضر مذکور سواطع آلاآت و نقره آلاآت
 که بندگان اشرف است در رفع بایون و شاهزادگان و والا گویا بهر اعیانت دارد و دیگر
 بسیارند بمشائر الهیه و محبا و زان حسب الصمن مقرر باشد و بهر جنس دیگر بهریت بر وضه
 منوره در کار باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار برود و دست نشود و شیخ
 موسی الله متعلق دانسته می داد باشد و طلا آلاآت و نقره آلاآت اگر شکست
 ریخت یافته باشد آنرا راست نموده بر وضه منوره متعلق دانسته گاه دارند واحد
 در آن خل نمسایند و تصرف نکنند میباید که حکام و تصدیان مهات حال
 استقبال بر این موجب مقرر دانسته نگذارند که احدی ترکب خلاف حکم نشود
 اقدس اسلک گردد درین باب نهایت تاکید و ت غن عظیم دانسته هر ساله فرات
 و حکم محب و طلب ندارند از فرموده تخلف و انحراف نوزند و در عهد شانند
 تحریر فی النایخ دوازده شهر حجب الحرج ۱۲ جلوس مینیت بالوس موافق ۱۲۸۰ هجری
 شرح یادداشت واقع یوم محرم ۱۲ شهر شوال ۱۲ جلوس مبارک طابق ۱۲۸۱ هجری
 موافق ۲۵ ماه الهی ربیع الثانی تقابست پناه صفوت و معالی و شگاه رفیع الفتح
 رفیع شان صمدی و روضه و نوبت واقع نویسی کترین بند نافدی بطن
 اشرف بدانید که بموجب محضر متولیان او اهل و موالی مشیخت پناه شیخ معین الدین صبا
 سجاده و محبا و زان مقرر است و بعضی چیزها محبا و زان غرضه می نمایند حکم جهان
 مطاع آفتاب شعاع گردون ارتقاع ضاد و شکله آنچه ندورات و مفتوحات علامه
 از جنس طلا و نقره آلاآت که بندگان حضرت حلافت پناه همی و شاهزاده های
 والا گویا و دیگران بسیارند بشیخت پناه مذکور و محبا و زان مفصله ذیل محضر مضمون باشد
 و بهر جنس دیگر خدمت روضه در کار باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار برود و دست
 گرفته شیخ موسی الله متعلق دانسته می داد باشد و طلا آلاآت و نقره آلاآت اگر

شکست در خیمت شود باز راست نموده متعلق روضه منوره نگارند و خل تا پنج شهر ذوالحجه
جلوس یافتند بمو قبیله دین یادداشت قلمی شد شرح و تخط سیادت و تقاب
دشنگاه صدر لیس در و خل واقع نمایند و غیره و غیره

حکم

مستحق در میان استیخت پناه عباد در روضه منوره
هر جنس که خیمت روضه منوره در کار باشد متولین
نقصت نمایند و از آنکه از کار برود و منس
شود به شیخ مذکور خبرند

آنچه متعلق روضه منوره داشته باشد آلات و نقره آلات
آنچه بنگر حضرت خلفه باشد شایسته و الا
و دیگر این بیارند و جنس شکست و خیمت در آن
بمتعلق روضه منوره نگارند

مسی رنجی آلات جنس که قبر پوش خیمه و حجره
و کار باشد از متعلقان چراغان و قالیچه و دوچرخه و کلاه و جام
و غیره و غیره

زلفیت غیره پارچه تار
گجراتی که بر قبر پوشند

تعلق شیخ معین الدین مذکور داشته باشد

تعلق محبا و ران

از مرادی و کورنی پاچه پهلوان صدی
تا پال سیا و سه صدی و فرزند
از ران و خسته

نقد از اشرفی پارچه سفید ناز غاصه
و متقالی یا برج و عسیره و شش صدی
سلوک پیش یا رنگ پوش سفید
و رنگین

دود از فرس و شمشیر و غیره تا چهار
یا مگر و شمشیر یا برجه باشد
حیوانات از فیل تا اسب

مهر و سنجان

مهر و سنجان

عبارت در خط روزنامه خدیو

مهر و سنجان

مهر و سنجان

نقل و شوا

محمد شهاب الدین شاه جهان باب شاه غازی شمس المیر عظیمی موضع دلاور به معاش اولاد خواجہ بزرگ قنبر

الله اکبر

طغریا اہم بادشاہ خط شگرف

خواجہ معین الدین شہتی

مهر و سنجان کہ اسماء شامان دہلی
تایہ تہمیر صابو جعفران شمس است

چون بموجب فرمان عالیشان سعادت نشان موضع دیوارہ من احوال حلی پرگنہ احسین
دروجہ مد معاش شیخ علم الدین برادر زادہ خواجہ حسین بنیرہ خضران پناہ رضوان شدگان
مقرر بارگاہ جبروتی مقرر بود داد و دلعت حیات سپردہ درینو لاکہ بعرض مقرر شد
حکم جهان مطلع گردان ارتقا شرف و عروج و دیافت کہ موضع مذکور در دست
بستور سابق بشرط تبصیر و تصرف در وجہ مد معاش مستحقان شیخ علماء الدین غیرہ
اولاد شیخ علم الدین مزبور از ذکر و اناث حسب اضمن مقرر و مفوض باشد کہ حاصل
آرافصل فیصل سال بسال صرف معیشت خود نموده پرگنہ دوم دولت ابدیت است
میںمودہ باشندہ میباید کہ حکام و عمال متصرفان مہمات و تکلفان بحالات و
جاگیر داران و کروڑیان حال استقبال در اہتمام و استقرار این حکم شرف و تقبیر علی
کوشیدہ آن موضع را تبصرہ مشارالہم باز کند است از تغییر و تبدل مضمون محروس
شناسند و از جمیع وجوہات و عوارضات معاف و مسلم و مرفوع است شمسند و اگر در محل

چیز است و داشته باشد از اعانت مبارک کند و شخصی را که از اولاد شیخ علم الدین
 ذکر باشد شریک شیخ علماء الدین مذکور در ان موضع ن سازند بسیار خود هر یک مقدس
 و مزار عیان و رعایت آنجا آنکه مال واجب و حقوق و یوانی را فصل فصل سال به سال آنجا
 جرات میگفت باشند از فرموده تحت لطف و انحراف نور زنده تحریر است اینج شهر ذوالحجه
 سده جلوس مبارک موافق ۱۰۲۰ هجری

حضرت خواجہ معین الدین

شرح یادداشت اقتضای یوم الاربابا و هشتم شهر رمضان المبارک سده جلوس مبارک
 مطابق ۱۴۴۰ هجری موافق ۱۰۲۰ هجری سیادت نقابت پناه نجابت سده
 دستگاه مورد مراجع بیکران بادشاهی مطمح عنایات نمایان شایسته شاهی صدر لیل القدر
 سید جمال و نوبت واقع نویسی بنده درگاه معین الدین برادرزاده خواجہ حسین بنیر قطب
 الاقطاب که در شهر رجب المرجب سده جلوس مبارک بعرض مقدس و معالی
 که موضع دلاور من اعمال بگنبد اجمیر موجب فرمان عالیشان باز قرار تاریخ ۲۴ شهر یوریا
 الهی سده در وجه مدعاش شیخ علم الدین مقرر بود و فوت شده حکم جهان مطاع
 آفتاب شعاع گردون ارتقاع صادر شد که موضع مذکور درست است و سابق بشرط قبض
 تصرف در وجه مدعاش شیخ علماء الدین مذکور تا اولاد متوفی هر کس که نوگشته باشد شیخ
 علماء الدین شه یک نباشد بموجب بقیه سابق یادداشت تسلیم شد شرح بخط سیادت
 نقابت پناه محمد المملکی مدار الملهامی آنکه داخل واقع نمایند شرح حاشیه بخط سیادت
 نقابت پناه صدر حلیل العتد سید جمال آنکه داخل واقع نمایند شرح حاشیه بخط
 واقع نویسی مطابق واقع است شیخ بخط سیادت و نجابت پناه مختار الدوله
 الخاقانی حمده الملک مدار الملهامی آنکه بعرض مکرر رسانید شرح بخط اقبال پناه افادت

افاضت دستگاہ سعد اللہ خان آنکہ بتایخ ۲۴ شہر رمضان ۱۰۶۰ جلوس ہمایون مکر پور
 اشرافیت پس رسید شمع بجھایا و نہایت خست و شوکت دستگاہ متروہ خراب
 بلند مکان عمدہ امرای مسیح ایشان ناظم منظم ملک مال نیایج و منایج ملک قبال
 گنجور ہزار بادشاہی روانا جسے خیر نسل الہی حمدہ الہکامہ ارالمہامی اسلام خان آنکہ فرمان
 عالیشان قلمی نمایند

مہر ہدی سدا

مہر حلال شاہ صدر العبد

مہر بگو اندازا

فے ہستایخ ۱۰۶۰ جلوس

بتایخ ۲۴ شہر محرم الحرام ۱۰۶۰ جلوس مطابق ۲۴ آذر ماہ الہی قتل برفتر خاص نمودہ شد
 بتایخ ۶ شہر صفر ۱۰۶۰ جلوس موافق ۵۲ شہر ہجری نقل گرفتہ شد معہ نور محمد محبوب
 یادداشت واقع فرمان عالیشان قلمی نمایند

بواقع مقابلہ نمودہ داخل روز نامچہ واقع بتایخ ۱۰ شہر رمضان ۱۰۶۰ معرفت نور محمد داخل شد
 بتایخ ۲ شہر رجب المرجب ۱۰۶۰ جلوس نقل شمع شد

بتایخ ۲۹ شہر جمادی الثانی ۱۰۶۰ جلوس ہمایون موافق سن کھزار و پنج ہادہ و سہ مطابق
 بتایخ ۲۳ ماہ شہر یور الہی معہ نور محمد برفتر استفسار رسید

من مولف اصل منان از خدمت الوہیت پناہ ربوبیت دستگاہ مرشد زادہ آفاق
 رہنمائے علی الاطلاق حضرت شیخ منیر الدین صاحب سجادہ نشین بارگاہ الاتی پناہ
 سجد و عالم و عالمیان قبلہ برحق و کعبۃ یقین دریافتہ سوادش گرفتہ و عند الاستفسار فقیر حضرت
 مشیخت پناہی فرمودند کہ پیش از پیر بزرگوار ایشان منصب سجادگی و اولاد حقیقی حضرت
 شیخ علماء الدین یکے بعد دیگرے مقرر و مقرر بود و آئندہ ان بانیکہ شاہ عالم بہادر شاہ پناہی
 بفتح کامل بخش بزیارت روضہ شریف دارد احبیر شد باستماع کلمات ناشائستہ کہ از زبان

شیخ فخر الدین سبزه نیشین وقت که اواز نواز حضرت شیخ علامه الدین بود منصب سبزه دگی
حضرت غفران پناه شیخ سراج الدین که از نبی اعظام شیخ فخر الدین بودند مفوض محسوب بود.

نقل فرمان

محمد شهاب الدین شاه جهان بادشاه نزاری مشربا شایع اولاد حضرت بزرگ *

طغریا باسم بادشاه



خواججه معین الدین بخته

بخته دین داران عالیشان سعادتشان شمس اصداد و عز ایراد یافت که منصب سبزه دگی
حضرت غفران پناه ضوان دستگاه قطب الاقطاب مقرب بارگاه جبروتی بیاد نام
تکمالات الکتاب تهجیم شایخ العطن نام شیخ معین الدین از تغیر شیخ ولی محمد بلا مشارکت
و مساهمت اصدی حسب اضمین مشر و مسلم باشد که کما نیغی بکوازم و مزایم منصب
قیام و حیات نموده دتیقه از دقائق حزم و حیات دران باب نامری نگذارند و بیاید
که حکام و عامل و منصبیان مهات و گایس دران کر و دریان حال در استقبال در استمرار
در استقرار این حکم شمس علیه کوشیده مشارالیه اصحاب سبزه دگی و دست و دست
تصدیق می ایس را در امور متعلقه آن امر قوی و مطلق دست نگذارند و گیر و در آن
مسئله قبول نماید و پیرامون آن گردد و بر حسب دمه عمل نموده و در آن و در وطن الفان آن
منوره آنکه مشارالیه اصحاب سبزه دگی علیه الاطلاق در دست تمام امور متعلقه و مرجعه
را شخص پس او و غیر از فرموده تحلف و انحراف و نورزند *

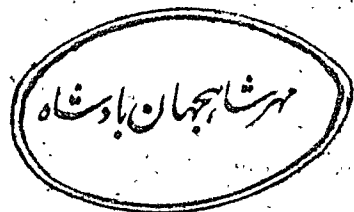
شرح مرقم یادداشت واقع بتاریخ اسفند آبان الهی سلمه موافق یوم شنبه بتاریخ
 ۹ شهر ریح الاول ۳۹۹ هجری بر سر السیادت و نقابت پناه صدارت و معالی دست
 جلیل اعلیٰ در رنج مکان صدر الصدور و موسویان و نوبت واقع نویسی کمترین بینگان
 قاسم علی آنکه با شمع شجاعت پناه شیخ معین الدین انچه بتاریخ ۲۹ ماه مهر الهی سلمه بنظر اشراف
 اعلیٰ گذشت حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شد که سجاوگی قطب الاقطاب
 پشمارا الیه رجعت من یوم بلا مشارکت غیبی که از تغیر خواجہ ولی محمد شرح بخط حمده المذکی
 مدارا لها می آنکه داخل واقع نمایند شرح بخط صدارت و نقابت پناهی آنکه داخل
 واقع نماید شرح حاشیه بخط واقع نویس مطابقت واقع است شرح بخط حمده المذکی
 بعضی که رسانند شرح بخط مقرب حضرت ابیطاهر حکیم مسیح الزمان آنکه بتاریخ ۲۹ ماه
 آذر الهی سلمه که بعضی اعلیٰ رسید شرح بخط عمده الملک کن سلطانہ القابریه
 مؤتمن الدوله الساعده مختار الدوله سخا قانی حمده الملک مدارا لها می سلامی فصل خان آنکه
 فرمان عالیشان شاهی نمایند

نقل و نشر

محمد شاهالین شاهجهان بادشاه غازی بهیشتون اثبات اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس سره

خواجہ حسین الحسینی

طغرا با اسم بادشاه



درین وقت منتهی عالیشان سادات نشان شمس اصدار و غزایاد یافت که موضوع
 گنارده من اعمال حویلی اجنبی سرکار و صوبه مذکور بطریق دوست است است لایعنی

در این ایام در وجهه نخستین پناه حقایق آگاه شیخ معین الدین میرزا
 در این بین الیه پیشین در اینجا که بتاریخ ۱۲ ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۸۷ منظر اشرف اقدس
 در وقت و بر مناعت من معلیه رسید حکم جهان طلاع آفتاب شعاع گردان افشاع
 در بسته گرد یک منبر از پرچمات سه کاراجمیر که یک هزار و پست چهل داشته باشد
 در دیده و منبش مشارالیه مرحمت نموده بودیم بهشتاد و شش نفری بعد مرحمت شد بموجب بطریق
 یادداشت شده می شد شرح بخدا عمده الملک مبارک الهامی آنکه داخل واقع نمایند شرح بخدا
 در وقت و تقابست پناهی آنکه بر سال اکثرین بنده داخل واقع نمایند شرح مائشیه بخدا و اقر
 در این ایام در وقت است شرح بخدا عمده الملکی آنکه بر عرض مکرر رسانند شرح قبیل پناه
 مکیم منبر الزمان آنکه بتاریخ ۱۲ ماه مهراوی سه کاراجمیر عرض شد اقدس منبش رسید شرح بخدا
 عمده الملک در کن سلطنت اقدس امیر و مؤمن الیه و لیس الباهره مختار الدوله خاتانی حمیده الملک الملک الهامی
 در این ایام در وقت است شرح بخدا از نصف خرافت قوسی مثل منبر مانع المیشان قلمی شد

ایستاد هزار حاصل
 منبر منبر گن میرزا از حویلی سه کاراجمیر
 ایستاد میرزا رقبه
 میل کال سنه ۱۲۸۷
 لا و عهده

یعنی تخرابی از تعمیر جاگیر دار
 شرح بخدا عمده الملکی آنکه از صوبه سه کاراجمیر از موضع گن میرزا خواهد نمایند با موضع درست

تذکره بولت

میرزا بولت موضع گن میرزا اویده است قریب یک تیرا است لاجب که رفته بود موضع مذکور قریب واقع است

نقل چشمه و سرما

شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازی بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی در باب تقریر عهد
سجادی بعد تحقیق نسبت اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز بپانچ روز
چهار شنبہ نوزدهم شهر صفر المظفر ۵۰۰ جلوس مبارک موافق ۲۲ الہرمطابق ۸ فوروی
ماہ برس الائق العنایت الاحسان برادر احمہ خدیو گہان صدر مجمع القدر صدر
سید محمد خان صاحب دولت و نوبت واقعہ نگاری فدوی در گاہ آسمانجاہ عبد العزیز بپانچ
حکم صادر شد کہ منصب سجاده نشینی روضہ منورہ حضرت قطب الاقطاب واقع بلکہ وادی
اجمیر از تشریف فخر الدین بہ شیخ سراج الدین بلکہ شیخ ابوالفتح موضع کیلومتری علم پرگت منترہ
سرکار و صوبہ مذکور بحج و ہزار روپیہ بابت باریافت معزول و یک ہزار روپیہ از خزانہ روضہ مذکور
با نذر و فتوح آنجا بشمار و سولہ حصہ موضع دلاواڑہ پرگنہ حویلی صوبہ مذکور و پنج آٹھ روپیہ کہ
بلا شرط مقرر دارد در وجہ مدح اس او مقرر نمودیم۔ اگر در محملہ دیگر چیزے داشتہ باشد از
اعتبار نہ کنند واقع ۲۸ ربیع الآخر ۵۰۰ جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد بموجب
اسناد ذیل بمشارا الیہ بلا شرط مقرر است :

بموجب بیان تحریر ذیل بحج ۱۰۰۰ روپیہ
بموجب بیان ۱۳ جمادی الاول ۱۰۰۰ روپیہ
بموجب بیان ۱۰۰۰ روپیہ

بموجب بیان والا نشان عہد حضرت مرقوم ۱۰۰۰ روپیہ سجاده نشینی و مدح و معاش ذیل
نذر و فتوح روضہ مسطور بہ سید محمد مقرر بود بعد فوت او بموجب بیان مرقوم ۱۰۰۰ جمادی الاول
۱۰۰۰ روپیہ فخر الدین لپرش مقرر شدہ :

مسبب

سال

اصول روپیہ معادل ضابطہ

کیلومتر اعشاریہ ہزار جمع موضع

در میز لایمشارک الیه سواست باشد شرط مقرر شد *

شرح دستخط وزارت پناه بابت و شهادت دستگاه عمده میان عقیدت نه
زبده چهلصان با اعتقاد منظور نظر با و شایسته مرد الطاف نامتناهی همه با اعطاف بکران
خانزاده شجاعت نشان صمصام الدوله با فرزند شایسته الملک امیر الامرا بهادر نصرت جنگ
سیس لار نائب اعظم و خلافت و نشان الی اعتماد سلطنت و کشور شایسته معاقدین
و دولت سرایسی مبارک فتح و نصرت گنجور اسرار بادشاهی انا ضمیر انجمن برای محفل دانش
و بختیای حب الی عالم آرای دستور در املاک ایران و کلاً ذوالاقتدار صاحب
الشکست و عظمت و اجتهاد و احب العزت الشرف و الانتمام قدوه خونین عمده
امران عظیم ایشان کن سلطنت اعلیٰ عظم الملک اصفت الدوله آنکه داخل واقع نمایند
تحتاً فضلت

سجاده نشینی روضه منوره از تغییر شیخ فخر الدین *

شرح دستخط وزارت پناه کفایت دستگاه لائق العنایت و الاحسان شایسته مراحم
بیکران هدایت الله خان نائب دیوان اعلیٰ آنکه داخل واقع نمایند شرح دستخط لائق
العنایت و الاحسان مورد مراحم خدیو گیهان صدر رفیع است در صدر لیس و در سر و بر خبان
صدر جهان آنکه داخل واقع نمایند بعضی شدن رسید مشارالیه از نیاز قطب الاقطاب
مذهب متناهی است حکم شد خدمت مذکور از تغییر شیخ فخر الدین بمشروط معزول مشارالیه
مقرر باشد *

محکم شد

سماش مشروط

در محاسن مشروط معزول بموجب فرمان مرقوم ۲۵ جمادی الاول ۱۳۰۵ هـ بابل و اضاف
بموجب ۲۱ صفر ۱۳۰۵ مریض در ولایت اصفهان سالانه *

گیلوتنه عملہ پر گئے زائرانہ سرکار صوبہ مذکور
الہ ہزار جمع موضع

از حسن زائرانہ روضہ مذکور
الہ سالانہ الزائر

گیلوتنه عملہ پر گئے زائرانہ سرکار صوبہ مذکور
الہ ہزار جمع موضع درویش
تحریر فی تاریخ نہ صد سنہ البیہ

از حسن زائرانہ روضہ مذکور
الہ ہزار جمع

مطابق وقایع کل البیہ

مہر صدر جہان

مہر عبدالعزیز فدوی شاہ
عالم بادشاہ

مہر افلاک شافدوی شاہ عالم بادشاہ

تاریخ ۳۳ صفر ۱۰۷۰ دھل سپاہ
بست سوم صفر لمظفر نقل فیتہ دیوان
ثانی احوال منتظر در آمد
پانصد روپیہ دیگر بہ ستور معزول مرحمت شد

نقل چٹھہ فرما

محمد شاہ بادشاہ غازی بابا بقر منصب سب ابلی بنام شیخ منیر الدین صاحبیہ
حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ العزیز
تاریخ روز یکشنبہ چار دہم شہر مصنان سہ جلوس محلے موافق ۳۲ الخیر سی
مطابق شہر راہ بر سالہ سیادت و فتا بت تبت امارت و ایالت مرتبت حتمت و شریکت
منزلت عمدہ امرائے کشمیر ایشان زندہ خوانین بلند مکان لایق المرحمت الاحسان
بجنت احسان قان محمد الملک میر جلد معظّم خان خاں بخار بہادر مظفر جنگ تر خان

سید الخیر مبارک است بدین خانه زادان درگاه سپهر آفتاب مولانا سر اسماعیل میرزا و دیگران
 از منصب سید اده شیشانی روضه منوره حضرت قطب الاقطاب واقع دارالخیر
 حضرت الشیخ ابوالدین به شیخ منیرالدین پسرش و موضع گیلوتی عمده برگشته فراموش
 کرد که در روز و شب باریت بازمانست شرفی و یک هزار روپیہ سالانہ از خزانہ روضہ
 در روز پنج شنبہ در موضع دیوانہ عمده برگشته حویلی صورتہ مذکور و پنج آنہ
 در موضع محاسن او مرمت نمودیم اگر در محل دیگر چیزی داشتہ باشد
 مبارک کند در واقع عمرہ رجب سنہ یوبیض بقدرت یار داشت علی شہدہ

سیدنا و خاتون ابوالدین محمد باقر است

بوجہ بیان آلاء الہی اللہ عہد حضرت خلدگان

بوجہ بیان تحریرہ از ابوالحسن محمد عہد حضرت

لا یشکار الیہ سواہ فی ظہر طہر حضرت

بجای

ابو من الدولہ لیسید محمد سلطنت الیہ عمرہ امیرانہ شیخ ایشان بن بنہ خوامین بلند مکان
 ناظر است اطمینان مال خان و مستحق دولت و قبیل صاحب بیف و تقلم رافع الوار
 صاحب بیکرنگ حیدر الملک ای الہام قطب الملک بین الدولہ سید عبد اللہ
 زعفر جگہ سالار یا با وفا دستہ الوزرا آنکہ داخل واقع نمایند

حضرت ابوالدین ایالت تربیت و شہادت منزلت عمرہ امرای فرج ایشان
 المرحمت والا حسان مقرب حضرت سخا جان محمد الملک میرجلہ
 سیدنا زعفر جگہ ترخان آنکہ داخل واقع نمایند

سیاه

خواجہ معین الدین چشتی

از روی سیاه به بحر عمده ملکوتی الممالک اسب الامرا و در رسیدن که رسیدن پیر الدین
 سید سلج الدین حباد نشین درگاه حضرت قطب الاقطاب
 فوت شده امیدوار است که بموجب پیر حباد نشینی آساز شود و بعد از این
 رسید که تجویز نامه میر احمد علیخان صاحب درج و آساز شود سید که سید سلج الدین حباد نشین
 فوت شده سید شیر الدین پسر متوفی طالب علم فصیح و قلیله است آساز شود و بعد از این
 بدستور پدر بنام موسی الیه سوار شود حکم شود منظور

کما فضلت

سجاده نشینی روضه مسطور از نهفت ال شیخ سراج الدین بمبشار الدین

محکم

معاش باز یافت سابق

در معاش مشروط شیخ سلج الدین متوفی بنو حباب یادداشت و شیخ

سوم جمادی الاول ۸۵۲ در رمضان سنه الیه بعد من کار کرد سید نوران

موضع کیلومتره عماد گیرنده زانیه سالانه

السنه از حج

سالانه از حسن ترانه منظور

گسیخته عمارت گریه نرانه صوبه مذکور

السر

السر

تخریب فی استایج شهر صدر سنه الیه

مهر میرزا محمد عظیم خان خانان

مهر ملا سرام

بتاریخ دوم شهر ذیحجه سنه

مهر جان محمد قلی

سلطان فتح علی است

۲۱ و عثمان جلوس والا

بتاریخ ام شهر رمضان سنه جلوس والا

بتاریخ چهاردهم شهر رمضان سنه

داخل قلع کل نموده

نقل بقدر قلع کل رسید

القدس بن قدر الگینه شست ماه پنج قول

داخل فرست بمیان نموده

داخل اوجارجه نموده

بتاریخ دوم شهر ذیحجه جلوس والا نقل بن قدر

دله الی است لعل الیه رسید ماه پنج قول

نقل حصه

محمد شاه بادشاه غازی نام سید محمد حسن برادر عم زاد شیخ سراج الدین صاحب سبب آتیه تاریخ
روز جمعه ششم ذیحجه سنه احد جلوس مبارک موافق ۳۱ الیه هجری بر ساله سیادت و نجابت شاه
تجاعت و شهامت دستگاه منرا و ارغنائیت بادشاه قلی بل مرجمت لعل الیه صدر رشید لعل
صدر البصدر رسید امیر خان نوبت واقعه نگاری کمترین خانه زادان درگاه آسمانجا علام علی
قلعی میگردد و حکم صادر شد که نیم رویه بلا قصور نویسه از اوقات وضعه منور حضرت واقعه
صدور با این تیر خیز در وجه مدحش محمد حسین بن غیر متعلقان محمد حسین بن سید اسد الله مرجمت
فرمودیم اگر در محل دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار کنند واقعه ۲ شوال سنه احد
تقدیق یا دوست تسلیمی شد

شرح دستخط مؤمن الدوله العلیه معتمد سلطنت الیه عمده امرای رفیع شان بن خواجه بن بنگال
 ناظم و ناظم ملک مال ناچ و ناچ دولت و قبایل صاحب بیف و قلم رافع اللواد و اعلم وزیر
 صاحب تدبیر و کزنگ حمده الملک مدار المہام قطب المکات بین الدولہ سید عبداللہ خان بہادر
 ظفر جنگ سپہ سالار یار با وفاء دستور الوزرا کہ نگہ و خل واقع نمایند

شرح دستخط سیادت و نجابت سپہ اشجاعت و شہامت و شگاہ منزاع و عنایت پاشاہی
 قابل محبت صدر رفیع امت صدر لہد و ز سید امیر خان کہ نگہ و اکثر واقع نمایند

خواجہ معین الدین چشتی

از روی تجویز نام بہر میر عبد القادر متولی روضہ منور حضرت
 محمد حسن نبیرہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی بیچ و بیعت نداشتند استحقاق بدرجہ کمال و
 بنابر آن پانزدہ آندہ یومیہ بلا قید و آنامی تجویز نموده آب و عمار در جہ پیرانیت بعرض اقدس
 رسید بشرح صدر حکم شد

۸ ر بلا تصور یومیہ

مشار الیہ

خدیجہ

صغیر

۲۲

سعید التبار

رقیہ ہمیشہ

۱۰

۱۰

مسماۃ راحت التبار و غیرہ ہمیشہ زادہ

۲۲

مسماۃ الطیفہ

مشار الیہا

تقریر فی التاریخ صدر سنیہ الیہ

مطابق واقع کل است بر جاشیه بعضی مکرر رساند -
 نسبت به مقیم صفر سده جلوس مبارک بعضی مکرر رسید -
 پس پشت جریده چشمه نشیان دیوان شاهی بسیار است -



چهارم صفر سنہ احد جلوس

نقل و بیرون

بسم اللہ الرحمن الرحیم
 خواجہ معین الدین حسینی قدس اللہ سرہ



طغرا بخط طہ لایا بسم بادشاہ

در وقت مہریت اقران مبارک الانشان واجب الاذعان صادر شد کہ موضع بدہ گانودست
 بجمع بنصرت چار ہزار دام علم سرگنہ خوئی دار انجیر جمیر کہ پانصد روپیہ حال آنست از لغیر
 صغر علیخان غیرہ در وجہ نام میر غیاث الدین وغیرہ پسران متعلقان حضرت شاہ
 نجم الدین حسن بنجرزی نبیرہ حضرت قطب الاقطاب بطریق التماس با فرزند ان سلطان
 بعد از بطناً بعد بطن بمجافی توفیر از خریف سحت ان بل حسب بضمین مقرر باشد باید کہ فرزند ان
 نامدار کاہگار و التبار و وزیر کے ذوی الاقتدار و امراء عالمیقدار و حکام کرام و عمال کفایت

و مقصدیان نهات سلطانی و متکفلان معاملات دیوانی و جاگیرداران و دریا حال و استقبال ابدان و
 در استقرار و استمرار این حکم مقدس و معالی کوشید موضع مرقوم را در نسبت نسلا بعد نسل
 در بطنا نجب بطین خالکد او متکلفا تبصره کنه با بابت زندان باز گزارند و در صواب و تمیز
 و تبذیل مصنون و محروس نهاده بعلت پیشکش صوبه داری و فوج داری و مال و نهجیات و
 اخراجات مثل مستلحه و محضلان و داروغگان و دیگر اشکار و ده بنه و مستحق و قند و دهی و
 قانون گوئی مترجم و مترض نشوند و توقیر کل تکالیف دیوانی و مطالبات و مطالبات و انچه
 از حسن تر و آن به فیزاید معاف و مرفوع است شمارند درین باب تاکید تاکید و قد حکم بلیغ
 و نه سنجید و نه طلبند و ازیر بلیغ کرامت تبلیغ و الا تخلف و اخراجات و نوزند و شمشیر
 یادداشت پس شیت مندان *

شرح یادداشت واقع تاریخ روز پنجشنبه سبت و ششم شهر محرم سده جلوس معالی و
 مطابق ۲۸ شهر ماه بر سال سیادت و نجابت مرثبات امارت و امالت منزلت دانای بروج
 دین دولت شناسای مراتب ملک ملت فرازنده لولای شوکت عظمت اعتقاد خلافت
 و فرمانروای اعتماد سلطنت و کشور شایسته ظفر پیرایه معارک جهان شنائی عیش آرای محال
 کامرانی و متیقہ یاب را بر باد شاهی به بر شناس مزاحمانی و آگاهی به جوهرات حقیقت و فا
 فروغ شمع بیکرنگی و صفای محرم و دکشای مجلس انصاف و بیس خلوت سرای خاص کار و
 سیف و مسلم در امور عالم قدوه خاتین بلیغ بیکان عمده امرای عظیم ایشان و وزیر و
 امیر و شصتمیر عالمی مقدار لازم الاختصاص و الاعزاز و واجب الاحرام و الامتياز و رکن سلطنت
 بادشاه سلیمان قسرت در آصف جاہ نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار و ثوبت و اوقار
 خاندان درگاه حلائق پناه لعل سنگھ بیگ و حکم صادر شد که موضع بدو گانو در سبت
 بجمع شصت و چهار هزار و اجماع بر گنه حولی دار اخیرا جمیع از تغییر اکرم علیجان و غیره در وجه
 الغام لپران و متسلطان حضرت شاه نجم الدین حسن سجزی نبیره حضرت قطب الاطاب

بطریق آلتها با من نه ندان نگار بجنگ گدا و بطناً بعد بطین فی و توفیر و آنچه از حسن و دور جمع
آن به غیر از پدر مزاحم نه شوند مرحمت من نمودیم واقع چهارم شهر محرم سده شش شرح دستخط سیاد
و نجابت تربت امارت ایالت یزدانان در ارج دین و ملت شناسانی در ترتیب ملک ملت
فرزنده لوانی شکر که در شصت طرازنده بساط ابرست عظمت اعتضاد حجت ملافت فرما زرا
اعتماد و سلطنت و شورش شایسته دست یقیناً بدار باد و شایسته فرشتا من از اجرائی و آگاهی
چون در شصت شصت و وفای فروغ شمع یک رنگی و صفای سپهرم و لشکری محسوس خاص محرم خانی
صدق و حسن خاص کار فرمای سیف مستلم در امور عالم و وزیر صائب بیرمک دار امیر و مستضیر
عالمیت دار . . . لازم الاختصاص و الاعزاز واجب الاحترام و الامتثال زکریا سلطنت
بادشاهی سلیمان قهرت دار وزیر الممالک حبله المملک دار الملهام نظام المملک آصف جاہ
بہادر فتح جنگ سپہ سالار آنکہ دخل واقع نمایند - شرح دستخط وزیر الممالک آصف جاہ
نظام المملک بہادر آنکہ مکرر عرض رسانند - شرح دستخط امارت ایالت
چنانچہ قبیل و حسن خاص دست گاہ کن سلطنت الیہ سرافراز عنایت خلیفہ الرحمانی
قدوسی عقیدت نشان ضیاء الدولہ سعد اللہ خان آنکہ مکرر عرض محبت من معلی سید
شرح دستخط وزیر الممالک حبله المملک دار الملهام آصف جاہ نظام المملک بہادر
فتح جنگ سپہ سالار آنکہ بنظر در آمد محبت و تمناخواہ موضع بدگاون در سبت علم پر گزیدہ
حوالی دار اخیر اجیر از غیر اگر علم یمنان و وغیرہ وجہ انعام التمغا می غیاث الدین غیرہ
نیران متوکلان حضرت شاہ نجم الدین جن سبزی نبیرہ حضرت قطب الاقطاب

خواجہ حسین الدین چشتی قدس سرہ

بمعافی توفیر مرحمت - شرح دستخط وزیر الممالک حبله المملک دار الملهام آصف جاہ
نظام المملک بہادر از خریف حقان بنیل فرود دستخطی چارم محرم سده . . .

صافقت خط الو

خواجہ معین الدین حشمت قدس سرہ

شرح یادداشت دستخط وزیر الممالک حجلہ الملک مدار المہام آصف جاہ نظام الملک ہونا
فتح جنگ سپہ سالار آنکہ موافق جماد خاص لعل آہند شرح عرض چارم محرم سہ ہجری
رسید آنکہ میر غیاث الدین و عظیم الدین و میر نظام الدین و مسماہ حدیث النساء و زینب
پسران متعلقان حضرت شاہ نجم الدین حسن سجزی نبیرہ قطب الاقطاب حضرت
خواجہ معین الدین حشمتی شب روز عبادت الہی مشغول و کجکفات معین ندارند امیدوار
موضع بدہ گاون جمع شصت و چار ہزار دام عملہ و کجک حویلی دارالخیر جمہیر از تغیر اگر علمین
مزبور در وجہ انعام التعمار حمت شود و غیرہ *

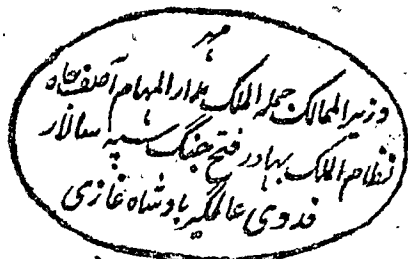
لعل ہزار دام

مشارا الیہ عظیم پسران شاہ نجم الدین حسن سجزی حدیث النساء و غیرہ

از تغیر اکرم علیچان

لعل ہزار دام

موسیٰ ایسہ	عظیم الدین	نظام الدین	اہلیہ نذکور	زیب انسا دختر
لعل ہزار	لعل ہزار	لعل ہزار	لعل	لعل ہزار



عبارت پس رشتہ پائین منظر شرح یادداشت متدبہ بالا۔

عبارت حاشیه پس پشت مندرج جانب راست در باب نهم ششده شدن فرمان و خط
 در روز نهم عبارت پس پشت مندرج بر حاشیه جانب چپ باب دهم دفا تر شاهی
 خواجہ حسین الدین شتی قدس سرہ

چشمہ

عہد محمد شاہ بادشاہ غازی بہر وزیر المہاک نواب محمد الدین خان جین بہادر
 بہ تاریخ روز جمعہ شانزدہم شہر محرم سنہ ۱۲۹۹ھ بموافق سنہ ۱۲۹۹ھ بموافق
 سیادت اوقات تبت ایالت و امارت تبت شیمت و شوکت منزلت عمدہ در
 رنجہ ایشان بنی خونین بلبند مکالماتی المرحمت والا احسان بقرب السخفت الخافان
 معتمد الملک مسیحہ حلیہ معظم خان خانخانان بہادر نظر جنگ ترخان و نوبت واقع نگاری
 کمتر بفرمانہ زادان در گاہ آسمانجاہ عنلام علی مسلمی میگردد حکم صادر شد کہ سبت و
 و بگیہ زمین از محل تسلیم پرگنہ حویلی دارالخیرا جمیر در وجہ مدد معاش مساعیہ بی بی کمال دولت
 متعلقان سید اسد اللہ بنیرہ قطب الاقطاب حضرت محبت فرمودیم اگر در محل دیگر
 چیزے داشته باشند آنرا اعتبار نہ کنند و افعہ سوم شہر رجب المرجب سنہ
 بموجب تصدیق یادداشت مسلمی شد +

شرح دستخط موتمن الدولہ العالیہ معتمد السلطنۃ الہیۃ سیادت و نجابت و قربت امارت
 و ایالت منزلت و انانے در ارج دین و دولت شناسائے مراتب ملک و ملت اعتضا و فضا
 و فرمانروائی عہد اسطنت و کشور کشائے ناظم و منظم ملک و مال تابع مناسبت
 و قبل غلاضت لسان با عزیمت و دہ پیش میدان محرکہ رزم عمدہ منبع ایشان
 زندہ امرای بلبند مکان صاحب ہیف و ہستلم رافع اللہ و العیلم وزیر صائب بہر
 یار با و جت یک رنگ وزیر المہاک حلیہ الملک بدار المہام اعتماد الدولہ قمر الدین خان بہادر نظر جنگ

آنگاه داخل واقع نمایند.

افانہ داس تع کما میدہ
شرح دستخط سیادت وفتابت تبت امارت وایالت تبت جہمت وشرکت تبت منزلت
عمدہ مراعی مسیح ایشان بون خوزین ملبت درکان لائق المرحمت و الامسان تبت بخت
اسخاقان معتمد الملک سیر ملک معتمد خان خانخانا بون بہادر مظفر جنگ ترخان اکندہ ذیل
واقع نمایندہ

خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ

محمد محمد مبارک

بالتماس مشاء اليهما وغير متعلقان سيد القدير قطب الاقطاب حضرت خواجه
معين الدين چشتي بهج وجه معشيت ميست نذرند و جماعه كثير همراہ دارند و شب روز عبادت
الهي و نماز و روزه تلاوت و سنان و قرآن مشغول اند و ما في فضل و كرم انك السب
دو و بيگه زمين از پر گشته حرمي اجمير موجب اسناد احكام در وجه معاش مومي اليهما مقرر است
سند درگاهي عهد مقرر شود بعرض است رسيد منظور حكم شد
عشكه زمين از محل تيرم

غنیو گز زمین از محل تپیم

مشاراً اليه

اسامی

سید

82

شترعینہ فی فی صہ بیگہ

سے

بخت باؤں کے بید

عزیز یار صمد کسہ الیہ

مسئله بنی واقع کل است

پانزدهم شوال سنه ۱۰۸۰ هجری قمری

وزیر الممالک قمر الدین خان چنگ
نصرت خجک عمادالبہ

سید
سعد الملک صاحب نظام
نظم خجک سرخان

فردوسی شاه ابوالمجد جهان فردوسی
میرزا شمس الدین شاه شمس الدین شاه

عالم علی خان زاده محمد شاه
بادشاه غازی

نقل منہج

بادشاہ
عہد محمد شاہ

بہر وزیر معظم الملک خاغن خانان مظفر جنگ بہادر ترخان

میر محمد معظم الملک خاغن خانان مظفر جنگ بہادر
ترخان خانہ زاد محمد شاہ بادشاہ غازی

طغرا

گماشتہاے جاگیر داران و کرد و زبان پر گنہ حویلی دار اخیر اجمیر را اعلام آنکہ بموجب
یادداشت واقعہ عہد بادشاہ مرحوم مرقوم تاریخ شانزدہم محرم ۹۸۰ یا زوہم شہر شوال ۱۰۰۰
بعرض مکرر رسید موزی دولست بگیہ زمین حاصل قدیم از پر گنہ مذکور بدستور سابق بشرط قبض
و تصرف در وجہ مدح و محاش مسماۃ بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد اللہ نبیرہ
قطب الاقطاب حضرت خواجہ بزرگ حبیب الرحمن مقرر گشتہ باید کہ طبق یادداشت واقعہ
عمل نموده ارضی مذکورہ را بتصرف آنہا باز گزارند و صلا و مطلقاً تغیر و تبدیلیان را نہ نمایند کہ
حاصلات آنرا صرف نموده بدعاے بخت اے دوام دولت ابد مدت مواظبت نموده
باشند و اگر در محل دیگر چیزے داشته باشند آنرا اعتبار نہ کنند و درین باب غش
داشتہ حسب اسطورہ عمل آرند

تاریخ بخت و نهم جامدی ہشتانی ۱۰۰۰ جلوس ملی شد

عبارت ضمن بخت فرماچہ

مقدمہ شرح ضمن روجہ مدح و محاش مسماۃ بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد اللہ
نبیرہ قطب الاقطاب حضرت بموجب یادداشت واقعہ عہد مرقوم تاریخ
شانزدہم شہر محرم ۹۸۰ یا زوہم شہر شوال ۱۰۰۰ مکرر بعرض مقدس رسید
پر گنہ حویلی صنوبہ دار اخیر اجمیر بدستور سابق
عقب گنہ زمین از محل ستیم

مسماۃ	مسماۃ	مسماۃ	مسماۃ	مسماۃ
بخت بانو	رحیم النساء	شریفہ بی بی	نجیب النساء	بخت بانو
سے بیگہ	سے بیگہ	سے بیگہ	سے بیگہ	سے بیگہ

نقل من مانه

عهد محمد شاه بآباد شاه غازی

نیرخان ترخان

طغرا

گذاشته باشد تصدیان مهمات و جو سکنه و غیره منوره قطب الاقطاب حضرت
خواجہ حسین الحجتی قدس سرہ واقع بلده صوبہ دار نجیب احمد جبر را اعلام آنکه بموجب
التماس کسب سید ظہیر الدین و غیره از فرزندان حضرت
رسید که موکلان هیچ مروجہ بحیثیت مقرر ندارند و اوقات بعسرت میگذرانند امیدوار اند که
پانزده آنه یومیہ از اوقاف خود نموده بپوشایند علی السوہ در وجہ حاجت موکلان محبت
شود حکم جهان بطاع عالم مطیع شرف لاف دریافت کریمہ سطورہ از اوقاف وضع مذکور
سوائے علی السوہ در وجہ مدح و شایسته مشارالیه و غیره مقرر باشد لهذا بحسب حکم اعلیٰ
قلمی میگردد کہ یومیہ مذکورہ را از تاریخ ورود پروانه حسب الضمن بشار الیه و غیره میرسانند
باشند تا کہ آنرا صرف بمعیشیت خود بماند و بعلای و ام دولت ابد مدت اشتغال ننمایند
باشند اگر در محل دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار ننمایند درین باب متذکرین دانسته
حسب السطور بعلل آرند

تاریخ ثبت بیستم شهر ذیقعد ۱۲۳۳ جلوس و الاستلمی شد

عبارت ظہر فرمانچہ

ضممن باسم سید ظہیر الدین و غیره از فرزندان حضرت

بموجب التماس کسب

مشار الیه پانزده آنه یومیہ از اوقاف وضع مسطور سوائے علی السوہ از تاریخ ورود پروانه

۱۵ ر یومیہ

کرامت اللہ

مشار الیه

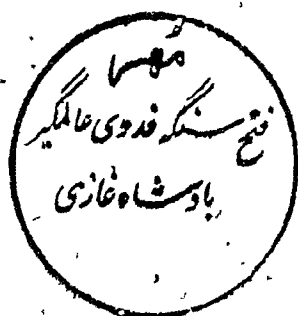
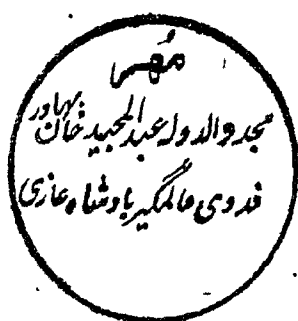
نفر ۴۴

۴۴

و آنچه از حسن تردید و در جمیع بیغزاید معاف و مفرغ است شمارند درین باب تاکید و تخمین
 تبلیغ دانستد هر سال سند محب دهنه طلبند و ازیر لیغ کرامت تبلیغ و الا تخلف و انحراف
 نوزند و هفتم شهر صفر المظفر سال پنجم از جلوس الالو شسته شد مع

عبارت پشت نشان

برسالت سیادت و نجابت تربت امارت و ایالت بشیرت دانائے مارج و برنج دولت بشناسایی
 مراتب ملک ملت فرارنده لولای شکر و چشمت طارنده بساط الهبت و عظمت اقتضا
 خلافت و منابر و اعتماد سلطنت و کشور شاه ظفر پیرایے معارک جهان بنائی -
 عیش افزای محفل کامرانی دست یقه یاب در اثر باد شاهی زینت شاس فرج امانی و آگاهی
 جوهر مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع بزرگی و صفای همدم و کشائی مجلس خالص محرم خلوت سرانے
 صدق و اخلاص کافرانے سعیت قلم بدایر عالم قدوه غنیمت بلند و مکان نوبه امرای عظیم شان ز پرصان و وزیر شریف
 لیس قیدار لازم الاختصاص الاعز و اوجب القرائم الامتیاز کن سلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک حمید الممالک الملهام
 اصطفی جان نظام الممالک به افتخار و وفادار و نوبت واقع نگاری کمترین بند مایے درگاه سس نو کده الم



شرح یادداشت واقع تاریخ روز سه شنبه شهر شوال ۱۰۸۵ جلوس مبارک محلے موافق ۱۰۸۵
مطابق خورد و ادماہ بر سالہ سیادت و نجابت تربت لمارت ایالت منزلت دانائے مزاج
دین و دولت شتاسانی مراتب ملک و ملت منازدہ لوائے شوکت و حشمت طرارندہ
لبساط اہبت عظمت اعتضاد خلافت و فرمانے عتقاد سلطنت و کشور کشائے ظفر آ
مبارک جهان ستانی عیش کرے محافل کامرانی و تہنیت یاب سر اربادشاہی مزین شانس
مزاج دانی و آگاہی جو بہر تہنیت و تہنیت فرخ و فرخ شمع بیکرنگی و صفایہ ہمدم و لکشائے
مجلس خاص محرم خلوت سرایے صدق و حنایہ کار فرمایے سیف و قلم در برابر
عالم متدہ خوانین بلند مکان نے بدہ امر و عظیم ایشان مجری صائب تبرہ چاک مدار
اکبر و شہنشاہ عالمی مقدار لازم الانقباض و الانفجار واجب الاحترام والا امتیاز کرین سلطنت
باکشاہ سلیمان تہت دار وزیر الممالک حمزہ الملک مدار المہام آصف جاہ نظام الملک بہادر
فتح جنگ سپہ سالار یار و فادار نوبت واقع نگاری کمترین بندگان درگاہ آسمانجاہ
سنتو کہ رام تلمی میگر و حکم صادر شد کہ مبلغ دو لک و چیل ہشت ہزار کرسی دام از
خوشخ از زندہ کہ وغیرہ در بست عہد پر گنہ حویلی دار انجیر اجیر از گذشت میر حسین خان بہادر
در وجہ لغت نام التمتنا سید امام الدین سبحانہ نشین بوضہ حضرت خواجہ بزرگ بافرزند ان
نسلا بعد نسل و بطبائع لطین و انچہ از حسن تردد و بغیر ایدیم جانی توفیر رحمت سرہودیم
واقعہ ۱۰۸۵ رمضان ۱۰۸۵ بموجب یادداشت تلمی فتد شرح دستخط سیادت و نجابت
مرتبت لمارت ایالت منزلت دانائے مزاج دین و دولت شتاسانی مراتب ملک و ملت منازدہ
لوائے شوکت و حشمت طرارندہ لبساط اہبت عظمت اعتضاد خلافت و فرمانے عتقاد سلطنت و کشور کشائے ظفر آ
مبارک جهان ستانی عیش کرے محافل کامرانی و تہنیت یاب سر اربادشاہی مزین شانس
مزاج دانی و آگاہی جو بہر تہنیت و تہنیت فرخ و فرخ شمع بیکرنگی و صفایہ ہمدم و لکشائے
مجلس خاص محرم خلوت سرایے صدق و حنایہ کار فرمایے سیف و قلم در برابر

کار فرمایید سیف قلم در امر و عیال خود و خدایان بلند مکان عمنه امرای عظیم ایشان وزیر
صاحب تدبیر ممالک در امر و عیال خود و خدایان بلند مکان عمنه امرای عظیم ایشان وزیر
والا امتیاز کن سلطنت بادشاه سلطان اقتدار وزیر الممالک جمده الممالک مدار المهادم آصف جاه
نظام الممالک صاحب در فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بعرض مکرر رساند شرح و دستخط
مدبر الممالک اعز الدول و ذکر یا خان صاحب و وزیر جنگ آنکه بستی و نهم ذابجه شش جلوس والا بکر
بعرض مقدس رسید شرح و دستخط وزیر الممالک جمده الممالک مدار المهادم آصف جاه نظام الممالک
بها در فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بستی و نهم ذابجه شش جلوس والا بکر
شرح و دستخط وزیر الممالک جمده الممالک مدار المهادم آصف جاه بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بستی و نهم
شرح و دستخط وزیر الممالک جمده الممالک مدار المهادم آصف جاه بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بستی و نهم
آنکه از بیج پارس سل فرد دستخطی از رمضان مبارک شش جلوس سیاه محرم سنه الیه

از گذشت حسین خان بهادر از انور عبدالواحد خان سپهران شیخ سعد الله مرحوم

حاصل السهرا

حاصل السهرا

شرح و دستخط روزنامه و غیره جانب راست پشت فرمان

شرح و دستخط سیاه و دفتر جانب چپ پشت فرمان

نقل و ثبت

ابوالمظفر جلال الدین محمد شاه عالم بادشاه غازی احمد الله تعالی

باسم جمانه تعالی

طهر اطلاب اسم بادشاه



در وقت میمنت شهران فرمان از ایشان واجب از خان صاحب و شد که مبلغ یک ک نوزده هزار

مشتد کری نام موضع ناند سرعه را مپوره عمده گشت حمیری مصوات صوبه دار خیر از خیر غلام
که کچھزار و یکصد روپیہ حاصل آنت در پنجہ سام سیادت و فضائل آب بحکالات کتساب
سید امام الدین بطریق آلتغایان نرندان بلا تید انا می قیمت معافی تو غیر از بیج پارس سل
سبب ضمن مقرر باشد۔ باید کہ فرزندان فامدار و کامگار و التبار و وزیران دومی الاقت
وامبرای عالمیقدار و حکام کرام و عمال کفایت تمام و متصدیان مہمات دیوانی و مختلف
معاملات سلطانی و جاگیرداران و کوثریان حال و مستقبل ابد او موبد اور استمرار و استمرار
انیکم اقدس اعلیٰ کوشیدہ دامہائے مذکورہ را منہ موضع دست نسلا بعد نسل و لطیف بعد لطیف
و جملہ اکتصرف آنها باز گزارند و از صوادیم تغیر و تبدیل مصنون و مخروس دستہ بعلت کش
صوبیداری و فوجداری و مال و جہات و حسنہ نجات مثل فتلہ و محصلانہ و دار و عکاسہ و بیکار
و دشکار۔ دہ نیمے و مقدس و ضد و مد و قانون گوے مزاحم و متعرض نشوند و تو غیر کل
بکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و انچاز حسن برد آن در جمع آن بفرایید۔ معاف و
مرفوع اہل شمارند۔ درین باب تاکید اکید و قدغن بینج دستہ ہر سال سند عہدہ و نہ طلبند
و یا ازیر لیج کرامت تبلیغ مخلف و انحراف نوزند۔ باز دہم شہر بیج الاول سال یا ز دہم از طبق
اقبال انوس است تحریر یافت۔

عبارت لپشت ضمن فرمان

امیر سالہ شرافت و نجابت و ثبات امارت ایلالت منزلت دانائے مارج دین و دولت شناسائے
مراتب ملک و ملت سزا زندہ لوائے شوکت و حشمت طرازندہ لباطاہست و عظمت و عظمت
خلافت فرمانروائے عہد و سلطنت و کشور گشائے ظفر برائے محارک جہان بینی و عیش
محال کامروائی۔ جو ہر مرات حقیقت و وفا فروغ کیرنگی و صفایہ ہمدم و لکشاے تحلیس خاص
محرم خلوت برائے حصہ حق و خلاص محارفات و سیف و قلم مدبر امور عالم قد و غنیمین بلند
زندہ امرای عظیم الشان و وزیر صاعب تدبیر ملک و امیر و شہنشاہ غالی مقدار لازم الاخصاص

والاعزاز واجب الاحترام والالتياز كرسى سلطنة بادشاه سليمان قسطنطيني وزير الممالك جليله الملك
مدار المهابم ياروفنا دارشجاع الدوله برهان الملك والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه نظام الملك المنصور
خان بهادري صفت جنگ *



شرح یادداشت بتاریخ اذ در دو شب نیم شهر صفرا المظفر المجلد سیمینیت بالزوس موافق
مطابق ۹ خرداد ماه بر ساله شرافت و نجابت بنقبت امارت و ایالت منقبت دانای دارجین
دولت شناسان مراتب ملک و ملت فرازنده لوائی رشوکت و حشمت طرازنده بساط عظمت و
اهبت اعضضا و خلافت و فرمانروای اعتماد سلطنت و کشورشاه ظفر پیرایه محارک جهان بینی
عیش آرای محال کامرانی جوهر مرات حقیقت و وفای فروغ شمع کیرگی و صفای همدم و کشتای محلیس
خاص محرم خلوت سیرای صدق و اوصاف حسن خلاص کار فرمای سیف و سلم در امور عالم قدوه خورشیدین بلند مکان
عمده امرای عظیم شان وزیر صائب بیرمک مدار میر شوشن ضمیر عالمیقدار لازم الاخصاص
والاعزاز واجب الاحترام والالتياز كرسى سلطنة بادشاه سليمان قسطنطيني وزير الممالك جليله الملك
مدار المهابم ياروفنا دارشجاع الدوله برهان الملك والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه الب المنصور خان
صفدر جنگ و نوبت واقع نگاری خانه زادان درگاه آسمانجابه عقیدت آسائین آسائین اس
قلمی مسگیر در حکم صادر شد که مبلغ یک کت زده هزار و هفت صد و دوازده و دم موضع ناند مع
مزرعه رامپور در سبب عمده پخته حویلی دار انجیر اجمیر از تغیر غلام بریض در وجه الغام التمسک سادات

سپهسالارالدین بافرزندانش متخلصان بلا قید انامی قسمت نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن و آنچه از جمیع
 در جمیع آن میفرزاید بجای تو فیروز احم نشوند در قسمت مندرمودیم و آنچه چهارم شهر صفور ساله جمیع
 تصدیق باید داشت مسلمی شد شرح دستخط شرافت و نجابت تبست امارت و ایالت منزلت
 و ائمانی در ارج دین و دولت شماسی فرستاد ملک ملت مندر زنده لوان رشوک و شمش طراز
 بناط اہست و عظمت عتقنا و خلافت مندر زوئی رعتماد سلطنت کشور کشائی ظفر پیر
 معمارک جهانباغی عیش آنی محفل کامرانی جوهر مرآت حقیقت و فایز فرغ شمع کیزگی و صفا
 بہمد و دکشا محبت خاص محظوظم سرالصدق و احلاص کا فریاد کینف و علم بدر
 عالم قدوہ و خنیں بلبل در کان عمدہ امرای عظیم الشان وزیر صائب بیرمک امار شیر خنیز
 عالمیقدار لازم اختصاص الاغراض واجب الاثر ام والانتیاز کرکن سلطنت بادشاہ سلیمان اقتدا
 وزیر الممالک حبلہ المملک دارالمہام یار و فنا در شجاع الدولہ بر بان المملک الاوقار اعتماد الدولہ آصف
 ابوالمنصور خان سبحا و صفت جنگ آنکہ بعض کہوہ سانید و خل واقع نمایند شرح دستخط واقعہ نگار
 کل آنکہ مطابق واقع کل است شرح دستخط وزیر الممالک حبلہ المملک دارالمہام یار و فنا دار
 شجاع الدولہ بر بان المملک الاوقار اعتماد الدولہ آصف جہ ابوالمنصور خان آنکہ بعض کہوہ سانید
 شرح دستخط سیادت و نجابت پناہ میسر احمد علیخان آنکہ تبست و نهم صفر المنظر سالہ جلوس والا
 مکر بعض محبت دس اعلا رسید شرح دستخط وزیر الممالک حبلہ المملک دارالمہام یار و فنا دار
 شجاع الدولہ بر بان المملک الاوقار اعتماد الدولہ آصف جہ ابوالمنصور خان سبحا و صفت جنگ آنکہ
 فرمان الا نشان مسلمی نمایند شرح دستخط وزیر الممالک دارالمہام یار و فنا در شجاع الدولہ بر بان المملک
 والاوقار اعتماد الدولہ آصف جہ ابوالمنصور خان سبحا و صفت جنگ آنکہ بشرط در آمد و آمد و آمد و آمد
 کہ تنخواہ موضع ناند مزعمہ را پو در پست عمدہ گپست حبلہ مضبوط و دایرہ اخیر اخیر از تغیر غلام نو
 بشیخ دستخط وزیر الممالک حبلہ المملک دارالمہام یار و فنا در شجاع الدولہ بر بان المملک الاوقار اعتماد الدولہ
 آصف جہ ابوالمنصور خان سبحا و صفت جنگ آنکہ از بیخ پارس نیل

نقل خط النور

عرضی گزاشیده ویل سید امام الدین بن قنبر رسیده از فضل و کرم همیدوار است که موضوع ناندیده رعدا
در سبت عمله برگشت حویلی دار انجیر اجمیر از تغیر غلام یوسف در وجه لغام عالمتمها مکل با فرزند ان متعلقا
بلا قید نامی قسمت مجانی توفیر نسلا بعد نسلا و بطنا بعد بطن رحمت بشود و دستخط صاحب خاص نام
اعلیٰ مزین شوند که منان والا شان بدر ص

نقل منکر

محمد جمال الدین ابوالمطفرشاه عالم بادشاه غازی دخل الله فی الجنان
خواجہ حسین الدین شیخی قدس الله سرہ
باسمہ تعالیٰ شانہ

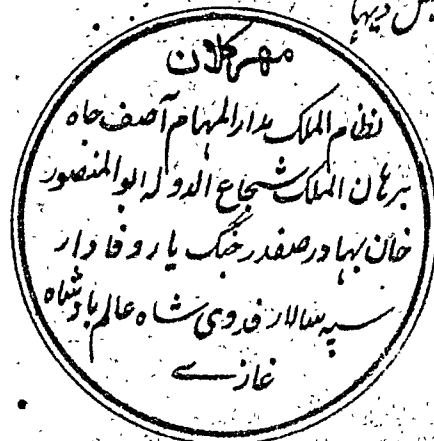
طغراطلال - باسم بادشاه



در وقت مسیت اختران منان والا شان احب الادعان صاحب دیند که موضوع لنگواند و تہا معنی موضع
ناندیدہ امپورہ عملہ برگشت حویلی اجمیر کہ مبلغ دو ہزار روپیہ حاصل انت از تغیر تھا مست غیر درجہ
النعام آلتقمخائے خالق و محارف آگاہ سید امام الدین صاحب دیند کہ
بلا قید اسمی قسمت مجانی تصدیق و یادداشت و توفیر انچاز حسن مرود بر جمع آن بغیر ایداز
ابتداء فیصلہ بیعت نسل حسب ارضن مقرر بہ شد باید کہ فرزندان نامدار کامگار و الا تنبار و زرا
ذوی الاقتار و امرای عالم بقدر و حکام کرام و عمال کفایت نہ جام و تصدیان جہات دیوانی
و متکفلان محاسنات سلطان و جاگیر داران و کربورایان مال دستقبال ابد امیدوار استمرار و استقرار

این حکم مقدس منتهی کوشیده مواضع مرقوم را سنگا بنسل و طبیبان بطین خالده آنحضرت
آنها را گزاردند و در صواب و تقیید متبدل مصون و محسوس و بسته بعلت پیشکش صوبه دارنی فوجدار
و مال و جباریت از اخراجات مثل قتل و محصور و دار و غله و جنس الباطنه و سکار و بیکار و ده نیمه مقدس
و صد و بیست و شش اذن گشت مزاجم و متعرض نشوند و از کل تکالیف دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و
مرفوع و لغت شمارند درین باب تاکید و قدغن مزید دست به پیکار و محسوس و طلبند و از رسیدن کرات
تبلیغ و الا تخلف و انحراف نوزند.

بتایخ نسبت و یکم شهر محرم الحرام سنه یازدهم جلوس و الازیم بریر یافت مهر
عبارت ضمن پشت منان - پنج سطر
تفصیل در پناه



عبارت حاشیه پشت فرمان جانب دست راست

مشتق

ابوالبرکات محمد بن علی شاهانی بادشاه ملی بنام صوبه جبر سرکار انگریز بادشاهه مثل نمبر ۱۲۰۰ خا و نظیر خبر درگاه حضرت خواجه رضا



فدوی عقیدت و ارادت نشان این المرحمت و الاسان بر مرد مراحم بوده بداند

چو تمامی این بخت نام درگاه شریف و عزل و نصب بان منتظم آن و غیرگیری هرگونه امور از جانب حضور
 بوده آمده و شوالا کمر بر سر سمیع شریف رسیده که منتظم نام درگاه شریف از حد و خواب است و عزیز علی
 متولی که از طرف حضور بر عهد مسطور برافرازد و اکثر از اسباب درگاه شریف را متصرف شده و نیز آبرنی
 و بیات خود در دنیا بند و خدا و خلق الله را تکلیف و اندامی رساند لهذا نامه برده را از عهده تولیت معزول
 کرده و در چشم از محمد تمیز شاه بهادر را عهده تولیت نیابت بنام دیوان سید محمد جلیخان مقرر فرموده
 سرافراز دیم لهذا آفرین و بی خاص ارقام میرو که دیوان صاحب مروج را که هرگونه اشیاء منتظم نام درگاه شریف
 و تمامی خدایا و خلایق از طریق دیوان صاحب موصوف که صاحب سبباده هستند رضی و شاکر اند نیز خود
 طلب ساخته از حکم حضور والا مطلع سازد و در دیانت تمامی امور و منتظام متعلقه تولیت مذکوره بیض
 و تصرف و دخل دیوان صاحب مروج کنسایند و بدهد ام معین او شان باشد و حساب کتاب تولیت
 مسطور آمده و بیات از عزیز علی متولی بر دیوان صاحب فهایش کنسایند و بدهد درین باب تاکید است
 حسب المسطور بعمل آرد که موجب رسندی حضور و اظهار کمال رسوخ و فدویت آفرین و بی خاص از ان متصو
 زیاده تلفعات *

مشتمل بر ۱۲ محفاظ خاد و حیطه درگاه حضرت خواجہ

فرد طات بلیف شفق والا بمرود مستط حضور سیب نام کول یک صاحب سبباده نوشته شد *
 بند اول - منتظم جمیع امور درگاه شریف بموجب دستور قدیم و اسناد بادشاهی با اختیار صاحب سبب
 باشد و همه املاک دیانت خدام درگاه شریف که از طرف حضور والا بطور دائم و فوری و قرار
 شده آمده است، سبب و بست آن نیز از طرف صاحب سبباده باشد و هم روزنیه و روزنیه
 داران املاک غمیه علاقه درگاه حسب تصواب و ترضاء صاحب سبباده باشد و سبب حاصل
 تشخیص دیانت علاقه درگاه و غیره خدام با اختیار کل صاحب سبباده باشد و یا حضور مالک است
 دیگر احدی در حین مزاحمت نبوده و نتواند کسی که مارج و چهارم روز و خدمت درگاه
 باشد از اگر صاحب سبباده خواهد بر طرف اسناد و دوازده درگاه خارج کرده و بدهد و هم حصد و ملک

روزنیز قاصد بخیر میشت قوف و مسدود سازد اختیار صاحب دانه است +

بند و جرم و محاسبان لغایت تاج محل و منار و تخیل و تشخیص و بیات و جم اسباب کو طعمه ماکه بان و شایسته
از مقولی مغرول صاحب بدو از همه ملاتیب بنده او برآید و خور از جانی و مقول و غیره منقول به جانا
نجا و نشان کنایه و بدو از آئینه استیاط دارد که به کو طعمه ماکه بان و شایسته که به گاه شکر و شکر
کنی خیانت و دست اندازی نه سازد که مالکیت آن یا بحضرت میرسد و یا به صاحب جاد و گیر
کسی از خاندان نیست

بند سوم - موضع وائش علیچ در دیهات بگاچه منتهی برائے معاش متولی مقرر بوده آمده که یک متولی
باشد موضع مذکور معاش است و برائے ذات متولی نیست که به کسی بگردد و بدو اگر
گردیدار دعوی از اذن ذات متولی معزول نخواهد حویلی یا جانداد دیگر که برائے ذات او معتبر است
اذان بگیرد و موضع مذکور به سبب عزل نمیرسد بجا صاحب جاده که علاقه تولیت بنام نور چشم
تیمور شاه است از طرف نور چشم پیر و ساز و در رسید صاحب جاده بفرساید و اگر کسی بخواهد در آن
متولی معزول پیشین جایز است از اعتبار است که آن نان حضور والادین آخر نیست و هم متولی
از راه فریب از صرف کردن بخاطر پیشین مرطبا محنت بار شده بود و سیم آرمی در گاه را خورد و
چند خود به کسی بنام اچاره استمرار داشته و بیاطن بطلب خود میباید از آنها بر آورده
آنچه در آن خیانت و غبن متولی باشد از اذن بجا صاحب جاده بداند و دیهات را بگا
شرعی و غل سازد که بدو آن مهر صاحب جاده منظور شد که استمرار کنسیت که بگو
مالک صاحب جاده و حضور است و هم از روی شریع شریف و راست و غیره و هم از نظر
حضور از دست دیم صاحب جاده بهمه امور آدرگاه و مال و کوشا و غل و نصب نوکران و خدمت
و غیره شاگرد پیشه و هم خدمت نموده و جمع کردن اجزاء و سه و کردن و زمین و بلکه عیسیه ختیا
صاحب جاده بوده آمده است حال اتم مالک است هم

نشد چهارم: کواغذ جمع خرج آمدنی دیهات را بخوبی دریافت فرمید و هر چیز از اخراجات رفت و برگشت

۲۴ بیلانہ - واپکاروں سے کل اخذ شدہ فی سال ۱۲۵۲ء

درگاه شریف بموجب دستور قدیم و بموجب باد و آنچه در ماه دارالن روز نهم دارالن بموجب دستور قدیم
یا بموجب نهاد بادشاهی باشند آنرا بحال برقرار بر حسب تجویز صاحب سجاده داشته اند آنچه
احداث یا فنول و بجا بسبب عایت و پادشاهی است یا هر کس که باشد موقوف ساخته
کانه صاف است بخط خود بطور معمول کرده حال صاحب سجاده کند و تغیر و تبدل و جالای
سند و خطی حضور یا نور چشم مز اتمور شاه بهادر گردانند که آئینده را بند و بست است و ارجحی گردد فقط
بندهم رقوم فوج و سپنج که دیر با بسبب افواج کسی می دهند متولی چنانچه بود و حالا از عین مال گرفته شود
در پرگنه اجیر معاف است و از دیهات درگاه هم و صاحب سجاده گرفته نمیشود هم
بند ششم ناظم اجیر مردم معاونت صاحب سجاده و دیهات و اتمور شاه و متولی مال مسکونه باشد
و برگزیده و دیگرگیری ساعی و مستعد ماند و در جمیع ابواب بموجب دستور قدیم داخل است این و تحصیل
از حضور شده اند بخوبی گناینده دهم

نقل شقه بادشاه

مشمول مثل نمب ۱۲۰ محافظ خانه رطبه درگاه حضرت خواجها
چنان که اکثر بسبع شرف رسیده که انتظام درگاه شریف حضرت قطب الاقطاب خواجہ حسین بن
واقع دار اخیر اجیر نهایت و بر باد و خراب است باعث اجری بر باد می عزیز علی متولی و غیره
علم تحصیل که همه خائن بوده اند و تحصیل دیهات و دیگر اخراجات و غیره تحلقه درگاه شریف تجویز خود
آراستے امور و احداث جاری ساخته و غنیمت قسم نموده چنانچه چندین سگیزد که بدریافت تغلب
و تصرف بجا می نه نظامی درگاه شریف تقرر متولی از طرف حضور معمول می بود و بعد
فیض منزل منظور است که صلاحیت جمیع امور درگاه شریف که مقام بزرگان میران خود است
عزیز علی متولی خائن فرموده خدمت ولایت پناهم نور چشم مز اتمور شاه بهادر و نیابت بنا
سید محمد علی خان صاحب بوده درگاه شریف که بموجب شد آمد قدیم و فرامین سلطین سابق و حضرت

۱۰۰

کچھ صحتی صحتی پڑھتے نہ ملے جبریں بے بنوں نہ رہیں میرے لڑکے صاحب صاحب واقع یکم جون ۱۸۶۷ء

امروز شقه خاص کرامت ختصاص حضور محل محمّد اکبر شاه بادشاه واقم بالہ بنام انجانب
ملقبوف خطہ انگریزی صاحب حج واصلی درود یافت و بوضوح انجبا مید که حضور محل میر عزیز علی
که بر عہدہ تولیت در گاہ شریف مقرر بوده از عہدہ مذکور معزول کرده و بہ بعضی وجہ نامور شدہ بنام علی
برین عہدہ کنون منظور مزاج محل نیست و دیگر کس از پیش گاہ حضور محل برائے این عہدہ تجویز
شدہ نخواہد آمد۔ از انجبا کہ در تجوایز متعلقہ در گاہ مذکور خلعت بہ بالین بان سہر کا منظور متعلق نیست و
ظاہر اغزل و شہب این عہدہ کہ ہمیشہ انجبا کہ حضور محل شدہ آمدہ است نظر برین اندرین باب اعتبار امر فیفسد

۱. آنکه در خصوص اخراج و ارجاعیات مستحقان اینها -

حکم شد

که از تاجرخانه میر علی متولی از عمده تولیت درگاه دست برداشته و در امری از احوال متعلقه درگاه
داخلت نمائید و نقل رو بکار نهادن طباطبایع نزد دیوان میرعلیخان و میر عزیزی علی الدین درگاه و تحصیلدار
درگاه شاهرود و نقل ششقه لخت خط دیوانجی فرستاده بدو درج خط دیوانجی گردد که اگر بعد از آنکه علم غیری
در احد درگاه چنینی دخلت نماید یا بنیای طباطبایع و هرند که تجویز صیغه فوجداری عنوان عدول حکمی عمل خواهد کرد
و عرض داشت بجواب ششقه حضور منشی سیمینشی نوشته سازد *

تذکره

در باب تقریر منصب بادگی به شیخ مصباح الدین بآقا استقرار منصب به شیخ سراج الدین انتقال شیخ منصب الدین
ذکر است بیان آنکه چون عمران بنا حضرت ظل سبحانی از راه دست دانی خدمت بده نشینی بده لوازم
قدومه اسرافین مقبره بارگاه جبروتی قطب الاقطاب بحقائق و معارف آگاه شیخ سراج الدین
از تفسیر سید محمد الدین عطار فرموده بعد از خدمت از انبیا حقائق و معارف آگاه شیخ سراج الدین
مسئوره به سید مصباح الدین مقرر گردید محصول فصلی ۱۹ فصلی موضع گیکو نه خواه مقرر
سجاده نشین که حق سراج الدین بود با وجود یکجهت خود تصرف خود آورده سید مصباح الدین محصول آن
او شیخ سراج الدین استر و او کرد و جنس گندم و جو و غیر ذلک که درین بود تمامی را متصرف شد و در
بندگان حضرت قدر قدرت سلیمان مرتبت حضرت انرا که در فضل من ابتدا تاجخ چهاردهم
ربیع الاول خدمت مقرر و منصب سراج الدین در خدمت برموده سید نجم الدین که از انتقال سید مصباح الدین
بر خدمت مسئوره در ایام جهالت قیام داشت بحجرت استماع این خبر تمام محصول فصلی ۲۰ فصلی موضع قوم
که حال آن مبلغ یکصد و یک و صیه دوازده آنه نفت و موازی یکبار و دو صد و یازده من و بشت شش
آثار غله بوزن اکبری پیدا شده بود تصرف خود آورده بر چند وزارت پناه خواهد نمود و مقیم دیوان

[illegible]

تفصیل ہو کر خواندہ

۱. غلام محمد بن ابوالوالی
 ۲. میر شمس الدین
 ۳. غلام علی
 ۴. میر عطار اللہ
 ۵. غلام خواجہ حسین
 ۶. خادم درگاہ
 ۷. محمد باقر ابن
 ۸. سید نور الدین
 ۹. غلام محمد بن جال
 ۱۰. میر فقیر اللہ
 ۱۱. محمد بنده درگاہ
 ۱۲. سید نور الدین
 ۱۳. عاشق اللہ
 ۱۴. محمد ادریس
 ۱۵. سید احمد ادریس
 ۱۶. سید جعفر
 ۱۷. دوست محمد
 ۱۸. محمد فاروق
 ۱۹. حیات اللہ
 ۲۰. سید علی محمد خادم
 ۲۱. میر محمد علی فدوی
 ۲۲. فرخ سیر بادشاہ
 ۲۳. اشرف احمد
 ۲۴. سید علی غلام محمد
 ۲۵. حسین الدین
 ۲۶. عبد الوہاب
 ۲۷. بن شہاب

و دیگر بنام اسیر خوانند راج آنها خواندن بنام تو استم بحال خود بگنجد استقام اصل تذکره بنفش

دیوان اوقاف بموجود است مم

تذکرہ

مر باب علی شیخ فخر الدین منصب شیخ سراج الدین شیخ بنصب باوکی بصدارت سید محمد
صدر لیس در و استقرار منصب مذکور بہ شیخ منیر الدین صاحب طبع العالی العبد ذوق
شیخ سراج الدین مرحوم و مغفور +
مایہ یکہ جمیع پیر زادہ دار باب طالب اکابران و خادمان فقرا و اصحابا متعلقان روزہ
زبدۃ الصالحین مدۃ العائین ایم ہر گاہ حضرت بعد فتح کام بخش
با حمیر تشریف آوردند و برائے زیارت قطب الاقطاب اندرون گنبد مبارک تشریف
فرمودند و آنوقت سید فخر الدین سجادہ نشین بود از زبان او سجناب کرامت مآب
الفاظ ناشارتہ برآمد لغو باللہ منہا بہو آواز او گوش حضرت رسید چون از
اود و وظایف منع شدہ بیرون گنبد مبارک تشریف فرمودند بصدر لیس در رسید
محمد خان کہ کہ فخر الدین لایق سجادگی این مکان متبرک نیست تغییر نہمودیم شخصی کہ از
اولاد حضرت لیاقت و قابلیت سجادہ نشینی داشتہ باشد بنظر او نگذارد و صد
حکم از اکابران و بزرگان شیعہ تحقیق نموده سید سراج الدین دلہ سید ابو الفتح ابن سید سلیم الدین
عم فخر الدین معز دل بود صلاح و تقویٰ آراستہ شب روز عبادت و ریاضت و تلاوت
قرآن مشغول بودند بنظر مبارک گزرنہ چنانچہ حضرت ظل سبحانی از راہ تفضل سید سراج الدین
را منصب بد نشینی مفوض نہمود و عنایت بہت فاصدہ در مخبر فیل و یک ہزار و پیم ہزار
فرمودند بعد وفات سید سراج الدین مرحوم سید منیر الدین خلف سید سراج الدین مرحوم کہ
قابل و لایق سجادگی بود در عہد مبارک از انتقال بد خود سہ فرزند چنانچہ سید منیر الدین
مذکور سجادہ نشینی ابد بطور سجادہ مانے پیشین سرخجام سید بدو لیل و نہاد عبادت و ریاضت

حق اشتغال فرود و دمام بوقت سه گھنٹہ شب باقی مانده در سبب مبارک حاضر می شود
ویرایکے از دیاد دولت ابدیت خلیفہ زمین و زمان باعث آرام عالم و عالمیان فلاح و نجات
و خیر و نیکو قرا و غر با و صلا و امر و مان و جہاد و وار و حتمت و در بجای آمد و بام و دم
جمیع اکابران و خادمان و وزیرگان و عنبران و حسن و کرم و بی و رضی و شاکر ایم و
من اہل پیشیا و حاشیہ و نیز و تیک و کر و ان آمد و افتاد و ام و کثیر



سید محمد خیر الدین مختسب
خادم شرع شریف

قاضی ظہور اللہ



شیخ محمد اولیٰ عبداللہ
نظام درگاہ

سعد الدین شیخ
نفیس محمد خاوم درگاہ

ملفوظات مولانا محمد
ابن عبدالحق

محمد بن خازن

محمد عاشق

تذکرہ

در باب باغچه واقع اندر کوٹ منجملات دارالخیر جمہیر
عرش اشبانی بر خدمت سجادہ نشینی قطب الاقطاب
مرحوم قیام دست یک باغچه واقع اندرون اندر کوٹ کہ بعض تصرف دیوان
مستغفور بود و بعد از ان سجادہ نگری شد و در باغچه ہند کوٹ بعض تصرف
نمودند و در محبت شریفہ منزل خدمت سجادہ نشینی حضرت ایت و محارث آگاہ

شیخ سراج الدین گشت شیخ موسی الدین نیز بر باغچه سجاد باغچه شمسین بر باغچه نیکو قالیان و
 متصرف بود و حالانهم صاحب سجاد و بر باغچه مطبوعه قالیان و متصرف اندیش کس
 بهیم و شریک در ان نیست هر که سجاد و باغچه موقوفه را به بعضی و تصرف خود می آرد
 هر که بر حسب این معال تینین این حال آگاه می باشد و اشتباه باشد حشمت الله گوهری خود
 ثبت نماید یا اجازت دهد که عند الله با جوره و عند الله اس مشکوکه گردد

مواهب

محمد علی فدوی
 فرخ سیر بادشاه

نصرت الله

قاسمی عبداللطیف

شیخ احمد فدوی
 فرخ سیر بادشاه

باقر ابن سید مرتضی
 بنده درگاه

محمد غفر بنده سلطان
 الت ترکیان

قاسم بن نور الدین
 سید عم

مهر نادم درگاه

محمد امجد

محمد غفر

اسد الله

علامه علی

عبدالله بن الدین

محمد فاروق
 بنده درگاه

حیات الله

سید محمود

دولت محمد

سید الله بخش

عالم

دستخط قانون گون خط سندی

نقل محض

به شهادت جمیع یزادها و ارباب و ظالین و خداوند غیبه و استگان درگاه شریف بوقت

سجاده شنی سید امام الدین صاحب دہ

قطب الاقطاب سرور العزیز

مایا کہ جمیع نیز اودہ دار با وظائف و خدا و غیرہ و دستگان در گاہ حضرت سلطان العارفین
 زبیدہ الوصلین منصب بارگاہ جبروتی کا بشف اسرار لاہوتی حضرت
 سکنت بلبل دار انجیر اجماع ایم۔ اقرار معتبر لاریب فیہ و لایمانیائیم بدین وجہ کہ چون از ان
 روز یکہ از شرف ال سید سراج الدین پیرزادہ سجاده نشین از روسای خدمت
 منصب سحابگی روضہ متبرکہ بہ حقائق و منارف آگاہ سیدنا الدین مقرر و مقرر گشتہ
 در ہر امور و وجوب با مزد سخی غور و پرداخت و تذلل و توجہات منہ ان میکردند و در حق
 ما مردم بر طبق استعداد و مراعات نیز منفر نمودند چنانچہ ما بندہ در غمہ ان بودند از حقائق
 آگاہ رضوی و شاگردانیم و ہنگام تشریف آوردن خلعت مکان در بلدہ جمیرہ کا کل حضرت
 خدیو گہان تہی خواہ سید سراج الدین والا حقائق آگاہ در روضہ تقدس از دست خود را شیدہ
 بودند و در بنیلا سے عارف آگاہ مذکور قبضت الہی و بعیت حیات سپردہ۔ سید امام الدین و
 سید فیض الدین و رشتہ ماندند۔ پیاسید امام الدین خلعت کلاب سجادہ نشین حرم کہ بر او فیضیت
 و تقدس آستہ پیش از شش ماہ مشارا الیہ بموجب ایامی الذی بزرگوار خہ دورا جمیر
 رسیدہ و ترک معاملات دنیا کردہ و زاویہ قناعت گزیدہ شب روز در خدمت و الحاضر
 سے ماند۔ و در خبر رفتگی احوال ما مردم یگانہ روزگار تصور سے توان نمود و از مشارا الیہ
 بسیار رضی ایم۔ چون جماعت کشیر و البتہ ہمراہ دارد و معیشت سچ نیست اگر خدمت
 منصب سحابگی بر سبیل حقوق وراثت بہ سید امام الدین مقرر شود مقدمہ در گاہ
 رونق خواهد یافت و ما مردم بہ آرام خواہیم بود بہا بران این چند کلمہ بہ طریق رضی نامہ
 نوشتہ داویم۔ ۴۱ ربیع الآخر ۱۰۳۱

۱۲

خاکپاسے توشہ عطار الدہ خواجہ معین الدین رسول

مکے بنگلہ فرادین زکریا معین الدین

جمال الدین از نسل خواجہ معین

زاد لاد علی آل پیر نسل معین الدین

مہر خود
خواندہ

مہر خود
خواندہ

کمال الدین محمد
شہزاد ضیاء الدین

دلے بود کہ میر حق
رفنا جوید

غیاث الدین

مہر بلالی
محمد دات

جواج الدین
ابن نظر محمد

محمد خان

جنید سوری

مہر بلالی
خواندہ

نور علی ادوہی

غلام غنایت فیاض

علامہ الدین احمد

بن غلام محمد الدین
خادم

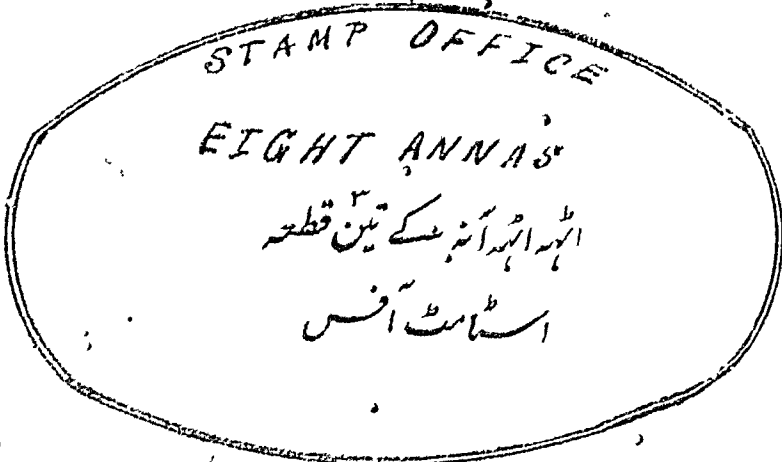
مہر
خواندہ

مہر کلان مہر بر شہزاد
خواندہ شد

عبدہ محمد حسن

نام خواندہ شد

نقول احکام عالیہ امیر



روپکاری کپڑی شہزادہ ضلع اجمیر بلجلاس کپستان کشمیر صاحبہ اسٹامٹ آفس

حسب درخواست کسب دیوانجی بموجب حکم کتبان دیوٹن صاحبہا در اسٹنٹ کمشنر مور از فروری ۱۸۶۲ء
واقع ۱۷- مارچ ۱۸۵۵ء

دستخط

بنظر انگریزی

دیوانجی علی بن سجاد نشین در گاہ صاحب علی درخواست جانے شادیاں کے درگاہ میں تقریب
محکمہ سر فیض علی متولی درگاہ خواجہ صاحب علیہ الزیارت حاجت کے اوروں کو اسی گواہی گواہان رسم قدیم

پہلے ماہ جون ۱۸۵۴ء میں سوال کسب دیوانجی بموجب کابدرخواست میں جواب لاکے اس میں
میں دیوانجی سے سفر سے آئے تھے گزر کر بمبئی کو نکاح شایعہ اجماع رسم قدیم کے حضور
صاحب اسٹنٹ کمشنر بہادر سے پہنچی تھی مگر متولی نے انکار لکھا تھا کہ یہ رسم جدید
دیوانجی جاری کرانا چاہتے ہیں رسم قدیم نہیں ہے اور پہلی جولائی ۱۸۵۲ء میں کیتا
مکتوس صاحبہا نے بعد دریافت اور تحقیق کے سبب عدم ثبوت قدامت کے
سے درخواست دیوانجی کی منظور نہیں فرمائی تھی اس وقت صرف بہ فہمائش عمل در آمد قدیم
۱۸ جولائی ۱۸۵۴ء کو سوال کسب دیوانجی بموجب حکم کتبان دیوٹن صاحبہا در اسٹنٹ کمشنر مور
پہلے سے بند و بست و تجویز بجائے جانے شادیاں کے درگاہ کی وقت زیارت درگاہ کی
کے تقریب حاجت سفر کے ہو جائے محکمہ محکمہ کتشی میں گزر کر اس محکمہ میں آیا
اور متولی سے جواب طلب ہوا۔ وہی جواب طلب ہوا۔ وہی جواب نگاری اور تجویز
سابق کیتا بن سجاد صاحبہا در اسٹنٹ کمٹولی نے لکھا۔ مثل سابق کے درجی
کا حکم ہوا مطلق نہ ملی۔ باوجودیکہ متولی نے کتاب فرگاہ سے نقل درخواست قاضی
مسٹر الدین بہادر عبود و جواب اپنے و خدام و اظہار ارات نفار چیان وغیرہ پیش کر کے حکم آخر

اہل یافل اور اہل شل بالکل دستیاب نہ ہوئی۔ من بعد۔ اکتوبر ۱۸۵۷ء کو کسبیل دہانچو اپنا
 قدامت سے سم نواخت شادیاں پر مامور ہوا۔ کسبیل دیوان جیو نے فہرست پیش نظر گواہ کے
 گدہ رانی۔ وزیر علی پیرزادہ وغیرہ شخص فراش۔ محمد علی سلامی خوان درگاہ۔ وائیں الین۔
 واسطہ علی خادم درگاہ۔ و خدمت علی۔ حسین علی پیرزادہ۔ وقادر بگیہ سن این درگاہ۔ و بہت علی
 ملازم درگاہ۔ و نفر گوان دیوان جیو نے بالاتفاق تصدیق منظرہ دیوان جیو کی کری کہ
 وقت اس کے دیوانچی کے سفر سے ہمیشہ شادیاں نہ نواخت ہوتے ہیں۔ اور من بعد جیو
 خاوان درگاہ بہت نیکو تحریر متولی کے گزر کر دریافت کرا زیادہ کے جاگیر داران
 ریشیان شہر سے بھی یہ دستور پوچھا گیا۔ امام علی جاگیر دار و لواء و تہج چشتی بخش ادبھی
 و میرا شاہ علی جاگیر دار۔ و قربان علی جو اسد علی جاگیر داران و محمد بخش اندر کوٹی و
 عبدالوہاب و لہیر سینی بخش و دلیل جمہدار کان سرانہ رکوٹی و محمد خان ٹھیکہ و نواب
 عبدالمکرم خان خلف نواب عنایت اللہ خاں شاد و میر علی جاگیر داران ہاتھی کھٹارہ و غصہ علی
 جاگیر دار اکبر۔ و عنایت اللہ شاہ جاگیر دار۔ و نارا سن بخش و جالانا تھ و موچند فیضان
 قمانہ گھوڑے امیر نے برابر تصدیق۔۔۔۔۔ قدامت رسم بجائے شادیاں نہ وقت
 مراجعت سفر دیوانچو کے کری۔ مگر حسین علی خادم جاگیر دار نصف ناندہ و حسین بخش
 وزیر و قطب بخش نقارچیان و سکندر خان و فتح محمد و سیا فرما نوانے مطابقت بیان
 متولی نہونامہ دستور نواخت شادیاں نہ کا تقریب مراجعت سفر دیوانچو کے ظاہر کیا قطعاً و
 شل باقی کے پھر بھی بہت تلاش کے نہ ملی۔ جو کہ از روئے تحقیق کے گواہی گوان
 مستند و جاگیر داران و ریشیان شہر کے برابر ثابت ہے کہ دستور قدیم ہے کہ جب دیوانچی
 سفر سے آتے ہیں اور آتے ہی اول مرتبہ جب زیارت کو درگاہ میں جاتے شادیاں
 نواخت ہوتے ہیں۔ اور عبتا بل اسکے متولی نے کوئی وجہ تردید کامل نہیں گزافی شل
 یہ بات جو مشہور ہے نے لکھی تھی۔ باوصف تلاش کے۔ ملی نہیں اور خادم درگاہ اور نقارچی

دیو چوہدری نفع جو تائید متولی کی کرتے ہیں وہ مجھول برعایت متولی لکھ خادم مقہوم متولی اور
نقاہی تالیف متولی ہیں۔ بیان اُن کا قابل اعتبار نہیں اور قطع نظر اسکے روک نواخت
شادیانہ کے جانب متولی سے محض براہ صحت روکر ہے ورنہ نواخت شادیانہ میں کچھ
ہرج متولی یا درگاہ کا نہیں ہو دیوان جیو اولاد خواجہ صاحب ہیں اگر انکی توقیر کے لئے
بہ تقریب مراحت سفر کے شادیانہ بچے تو کیا قباحت ہے میر حال تاری لائے میں یہ
درخواست دیوان جیو کی حسب رسم قدیم ہے اور کچھ اسپن قباحت بھی نہیں۔ اور میں
تحقیق کے دو تین روز سے دیوان صاحب سفر سے آکر بانٹا رصہ و اسی حکم
باہر شہر کے قطب صاحب میں مقیم ہیں اور شہر میں نہیں گئے سچو ادینا شادیانہ کا
ہر گونہ مناسب ہے اس واسطے

حکم ہوا

کہ دیوان شہر میں جان اور زیارت درگاہ کو اولادین بوقت جانے دیوانجی کے زیارت کیلئے
درگاہ میں شادیانہ معمولی نواخت ہو دیوان اور یہی دستور آئندہ کو مرعی رہے

مقابلہ
باعت
بقرہ
العبد
سرور لنگھنولیس
منال لنگھنولیس
دستخط انگریزی

نقل



میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان

میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان

نقل حکم دستخطی جناب کرنیل چارلس جارج ڈکسن صاحب بمشورہ مثل بمقدمہ بند و سبت
دستخط حاکم پنجاب انگریزی

دنگہ فساد وقت غسل مزار خاجہ صاحب بابین میلہ عرس شریف بموجب کم نڈت سجا گرام
صاحب اکثر اسٹنٹ کمشنر ہاؤس واقع محلہ لانی ۱۳۵۳ھ حسب خواہش محمد علی مختار عام دیوانچی صاحب

حکم ہوا

خط دیوانچی و جواب متولی درگاہ کا حضور نے سماعت منبرایا تخریر متولی درگاہ کی بد نسبت
نا واجب ہے۔ کیونکہ متولی درگاہ نے درجہ اپنا برابر دیوان جو لکھا ہے۔ اور یہ بات نہیں
سکتی اور طرف متولی درگاہ سے پاس اب دیوان جو رہنماہ صورت سے واجب ہے کیونکہ
دیوان جو رہنما خاجہ صاحب اور متولی درگاہ نوکر سرکار اور توقیر اسکے تعلق دیوانچی
بہ نسبت دیگر ان زیادہ ہے۔ اس واسطے پروانہ بنام متولی درگاہ لکھا جائے کہ حسب دستور
سابق پاس اب دیوانچی کا کرتا ہے۔ اور آئندہ سے وقت تخریر جواب احکامات کے صحیفہ
رکھے۔ یکم اپریل ۱۳۵۶ھ۔ و خط بنام دیوانچی لکھا جائے کہ وہ بموجب دستور باقی کار بند
رہیں اور کوئی نئی بات نہیں کریں۔ مرقوم صدر۔

مقابلہ نمودہ شد

لباعت

بقرات

العبد

العبد

فتح حسین

علی محمد خان

نقل

نقل رو بکار نڈا مشمولہ مثل نمبری ۳۵۳ و تخطی جناب کرنیل چارلس کس صاحب ایکٹر جنرل
حسب درخواست محمد علی مختار عام دیوانچی صاحب بموجب کم جناب جوڈیشل اسٹنٹ
بہادر مورخہ ۱۸ دسمبر ۱۸۷۶ء کو دی گئی

رو بکار محکم کٹر شری صلیح الحیر ناجلاس کنیل چارن جارج ڈکسن صاحب بکر شری واقع یکم تہمہ ۱۵۵۷ء

عرضہ نمونہ چھ ماہ کاروبار نہ ضلایا کہ عین ایام عرس حضرت خواجہ صاحب میں باہم اہلیان درگاہ
 دنگہ و فساد و نزہت و دضرب کے پنچپی۔ بعد تیار سی مثل صومد و حکم آخر کے کچھری صاحب
 اسٹنٹ بہا و ریسے ایل اس کا حضور میں ہوا کہ اب تک مثل نہ پیش ہو ایک مصد
 ایل شاد دیا نہ بھی جوع۔ اور اسل منشاء اس فساد کی یہ پائی گئی کہ وقت آنے دیوانجی کے
 سفر سے شاد دیا نے بحکم عدالت سجائے گئے تھے۔ خادمان و متولی درگاہ کو ناگوار ہوا
 اسی باعث سے جو دستور ایام عرس میں ہاتھ دیوانجی و متولی اور خادمان سے ہوتا تھا ان
 کی دشمنی ہوئی۔ اور تکرار و فساد و زیادہ بڑھ گیا۔ اور منظور حضور یہ ہے کہ جو طریق مذہب انکا
 سلسلہ ہے اسی موافق ہے طرف سے ہر کام سے کچھ کمی و بیشی ضرور نہیں اور اسی لئے
 ہر سہرے و وقت از نامہ دستور العمل اسی امورات کے طلب ہو کر ملاحظہ آئے تو جو
 کسی قسم کی جانجگی دیوانجی نے طرف متولی لکھی ہے۔ جو سجادہ نشین مندرس فوقی نکستی
 ہیں یہ بات تو باختیار بحکم سرکار ہے متولی کو کچھ خست یا نہیں الا کسر آداب دیوانجی لبتہ
 ہوئی۔ اور اگر خدام و متولی حسب دستور آداب دیوانجی رکھتے تو یہ نوبت منفسدین کے نہیں
 پہنچتے۔ اور پاس ادب دیوانجی کہ صاحب سجادہ اولاد و خواجہ صاحب یہ بہر صورت
 واجب ہے کہ متولی اور خدام آداب دیوانجی کا رکھیں اور حضور نے کسی بار متولی کو کھلایا
 اور عام کچھری میں بھی حکم دیا کہ اگر متولی اپنی جگہ کو رکھتا چاہتا ہے تو ادب قواعد دیوانجی
 کا رکھے۔ اللہ باوجود اس قدر ہمیش کے تاحال اطمینان حضور نہ ہوئی کہ خاطر خواہ تعمیل
 اسکی متولی نے کری ہو اور حضور کو بہر حالت نہ نظام خاطر خواہ طرف نکلان درگاہ سے
 مطلوب ہے کس لئے کہ جبک آپس میں اہ نہ نہ نظام آئندہ کا بھر و منہ نہیں۔ اور اگر متولی درگاہ
 حویلی دیوانجی پر جائے اور اطاعت ان کی کرے اور گفتگو نوشت و خواند بہت دہری ہے ہو

یہ امر کچھ شکل نہیں اس واسطے ۛ

حکم ہوا کہ

مضمون کو بکار نہ اسے جسے بیٹے متولی درگاہ کو طالع دیا جائے کہ صاحب کم حضور
تعمیل کر کے دربارہ ادب قواعی صاحب سجادہ کوشش کرے اور متفق اصلاح
ورضا مند ہو کے سرکار میں طالع کرے کہ بہت بہتر اور عین شی خاطر حضور باعث نظم
کلی کارخانہ درگاہ شریف ہے۔ اور اگر تا حکم نامی یہ امر ظہور میں آویگا اور جو کوئی شکایت
اور کسر آداب صاحب سجادہ کی ہے وہ رفع نہ ہوگی تو سپر حضور سے بدرجہ لاچار ہی اور حکم
ہوگا و بند و بست بابت کاموں درگاہ کے کرنا پڑیگا۔ اور بابت خاندان بونجی کو پہلے
بارہ سال کے حضور میں لگا کر اور سنہاں کر دیونجی کر کے اور قرض چالیس تھار پڑو
قرض خواہان لٹکے کو دیکر سب کو رضی کئے۔ اور ایسا بند و بست کیا تھا کہ بیس بچہ ہیں اس
میں سب تہ ضد بیباق خلاص ہو جاتا۔ اور سردار میں صاحب اول کو کہ کار بند و بست
تعلق ان کے ہے بار بار لکھا آداب تک سے قلیل ترجیح ہوا ہے۔ اور صیبا بھر و سہ پہلے
وہ کچھ نہ رہا۔ اگر صاحب سجادہ اپنے قول مقرر پر چلتے تو تا حال قریب نصف تو ادا ہو جاتا
اور جو زر کبیر و خجالت میں ہاتھ لٹکے آیا اگر اس کو رد کرتے قرض پورا تر جاتا۔ اور یہ بھی
ظاہر ہے کہ جیسا ہر ایک عزت جگہ اپنی کے اٹھاتا ہے۔ اور آبرو رکھتا ہے
وہیسا ہی دنیا سے بھی بدلا پہنچتا ہے۔ اور افسوس ہو کہ دیونجی صاحب اپنی جائداد کی جگہ
بہو بکرا اور چھوڑ کر ایسے غافل ہوئے کہ کسی سال خبر نہ لی کہ صاحب سجادہ کو پوتے حضرت
خواجہ کے ہیں۔ باوجود اسکے نیک اہل نہ چلتے اور پرواہ کہ اپنی کی رکھتے تو دوسرے
لوگ ایسے پر وانی کم کرتے۔ اور اب بھی جو صاحب سجادہ پر ملے عزت اور جائداد
مجانے خود رکھینگے۔ تو سپر آمین ہم کو ضرورت تاکید و تنبیہ کے نسبت دیگر ان کے نہ ہوگی
بل جیسی قدر و عزت اولاد حضرت کی ہے۔ اس کو زیادہ نیک نامی دنیا و دین میں ہوگی

اور نظر آتا ہے کہ جو ویل دیوانچی و متولی میں حکم عدالت سے خبر صحیح و راست ہو گا ان اپنے
کو نہیں پہنچاتے۔ اور اسی کو وہ ناراض و ناخوش ہوتے ہیں اور فساد زیادہ بڑھتا ہے
انکے دولوں و کلار کو چاہئے کہ جو حکم عدالت ہو۔ اسکی خبر راست و درست پہنچایا
کرین۔ اور راہ غمازی کو چھوڑ دیں۔ اور اس پر بھی کچھ عمل نہوگا تو نسبت و کلام
نذکورین حکم مناسب ثابت نہوگا۔ اب معرفت ناظر کے ہر ایک کو اطلاع دیجائے
اور ایک ایک نقل بھی ناظر کو دیجائے کہ اصل رو بکار پاس ہر ایک کے بھیجکر رسید و اطلاع
یافت۔ دستخط خاص ان کے لکھا کر حضور میں پورٹ کرے +

العبد العبد العبد
دیوانچی صاحب نیجاہ اولاد خواجہ صنا
میر حفیظ علی متولی درگاہ شریف
رحمت اللہ وکیل
مضمون رو بکار ہذا سے اطلاع فی
درگاہ شریف مضمون رو بکار اطلاع فی
اطلاع ہوئی

مستابلہ نمودہ شد

بقرات
عبد علی نقی نقی
بسماعت
نبی ہر نائب محافظہ قراچہ و راجل

تذکرہ انساب الاولاد

حضرت خواجہ بزرگ سعید الدین لیا معین الحق والدین قدس سرہ

خواجہ بزرگ یکم ترمذی سپہ داشت خواجہ سعید فخر الدین خواجہ سعید ضیاء الدین ابوسعید
خواجہ سعید حسام الدین و حافظ بنی جمال *

خواجہ سعید حسام الدین صحبت اہل بیہشت و از چشم مردم پنهان شد *
خواجہ سعید ضیاء الدین ابوسعید و سپہ داشت خواجہ احمد و خواجہ وحید کہ ذکر ایشان
در نسخہ غایب الفوائد مذکور است اما بدیش از میں معلوم نیست *
خواجہ سعید فخر الدین در زمان حضرت خواجہ بزرگ در موضع ناندن سکونت داشت
و بعد در کاشتکائے ارضی کہ حضرت خواجہ بزرگ بہت آن پیش بادشاہ ملی رفته
فرمان آورده بود زندگی میکرد و بعد در قصبہ سہرا کہ از اجیر شازدہ فرنگ
سکونت اختیار کرد و ہمون جا بوضال حق پیوست مرقد پاکش در آبائیے
قصبہ بربل حوض بزرگ واقع است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ *

و از حبلہ سپہ ان اوسہ حسام الدین سپہ بزرگ کہ احوال او در اکثر کتب مذکور است یا قتی حال
دیگر ان معلوم نشد سال وفاتش ۵۳۳ ہجریست *

بی بی جمال حافظہ دختر خواجہ بزرگ از ۷۰ و ۸۰ سپہ ان بوجود آمدند و بہر جہت
حق پیوست قبر بی بی جمال و نہ زندنش پائین روضہ شریف خواجہ بزرگ است و
حضرت شریعی بی بی جمال شیخ رضی الدین بود کہ در قصبہ ناگور کہ تالاب مندولا
اسودہ است *

خواجہ حسام الدین سوخته بن خواجہ بسید فخر الدین برگزیده آفاق و محکم حسب الشائع
خواجہ بطن نام الدین اولیا بود۔ و بجهت سوز و گداز عشق که داشت در اقصای عالم لقب
سوخته مشهور گشت مرت پاش در قصبه سانجر با حتر سوسه بر سر راه اجمیر نمودار است و متحقق است
که از شمس و پسران بوجود آمدند خواجہ معین الدین خورد و خواجہ قیام الدین ببر بال خواجہ سوخته
موصوف در سال منقصد چهل یک رحمت حق پیوست *

خواجہ معین الدین خورد۔ خواجہ حسام الدین سوخته خلیفه عظمیٰ خلیفه نصیر الدین محمود فیض الدین
بود۔ مرت پاش تاجین از حضرت خواجہ بزرگ است در حجر سنگ نفید از سوسه یک پسر
بود۔ سید نظام الدین و از وسعید فرید الدین و از وسعید قطب الدین است که حبش خان ملقب بود
و سپه سالاری افواج مالوه داشت یکے از بزرگ خواجہ معین الدین خورد و سید بدیه بود که از سلطان محمود
خلع خطاب سید الملک یافت دیگر حال مفصل اولاد خواجہ معین الدین خورد معلوم نیست چه زمانه
از او داد و انشاء او کسانے چند در نواح کن مالوه هنوز سکونت دارند۔ حضرت خواجہ خورد
در ۶۱۰ هجری رحلت فرمود *

خواجہ قیام الدین بابر بال بن خواجہ حسام الدین مرد در سوسه بود۔ و با پیکر پرستان شیراز و سوسه
ازین جهنم او را بیاید با کھ میگفتند از سوسه یک پسر بود خواجہ قیام الدین پسر
خواجہ بزرگ برابر مرت برابر خواجہ معین الدین خورد واقع است در حجر سنگ نفید خواجہ ببر بال
در ۶۱۰ هجری ازین دارنا پاد از نهتال کرد *

خواجہ نجم الدین خالد بن خواجہ قیام الدین است از سوسه و پسران بوجود آمدند سید
بن خواجہ نجم الدین خالد دو پسر داشت خواجہ احمد و خواجہ حبیب پیش ازین حال ایشان
معلوم نشد خواجہ خالد در ۶۱۰ هجری وفات یافت *

سید مال الدین حسن احمد پسر دوم خواجہ نجم الدین خالد است (و اور بقول بعضے برادر خواجہ
سید نجم الدین خوانند اندک خواجہ سید نجم الدین او را پس از زندقی هم قبول کرده بود سال وفاتش

۱۶ که هجری قمری است - و شهاب الدین فرزند خواجه سید الدین است از
 بس متواری بود و از دست پیکرستان اذیت مایه داشت و در آنکه فوت شد و او را سپرد
 بود سید تاج الدین بایزید بزرگ و نشاند بر برگ و عالم متبحر بود که تساب علوم دینیه کرد
 در آن مایه که از چهره دست پیکرستان بنای اسلام در دارالخیمه قطع گردیده بود
 بالاخر قوت یک سلطان جنگ رونق اسلام تازه کرد و سید تاج الدین ابی درین وقت بیجا
 اسلام در اجیمه مأمور شد و چون آنکه در گلزار ابرار و ثیاب را لاخیار و غیره شرح و بسط
 است و در ۸۸۰ هجری ازین سلسله پیچروزه رحلت نمود و در وجه او در مرقی محمود
 دلهوی شیخ الهند بود +

..... سید فی الدین طاهر سپهر حبیب شیخ تاج الدین است زوجه او دختر پاک حضرت
 خواجه محمد دوم ناگوری بود و چنانکه از اخبار انوار مونس الارواح مبرهن است او تائید
 در از بر جاده شیخت و ارشاد مکمل داشت و در ۹۰۵ هجری بنی حق تسلیم کرد +
 سید فریح الدین بایزید خرد پور پسند نور الدین طاهر است صاحب علم و عمل و
 خوارق و کرامات بود و سالها در خدمت حضرت خواجه معین الاولیا حیدر بزرگوار خویش
 گفت و بیشتر گرامان با چنین ملاکت راه راست نمود و زوجه او از خاندان خواجه سید الدین
 صفوی السوانی است در باب احوال آن بجزیده آفاق نسخه گلزار ابرار شایسته است
 وفات نهصد و سبست و در قبری قدسی +

سید معین الدین ثالث فرزند جگر پیوسته سید فریح الدین بایزید خرد پور است که در اجیمه
 ظلم و تعدی را چنانکه نیست و نژاد از حد گذشت - او خور و سال بود - خادمان چنان متاراک
 از نیجا در ناگه رسا شنیدند که وطن باور بگشش بود - همه نیجا اقامت در زید و از خانزاده
 بزرگ خواجه سید الدین صفوی السوانی جفت عینینه یافت و همه نیجا در سال نهصد و چهل
 رخت حلت بر سبست - و در چهارم رخت حضرت خواجه سید الدین صفوی السوانی مدفن یافت

قادران سید پسران خواجه حسن و خواجه حسین و خواجه ابو انبیه بود *

خواجه حسن: مجذوب بود و وقت داشت که بی بی سلطان خاتون که به سید علی محمد بن خواجه ابو انبیه منکوحه شد. و دوم ملکه جهان که بعثت نکاح سید شاه محمد بن خواجه ابو انبیه در آمد *

به لیوان خواجه حسین متاهل و گشت *

خواجه ابو الخیر: دوازده پسر داشت پنج پیش از زمان آن گوی در حیات پدر فروخته شد و هفت باقی ماندند سید علی محمد سید علم الدین سید شاه محمد سید معین الدین سید شهاب الدین سید محمود سید محمود و سیال و فاطمه ۲۹ ساله هجریست *

سید ولی محمد بن خواجه ابو انبیه از لطن توجه خود سلطان خاتون یک پسر داشت و یک دختر *

سید عبدالستار بن ابی انیسی محمد مجذوب بود و ذکر فضایل او در این زمین مذکور است کرده سوند صاحبی با و منسوب بود و سید علی محمد زاده دوزن دیگر بودند که از لطن آمد و پسر شدند و طبعی وفات یافتند *

بی بی جهنی دختر سید ولی محمد بن ابی انبیه با سید بایزید بن سید شاه محمد بن خواجه ابو انبیه منکوحه شد *

سید شاه محمد پسر سید خواجه ابو انبیه بن سید الدین بن سید زوجه شریعه ملکه جهان بنت خواجه حسن بود از سید پسران ابو جود آمدند. اول سید ابراهیم. و دوم عبد الصمد سوم سید بایزید از سید عبد الصمد اولاد شد. از آن زده ده فرزند از سید ابراهیم و اولی بوجود آمدند اول سید غیاث الدین که لا ولد رفت و دوم سید محمد طاهر که سبب آنکه طهر رفت سکونت اختیار کردند اولاد و احفاد او تا الان همانجا باقی است و با اولاد سید محمد طاهر شش تن مشهور است و سید بایزید را دوم و چهارم شریعه بود که بی بی جهنی بنت سید علی محمد زدن دیگر غیر که بود *

چهار سپهران شده: اول فخر الدین که بعد وفات سید محمد سجاد نشین بود. آنا بجهت طلال
که شاه عالم بهادر شاه بن اورنگ زیب را با و بود از منصب سبب ادگی معزول شد. سید سرالمدین
بن سید ابوالفتح بجان سید شمس گروید تا الا ان منصب سبب ادگی در اولاد او برقرار است. سید
فخر الدین بن سید محمد سمن در اوست اول بی بی حنی نیست از نسب فیض الله خان از اولاد
مخدوم سید جلال بخاری را مادر او مادرش در دوم بی بی عزیز بانو که از بطن او دو پسر شدند
اول سید مفرح الدین. دوم سید صلاح الدین. زن سوم از غیر کفو بود از مسکینان پیشش
سید نجم الدین.

سید سیف الله پسر دوم سید محمد بعضی نام او شریعت الله هم نوشته اند زن
او بی بی صالح بنت مقرب خان. از زن او مادرش. بالاخر سیف الله زن دیگر
کرد. او از کفو غیر بود از مسکینان پیشش. سید حبیب الله و سید حبیب الله
دو زن داشت. یک که غیر کفو بود از بطن او دو دختر تولد شدند. یکی پیش از زمان
آگهی میسر. دوم در وقت نکاح سید حمزه بن علیم الدین بن عظمی الله بن علم الدین
بن علم الدین در آمد. و زن دوم سید حبیب الله بی بی مصانی نام داشت از بطن او
یک پسر شد سید سیف الله. و دو دختر. شاهر علی و دیگر لیسنا غلام داشت.

سید عماد الدین پسر سوم سید محمد نام زوجه او و حبه النساء بنت شیخ نظام گری
بنیر سلطان التارکین است از بطن او بسیار اولاد شدند. اما در صد حیات نماند
پایان کار از زن غیر کفو یک پسر شد که غلام خشتی نام داشت. و با دختر سید نجم الدین
بن سید فخر الدین بن سید محمد بن علماء الدین بن علم الدین که خدا شد پیش ازین اول
او معلوم نیست.

سید علی ماه الدین پسر چهارم سید محمد زنی از شیخ زادگان کرانه در عقد نکاح آورد
بود. آنا اولاد داشت.

مفرح الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه ابوبی بی بزرگ نسب است فخر الدین
عروت سید نزاری بود از وی دو پسر شدند حمید الدین و مجید الدین - و زوجه
دیگر بی بی عائشه هم سید شمس الدین بود - اما از او اولاد نشد +
سید حمید الدین از بی بی صاحب جمال بنت سید مصلح الدین بن سید فخر الدین یک
پسر شد که سید نقیث نام داشت و زوجه او سیمه بی بی زینا از اولاد قاضی حمید الدین
ناگوری بود +

سید مجید الدین بن مفرح الدین از طبق سادات بانو بنت ساضی ابوالفتح ساکن
سانجهر یک پسر شد که سیدت لایم محی الدین نام داشت - و او را هفت دختران بودند
اول کفایت نام که از سید نجیب الدین بن سید حسام الدین بن علم الدین منکوحه
شد - اما از او اولاد نشد - دوم نوید نام که از سید وارث علی بن سید صدر الدین
بن سید زین العابدین بن دیوان سید علماء الدین منکوحه شد - سوم شهیده بانو
که از امین الدین بن سید حسام الدین بن سید علم الدین منکوحه گشت چهارم حساب
دولت که دعوت نکاح سید بولن بن سید وارث محمد بن شریعت محمد بود - پنجم عزت بی بی
از شیخ غلام محمد بن عزیز محمد بنیر سلطان التارکین منکوحه شد - ششم زیب نام
که از شیخ رضا محمد بن محمد تقی بنیر سلطان التارکین منکوحه بود و او یک دختر داشت
نام بی بی الفت و دعوت نکاح سید تاج الدین بن وارث علی در آمده - اما از وی اولاد نشد
و که دختر هفتم سید محی الدین در ماین مبین نوشته شاید که در کم سن فوت شده باشد +
سید مصلح الدین بن سید فخر الدین زوجه ابوبی بی بنت سید فخر الدین عروت
سید نزاری بود از وی یک پسر و یک دختر شد سید خرم نام که لا اولاد گرفت و نام دختر
بی بی صاحب جمال بود که از سید حمید الدین بن سید مفرح الدین منکوحه شد +
سید نجم الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه ابوبی آواره بود - از وی

یکایک پسر شد و یک دختر کمال دولت نام پسر غلام محمد الدین نام حال اولاد و ذوال معلوم
نشود و سماء کمال دولت سید علام خشتی بن سید عماد الدین بن دیوان سید محمد
منکو حشده بودند

سید یزید العابد بن پسر دوم دیوان علام الدین زوجه ادبی بی رحمت سید علم الدین
بن دیوان علم الدین بود و سائر سید یک پسر شد سید الدین و یک دختر بود و سادات
که از شیخ عبدالقوس بنه خواهر سلطان است که بن منکو حشده و سید الدین
ماند و سید شریعی بی بی ماه بانو بنت دیوان سید سراج الدین بود و سائر یک دختر
داشت و رخیته لیساء که در شیر خوارگی فوت شد و زن دیگر سید صدر الدین سماء
محمد ابی بی بنت شیخ جمال الدین بن شیخ محمد کمال الدین بن سیر سلطان التارکین
بود و سید پسران شدند ساول سید عبد علی دوم سید بهت علی سوم سید و ارث علی
مخفی مبارک در آخر سید صدر الدین پسر خود سخی عبد علی بدیار شریعی رفته
وفات یافت و پسر او سید عبد علی بی بی آمد و فرزند در نکاح خود آورده و همو نجبا
سکونت اختیار کردند

سید بهت علی - پسر دوم سید بن اسد بن از الطین بی بی سیف لیساء بنت
سید حمید الدین بن سید مصباح الدین یک پسر بود - سید علین و یک دختر بود سید لیساء
که از سید حمید الدین بن اسد الدین منکو حشده و سید علین را سید ناصر علی
بن سید و ارث علی بمقت نام شهر بوندی بنامید کرد و سید علین را یک پسر بود و سادات علی
که او لاولد برفت

سید ارث علی - بن سید بن اسد بن از زوجه خود و از نام بنت سید محمد الدین
بن سید مفرج الدین بن فخر الدین بن دیوان علام الدین شش پسر و سید دختر بود و
دختر اول شمر لیساء که از ان بن الدین بن میره و بنی حمید الدین ناگوری منکو حشده بود و دختر

دوم لطیف النساء که از شیخ محمد علی بن غلام محمد بن عزیزی محمد بنیر سلطان التارکین
منکوحه گردید. دختر سوم سراج النساء که دخت کلج سید علن بن سید بهت علی
بن سید الدین بن سید زین العابدین در آمده بود.

سید ناصر علی بن سید وارث علی از جمعیست بی بی بنت شیخ نور الدین منکوحه
آنلا ولد رفت.

سید تاج الدین پسر دوم سید وارث علی زوجه اولت النساء بنت شیخ رضا محمد بنیر
سلطان التارکین او هم لا ولد رفت.

سید یحیی علی پسر سوم سید وارث علی در زمان طفلی فوت شده.
سید عزیز الدین پسر چهارم سید وارث علی زوجه او سماء فریح النساء بنت شیخ غلام
بنیر و خواجه سلطان التارکین بود. آنلا از بنان او اولاد نشد مگر سید پسران از بطون

کنیز بوجود آمد. اول محضان علی دوم فخر حسین - سوم امرتو علی.
سید اشرف علی پسر پنجم سید وارث علی زوجه او امانت النساء بنت سید علی

مادهو پوره بود لا ولد رفت.
سید رفعت علی پسر ششم سید وارث علی زوجه او امیر النساء بنت شیخ غلام نبی

بنیر سلطان التارکین بود. از کس سید پسران و دو دختران تولد شدند.
دختر اول قمر النساء و دختر دوم نجم النساء که یکجمله دیگر سید سید زوجه شیخ

امیر علی بن محمد علی بن غلام محمد بنیر سلطان التارکین پویست. و ازین هر دو
اولاد نماند.

سید مستم علی پسر اول سید لطف علی زوجه او غم النساء بنت شیخ الهی بخش
بن شیخ شریف الله بن اکرن قصبه خجی بنون بود از قصبه دو پسران موجود اند و کتبی

ایشان در قصبه خجی بنون شده است.

سید نجم الدین - پسر دوم سید لطف علی نام زوجه اوله النساء نسبت شیخ شهاب الدین سنان کن
 قصیده بنجین است از یک پسر و هفت دختران تولد شدند نام پسر ریاض الدین و
 و نام دختر ظهور النساء که نامور النساء که عفت نکاح شیخ نور احمد بن شیخ نجم الدین مولف کتاب
 مناقب النجیب آمد و دختر دوم سماء عظیم النساء بن شیخ مولانا بخش بن شیخ الهی بخش منکوحه شد
 سید غلام حسین پسر سوم سید لطف علی زوجه اوله سماء بنجین است شیخ علام سوال
 از دست یک دختر شد قمر النساء نام که عفت و نکاح شیخ صفر علی بن شیخ سلطان بخش
 و از دست غلام حسین بن دیگر از ششمین پسر آمد و بود نام و سماء بهوری از قوم سقا و کرم
 دو پسر دارد - اما سماء بهوری به مرتبه ثانی در کلاخ غلام حسین آمده باشد زیرا که سماء بهوری
 پیش ازین شوهر دیگری داشت حال او معلوم نیست که میزد یا و مسد حیات است الحمد للہ که احوال
 او لا حضرت سید زین العابدین چیست نام رسیده

فصل علی بن یوان سید علماء الدین بن سید علم الدین زوجه اوله عفت بنجین با نواز و دوما
 سلطان است ارکین است از نسل اوله و دانشمند و در سفر دکن همراه برادر خود سید زین العابدین بن
 حرامیان افتاد و گشته - دیگر احوال شان از کتب و شجره نساب واضح نشد - والله اعلم بالصواب
 سید عالم الدین پسر دوم سید علم الدین بن خواجه ابو الخیر رحمۃ اللہ علیهم - چهار پسر و یک دختر
 داشت - نام ایشان رشید احمد - سید ضیاء الدین - سید جلال الدین - سید عظمت الدین و طفلی
 فوت شده و سماء و هفت بانو

سید حسام الدین زوجه عفت بنجین با نواز و دوما
 حضرت سلطان التارکین است از یک چهار پسران و دو دختران شدند و خراول
 خود هستند با نواز از ششمین الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شدند و دختر دوم فرغیه بانو که از سید
 عطا اللہ بن سید ابو الفتح منکوحه شد

سید محمود پسر اول سید احمد بن حسام الدین سید محمود معروف به شیخی خان بود و او در عهدی

سید الاحد - پسر سوم احمد بن حسین علم الدین و جبر عزت النساء از دین پسران خود
آمدند - خیر الله و نجیب الله عظیم الله و زوجه سید عبد الاحد عزه النساء من الام از آل
اولاد دیوان سید علم الدین بود و من الالب از نسل خواجہ سلطان التاکین گوری بود
سید عظیم الله را از لطن کنیز یک پسر بود سید حمزه و حال توالد و تامل سید خیر الله و نجیب الله
معلوم نشد

سید نجم الدین چاکش پسر چهارم سید احمد حال او معلوم نشد - چنان شهرت دارد که
بفرستد و ستان رفته بود و باز نه آمد - و قبر او به دلی در جوار آستانه عالیخه نظام الدین
نظام اولیا است

سید الدین پسر دوم حسین علم الدین بن سید علم الدین بن سید ابو سیر اورا از لطن زوج خود
که از نسل سادات مزاح پشاور بود و پسر و یک دختر به وجود آمد - پسر اول را نام نوشت تند
سید پشاور می نوشته است - اورا از لطن بن عن شیر کفویک پسر شیر شیر علی نام داشت
ولاد فوت شد - پسر دوم سید الدین - سید حمید الدین بود که زوجه او دختر حسین
بن سید نعمت الله بوده است - اما از او هم ولاد نشد و نیز حال و دودمان زوجه او تحقیق
نشد

سید جلال الدین پسر سوم حسین علم الدین بن سید علم الدین و جبر او از مزاح افغانستان بود
از یک دختر بود بیض النساء و پسران سید شهاب الدین و سید جمال الدین و سید غلام محمد
اما ذکر سید غلام محمد نوشتند در زمان صغر سن وفات یافته باشد

سید شهاب الدین بن سید جمال الدین اورا از نو جبر خود که بنت سید محمد الدین
بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاه بود و نجیب الله نام داشت
یک پسر شیر شیر الدین و او را از زوج خود حمید الدین نام داشت که پسر سید نجم الدین بن
نظر محمد بن نجم الدین بن دیوان شاه بود و یک پسر سید عمر الدین از نو اولاد باقی نماند

سید جمال الدین بن سید الالدین اور دختر سید بود لطیفه بانکه در وقت نکاح سید الدین
بر امت الدین عطاء الدین سید ابو الفتح در آمد *

ثماد شدن کرامت الدین بن علم الدین

سید ابو الفتح سوم خواجه سید علم الدین بن خواجه ابو اسیر زوجه او عصمت النساء بنت شیخ
شهاب الدین نمیره حضرت شیخ اجاب اسم او هم بلخی در ۸۵۰ هجری وفات یافت و چهار پسر داشت
سید سراج الدین پسر اول سید ابو الفتح سجاده نشین بود زوجه شمس عیبه او بی بی رحیمه بود از
سه پسران و دو دختر بوجود آمدند - پسر اول سید نیر الدین - پسر دوم سید ظهیر الدین - سیم
سید سعد الدین و دختر اول ه بانکه از سید سعد الدین بن سراج الدین بن سراج الدین بن سراج الدین
صاحب دولت که از سید خضر محمد بن سید نظام الدین بن سید دیوان شهابه نکوچه بود سال
وفات ۸۳۲ هجری *

سید الدین بن دیوان سراج الدین بن طغی فو شد *

سید ظهیر الدین بن دیوان سراج الدین زوجه او صاحب النساء بنت سید طبع الدین
عطاء الدین سید ابو الفتح بود - از سه و دو پسر و یک دختر بوجود آمده زبان طفلی وفات یافتند
و اولاد رفت *

دیوان سید منیر الدین بن دیوان سید سراج الدین زوجه او بی بی صاحبه بنت سید شرف الدین
بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شهابه بود - از سه و دو پسران و دو
دختران شدند - دختر اول فخر النساء از سید عورت الدین بن سید الدین بن سید ابو الفتح نکوچه
دختر دوم سیم النساء از سید محمد بن سید خضر محمد بن نظام الدین نکوچه شد
در سال هجری و یک صد و پنجاه و هشت هجری وفات یافت *

سید نظام الدین بن دیوان سید ظهیر الدین و دختر سراج حبیکی فوت شد *

سید فیض الدین بن یونس سید میرالدین زوجہ ابوبی بی بنت شیخ جمال الدین بن
 شیخ نظام الدین بن میر سلطان لہذا کرین بود از سہ یک پسر و یک دختر بود آدم پسر و خوار
 بجارضہ در وہلو فوت شد و دختر بابت ساء نام عصمت سید علی بن یونس سید
 امام الدین درآمد.

دیوان سید امام الدین بن یونس سید میرالدین زوجہ عیسیٰ ابوبی بی زینت النساء
 بنت سید عمر الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح بود کہ از سہ پنج پسران و
 دو دختران بود آدم در دختر اول بی بی عصمت کہ در حالت صغر فوت شد و دختر دوم بی بی
 ولی النساء کہ سید رفیع الدین بن غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین
 بن سید ابوالفتح منکوحہ شد. آنا از پسران نمہ سہ پسر سید کبر علی و سید رضی الدین
 و سید کلن و عالم طفلی فوت شد و نہ سال فاقش ۱۸۹ سالہ است.

سید علی بن یونس سید امام الدین زوجہ ابوبی بی بسالت ساء بنت سید فیض الدین
 بن یونس سید میرالدین بود از سہ یک پسر شد سید ارشاد علی و سید مختصن و دو
 دختران شد نہ میر النساء و وجہ النساء.

سید ارشاد علی عرف میر مختصن بن سید خید علی زوجہ ابوبی بی عصمت بنت سید
 جی عرف امام بخش بود از سہ یک پسر تولد شد سید اشرف علی آنا دختر سہ اولاد ہم شد
 و نہ دختران بودند بی بی بدر کن - بی بی مینا - بی بی چھدو - بی بی مینا در عقد نکاح سید
 مظہر عرف میسان میند و بن سید رشید الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین
 درآمد و اولاد رفت و سماء بی بی بدر کن زوجہ سید نظر علی بن سید لائزش علی بن
 سید شاہ علی بن سید شیخ اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ
 بن سید ابوالفتح بود بی بی چھدو زوجہ سید امام علی بن سید محتشم علی ہجوادہ نشین بود
 سید اشرف علی بن سید ارشاد علی معروف میر مختصن زوجہ ابوبی بی چھوٹی بنت یونس محتشم علی

در سینه یوزار و صید بجا و تیغ خوت شده

سید امام علی بن یون سید ششم علی بن جاول بی بی خدیجه بنت سید ارشاد علی بن سید
حید علی بن سید یوان امام الدین سجاد نشین بود از یک یک سپهر سید سلج الدین زوج
دوم بی بی ولی النساء از دودمان پاک او سه مرتبه بنت شیخ شکر الله ندیر خواجه و هم بی بی بود از
چهار چهران و چهار دختران بوجود آمد مقام سپهران قاضی سید منیر الدین سید تضرع حسین
سید انور علی و سپهر پادشاه نشین با هفت شد نام دختران جواهر النساء سید محمد حسین
بن سید نواز علی بن سید شاه علی بن سید شیخ الله بن سید حبیب الله بن سید بهار الله
بن سید عطاء الله بن سید ابوالفتح بود و شوهر سراج النساء سید قدرت علی بن سید الدین
سید قطب الدین بن سید سیم الدین بن نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح در صدر حیات
است و فقر سوم امام الهاء از نوجو بود و در آغاز عمر وفات یافت و دیوان موصوف در
۵۹۲ هـ ازین دار فانی رحلت فرمود

سید راج الدین بن سید امام علی دیوان و صاحب بوده بود زوج اول مسماة لا ولی بی بی
بنت قاضی سید محمد علی بن سید عصمت الله بن عرفان بن سید عصمت الله
بن سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح اما از اولانشه زوج دوم بی بی
نیر النساء بنت شیخ عنایت الله بن شیخ شکر الله ابوی فاروقیت از دوی یک سپهر بود
بوجود آمد دیوان سید غیاث الدین علی بن حاتم بن سید خیری که بحال سجاد نشین
و صاحب مقام حضرت خواجه بزرگ معین الحق معین الاولیاء است طالع الله عمره زوج
اولی بی بی رئیس النساء بنت قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن یون سید ششم علی سجاد نشین
تا الان از دوی اولاد نشد چه پیش فرزندان به بنشایک نام و نشان اولاد و احفاد حضرت
خواجه بزرگ معین الاولیاء بر فرار و بر جا قائم بماند اما از دیوان سید سلج الدین از طبقین دیگر
اولاد هم است یک سپهر سید نظام الدین و دو دختر جهانگیر و چندین بی بی که بزرگتر از سید

مزارع النساء و امام النساء و دختر چهارم در زمان حضرت خواجه سید محمد باقر

شفیق حسنین رحم حقیقی ایشان در عتبت منکحت آمده اند از سید نطنام الدین اولاد است
 پسر رشید الدین نام دارد و یک دختر که بشارت النساء نام اوست سال وفات ۸۲۰ هـ
 قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی زوجه او نبی بی بی بنت سید فتح علی بن سید
 غلام معین الدین بن سید غلیل اللہ بن سید ہند اللہ بن سید ابو الفتح ازوے دولہ پسر و
 پنج دختر ان بوجود آمد سید امام الدین سید فیض الدین - مثرہ النساء در زمان صغیر سخی
 بمردود دختر دوم شیر خواہر بمرد - دختر سوم منیر النساء در عقد نکاح سید رضا حسین بن سید
 قدسین بن سید نواز ش علی بن سید شاہ علی بن سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید
 ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح در آمدہ بود اما از لطن نام اولاد نشد و دختر
 نوزدانی بر جمعت حق پیوست - دختر چهارم صغیرہ النساء زوجه شمر علی سید شرف الدین بن سید
 قدرت علی بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح است ازوے یک پسر و یک دختر
 دختر شدہ بود - اما طاعت علی وفات یافتند خداے عزوجل بطیفیل حبیب پاک رسول اکرم
 صلی اللہ علیہ وسلم فرزند رشید علی محمد در از توہ بال وسادات آنا نصیب بر ماند کہ این
 ہمیں النساء دختر پنجم زوجه پاک شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین علی حنان بجا نشین
 است حق بجا نہ توانے اولاد و در حفظ و حمایت دارد قاضی سید منیر الدین را و زوجه دیگر
 ہم بود - علیم النساء بنت سید بدر الدین بن سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین
 بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح اما ازوے اولاد نشد و او در زمان صغیر پیش از زمان
 آگہی وفات یافت زن سوم از قوم مرہٹہ است کہ بشارت اسلام شرف گشتہ بزوجه نبی
 سید منیر الدین در آمد - از لطن او دولہ پسر و دو دختر شدند پسر سید شہاب الدین و زنیہ لطن
 نام دختر ان سکینہ بی بی واللہ رکھی سکینہ بی بی بہ سید اولاد حسین بن سید شفیق حسین
 بن سید امام علی بن دیوان نهمتم علی منکوح شد واللہ رکھی بہ سید رشید الدین بن سید
 نظام الدین بن دیوان سلج الدین منسوب است سال وفات ۸۳۰ هـ

سید فضل الدین پسر قاضی سید میرالدین حیف که بهار گلشن سبک هم ندید و دواع حرمت
بر جان الدین نهاده در صغر سن بر حمت حق پیوست +

قاضی سید امام الدین بن قاضی سید میرالدین جامع اوراق معین الاولیاء است
و منصب اکبر استثنای شری مشایره چهار صدر و پیه مور است زوجه شرعیه بی بی گیسو
سید قدرت علی بن سید بدالدین بن سید قطب الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین
بن شیخ الدین بن سید ابوالفتح است هنوز اولاد ندارد حق سبحانه تعالیٰ بقصد
رسول و مطهرت رسالت حضرت صوت و طریقت اولادش بدید و بسیار مزد و از بلا
به عاودت روزگار مصنون و محفوظ دارد که من بحق سوله و اله و اصحابه اجمعین بر حمت
یا ارحم الراحمین +

شفیع حسین بن سید امام علی بن ابن محمدم علی زوجه شرعیه بی بی چپو بی بی بنت سید فتح علی
بن سید غلام معین الدین بن خلیل الدین سید احمد الدین سید ابوالفتح بود از لطن او
یک پسر شد و شیر خواهر برد و مادرش هم بتیق پسران زن وفات یافت و ایشان را از
زن دیگر اولاد هست سید احمد حسین و سید طاف حسین و سید اولاد حسین و سید صدق حسین
و سید کبر حسین و سید فتح حسین +

سید اصغر علی بن سید امام علی بن ابن محمدم علی زوجه و نصیب او بنت سید بدالدین بن قطب الدین بن سید
شیر الدین بن سید ابوالفتح بود از سید یک پسر شد سید حیدر علی اما در زمان طفولیت فوت شد
و مادرش هم از پنج بان من بنیان داشت و فوت بحال سید اصغر علی زن دیگر دارد و هم از آنست که الله
تمام شد و کرا اولاد سید سلج الدین بن سید ابوالفتح

شمس الدین پسر دوم سید ابوالفتح که پسر سوم خواجہ سید علم الدین است زوجه او
خورشید بانو بنت سید احمد بن سید حسام الدین بن سید علم الدین از سید سید لیلان و به
و دختران بودند سید قمر الدین سید نجم الدین و سید محمد الدین و دختران لطیفه بانو و

صنایع النساء که در زمان صغیر فوت شدند و خرمسوم حقیقه بان از سید پادشاهیت الله بن عطاء
بن سید ابوالفتح منکوحه سید

سید نجم الدین بن سید اسلم الدین بن وجه ابوبی بی خیر النساء بنت سید عطاء الله بن سید ابوالفتح
بود و دو پسر و سه دختر داشت نام پسران بدر الدین و سعد الدین نام اول رفیع النساء و دوم سید النساء
که حمزه بزبان خور دی فوت شدند و سوم زینت النساء که از سید امام الدین بن دیوان میر الدین
بن دیوان سراج الدین بن سید ابوالفتح منکوحه شد و هر دو پسران بدر الدین و سعد الدین
طفولیت فوت شدند

سید نجم الدین بن سید اسلم الدین بن سید ابوالفتح زوج ابویب النساء بنت سید عطاء الله
بن سید ابوالفتح بود چهار پسر و دو دختر داشت نام پسران سید غیاث الدین سید
عظیم الدین سید نظام الدین سید قوام الدین نام دختران جمیل النساء و عزیز النساء
هر دو در حال غیر آگهی و صغر وفات یافتند

سید غیاث الدین بن سید نجم الدین بن وجه ابویب النساء بنت سید امجد بن سید احمد بود از دو
دو پسران شدند و یک دختر شد نام پسران سید رفیع الدین و سید قوسی الدین اما سید قوسی بن
و یک دختر که نام معلوم نیست و طفلی فوت شد
سید رفیع الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید اسلم الدین بن ابوالفتح زوج ابویب النساء
بنت دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود از دو یک پسر سید منظر علی عرف میر منید و یک پسر
رفت بود و خبر اسن باز آمد مفقود انجیر است

سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید اسلم الدین بن سید ابوالفتح زوج اول بی بی
شائسته بان و بنت سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح از لطن او کین پسر
شده بود اما در طفلی فوت شد و مادرش هم بعارضه تب و ق و غایت یافت و در مدتی بی
رحمت النساء بنت حافظ شهاب الدین نبیره قاضی حمید الدین ناگوری بود از دو و دو پسر شدند

سید قطب الدین و فرید الدین *

قطب الدین بن عظیم الدین زوجه ابی بی فمهده بنت سید حفیظ الله بن سید
 هایت الله بن سید غطاء الله بن سید ابوالفتح از لطن او سید بدر الدین و سید نصیر الدین و پسر
 بودند و دختر نبود *

سید نصیر الدین بن سید قطب الدین زوجه ابی بی سکینه بنت دیوان سید الفقار علی
 بن دیوان سید اصغر علی - اما اولد رفت *

سید نبی الدین بن سید قطب الدین زوجه عظیم النساء بنت سید نواز ش علی بن سید علی
 بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هایت الله بن سید عطیاء الله بن سید
 ابوالفتح بود از و یک پسر شد سید قدرت علی و دو دختران علیم النساء نصیب النساء
 و مسماة علیم النساء زوجه اول قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی
 بودند و یکین در عین شباب بر جنت حق پرست و مسماة نصیب النساء و دختر دلال سید اصغر علی
 بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی و داماده بود *

سید قدرت علی بن سید بدر الدین زوجه او مزاج النساء بنت سید امام علی بن دیوان محتشم علی
 بود از و سه پسران و سه دختران بودند و پسر و دو دختر لعالم صغیر من و فای
 یافتند - و یک پسر و یک دختر باقی ماند - پسر شرف الدین که زوجه او صغیر النساء بنت
 سید قاضی منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی است و نام دختر بی بی
 گیتی که و دختر و شاکت قاضی سید امام الدین بن قاضی سید منیر الدین بن سید
 امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجاده نشین است *

سید فرید الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید شمس الدین
 بن سید ابوالفتح - زوجه او لطیف النساء بنت غلام محمد الدین بن سید خلیل الله
 بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح بود از لطن او یک پسر و یک دختر - نام پسر محمد الدین

که زوجه او بنت سید فتح علی بن غلام محسن الدین بن سید خلیل الدین بن سید
اسد الدین ابوالفتح بود اما اولاد او بنت سید و یک دختر بود بی فرخنده او بم فوت شد و از
ابن او ولد نشد *

سید حمید الدین پسر سوم شمس الدین بن سید ابوالفتح از زوجه او که صحیح النسب بود یک
پسر شد سید بدیع الدین که به سفر رفته بود و مفقود انجبر است *

سید عطاء الله بن سید ابوالفتح بن سید حسام الدین از چهار پسر شد و دو دختر پسر
شدند و دو دختر پسر اول بهایت الله پسر دوم اسحاق الله و پسر سوم و چهارم در طفلی فوت شدند
و نام دختران خیر النساء و زینت النساء و زوج بی بی خیر النساء سید قمر الدین بن شمس الدین
بن ابوالفتح بود و شوهر زیب النساء عرت خجیو بی بی سید نجم الدین بن شمس الدین بن
ابوالفتح بود *

سید هدایت الله پسر سید عطاء الله بن سید ابوالفتح زوجه بنی طبرستان بنت سید
شمس الدین بن سید ابوالفتح بود و سه پسر شد و سه دختر و خرد اول ظفر النساء که از سید
خلیل الدین بن سید اسد الدین بن سید ابوالفتح منکوحه شد و مهر النساء و لطیف النساء
در زمان غرومی فوت شدند *

سید حفیظ الله بن هدایت الله بن عطاء الله زوجه او بنت بانو بنت شیخ فرجود
بنیره شاه حمزه و بهر سوی بود از او یک پسر شد سید سیح الدین و یک دختر فهمید النساء که به سید
قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین بن ابوالفتح منکوحه شد *

سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید
ابوالفتح زوجه او بهایت النساء بنت دیوان سید صفر علی سجاده نشین بود از او یک
پسر شد سید شاه علی و یک دختر شد فهمید النساء که به سید قطب الدین بن عظیم الدین بن
سید نجم الدین بن شمس الدین بن سید ابوالفتح منکوحه شد *

بن سید خواجہ علی الدین - زوجه او کشفه بانو بنت سید احمد

شاه علی بن سید مسیح الله زوجه او بی بی کن بنت سید غلام حسین بن سید
خلیل الله بن سید الله بن سید ابو الفتح بازو یک پسر شد.

سید نواز شهنشاه علی بن سید شاه علی زوجه او بی بی عمده بنت دیوان سید محتشم علی سجاده نشین
بود از دو پسر شد زوجه دختر نام پسران سید نظر علی و سید حسنین و نام دختران
عظیم النساء که زوجه سید الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین
بن سید ابو الفتح بود و دختر دوم سید حسنین علی بن کریم علی بن
سید سیاه الله بن سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح بود سوم
هدایت النساء که ناکتخدا قوت شد.

سید نظر علی بن سید نواز شهنشاه علی زوجه او بی بی بدر النساء بنت سید ارشاد علی
عرفت سید حسن بن سید علی بن دیوان امام الدین سجاده نشین بود از اولاد داشت
اولاد رفت.

سید حسین بن سید نواز شهنشاه علی زوجه او جواهر النساء بنت سید یام علی بن دیوان سید
محتشم سجاده نشین است از یک پسر و چند دختران شدند اما پسر باقیست و دختران
بزرگان صغرو فات یافتند.

سید حسین بن سید فدا حسین زوجه او مسماة منیر النساء بنت قاضی سید منیر الدین بن سید
امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجاده نشین بود که لعالم جوانی ازین دار فانی بر رفت و
سید رضا حسین را هنوز زوجه دیگر بهم نرسیده.

واضح باد که زمانیکه سید مسیح الله بعد وفات زوجه خود ترک جمیع کرده بدلی رفت زوجه دیگر
خواست و از سید کریم علی و سید فضل علی بوجد آمدند که اولاد ایشان در موضع جهو کوٹ ضلع
گورگانوه موجود است.

سید سیاه الله پسر دوم سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح زوجه لطیفه بانو

سنت سید جمال الدین بن جمال الدین بن خواجه سعید علم الدین بود از دیگر دختر
نام پسر مکرّم علی و نام دخترش تغیر بانو عرفت بی بی که مکه و لاکه زوجه اهل سید فتح علی بن سید
غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح بود +

سید مکرّم علی بن سید ضیاء الله بن سید اوفیم النساء عرفت بی بی مدد بنت سید
غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن ابوالفتح بود از آنکه بی بی
پسر بود سید حسین علی که بسفر رفت و مفقود و بخت شد و یک دختر بود صاحبنا که به
شیخ نظام الدین نیره خواجه سلطان التارکین منکوحه شد +

سید کلید الله پسر سوم سید بهایت الله در زمان صغری فوت گردید +
سید طایع الله پسر دوم سید عطاء الله بن سید ابوالفتح زوجه او حفصه بانو بنت
قاضی محمد مقیم ناگوری بود از وی یک رزق الله پسر بود و یک پسر بنام خردی فوت شد و نام
دختر بی بی صاحبنا که به سید ظهیر الدین بن دیوان سید سلج الدین سجاده نشین
شد از آنکه اولاد نشد +

سید نراق الله بن سید طایع الله زوجه او لطیفه بانو بنت شیخ جمال الدین بن شیخ
نظام الدین نیره خواجه سلطان التارکین ناگوری بود از وی سه دختر آن شدند و دختر اول
لطیفه بانو عرفت زمره نام به سید نظام الدین بن نجم الدین منکوح شد و اولاد رفت
و دختر دوم رحمت بی بی که به سید غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله
بن سید ابوالفتح منکوحه شد و دختر سوم زلفه بی بی که به سید عصمت الله عرفت نامش
منکوحه شد و از سید رزق الله اولاد پسر نبوده +

تمام شد ذکر اولاد سید عطاء الله بن ابوالفتح

الله بن سید ابوالفتح بن خواجه علم الدین زوجه او خواجه مبارک خاتون بنت شیخ
محمد فرید بن شیخ عبدالمؤمن بن نیره خواجه سلطان التارکین بود از وی پنج پسر و یک دختر

چهار دختر نام سپران سید عصمت الله که بزبان طغیانی نوشته دوم سید محمد حسن بیوم
 حسنیل الله چهارم سید عزت الله پنجم سید عبد الحلیل که در زمان طفولیت وفات
 یافت بنام دختران مهر النساء و نام سید دختران در میان من نوشته اند احتمال کل است
 که در غرض فایده نیتند اما مشهور بی بی مهر النساء شیخ جمال الدین بن شیخ
 قطب الدین بن میرزا خواجہ سلطان التاجین بود +

سید حسن محمد بن سید یاسر الله قاضی شهر اجمیر بن زوجه اولش خدیجه بانو بنت
 سید نجم الدین بن سید بابک عرفی دیوان شاه بود از وی یک پسر بوجود آمد و به عمر نام
 فرست سید بن زوجه دوم امیر حجة محروانه خانم بنت مرزا گدایک دلهوی بود از وی یک دختر
 و دو پسر بوجود آمدند نام دختر نجابت بی بی که به سید قوام الدین بن امین الدین بن سید محمد
 منکوحه چشمه نام سپران اول رضی الله حسن که طغیانی نوشته شد دوم سید حسن علی
 که او را از زوجه خود یک پسر کرم علی و یک دختر شد که نام او بی بی نازت و به سید قاسم علی
 بن سید قوام الدین بن سید امین الدین سید محب که کوه شده بود آنابی بی نجابت و
 مسمی کرم علی هر دو اولد فرستند +

سید خلیل الله بن سید الله بن سید ابو الفتح از زوجه او بی بی ظفر النساء بنت
 سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح یک پسر شد و چهار دختر اما هر چهار
 دختر بزبان طغیانی نوشته شدند +

سید غلام معین الدین بن سید خلیل الله از زوجه او بی بی رحمت بنت سید زرق الله
 بن سید اسیر الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود از وی یک پسر شد سید
 فتح علی و چهار دختر کریم النساء و لطف النساء و فہیم النساء شوهر کریم النساء سید شاه علی
 بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید
 ابو الفتح بود دوم لطف النساء زوج او سید شمس الدین بن سید عظیم الدین بن سید

نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود رسوم نسایم النساء عرف و بی بی شومهر او
 سید کرم علی بن سید ضیاء الله بن سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح
 دختر چهارم بی بی فاخره عرف بی بی محمد و قبل از شباب فوت شد و نوبت مناکحت نزد سید
 سید فتح علی بن غلام معین الدین - زوجه اول شریفیه بی بی عرف بی بی کاکولا بنت
 سید ضیاء الدین بن سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح بود از و یک
 دختر شد شرف النساء شومهر او سید فخر الدین بن فرید الدین بن سید عظیم الدین بن سید
 نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح - اما سید فتح علی را زوجه دوم بود بی بی
 فضیلت انساء بنت شیخ لعل محمد بنیره خواجه او هم منجی از و دو پسر و دو دختر بود و آند
 نام پسران سید احسان علی و سید گوهر علی که هر دو در زمان طفولیت درگذشتند - نام
 دختران بی بی نئی و بی بی چھوٹی که بدست اضنی سید میر الدین و سید شفیع حسین پسران
 سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجاده نشین منکوحه بودند

مولف - سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح را دو زوجه دیگر بودند
 زن اول بان بی بی سکند دلی که از و سه تنک پسر شد سید نجم الفتح و چهار دختران از انساء
 و حرمت النساء و نام دو دختران بقیه معلوم نیست - زن دوم نجیب الطرفین از نسل مغل بود
 از و دو پسران شدند و سید عبدالوهاب و سید میرزا امین ازین احوال ایشان
 معلوم نشد

سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح زوجه او دختر النسان بنت دیوان سید
 منیر الدین سجاده نشین بود از و دو پسر و سه دختران بودند - اول دختر جمعیت النساء
 که در زمان صغر فوت شد دوم شائسته بانکه به سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن
 سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوح بود سوم نجسته بانکه زوجه دیوان سید صغر علی سجاده
 نشین - نام پسران سید نصر الله که در طفلی فوت شد

عصمت الله عرف سید امام بخش بن سعیدت الله زوجه اول بی بی زلفت بنت
 رزق الله بن طایف الله بن عطاء الله بن سید ابوالفتح از و یک دختر شد بی بی
 عصمت نام دوم او صوفی بی بی بنت سید الدین بن سید محمد بن سید احمد
 بن سید حسام الدین بن خواجه علم الدین از لطن او یک پسر شد سید قمر علی
 شید علی بن سید عصمت الله بن سید عزت الله زوجه زینت النساء بنت
 دیوان سید محترم علی سجاده نشین از لطن او یک دختر تولد شد لا طلی بی بی شوهر او دیوان
 سید راج الدین سجاده نشین بود و شوهر بی بی عصمت سید ارشاد علی عرف شیخ بن
 سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود

ذکر اولاد

سید محمد الدین رابع بن خواجه ابو خیر بن خواجه محمد الدین ثالث از و یک پسر شد سید
 مبارک عرف دیوان شاه - و از و سه پسران بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید
 نظام الدین سید نجم الدین سید احمد - و نام دختر بی بی عصمت
 سید ام الدین - نام مادر او بی بی شمس یا خواهر محترم و هم الهمد و نام زوجه او جان بی بی
 بنت شیخ محمد فضل نبه شاه حمزه و هر سوز لطن و سه پسر و چهار دختر آمدند - نام
 پسران شرف الدین عرف شرف محمد - دوم حضرت محمد شوم شمس الدین که در طفولیت فوت
 شد نام دختران بی بی فاطمه و بی بی آمنه و بی بی گلاب - بی بی هدیه
 شرف محمد پسر اول سه پسر و دو دختر داشت سید خیر محمد - سید وارث محمد سید محمد و
 سید خیر محمد یک پسر داشت که لا ولد رفت و یک دختر داشت سماه بولن که از و یک
 پسر شد شرف الدین و لا ولد رفت
 سید وارث محمد - پسر دوم - و او پسر داشت - خواجه بخش و محمد الدین بخش - خواجه بخش

لاولد رفت و از حسین الدین بخش چهار پسران شدند محمد بخش و خدیجه بخش و نبی بخش و هر سه
 لاولد رفتند اما آلهی بخش را یک پسر شد حسین بخش و اولاد هم لاولد گذشت ۴
 سید علی - دو پسر سوم - دو پسر داشت محمد علی و سید علی - که هر دو لاولد گذشتند
 بی بی صاحب دولت بنت سید محمد و محمد زوجه دیوان سید میرالدین سجاده نشین بود و
 و بی بی بخت دولت دختر دوم و حبیب الله عقد سید شهاب الدین بن سید جمال الدین آمد و
 سید خضر محمد - پسر دوم سید نظام الدین بن سید ارک دیوان شاه از و سید
 یک دختر شد نام دختر دولت بی بی که لاولد فوت شد و نام پسران سید محسن - سید محمد تقیم
 سید علی اکبر - سید محمد تقیم لاولد رفت ۴
 سید محمد حسن بن خضر محمد - دو پسر داشت شمس الدین نظام الدین از سید نظام الدین دو
 پسران شدند میر قمر علی و میر نجف علی - اما میر نجف علی لاولد رفت و از میر قمر علی سید علی
 دو دختر داشت صاحب بیگم و وزیر بیگم - و صاحب بیگم زوج سید احمد علی بود که از
 یک پسر موجود است وزیر بیگم را زوج شمس الدین علی جاکیر دار موضع با تخی که طهر بود
 که از و سید پسران یک دختر بوجود آمدند ۴
 سید شمس الدین بن سید محمد محسن دو پسر داشت سید بنده علی و سید سعد الدین از
 سید بنده علی دو پسر و دو دختر بوجود آمدند سید امیر علی و سید خدمت علی از سید امیر علی
 یک پسر بود سید خفوره علی که لاولد فوت شد و از خدمت علی دو پسران شدند و دو دختر
 پسر اول سید ارجلی که در صدر حیات و پسر دوم سید ارشاد علی
 بود که لاولد رفت اما سید سعد الدین پسر دوم شمس الدین دو پسر داشت حسین علی
 و سید واجد علی - از سید حسین علی و سید واجد علی - از سید حسین علی دو پسر موجود اند سید
 عبد علی و سید عبد اکرم - و از سید واجد علی یک پسر در صدر حیات است و سید نجف حسین است
 سید علی اکبر بن خضر محمد بن سید نظام الدین دو پسر و دو دختر داشت - نام پسران فتح علی و

وامیرالدین - اما از سید الدین اولاد پسر نشد و از فتحعلی یک پسر و سه دختر بوجود آمد - نام
پسر سید محمد علی که از اولاد پسر نشد و یک دختر شد که او هم لا ولد رفت *

مسئله الدین بن سید مبارک دیوان شاه بن سید محین الدین العج - دو پسر و چهار دختر داشت
نام پسران سید سلطان محمد و سید نظر محمد - اما سید سلطان محمد لا ولد رفت و از سید نظر محمد
دو پسر و دو دختر بوجود آمد و یک دختر نام پسران سید العج الدین و سید العج الدین لا ولد رفت و از سید محمد حیات دو پسر و دو
آورد و دو دختر - نام پسران سید عیسیٰ سلام امام و سید محمد تقی - اما از سید محمد تقی اولاد پسر نشد
و چهار دختر آن بوجود آمدند که از لطیف ایشان اولاد و نسل عاریست اما سید غلام امام یک پسر داشت
نام سید علی از او یک پسر شد و سه دختر - نام پسر سید جهر علی که اولاد پسر نشد و از لطیف
و دختر او که در حبس خدمت علی بن سید بنده علی بود و اولاد باقیست *

سید احمد پسر شیخ سید مبارک دیوان شاه بن سید محین الدین العج - او را پسر نبود - چهار
دختر داشت - سعیده بی بی - عایشه بی بی - بزرگ بی بی - عابد بی بی - اما سعیده بی بی زوجه سید
برهان و بی بی عایشه زوجه سید سحان نازولی بود که از لطیف ایشان اولاد و کثیر باقیست و
بی بی بزرگ به شاه حسین بن شیخ صادق محمد اولاد شیخ لطف نام نازولی مسکوحه شد و بی بی
عابد اسم با مسکوحه بود و عبادت ریاضت و گذشت و شوهر خواست *

مولف - برضمانرا باب دانش و بصیرت مورد محتجب ننماید که از پستان بنجار روزگار این
منوال بوده است که فرمانروایان کشور دولت دنیا را - با تاجران مملکت فقر و فاقه منازعت
و خصوصاً پدید آید چنانچه در هر زمان و مکان صاحبان آرب و دستگاه و حنفان
حق آگاه را آفتی عظیم و خالص تقسیم کرده داده است - چنانکه حسین علیه السلام بود -

به بنی یسین را هم بوجود آوردند و استحکام آزار و محنت زیاده خلوص و محبت قرار دادند و از
رحمت کشیدن و بغیرت آمدن طریق بزرگان دین بوده است و ازینها - هر یک را
و شش صعب رفته نشود است حضرت خواجهان و مشایخ خواجهان مارا که در مملکت

و در طلب باده اندیشترین حادثات و نجات در پیش آمدند که تفصیلش از هزار یکی و از
 بسیار اندک بر سبیل بیان آوردن دلیل منشاء و منشآت خواهد بود کما قال فی سیر الاقطان
 قاضی صادق و قاضی عماد و دشمنان دلی به آنحضرت مخالف گشتند و سبطان گفتند
 که خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین شب و روز سماع می شنوند با آنکه در شرع مقدس است
 و خواجه قطب الدین هنوز ریش بنهمی آورده است بعد ازین قاضی صادق و عماد بخلاف
 حضرت آمدند اتفاقاً مجلس سماع بود و قاضی حمید الدین متواجد بود و حضرت خواجه دست
 استاد بودند قاضی عماد به سوس حضرت خواجه اشارت کرد و گفت که آن مرد را نه شاید که در
 مجلس سماع حاضر باشد آنحضرت فی الفور هم دوست مبارک خود بر روی میطهر خود ایستاد و فرمود
 گفتند فرود آور و فرمود آسمان را در انشا الله در مجلس سماع حاضر گردید اهل سماع اعم و سماع را
 مباح میگویند خلق چون چنان بدید متعجب و متعجب گشتند و آن نا اهلان سیاه لاله
 خوردند و پیش آمدن نتوانستند و پس رفتند و مصاحبت کردند که اگر این فتنه فرو نشیند
 قیامت خواهد ماند چنانچه هر دو مجبوران ناحق شناس حضرت خواجه قاضی حمید الدین گفتند
 که ما قاضی و صدر جهانیم شما آمدید به الدالت حاضر شوید و ندانید که خلافت شرع میکنند
 باز بگویند یا نائب شوید و مجبور استماع این پیام از زبان معجز نشان حضرت خواجه برآمد که
 حرانان می مانید یا زیر زمین خنجر میخواستید قاضی حمید الدین من آنحضرت را گرفت
 خواجه سر بر روی قاضی نه بدست اجابت رسانید پس فرود گفتند فرمودند که فرود آید پس برآید
 مهلت دهید تا سماع بشنوم پس فرود آمدیم اما حاضر آمدید اگر سماع درست خواهد بود و خواجه هم شنید
 و گریه و خوار گشت قاضی و صدر جهان چون این جواب شنیدند قبول کردند بشرط اینکه
 غیر ازین دو شخص خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین دیگر سماع نشنوند و در آن
 هنگام سماع دلی دو دروازه داشت شرعی و جنبی در خانه و خانقاه هر دو بزرگوار درین
 بود قاضی صادق و عماد بر سر دروازه صدر حضرت تفر نشانند تا که راه ندهند بیکر که نام

خاندان خدمت آنحضرت عرض نمود که بر دوشهر مردمش اینده اند تا کسی نداید طعام بنیزیم یا نه قاضی
 حمیدالدین گفت در چند طعام بنیچه کن یکرا از بزه است که خلق را مجلس نامنع کند حضرت خواج
 فرمود که قاضی عماد و صادق از جان خود سیر آمده اند و بنیچه هستند که زود ازین جهان سفر کنند پس مبارک
 خادم رفت و اتحاد طعام کرد قاضی حمیدالدین دو گانه داد و نمود و گفت برادر من شیخ الاسلام
 حضرت شیخ بهاء الدین زکریا صاحب است اینک از ملتان میرسد و یرین اثنائ آن بزرگوار
 از راه دمشق آمد و در بانان کور شدند پس حضرت خواج بنمود که برادر من جمال الدین بنی
 نیز می آید و دو سه از دروازه جنوبی در سید در بانان کور شدند پس سماع دروازند و چنان
 غلغله شد که صدای آن گویش قاضی صادق و عماد افتاد و حیران شدند و گفتند که بار بار در
 خانقاه خواج قطب الدین و قاضی حمیدالدین سماع شده لیکن اینقدر غلغلله هرگز نشنیده ام کس را
 فرستادند که خبر بسیار دانکس رفت و و دیده آمده و گفت مردمان آنقدر جمع شده اند که
 جلالی مردن از هجوم تنگ گردید و محفل سماع گرم است قاضی صادق و عماد چون اجل
 فرار گرفته بود و خود مضطرب گردن فتوانستند و حیران شد گفتند که حالا ایشان را فرصت دادن
 خوب نیست برویم و بحضور سلاطین ایشان را از سماع بازداریم پس آن هر دو جاللان بے باک با جماعت
 بسیار آمدند حضرت خواج در سماع بود و قاضی حمیدالدین دست بسته ایستاده و جمعی کثیر در گریه
 و یرین اثنائ نظر حضرت قاضی بر آن افتاد و فرمود و ما بنیچه باشی ای سنگدلان هر دو شما بنیچه
 استادانند هر چند و غضب گشتند و خوستند نزدیک شوند پائے آنها چون مستوفی که در
 زمین نصب کنند محکم شدند تا آنکه حضرت قطب الاقطاب در سماع بود و همچنان استاد بودند
 و بعد اقامت نظر حضرت خواج بر آنها افتاد و فرمود که بسیار ایستاده و در آن دواع شویده اما الله
 سماع هم پاره بنیچه تا در ول شام حیرت باقی ماند بعد از آن سفر کنی سخن آن حضرت به هر دو اثر کرد
 و در گریه شدند و در تواجد آمدند و بعد از دیر بهوش آمده سر در پای حضرت خواج نهادند و گفتند
 حل و علی که باز تر سماع آگاه نمودیم این خود لغت است از لغات این و جلش از حضرت خواج فرمود

کہ اقرار حالاً چھ سو دوارد چون کار از دست رفت۔ یہ آن ہر دو کس شیخان نزد سلطان رفتہ تھا
ماجر اعرض نمونہ۔ وہاں روز بزرگند ۴

منقولست

ان اخبار الاخیار مولفہ حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی البخاری رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ کہ سلطان
قطب الدین مرید و معتقد شیخ ضیاء الدین رمی بود۔ روز سوم از نقل شیخ مذکور چون حضرت
سلطان المشائخ خواجہ نظام الدین باؤنی قدس سرہا۔ بہ سمت اٹھ برقت۔ سلطان
قطب الدین آنجا حاضر بود انا تعظیم حضرت سلطان المشائخ نکھر و جواب ملام ہم نہاد۔ آوید
کہ وقت یکہ حضرت خواجہ فرید سعد رحمۃ اللہ علیہ دراجہ حصن رسید۔ قاضی شہاب الدین
کہ در آنجا بود و نباطلی میکہ و از در و حضرت خواجہ کساد ہزار می خوشن تن تصویر پیدہ خلافت
در پیدہ۔ وہ ہاکم ملت ان حکایت ہارسانید کہ اصل نشینند۔ و بزور و فتور خواست کہ بنائیم
حضرت خواجہ را از آنجا برگشت۔ چون ہاکم ملت ان بر تحریر و تقدیر قاضی مذکور التفتی انفرمود
و انجام کار غیر از خجالت و ندامت بہ دستش نیاید شہنشاہ حضرت خواجہ علیہ الرحمۃ سے موفور
بکار بڑہ قلندے را بطمع زر مامور کرد۔ روزے کہ حضرت وقت دریافتہ قلندہ زور ہر آمد
حضرت خواجہ علیہ الرحمۃ بنور باطن بر بنشاء شہر مرقش کشف فرمودہ بہ خارجے کہ حاضر خدمت
بود امر فرمودند کہ تا اورا برانند۔ آورده اند کہ با حضرت سلطان المشائخ سلطان قطب الدین
خصوصتے ہو و دام بر آید ایشان نظر میداشت رفتے سلطان المشائخ حکم فرستاد کہ
کم از کم خدمت بادشاہ بہر شجرہ ماہ باید رسید اگرچہ حضرت سلطان المشائخ بر این حکم
بیچ تفاوت منہ بود۔ انا دیگر ان کہ در کیمین گاہ فراق و عناد بودند خاطر بادشاہ را
مسلطن ساخت غایت ہا کہ اگر وقت مقررہ حضرت سلطان المشائخ خدمت بادشاہ نخواہد
رفت غیرت اورا امری بادشاہ قاب نیاید و در آزار حضرت سلطان المشائخ و قبیحہ خواہد گذشت

آنرا از آن رو که به ناحق و سزاوار و ان حق کو کشیدن و چشم زدن و دولت سوار را پائمال میکنند با شایسته
را امر که تعلق در گرفت و بر دغره ماه با شارت خوش خان از دست کسی شسته شده از دولت دنیا و حیات
عقبه محروم ناکام برفت *

صاحب اخبار الاخبار می نویسد سلطان محمد تعلق شیخ نصیر الدین چراغ دہلی را باین کمال نسبت که او
اندک روی و سفر با همراه خود گردانید پس گویند که او را وقتے جامہ وار خود گردانیده بود و این
بہنہ بہ موجب جہیت پیر خود تحمل کرد و دم تفرہ رحمتہ اللہ علیہ وقتے سلطان محمد تعلق سب
نصیر الدین محمد خان طہام فرستاد و آوندہ کے زرد نقرہ و باہفت فرستادن این جز
ایدا نہ بود۔ یعنی اگر آبا آورد و طہام من محمد ہمین را مادہ انیسا سازم اگر بخورد گویم کہ در کاسہ
زیرین خوردی و نامہ مشرع کردی خدمت شیخ بیچ گفت شتے از کاسہ زیرین کہ در آن بود بر آورد
و بدست نہادہ خورد۔ بدانند شیخ فائب و خاسر ماند۔ شاہ جلال گجراتی کہ صاحب کشف
الکرامات بود و در ظاہر و باطن مرتبہ عظیم و شتے رفیع داشت میگویند کہ اصل سے از ولایت
گجرات مست و در کور و پنگلا بر تخت نشسته حکم کرے چنانکہ بادشاہان سے نشیند و حکم میکنند
بادشاہ کور اور اشمید کرد از جہت توہم و دغہ غہ کہ قل غسہ ض گویان بخاطر اورا ہفت پا نقل است
کہ چون متلمان خالفت او در آمدند و بنیاد و خور بر پستی کہ شمشیر میزدند۔ شیخ مفیر مودیا تھا
یا قہار۔ چون تیغ بر سے زدند گفت یا توختن و برہین کلمہ جان بحق تسلیم کرد گویند مراد
برزین افتادہ بود و اللہ۔ اللہ میگفت رحمتہ اللہ علیہ *

ہنہ

شیخ شہاب الدین حق گوے پیر شیخ فخر الدین بہریت اورا حق گوے آنان لقب است کہ
سلطان محمد تعلق حکم کرد کہ مرا محمد عادل گویند۔ او از بیعتی بخصورا عابا کرد کہ مظلما شرا
عادل تو نیم گفت سلطان محمد تعلق او را از قلعہ دہلی در زیر انداخت قبر او ہم در زیر قلعہ است *

و در محاش و در کتب مسمومه نامزد و همانجا ساختند و چنانچه از این پیشتر مذکور شد و انشاء الله تعالی
والله اعلم

شیخ عبدالحی صدر و موله شیخ احمد بن شیخ عبدالمستدوس گنگوئی است چندی مرتبه به مکه معظمه
و مدینه طیبہ رفته علم حدیث و اخوانه و بعد از آن که با گذشتہ آمد از روش آباء و اجداد کرام صلح و غنا
منکر نبود و در روش محبتین سلوک و پیروی تقوی و در طهارت و زنا است و عبادت ظاہری
اشتغال داشت چون بمنصب صدارت رسید جهان بجهان زمین و در و حاش و وظائف و اوقات
بمخاطبات سنجیدہ چنانچہ در زمان پیچ بادشاہ بنحین صک باسقلال ننگذشتہ و عشر عشر
این کہ او داده نہ داده و بادشاہ را چند گاہ نسبت بہ او انجمنان اعتقاد پیدا شدہ بود کہ نفس
پیش پای او نہ نہادند آخر بہجت مخالف نمشد و م الملک و سایر علماء نفس جیلہ کہ شرعہ
جاہلانست و ہمہ جاہ طلب خویشین را علمہا کردہ لقب

و عظم اسباب سبب و این بود که زمانیکه باو شاه از سفر بانس و اله به قنجد راقامت نمودند قاضی عبدالرحیم قاضی فخر استغاثه نزد شیخ برود که برهنه منبلی متمرودی از ان قصبه مصلح عمارت مسجد را که تعمیر آن میخوایم کتم کنم بدهد بخانه بزا کرده و چون محارض و معترض او شدم بدوش اشتها و که خاک در دهنش باو زبان پوشید نبی علیه السلام کشاده و امانت گوناگون باهل اسلام رسانیده چون طلب رسیدند آن بهرین طلب شیخ نیامده بهر و شیخ ابوالفضل را فرستاد و او آوردند و شیخ ابوالفضل آنچه از مردم شنید و بدو خبرض رسانید و گفت که سبب تحقیق از او بوقوع پیوسته و علما بعضی قبیله بعضی به تشهیر و مصادره او قائل شده و در فراق گشتند درین باب گفتگو وسیع بود هر چند شیخ او باو شاه خصمت قتل او گرفت بصریح ننمیدادند و در پرده میگفتند که سیاست شرعی بخلق بر شما دارد از آنچه می پرسید و برهنه می تان باین تقریب مریدانند و اهل حرم شاهنشاهی بشفاعت بهت مخفیص او برخاستند و خاطر شیخ در میان بود چون به الفریخ از حد گذشت جواب فرمودند که سخن را بمانست که گفت ایم شیخ

بمحور رسیدن بمنزل حکم قتل اکر و چون انجمنی بعرض رسانید فیصله در دم و بر هم شدند و اهل حرم
 از درون و منازع مقرر بان پس را در بدن گفتند که این ملایان را شما نوازش نموده و کار ایشان
 حالا بجای رسیده که ملاحظه خاطر شما نمیکند و به حکم پادشاه اظهار حکومت جاه خویش مردم
 را قتل می رسانند و بچندان مقدمات گوش پادشاهی می رسانند که دیگر تاب نتوانستند و در
 ماده که از دست پاره غلیظ شده بود بکیاگی سر کرد و در بدن سخت شیب در حوض الفس فلان
 آمده این ماجرا را باز نموده از مفتیان متحرک و مفتیان احداث تحقیق این مسئله می نمودند و
 میگفت که گویا کسی که گذرانند که جرح و قتل کرده باشد و دیگر می گفت که عجب از شیخ
 عبد ای آنکه او خود را از اولاد امام عظمی رحمة الله علیه میگوید حالا که سببی از کفار مطیع الاسلام
 موجب نقض عهد و ابراء و مرئوس می شود و چون آنکه در کتاب لقه حنفی مسطور است پس شیخ مختار
 جد خویش چگونه نمود به بیکبارگی نظر از دور بر جامع این منتخب انداخته متوجه بانجانب شدند و
 نامبرده پیش طلبیدند و فرمودند پیش بیا - رقم پرسیدند که تو هم شنیده که اگر نود و نه روایت مثلاً
 مقتضی قتل باشد و یک روایت موجب حیات منفتیان را بایده که روایت اخیر را ترجیح دهند
 عرض کردم که به محضین است که حضرت میفرمایند مسئله انیت ان حکم و در البتات
 بندگی بالشبهات و محنی آنرا این است که اگر مردم بطریق تاسف پرسیدند که اگر شیخ عبد ای
 بر این مسئله مطلع نبود که آن برین چهاره را کشت و این خود چگونه باشد عرض نمودم که البته
 شیخ عالم است با وجود این روایت که دیده و نوشته حکم کرده ظاهر از برای مصالحت بوده باشد
 فرمودند مصالحت چیست عرض شد اشتهم که سبب فتنه و قلع ماده و لیرت عوام و روایت
 شفاء قاضی عباس که درین باب بنظر آمده بود گذرانیدم بعضی خیابان گفتند که قاضی
 عیاض مایک است سخن او در دیار حنفی سفید بادشاه از من پرسیدند که چه بگوید گفت
 اگر چه ای که است اما اگر معنی مقتضی اگر جهت سیاست عمل بر مقتضای او کند شرعاً جائز است
 و درین باب سخن بسیار گذشت و در نهایت شایسته ای را در آنوقت مردم می دیدند که چون

مرے شیر بر خاستہ بودند و از عجب ہر مانع از بحث آمدند بیکبارگی اعراضے شدہ فرمودند
 کہ این نامعقول ہست کہ سب گوی در حال تسلیم کردہ و باز پس آئیں در جگر ایستادم از آنروز باز
 ترک لیسری مجلس مباحثہ گوشہ از و گذریدہ گاہ گاہ بہ از دور کوشش میکردم و گاہ بایشی عیبی
 رد بر و تنزل پیدا کرد۔ نسبت سجاد و اعراض و جناسل و سلب جدید و موتیم کشید و صلا
 بدربار بنمیرفت در بہان ایام شیخ مبارک از اگر بہ فتیو بہت تہنیت امرے آمد و با علی بن
 ماجر از میان نہاد و بادشاہ نمود کہ شہ امام زمان خود و مجتہد اید و در حاشیہ احکام شرعی کی
 چہ چستیاج باین جماعہ دارید کہ یہ سچ بہرہ از علم بجز شہرت کاذب نڈازید گفتند بہر گاہ شہ
 استاد و باباشید و سبق پیش شہ خواندہ باشم چہ امار از منت این ملا تیان جملہ اص نمے سازند
 او کہ جہد و اجتہاد بسیار حقد و عناد بہتہ گفت عہدہ و فرمایند و از ایشان محضر طبعی آن بود محضر
 در باب اجتہاد و بادشاہ و فضیلت ایشان بر جمیع مجتہدان نوشت و شیخ عیبی لیسری و خود
 الملک را چون احادیث اس در آن مجلس پاجیان بزور گرفتہ آورند و بیکس تظلم این
 نکرد و در صفت افعال نمستند۔ و خواہی شوای بہ جبر و کہہ باین دشتند۔ تا گوای خود
 نوشتند چنانچہ در ضمن دت الی سنوات مشروح گذشت و عاقبت الامر بہر دور البفر حجاز رخصت
 داوند۔ وفات شیخ۔ در سن نہصد و نو و یک بود و کہ منہ۔ در سن خمس از تعین و تسعہ میزا
 بہتدال شیخ بہلول پرا در بزرگ شیخ محمد غوث گوانیاری را کہ از اکابر اہل دعوت اسلام و تفسیر
 بود و بادشاہ با و اعتماد و احسان تمام داشت باغوالے مفتیان واقفہ طلب بکشت و سال
 آن واقفہ فقہات تائیدہ یافتند و میرزا بہتدال درین سال خطبہ بنام خود خواند +

در تذکرہ جماعتی

بادشاہ نے نویسنده کہ شیخ ابراہیم باباخان نے دکان پیری و میری علی بن مضافات
 لاہور سے کتب کردہ و بسیاری از افغانہ و غیر ہم بر او جمع آید و باعث قیادے گرانید

حکم و آدم که او را حاضر آورده سلطان پرور حواله نمایند که دستلحه چپاگر کند و او را نگه دارند
تا آنکه دستلحه را طهرت و جوع حلالی به تفریط گیراید

آخر مقاله ششم در ذکر فتح قلعه آسیر از تاریخ فرشته

و در آن آن عمارت سنج و خوش طرح و باغهای بکلفت و موهنا که مطبوع که مثل آن مسجد
جامع در شهرهای معظم کمتر نظر در آمد گویند قتی که اکبر بادشاه فتح آن محل کرد و به اگر
معاودت کرد و از آنجا بهر اعتقاد تمام با طوار کفر داشت فرمایند نوشت تا مسجد را شکست
بجائے آن بنیاد نه به سازند *

از خرمیته الاصفیا

مولوی مکرم خلیفه مولانا فخر الدین فخر جهان مولوی روضی روضی تقریب ملاقات سید محمد خان روضی
الآباد رفت بود در آنجا مجلس جامع گرم شد و مولوی در وجه آمد ناگاه قاضی الآبادی را و آنجا
گزارفت و مولوی مکرم را بدان حال دید و از راه متفرغ گفت که مولوی مکرم را چه شد که این چنین
سری می جنبانید بهانست قاضی در سبب خود خوابیده بود که صورت مثل حضرت
مولانا فخر الدین در آنجا رسیده و قاضی را از زمین برداشتند بزمین زد و علی الصبح
چون قاضی برخواست و سبب سخت بر سرین قاضی پدید شد و شب روز سه و سرین
جنبانید آخر سجدت مولوی مکرم آمد و حضرت کرد و شفا یافت *

من مولفانے بجله در زمان اوائل سلطنت سلطان ابوالفتح جلال الدین اکبر شاه پهنه
کود با حضرت خواجہ حسین نسیر حضرت خواجہ بزرگ حسین الاولیاء قنده و فساد ایجاد
نمودند بنائے آن بر غرض از باب عرض و انبائے جنس متیقن است چنانکه صاحب التواریخ
نشرح و بسط اقامت سرمد شیخ ابوالفضل جامع اوراق اکبر نامه که از وجود مولانا حضرت خواجہ

انکار کے کسبت۔ اکتی بر خطار فتنہ است این خط از جلال خالی نیست۔ اول بوجہ جنت الفت
 مذہب و شرب کہ اور با علمائے عین قدمائے صحابین بود و جمعی از اکابران زمان در باب
 تردید و جداد پیر نامبارکش کہ علم ہمد و بیت و نص منقولات بر اثر اشتہ بود اولی شہادت کردہ
 از حضرت بادشاہ بکشتن او استعانت خواستند و چھٹھ ناصر اکرام مقام اعلان اختر اعاش
 بہ بنام صفحہ زمین ہموار کردند و از نخبہ میرا انواع صحبت و اشتہاد و روئے داوینا نگاہ تفصیل
 این اجمال شرح و ضبط نمودہ جودائین کہ سہی کردہ اند کہ خلاصہ تالیفات شیخ ابو الفضل سنت
 القصہ شیخ مبارک با عمیال و اطفال از اگرہ گریختہ بہ نزاج ہادوتی تربیت و جان خود را
 یہ سلامت بردہ تہذیبان دیار بہ ہزار سختی و صعوبت صبر ہزار زندگانی کرد۔ و بعد از
 سرکشگی از جنت کشیدن بسیار در آن فرمایکہ بادشاہ را بشیخ سلیم جنتی سیکری ال صحبت
 و صحبت در ترقی شد و از خانوادہ شیخ بسیاران بہ پایہ سروری و منصب ہوتی رسیدند و نظر
 بادشاہ در ظاہر و باطن شیخ مرعی بود شیخ مبارک را زمانہ صلاح و صلاح در پیش آمد و نشیافت
 شیخ سلیم از انواع ہادوتی معادرت کردہ باز بہ دیار اگرہ سکونت و مدید و دوکان استغنائش و
 لا بہ گری و وابستہ خاطر بادشاہ را از مرکز رستی برگردانید و سپہر برگ آن شیخ ابو الفضل ملین
 صحبت و انس خلوت بادشاہ گشتہ و شیخ ابو الفضل بہ پسرانہ او بزمہ مقرر بان دولت پادشاہی
 اختصاص یافتہ منظر وقت بودند تا آنکہ ہر یکچہ را از ان جماعت کہ است تفرات کہ حمایت
 حق اکبر بستہ بودند بہر از نکتہ و خواہی ہو اساخت۔ ازینہا یک شیخ حسین جمیری بود و دیگران
 فائدہ شیخ ابو الفضل در چہار دہم کہری علیہ السلام تفسیر عیسٰی فرزند خواجه حسین و شہداء تالیفات خودی کہ جہادائین کہری
 نمودہ است ظاہر مشہور کہ وصال نکند و از قرب حضور بادشاہ دور بود و باید خود در عرض اقرضہ ہاشمی فائدہ و از اجہی ہادوتی سبہ
 و ازینجا است کہ شیخ ابو الفضل از اصل حال خبر داشت و اکثر کردہ و اجرم طاعت اورا ہونی در ملائکہ و بعضی ہونی شیخ خود غوثی نظاری کردہ
 نقای و عدل بودند و از واقعات سلطنت و احوال مانہ کما ہی و گاہی کہ ختمند بہر حال قول ایشان بدیاب رجہ و اولاد حضرت خواہ
 بزرگان معین لا اولیاء عدل است

هم بسیار بودند مثل مخدوم زاوه شیخ عبدالحی و قاضی قصبه و قطب جلیسری و غیره و شیخ آقا
 جوهری و مخدوم الملک و نظام الدین و میر حبش و غیرهم رحمتہ اللہ علیہم اجمعین۔ آقا شیخ ابوالفضل
 که علامه وقت بود و دشمن سازای حبیه گری زمین و ما داشت۔ هر آنکس که با قدر و عتاب بادشاهی
 خطاب کرد بیشتر حکایات نامنزه و روایات خلاف واقع در تفصیل اعمالش منتشر کرده و خواهرات
 اکبر نامکد و انید تا چشم نظامه بر حقیقت از مخفی گستر نماند۔ آثار و ننگه بان نکتہ شناس که
 از کیه و شب و رات بابت نیا غافل نبوده اند بر طبق کلام و طرز بیان می پندارند که این همه جوهری و گند نامنی
 بتقاضای نفس غدار و خود ستائی پیدا روست القصد هر آنچکه باب شیخ حسین به پیرایه چشم شریک
 فقر و فقدان و جود و لا حضرت خواجہ بزرگ حکایت کرده و درین همه اقوال قبیح را به ثقات و عدول
 آن زمان که ساقط العدل عدول القیات بوده باشند و حواله نماید غایتش انیکه خواجہ را حضور
 میگویند و از خجست و غوغا فرزند شیخ خواجہ حسین را به کندیب و طپال میرسانند و انا عبد القادر
 باد و فی که صدق مشرب حنفی المذهب بود و محضت بادشاه در سفر و حضر زندگی میکرد و نیز خدمت
 کتابت و اققات و غیر آن باد و مفوض بود تفصیل احوال و تشیخ انمقال را در منتخب تواریخ لشیر لوط
 ضبط نموده و نقاب حل و احتمال از یک نفس الامر برداشته و شاید دشمن را بیکبار و صلا القین فرموده
 است پس در نهایت حیرت نمی گذارد و ذوالعجم می نماید که شیخ ابوالفضل با آنکه از علوم عرفی بهره دانی
 داشت بخلایق تواریخ سلاطین و شین و ملفوظات اولیاء کاملین بر و است انجمنین حرف و حکایت باطله
 چگونه بادت کرد و شهادت ارباب عرض و انبای جنس که در پی تهر و استیصال بودند و مرکز اثبات

له غیر شیخ عبدالحی که در دیش فقه برده احداث ملت بادشاه و شیخ مبارک را به میگفت همه در چشم شیخ مبارک
 سے مزود و محض اسرار شیخ مبارک تصانیق نموده بود شیخ نظام الدین بنی غیسری بود صابر حشمتی که جلال الدین اکبر شاه
 ابجبت آنکه حشمتی با و رجوع زیاد داشتند و خلاف شیخ مبارک بود و حکم اخراج او به مکده داد و همچنین نور الدین
 جهاگیر بادشاه شیخ محمد و ادو گنگوچی صاحب حشمتی را بوجوب و شریف او به اندیشه بدیه و حاس فرستاده بود۔

قرار داده است که قضیه را منکس ساخت و به سعادت و شکایت خدمت ناس صوفی پیش بر سعادت
 و سعایت فرمایگان خدا فراموش جد بلنج و سه موفور بکار آورد و بر عزم خود نقش مراد را بر بدعائش
 اما در نظر الوالاباب باین همه کارنامه ریو ریای همچو نقش بر آب است و خط جاده مراب زیر کله بران
 که متقولات و ملفوظات حضرت خواجه سلطان التالکین شیخ حمید الدین صوفی السوالی و حضرت
 خواجه فیض الدین مسعودی که گنج رحمته الله علیه هم را که ایشان همزمان و بنشین حضرت خواجه بزرگ
 بودند همیشه شوق و ارادت دیدن باشند لقیین سے پندارند که هر آنچه که چشم حضرت ایشان
 عین لقیین بود برائے ماویاران طریق با حکم حق لقیین دارد و ولید از آنکه حضرت سلطان الشایخ
 محبوب آلهی در فوائد القواد نقل نموده تصدیق بر تصدیق و تحقیق بالاسی تحقیق است در مقام
 شیخ بر افضل و ثقات و عدول او کیا شد و کیستند که تجاود مقابل نخبین اثبات غلیم حرف
 دیگر بر زبان آورند و حضرت خواجه را حضور پنداشته وجود اولاد ستوده نهاد بر لبی اصل و
 مقصود قرار و هست که کُنْتُ اللَّهُ عَلَامًا كَذِبًا - دوم آنچه حضرت شیخ بسیار اولاد العزم و
 صاحب حال بود و بادشاهان زندگانی میکرد و خلایق بشمار با و رجوع داشتند و در فتوح
 بیخایت میرسد و تسمیکه با و شاه را حضرت اولاد قات دست داد حضرت شیخ که سخن دنیا
 نمیدانست و از ادب خدمت شاهان غیر مانوس بود و بطیب خاطر متوجه شد و همچنین ادا
 زمین پس که نزد نصیبان دولت سلطان و در منزل ستایش و لایب گریست و تسلیم نام کرده بودند
 امتیاز خلوص و محبت و امتحان یگانه و بیگانه هم بران ادا نموده نام شروع منحصر بودند پرداخت
 با و شاه را از بنی خیل و اجمه در شد و بنیز دیگران که منظر و متمنی مرام بودند با ظاهر اینان
 خاطر با و شاه را متعجب کرده به پیران کسایت فقرا و مساکین و طبیبان و قس و خدی و حاجب و جبین
 افسانها ساختند و تبرغیب بر کشید که تبرغیب بنزد و در فتوح حضرت شیخ حسین از هر اطراف
 و اکثاف میرسد و برادر ادا و اخراج شیخ منقر الله از محمودان تنگ ظرف کسان چند را به داد
 خواهی سپید او به ایوان با و شاه رسانیدند با و شاه که از حقیقت راز آگهی نداشت و هم داد

نے ہنصامی کو آٹھ لاکھ از حضرت شیخ پیش ازین مظلوم آئندہ بود قیام او را در جمیع وجہ حقارت
 و امانت صولت و سطوت بادشاہی سے اندیشید حکم فرمود کہ بہر عرت تمام تر حضرت شیخ ترک
 اجمیر محل کردہ سفر مکہ معظمہ کیا کند از انجہ انکہ مظلومی و جہریتی اہل بیت اہم بود ہست
 و بہ وراثت رسیدہ۔ و ہر چہ بر سر ایشان سے آید با حیدر و سکون بر آن استقامت دارند
 حضرت شیخ بادل نجم رسیدہ و دیدہ نم دیدہ از خدمت مزار حیدر بزرگوارش حضرت مولانا بابا یوسف
 بعد از انکہ بزرگوار سنین مشہور از سفر حیدر باز آمد بمہون آش و مکانہ یافت و بحفاظت اندیشہ سابق
 کہ دل نشین بود و در تلحہ بجز فرستادہ بزند ان اولیٰ بزش اندند۔ و نامت در اندیشہ مغل اللہ و بہان
 گوشہ عسرت بہ تجرید و تغیر زندگی کرد تا کہ بعد از رفتن شیخ ابو الفضل بر بہات و کن کیچہ از مقرر ان
 بساط سلطنت فرصت وقت غنیمت و نہتہ شفاغت و در سباطت محرم محترم بادشاہ مسافرتی
 بجائے رسانیدہ و حضرت شیخ از ان بلایے ناگمان خود رو بہ در مان رستگاری یافتہ بہست
 سابق بہ منصب تولیت عزت حیدر بزرگوارش فرق عزت برافراشت و بقیہ عمر در تنعم و کامرانی بسر بردہ
 بر حمت حق پیوست و در چار مرقد حیدر پاکش عقب مسجد جامع و قبة عالی مدفون شد و بقہ پاکش
 مرجع انام و مطاف عوام است رحمۃ اللہ علیہ و لائے بر آن بان و زانیان کہ بحق انچنین شیخ بزرگ
 اشتداد و بیناد و داشتہ بقہ قضائے نامہ بولایے منش مما اکمل و بیع از فرغ داوند و مدہ ہذا ہر آنچه
 کہ بہ ہنہوئی پندار و را کبر نامہ داشتہ اند خارج از دائرہ دہم و قیاس است۔ و عقل فہیم و طبع سلیم
 نمئے پذیرد۔ اعنی اگر کرت اول بادشاہ را بخت تہیق پیوستہ بود کہ دعویٰ فرزندے خواجہ حسین
 حضرت خواجہ بزرگ غلط است تا از چہ بود کہ اورا با این ہمہ بازمینہ منصب تولیت رسانیدند۔ و
 بہر دعویٰ و فقر نزدی او کہ بتفاخر و شرف ہمہ شان و ہمہ عنوان نمئے فرزند علی سکوت در زیدہ
 حرف و دیگر در میان نہ آوردند و بخلافات احکام شریعہ کہ بحالت نفعت دان نمئے فرزند
 انکار است بہا و بہت بحبت تسلیم و انالے بہ خلاصی کہ از حضرت خواجہ حسین مظلوم پیوستہ بود و زندان انچنین بود کہ اورا بچہ خندہ
 و در مقام جمیع و چون توافتند۔ و در گوشت نے غلبہ داری و در از اجیر نگاہ داشتند

منصب داشت به اولاد خود تسخیر میشود۔ آن محسن دوم زاده فاق اگر استحقاق موزونی دارد
 داشته با ملاقات حق و مرافق او پر خستند مگر اینکه حضرت شیخ حسین را به دعوی اولاد و خیر ساری
 و انمودن محض انحراف بود۔ و اینجمله سخن سازی و رو به بازی شیخ ابو الفضل بزعم فقیر مولف از محبت
 بوده باشد که بحشیم ظاهر نگردد انکار تا بعضی و اعتراف حال که در اکثر نامه نموده است بصورت تشبیح
 بنمایند باینکه اگر قول شیخ ابو الفضل در باب تکذیب دعوی اولاد خواجہ حسین بودے زنهار
 منصب شیخیت و تولیت مزار حضرت خواجہ بزرگ پاز بدستور سابق به شیخ مغراند بمان
 عزت و حرمت استقرار دستار نیافتے و نور الدین جهانگیر بادشاه در روز ناهنج خود که
 بزرگ جهانگیری موسوم است۔ در سن بیستم عیسی خود شیخ حسین را مبرور خواجہ بزرگ نوشتنے و
 یکبار در روپہ بطریق خراج شمش ماہ نہ دادے خود فرمان اوقات مزار شریف حضرت خواجہ بزرگ
 تسبیح کرد و یک حصہ بحضرت شیخ مغراند رسانیدے و تجدید نثران تولیت شیخیت
 فراج حضرت خواجہ بزرگ بعد دولت خود ترتیب داده عطیایین منصب گرامی بوالہ نسبی حضرت
 خواجہ بزرگ نبیاد کرے۔ و بعد ازین که شاه جهان بادشاه نثران جلی در باب تقسیم مذکور۔ و
 فتح صادر شد و دو جهان آرا بیگم بنت شاه جهان بادشاه کتاسے فرمودم بہ ہونس الارواح و ملا
 حضرت خواجہ بزرگ نوشتنے بہ قول حضرت شیخ مولانا عبدالحق محدث دہلوی اتفاق کرد۔
 و وجود اولاد امجد و برحق قرار داد۔ و سلطان محی الدین اورنگ زیب عالمگیر در چند نوبت
 بحضرت شیخ سید محمد سجادہ نشین زر کشیر حلا و قیل سید چاکمہ در نسخہ عالمگیر نامہ مولفہ عہد عالم
 موعود عہد عالمگیری مرقوم گشت در سال جلوس چارم و ہشتم و نهم و غیر آن کہ بزبان دولت سلطان
 قطب الدین شاہ عالم بہادر شاہ بن اورنگ زیب عالمگیر بہ نگام نصب سجادگی حضرت
 شیخ سراج الدین و بعد آن بحضرت شیخ تمیز الدین تذکرہ ماہیو مہرنگین پیرزادہ و ارباب طائف

ملکہ انکار مافی عبارت است از انکار اولاد و اعتراف حال عبارت است از مکت کہ بر دعوی و غیر مولای حضرت خواجہ حسین

و فقر اصحاب و اکابران محترم دمام روضه منوره حضرت خواجہ بزرگ لقب کتابت آورده اند و دیگر
 فرامین و اسناد شاهان دہلی و بالخصوص سبہ مطالبات کہ بطور دستور العمل تنظیم اقامت
 روضہ منورہ ابو البرکات معین الدین اکبر ثانی بادشاہ دہلی بحوالہ آئین مستدوم و تصدیق فرمایند
 ترتیب تکمیل فرمودہ بہ حکام دولت بگشت فرستاد و حکام عالمیت تمام باتباع آن بالا استحکام احکام
 نافذ فرمودند و حوالہ سرور صاحب در بدین حضرت خواجہ سلطان استارکین و فوائد الشواہد
 حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیاء و سیر الاولیاء مولفہ سید محمد کہانی خلیفہ حضرت سلطان
 المشائخ و سیر العارفین مولفہ ملا درویش جالی و گلزار الابرار مولفہ شیخ محمد غوث بن جن بن محمد
 شطاری و اخبار الاخیار مولفہ حضرت شیخ عبدالحق محمد دہلوی و منتخب التواریخ مولفہ ملا عبد
 منعم عہد اکبری و تاریخ فرشتہ مولفہ ملا محمد قاسم و سیر الاقطاب مولفہ شیخ الہ دیاچستی و مرآت الاسرار
 مولفہ شاہ عبد الرحمن چشتی و خزینۃ الاصفیاء مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری و مناقب الحبیب
 مولفہ مولوی نجم الدین محبوب بھونوی و مخیر الاولیاء مولفہ شاہ رشید الحق نبیرہ حضرت شیخ بھای
 مدنی احمد آبادی و رسالہ احمی مولفہ ملا عبد الباری بخاری الاحمیری و تیسار الالوار
 و جوامع الکلم و شجرہ اجمال و رسالہ ابرہیمہ ملفوظ حضرت شاہ ابرہیم چشتی و مدائن المہین مولفہ
 مولانا شیخ رحمت اللہ دہلوی کہ در خدمت حضرت محمد شاہ بادشاہ تالیف یافت در باب تامل
 حضرت خواجہ بزرگ معین الدین معین الاولیاء قدس سرہ و نیز تولید و تناسل و بقائے
 اولاد پاک و رونق و عزیت منصب سبب انشینی بوجود یا جود ایشان در دہن منکران اولاد اجاب
 خاک مے اندازد مولف بہمیدان اکثر از کتب و تذکرہ و فرامین مستجدہ سابق و غیر آن
 سواد نگارفتہ جز در سالہ ہنگامہ است کہ مقام تشکیک و اعتبار را در دخل نباشد و علما
 آن کہ بالا مرقوم گشت جماعہ ازا کا بران و بزرگان دارالخیراج میرسانند دیگر بزبان دارند و انست
 کہ در ان زبان کہ شیخ مبارک در قصہ ہاگو سکونت داشت بارہ از خیل کنیزان حضرت صاحب
 سجادہ خواجہ سلطان التارکین شیخ حمید الدین قتی سوائی متاہل شد و از لطن او پیران و

یک دفتر بوجود آمدند. شیخ ابوالفضل فیضی و شیخ ابوالفضل و غیره چون شیخ ابوالفضل را دولت
کامرانی دست داد. و بسبب خدمت طایمان شاهی سربندی یافت. میاحصل آن او خبر بدند
و از سستی نسب او سخن مانع زشت و زبون تاجیه با دشت شاه رسانیده. و از کینیک زادگی او حکایت
آوردند. چون با دشت شاه را بر این معنی آگهی شد. و از شیخ ابوالفضل استفسار کرد. و جواب داد که
تا در سن ۱۲ روز دمان حضرت خواجه تارکین شیخ حمید الدین صوفی ناگوری صحیح انساب است و نسبت
خاله زادگی با حضرت شیخ حسین اجمیری دارم که او هم بنی لام بنیه حضرت خواجه تارکین است و زمان
طفلی من و حضرت شیخ حسین در قصبه ناگور کج بودیم. زیرا که پدر بزرگوار حضرت شیخ حسین خواجه
معین الدین ثالث بن مان غلبه کفر و تاخت آوردن پیکر پرستان ترک اجمیر کرده به ناگور طرح
اتمام می داشت و همو بخواجه و ختر بن حبیب و عقیقه از بنیرگان حضرت خواجه تارکین قدس سره
که نسبت بعید خواجه را در من باشد در عقد نکاح آورده بود. با تملع این معنی با دشت شاه تصفیة
تضییر را بر استفسار حضرت خواجه حسین اجمیری محمول کرد. و قسمتی که حضرت شیخ مغرانش از سفر
حجاز و بار آمده بمقام فخریور به بادشاه ملاقی نشد پس میدکد که آیا شیخ ابوالفضل را با حضرت شیخ
نسبت خاله زادگی صادق است. چون حضرت خواجه حسین این سخن بشنید و غضب شد. اما بنظر
مصاحت وقت هیچ نظر مورد و سخنهای دیگر برداشت بالاخر چون با دشت شاه بدریافت خیال
انتباه کرد و حضرت شیخ طوعا و کرها منتهی بود کل مومن اخوة. ازان روز شیخ ابوالفضل با حضرت
شیخ کینه در دل گرفت و در ادم مستحق وقت بوده بتأیید و تقلید مشی شیخ فخری که شفاعت ایشان
روئے فلاح دیده بود حکایت و نکایت حضرت شیخ از سر نو بنیاد داده و نیز سخنها را دیگر ساخته
خاطر با دشت شاه را که در منقض کرد و بود و در دست مله بکرت و توبی خواست القصد که آنیکه در حکام
خدا و رسول خدا تحریف تجدد یعمل آرند و مناسک دین و سلام و مسائل فقه و اصول را غیر از قیاس
و عقول قرار داده به دلائل عقلی و براینهمی آئین نو بنیاد کنند و در کلبه طیب بصره نمودند
با دشت شاه اصدات نمایند در پرستیدن آتش و آفتاب صلاح و دنیا و فلاح عقبه پنداشته در امر و

نواهی شریعیه اختلاف در میان آن رند و به استیصال مسجد که حکم خانه خدا دارد امر فرموده بنمایند
 و بنا بر صنف خانه رسول الله علیه و آله و سلم گشتند و اوست و از امار باب حق و مالک و توفیق
 محمدان بدکان این مطلق بنجار و شمار کردند و بنامه بنظر حصول جاه و خاطر و پابنداری را بجان
 باطنه بود حیف است و نه ارجحیت که در دوزخ نماند دنیا طبعی بسیار و الوان این و اسلام بر باد دادند
 و به حکام آمین و آریش پیکر و صنام بر چهره خستند اگر بمقتضای طینت و عادت با حضرت
 خواجہ حسین انکار اولاد کرده به تعصب و تشدد و آیند و به استیصال و تحریب او نظر بر بکارند
 به العجب نیست بهر حال از بس بیایه قال و مقال هم در کشیدن و مهر خوشی بر لب و دل بهتر
 از گفتن و بسیار گفتن است غرض قیامت قریب و دیوان محشر و او گری داد و محشر و خود
 و متیقن است اینک زمان جز او نرساند و ملا فی ستم و او در سانی بسیار و او حفا مقرر و فلانند از
 نکایت زمانه و ارباب زمانه در گذشته نظر بر جدت و تحقیق منتقم حقیقی بر گماشته فاع با ششم

باب سوم

دندان کز اولاد درونی حضرت خواجہ زکریا علیہ السلام است و اول و ذریع

صل اول

آن حضرت خواجہ قطب الدین بن شمس کالی و شمس سیه

آن واقف امر حقیقت آن پاک مالک عرفان معرفت آن خازن نیست و صفت او بسیار از کمال طبع و الوان
 قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بن شمس سیه صل اول از خاک پاک او شمس است سال

همچنین از علوم صوفی و معنوی بهره کامل بدست آورده دولت اختصاص ارادت تشریف خلافت
 از خدمت شیخ الاسلام معین الاولیاء حضرت خواجہ بزرگ دریافت اولمید الرحمن بود و غیر آنکه
 چشم را بجزوت بست تا کند کلام الهی تا به پاره چهاردهم محفوظ دل و مفوظ پربان مبدی داشت شرف بحبت
 در سال نخستین و نو و هفت و فضیلت خلافت در سن ششم صد و سبست منقول است زانیکه خواجہ بختیار
 قطب الاولیاء در صحر سادات ملتان در ده فرمود: بخود جنگیزی بر نواسه نجیب انجام آورده
 باناصر الدین قباچه در آویخت و باز احبال و قتال را با نائیره تفنگ و بوارق تیغ گرمی جنگا
 در داد ناصر الدین قباچه از خنجرین دار و گیر ستوده آمده استمداد بهمت از خواجہ بختیار قطب الاولیاء
 درخواست کرد و خواجہ بختیار یک نوک تیر با و مرحمت فرمود و تا آخر گرفتند ناصر الدین قباچه این عطیه
 گرامی و بشارت بزرگ را فال فتح و طفر بنید استند حمله لیرانه و جرات مروان بکار آورد و در مکان
 جنگیزی تاب مقاومت محال استقامت در خود ندید آئین اضطراب و مسلک فرار اختیار کردند
 آورده اند که خواجہ بختیار از ملتان بلی آمد و موضع کید و کبری که بحال در آنجا مقبره بهایونست
 بمقیم شد محمد عطاء قاضی حمید الدین ناگوری و دیگران از باب یقین سعادت دریافتند سلطان
 وقت هم بطریق ارادت و لقیاد حبین نیاز برنگ استاد مع فرمود و شرف حضور می مست
 را بهینود صوری و معنوی پدید آشته توسل عقیدت و ارادت به افزودن نقل است که خواجہ بختیار
 قطب الاولیاء را در پنج سالگی خضر علیہ السلام به ملا ابو حفص نام سپرد کرده در باب تعلیم و تعلم
 قدغن بلیغ فرموده بود تا آنکه خواجہ قطب الاولیاء اکتساب علوم عقلیه و نقلیه فرموده از خدمت
 ملا ابو حفص اخفست شد و بجهت آباد بغداد رسید و با شیخ شهاب الدین سهروردی شیخ اول الدین
 کرمانی رحمۃ اللہ علیہ مراسم صوری و زوالط معنوی افزوده بجزم مہندستان با شیخ جلال الدین
 تبریزی تا ببلت ان رسیدند و بصحبت شیخ بہاء الدین زکریا رحمۃ اللہ علیہ یک چند توقف مزید
 به دار سلطنت نزول کرست فرمود و زانجا به پیرایہ عربیہ اوباجازت حضور ملازم از حضرت
 معین الاولیاء خواجہ بزرگ درخواست کرد از حضرت خواجہ بزرگ ارشاد رفت کہ بعد مکان عارض

قرب جان بیت هر پنج مشغول بودن شاید و ما هم بحال هم اسباب بشمار آورده اند که
 حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء البزازین عزیمت بمی فرمود و به الی موالی آن دیار فیض و نعام
 علیقدر مرام بخشید و شیخ فرید خود گنج شکر بهر آن زمان حاضر خدمت خواجه قطب الاولیاء
 بود و در گوشه تنهایی و گنج بنیوانی اعتکاف داشت چون بملازمت لازم الاطاعه حضرت
 خواجه بزرگ معین الاولیاء شرف گردید فرمودند با بختیار شاهبازی بدست آورده که غیر از
 سدره المنتهی بجای دیگر آتش یانه نبندد و بهرین سبب بافتنق با هر دو خواجه بزرگ این شائق
 و معرفت حضرت خواجه مسعود شکر گنج مفوض شد و پس انا ایام چند خواجه بزرگ معین الاولیاء
 بصوب دارالخیر جمیر اودت فرمود و حضرت خواجه بختیار بهم تاب بمنازعت نه آورده فایده
 اطاعت سفر بردش بهت برداشت هنوز و در آن نظر گرفته بودند که جماعه کثیر بادل مله در و شد
 و جانها میستند و رقاب رسیده و بهر از شروع و خضوع سکون خواجه بختیار قطب الاولیاء
 در دلی تعجب کرد و حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء در حسب حال نظر فرموده خواجه قطب الاولیاء
 را و دل کرده و قیام دلی دستور داده خواجه بختیار قطب الاولیاء بادل مله گمین و دیده
 اشکبار گریخته و در تلقین و تدبیر ارباب بود که و سیر اشتغال فرمود و روزی خواجه را برین بیت
 وقت خوش بود و شعر

کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جان بگیر است

و مدت چار و در حالت کس استغراق و گذشت ناگاه سر مبارک در آغوش شیخ محمد عطا
 قاضی حبیب الدین ناگوری فراز کرده قدم پاک برز انوس مولانا شیخ به عالمین غزنوی دراز
 فرمودند قاضی محمد عطا از جمال باکمال بشارت قرب و اشارت وصال دریافت استغنا
 کرد که در باب حفاظت امانت و ارشاد و در مقدمه استقرار آئین جاوه خلافت ترمودیت
 فرمودند که خرقه و عصا و تعلیم و مصلحا که بواسطه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء بار رسیده
 به شیخ فرید الدین مسعود باید سپرد و بعد ازین هیچ گفت و محل زندگانی از اقامت و دفانی بر بست

تفصیل خلفاء بزرگین اینست

خواجہ فرید الدین غزنوی - شیخ برهان الدین بخاری سلطان شمس الدین التمش مولانا فرید الدین خلجی
 شیخ احمد - شیخ حسین - شیخ فیروز - شیخ بدر الدین موتا ب شاه خضر قلندر - شیخ نجم الدین قلندر
 شیخ سعد الدین - شیخ محمود مولانا محمد - مولانا سید - شیخ صوفی طبرستانی - شیخ ابوبخت اسم - شیخ
 نظام الدین ابوالمؤید شیخ تاج الدین مشور رحمۃ اللہ علیہم اجمعین *

تذکرہ خواجہ سید اختر الدین مسعود شکر گنج قدس سرہ

ساکس مالک نفسہ دید و حیدر و سید اختر و توکل و تجرید بدر است الکریم شمس المجاہدین
 قدوة الصائغین - برهان الاولیاء تاج الاصفا حضرت خواجہ فرید اختر الدین مسعود شکر گنج
 قدس سرہ کہ پیر بزرگوارش بزبان سلطنت شہاب الدین غوری از کابل بہ لاہور آمد و باد خرملا
 و جمہ الدین غنیمت متاثر شد - نسب پاشش مضبوط و واسطہ بہ سلطان ابراہیم بن ادھم میرسد و لاہور
 با سعادت حضرت خواجہ فرید دھلوی تحصیل و ہشتاد و چار برقع آمد - قشکے خواجہ بختیار قطب الاولیاء
 بہ بلتان آمد خواجہ سید ابراہیم شہر مشغول بکتاب پرہیز و پیرانی عرض کفر معنی و موافق خواہ شد تا ہذا
 خواجہ سید ہر دور و شے نیاز بر قدم پاک نہادہ بہت کرد - دس از چند سال ہجری آمد و بیدار گشت کشیدن بیت
 و کتاب مراتب صفوت از ملازمت حضرت خواجہ قطب الاولیاء غرقہ خلافت دریافت چون طنطنہ
 کرامت و شہرت و ولایت اور اقصائے عالم مشہور است - جو حق اہل محبت جمع سے آمدند خیمہ
 خواجہ فرید مسعود از ہجوم و کثرت بمنزل وحدت عزلت گرفتہ بہت ہلکی آمد و از انجا با جود صحن کلبہ افتاد
 و زید - بالانہما رباب فقر و فقر عقب بنی گداختند در آن زمان قاضی شہاب الدین در اجدود صحن بود
 و بنی پرستی میکرد - بر حال و احوال خواجہ سید وقوف یافتہ در نازہ حد گم لبونہ - واعیان و اشرف
 اجدود صحن بزرگوشت تہ تکلیف خواجہ فرید شود ترغیب داد - و از حاکم بلتان با ظہار مقدمت خلافت واقف

برائے اخراج و اسبصال خواجہ فرید مستودر خواست کرد اما حاکم ملت ان که از تحقیق جاکم ای گشت
قاضی نکر را معتب و مقهور نموده بحال چمن متاضی نکر را اخیر از خجالت و تشویر چریب متاضی
قبول صلہ معقول قلندے را بہ آزار خواجہ فرید مامور کرد روزی کہ خواجہ فرید من ردا بر روی خدا
کشیدہ مشغول بحق بود قلندے ساز و درون حجرہ درآمد و خواست کہ خواجہ آزار رساند خواجہ بصر فطن
آگاه شد بہ خادے امر فرمود کہ قیاس نہ رکوبتید کار از نیجا برد و اگر نہ رسولے جهان خواہد شد قلندے چون
این سخن بشنید بحال خود نماند و رو بہ فرار نہاد فرمود صاحب اخبار الاخیار کہ خواجہ فرید را در آغاز مجاہدہ
برودہ طے اتفاق افتاد و روزے کسے بوقت فطاطعام آورد خواجہ فرید مسعود و نور تمام بخوردہ بود
کہ استغفر ع شد چون با داد بکاز مت خواجہ قطب الاولیت مفرغ شد فرمود بیا فرید طعام شبینہ از
مال حلال نبود احمد للہ کہ اذان محفوظ داشتند صاحب تذکرۃ العاشقین آورده است کہ تاجر کے چہ
مہار شتر کہ محمول نیسات و شکر بہ دند ب دہلی میرفت چون بہ اجودھن رسید خواجہ فرید رسید کہ بہشت
شتران چہ بار آورده گفت نمک است فرمود نمک خواہد شد چون بہ دہلی رسید و بار با یکشاد ہمہ نمک بود
از راحت اعتساب مولفہ خواجہ بظن ام الدین نظام الاولیا منقول است کہ روزے محمد یار نام کہ از باران
خدمت بودہ از بس سہ سہ و مضطر بخدمت آمد چون حضرت خواجہ فرید خود و جہد طال و موجب محال
پرسید التماس کرد کہ برادر من بحال زار باشد ادر عرش گرفتار است اودا سکنا نزع گوشتہ بخدمت رسید
فرمود نظر بخت دایم داشت اینک رو برو و نیک بین کہ برادرت از قضاے معلوق رہنگاری
یافت ہاندم محمد یار بشتادان و فرحان بجائے خود آمد و برادر مالوس اسحیات را مضطر صلوات
مکرمیت

وار مشاہر خلفائش تفصیل انیست

خواجہ نظام الاولیا - شیخ جمال الدین ہانسوی - شیخ علی احمد صابر - بہ الدین لیان - شیخ
نظام الدین شہید سید الدین احقاق - شیخ زین الدین - شیخ نجیب الدین متوکل - شیخ داود باہی
شیخ جمال الدین - شیخ رکن الدین - سید محمد کرمانی - شیخ منتخب الدین - شیخ تبران الدین غریب

شیخ یوسف - شیخ برهان الدین صوفی - شیخ محمد مرکانی - شیخ شکر ریزه غیره رحمة الله عليهم اجمعین و
تاریخ وفات خواجه فرید در سن شصت و شصت و چهار مرقوم است +

شیخ بدر الدین غزنوی حشپی

خلیفه حضرت قطب الاولیاء خواجه بختیار است به سماع و محبت تمام داشت - نزدگان همه حصر
بر غلظت مشیت او متفق بودند و او هم صحبت حضرت علیه السلام بود و در او پائین در از قطب الاولیاء
خواجه بختیار است و در سال شصت و پنجاه و هفت تاریخ وفات او منقول است +

شیخ نطف الدین ابوالموید

مرید شیخ عبدالواحد غزنوی است چون به بلخی آمد - بشرف ملازمت خواجه قطب الاولیاء کار خود بجا
رسانید و حرقه خلافت پوشید - شیخ جمال الدین کولوی از اولاد او است تاریخ وفات او در سال
شصت و هفتاد و دو مرقوم نموده اند +

قاضی حمید الدین ناگوری

نام او محمد بن عطاء است مولد او بخارا و منشأ او ناگور و دفن او در بلخی است در آغا قاضی ناگور بود
بالآخر در تخرید و تفرید پرداخت و در حبس در گرفته از شیخ شهاب الدین سهروردی مرید شد - او را بخت
خواجه بختیار قطب الاولیاء ارادت و اثنای و محبت صادق بود و تا به م در اسپین در ارادت و محبت
و حقیقه فرونگ داشت و به سیفی صحبت و نسبت خواجه قطب الاولیاء او را در سماع علوم تمام بود و بسیار
دوست داشت تا آنکه علماء وقت و نبالش گرفتند و محضر ساختند و به آزار مریستند -
قاضی حمید الدین را تصنیفات بسیار است از جمله کتاب طوایف شمس شهرت تمام دارد تاریخ
وفات او در سال شصت و هفتاد و هشت مذکور است +

شاه خضر رومی

مشرق قبلت ریه داشت صاحب کرامت عظمی و خوارق کبر سے بود چون برپند و نین آمد بهلاز
خواجه بخت یار قطب الاولیا مشرف شد۔ و گاه و خرده دریافت دلو بلاست محاورت فرمود
سلسله او قلندر حیثیت مشهور است +

شیخ جمال الدین خطیب هانسوی قدس الله سره العزیز

شاهباز عرصه لاہوت شیر و لیر پیشہ بیشہ جبروت فرید العصر فرید الاقطاب جمال الاولیا شیخ جمال الدین
خطیب هانسوی قدس سرہ کہ سلسلہ نسب او بہ امام ابوحنیفہ میرسد و خلافت از حضرت خواجه
فرید مستودہ جامع کمالات بود خواجه فرید بقاضائے محبت او در وازہ سال در هانسی سکونت
داشت۔ و میفرمود جمال۔ جمال نا است۔ و گاہ میفرمود جمال میخوایم کہ بہ گرد مسرت بگردم۔ و بہر گاہ
خواجه شیخ فرید خلافت میباید او باو میفرستاد اگر او قبول میکرد درست سے بود۔ اگر او۔ رو میکرد
باز خواجه فرید قبول نمیفرمود۔ روزی شخصی بخدمت خواجه فرید آمد۔ از دیر پسید جمال نا چال دارد
جواب داد کہ ازان روز کہ بشما نسبت درست کردہ است اسباب دنیا و شغل خطابت ترک داد
و محبت یقیم و بلائے عظیم میکشد ہاستماع اینی خواجه فرید سرور شد۔ و فرمود۔ الحمد للہ کہ خوش میباش
ویرا بعد وفات در واقعہ دیدند و حال پرسیدند گفت چون مراد گرد کردن فرمان رسید کہ بصلوات
صلوٰۃ البروج متصل نماز شام بخشیدم۔ آورده اند کہ بعد چند گاہ بنظر بنیاد قبہ بالائے تقرآن کاوین
آغاز کردند۔ چون بہ نزد یک محل رسیدند بہمت قبلہ غرقہ فرمودار شد و بوسے لطیف و انسجہ بہشت
یافتند۔ ہمان عت از انجا در شدند و باز پوشیدند۔ رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر حقیقی و خلیفه شیخ الکبیر خواجہ فرید شہود است صاحب حال و کمال بود صاحب اخبار الانبیاء و غیره
که در غیور و دیشان جمع آمدند و ما حضرت کشتند و در خانہ شیخ حیرت نہ بود کوزہ آب پیش درویشان
آمد و گفت کہ ما حضرت ہیں است درویشان کوشش ضمیر لطیب خاطر کوزہ آب گرفتند و آب نوشیدند
وفات شیخ در سال ششصد و ہشتاد و یک ہجری مذکور است ۛ

شیخ بدر الدین بن علی بن سحاق بخاری

از افاضہ خلفائے خواجہ فرید است عالم علوم صوری و معنوی بود در آغاز با درویشان انکار داشت
اما بتصرف باطن حضرت خواجہ فرید متوجہ شد و خرقہ و خلافت یافت و بمرتبہ کمال رسید تاریخ وفات
ششصد و نود و منقول است ۛ

شیخ منتخب الدین شہتی

از اوت و خلافت از حضرت خواجہ فرید داشت منقول است کہ از عالم غیب و ماطلت زنگار باد
میر رسید و او از قیمت آن بہ مایحتاج درویشان سے پرداخت و در سن ششصد و نود
ہجری وفات یافت ۛ

سید محمد بن سید محمود کرمانی

از عمائد اجاب و اعیان اصحاب خواجہ فرید شہود است اول تقریب تجارت لایہ پور آمد و از انجا بچوہن
پہ پانہوس حضرت خواجہ فرید شرف شد و در سال ہفتصد و یازدہ فوت شد ۛ

خواجہ سماء الدین بن خواجہ بدر الدین سلیمان

نیزه و صاحب بدو دست است بخت نخبه چار سال برین بخت ارشاد ممکن بود و بزرگوار و زنگی
سکندر با سبب ارباب بیاسر و کار نداشت تا یخ ذرات در سال مفقود و بخت قوم است +

مولانا داؤد دہلوی

در نزاع رد و لے سکونت داشت و ارادت و محبت او با حضرت خواجہ فرید سود صادق است
خواجہ نظام الدین محبوب الاولیاء ذکر او بسیار میگردد و میفرمود که صاحب کمال و محبت بود و در حقیقت

فرع اول

از حضرت سلطان المشائخ صد آراء بزم عرفان و معرفت و هر نفس ازل عظمت و جبار کثرت
بانی در اصل و مرتب ازل و سببیت و الوهیت شاه المشهودین منظور است نظریات نظام العرفان نظام الدین
سلطان المشائخ خواجہ نظام الدین محبوب الہی قدس سرہ العزیز - خلیفہ برحق خواجہ
فرید سود است از سر اعزاز آگهی آتش عشق و در دل و سوداے محبت و سر داشت - تا آنکه بخت
و توسل شیخ نجیب الدین متوکل - بکامنت خواجہ فرید سود مشرف شد و انگاه که دولت پاسبان
و نظر متناظر بر جمال میل شیخ کبیر خواجہ فرید سود فہت و ادا خویشین برفت و عمر عزیز و جہد بلیغ
کہ در کتاب عباد عظمی و نقلی صرف نموده بود و ثمره آن در طرقتہ العین بہ جلوه مشہود و وجود
مگر نسبت و ذوق تازه و مسلمات بہ اندازہ دریافت - و از سر حصول منصب قبضہ کہ بتحقیق علم
ظاہر و نشانہ نشاندہ سی بود در گذشته تہرود بود کہ بخدمت حضرت خواجہ فرید سود احوال و احوال خود
چیز عرضہ کہ بیک ناگاہ خواجہ فرید با و متوجہ شد - و سخن نخست کہ بر زبان حقایق بیان

حضرت خواجہ فرید رفت اینست

اے آتش من اوقت لہا کباب دہ

چون حضرت سلطان المشائخ خرقہ خلافت دربرداشت کرده در دلی آمد و بمقام غیاث پور سکونت اختیار کرد۔ از هجوم جنایت کہ ہزار ہزار جمع سے آئندہ اندیشہ نقل مکان کنون خاطر می داشت زیرا کہ انجمن نام بالغ خلوت خاص بود۔ ناگاہ جولے از مردان غیب پید آید و بہ سلطان المشائخ خطاب کرد

انکہ کہ تو مہشدی نمیدانستی انگشت نمائے عالمے خواہی شد

و نیز استاد فرمود کہ مقتضائے مروت و مراکبی اینست کہ انجمن در خلوت و خلوت در انجمن

سلطان المشائخ میفرماید کہ از آخر و اندیشہ نقل مکان از خاطر مبرفت و ہر چہ بجا بہدایت خلق و عبادت حق مشغول شدم۔ صاحب اخبار الانبیاء میفرماید کہ چون علامہ الدین نجفی از دافنا بمنزل اقامت

سفر اختیار کرد و تحت دلی تبصرہ سلطان قطب الدین درآمد۔ و خضر خان را کہ مرید و معتقد سلطان المشائخ بود تہ قتل رسانید۔ و ہم چپے آزار سلطان المشائخ سے موقوف بکار آورد۔

روزے از قاضی محمد غزنوی کہ از ارباب تشاہد بود پرسید کہ انجمنین زیر کثیر و سرمایہ خیر بہ شیخ از کجا میسر۔ قاضی مذکور کہ ضلالت جاوید بنامش رقم زدہ بودند۔ جواب داد کہ ہر یک از متوسلان

بادشاہ و متوکلان چند آگاہ علی مت در مراتب مناسب نذورات و تہجیر می رسانند۔ بہ تہجیر انجمنی

سلطان قطب الدین از خود گرفت و در آتش رشک سوخته علان داد کہ ہر آنکہ با لطائف و تحائف با سلطان المشائخ ہمت خواہد کرد و از دولت بادشاہی محروم و موقوف خواہد شد

اما چون این وقعہ ابوش حق نبوش سلطان المشائخ رسانیدند۔ خواجہ قبال خادم را کہ متولی اوقاف دارا بود امر فرمودند کہ از امر و صرف مطیع المضاعف کردیم۔ عند الاحتیاج

اسم فوات۔ بر زبان آوردہ۔ و دست طلب در گوشہ طاق بر زدہ۔ بقدر ضرورت میگرفتہ باشد

خواجہ قبال چنان عمل کرد کہ سلطان باطلاع انجمنی۔ بجا بہت مجبور و متفعل شدہ۔ کہے را

بخندت حضرت سلطان المشايخ فرستاد و بمقدم پاكش التجب كرد سلطان المشايخ در جواب
 فرمود كه خست ايوان شايان درويشان نيت - آورده اند كه بادشاه را كينه و عناد از اين
 جواب در دل جا كرد و بطلب سلطان المشايخ اصرار و استبداد فرود رويست جميع مشايخ و اكابر
 دلي برهم فاش و مقبره شيخ ضياء الدين بمي جمع آمده بودند سلطان قطب الدين هم بجاي
 خود نشسته ملاوت قرآن مي كرد - انگه كه حضرت سلطان المشايخ تشریف آورد - غير از سلطان
 كه او قرآن ميخواند همه مراسم تجليل و تعظيم تقديم رسانيد سلطان را بمشاهده انجمن عظمت
 والو هيت اندیشه ناحق در دل پيدا شد و بواسطه جمعه كه از اكابر دولت دنيا بودند بحضرت
 سلطان المشايخ درخواست كرد كه بديدن بادشاه هر روز و الا نه به آغاز هر ماه يكبار تكليف
 مينوده باشند - هر چند كه سلطان المشايخ به سه انجام جواب اوقات نكرد و پيچ نگفت
 ابانظر ان وقت كه دكبين گاه شش و فساد بودند تقصير هم كوس كردند - و خاطر بادشاه
 را از مقدم شيخ مطمئن كرده غره موعود كرد - بادراك شهرت نميخي خواجه وحيد قرشي و اعوان الدين
 شرف حضور بخندت حضرت شيخ در يافته در باب رفتن نزد بادشاه استفسار كرد - فرمود كه
 هرگز خلاف طريقي پيران ما نخواهد شد و سلطان را باره خود ناكام خواهد ماند - بعد از اين فرمود كه
 شبي در واقعه ديده بودم كه بر فراصقه نشسته ام و گاست با شلخ در از قصه من ميگفت ناگه از اجا
 برخاستم و هر دو شلخ بدست گرفته بزوگان دادم تاين كه گاؤر دهن زمين فستاد و ملاك شد
 آمده اند كه چون غره ماه واقع شد سلطان المشايخ بديدن بادشاه تكليف نكرد و همون شب شخصي
 از نسل مغل با شارت خسرو خان سلطان قطب الدين را قهتل رسانيد ميگويند كه
 سلطان المشايخ متاثر نبود چون عمر شريفش بنود و يك سال رسيد - اجوار صحن بسو ان عايطه بشد
 و بزود هشتم از آغاز مرض لعبد بنانز پيشين يك دستار خاص و پيراهن و مصل و مثال خلعت
 بمولانا پيران الدين غريب و يك دستار و پيراهن مبارك بمولانا شمس الدين مرحمت فرموده
 بهر يك بنندگان خدمت انجام فرمود و تسبيح و مصل و خرقة و كاسه و عصا هر آنچه كه از خواجه فرستاد

یافتہ بود شیخ نصیر الدین محمود سرده ارشاد کرد که در دہلی باید بود و جفا سے بڑھ کر بایک شیدہ پس از ان بہ نماز مشغول شد و کہ آفتاب اولیام میرفت آن صد نشین صاحب صدق و صفاء و چار رحمت حضرت کبریا پیوستہ۔ فہرست گرامی اصحاب کہ بہ فخر خلافت ممتاز بودہ اندیکہ ۴

فہرست خلفا

خواجہ نصیر الدین شیخ نصیر الدین شیخ انجی سراج شیخ قطب الدین مہمند شیخ حسام الدین متانی۔
 مولانا جمال الدین مولانا فخر الدین۔ خواجہ حسام الدین سوختہ نمبرہ مصنف الاولیا حضرت خواجہ بزرگ
 مولانا ابوبکر۔ مولانا فخر الدین فیروزی۔ مولانا عیسیٰ الدین سبلی۔ شیخ برہان الدین غریب مولانا وجہ الدین یوسف
 مولانا شہاب الدین امام۔ مولانا شیخ محی الدین کاشانی۔ مولانا وجہ الدین ٹپلی۔ مولانا فصیح الدین
 مولانا شمس الدین تخیلی۔ خواجہ کریم الدین سمرقندی۔ شیخ جمال الدین آودھی قاضی الدین
 مولانا کمال الدین یعقوب۔ مولانا بہار الدین شیخ مبارک۔ خواجہ مہر الدین۔ خواجہ ضیاء الدین فی
 شیخ تاج الدین داوری۔ مولانا مویہ الدین نصیری خواجہ شمس الدین خواجہ زادہ مہر خسرو۔ شیخ
 نظام الدین شیرازی۔ خواجہ سالار شیخ فخر الدین مہرٹھی شیخ علماء الدین۔ شیخ شہاب الدین کفوری
 مولانا حجۃ الدین ملتانی۔ شیخ بدر الدین۔ شیخ برکن الدین چہری۔ شیخ عسب الرحمن ساکن گجرات
 حاجی احمد داؤدی۔ شیخ لطیف الدین۔ شیخ نجم الدین محبوب۔ شیخ شمس الدین دہاری۔ خواجہ یوسف
 بدائی۔ شیخ سراج الدین حافظ۔ قاضی شاد علی۔ مولانا قوام الدین یکے انہ۔ مولانا برہان الدین
 سادری۔ شیخ نظام الدین محلے۔ قاضی عبد اکرم قدوانی۔ قاضی قوام الدین قدوری مولانا
 علی شاہ جاندار۔ خواجہ نقی الدین خواجہ زادہ خواجہ نظام الاولیا۔ سید محمد کرمانی۔ سید یوسف حسنی۔
 حمید شاہ قلعہ۔ امیر خسرو دہلوی۔ امیر حسن علانی سجری۔ شیخ برہان الدین بالنوی۔ قاضی
 فخر الدین ایچیلوری۔ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین ۴

شیخ نظام الدین شیرازی حشّی

فخر حلافت حضرت خواجہ نظام الاولیا وار و بصفا علیہ آراستہ بود و بشیوہ درویشی
پیراستہ و بر تہ کمال شیفگی در سماع داشت سال ہفتصد و ہفتزدہ تاریخ وفات او است
رحمۃ اللہ علیہ

قاضی محی الدین کاشانی حشّی

فضیلت یافت از خواجہ نظام الاولیا دریافت بو فور زہد و تقویٰ ممتاز بود و معلوم تفسیر
یگانہ آفاق در سال ہفتصد و نوزدہ ہجری وفات یافت

خواجہ شمس الدین خواہر زادہ میسرور

برگزیدہ روزگار بود و شیفتمہ محبت خواجہ نظام الاولیا وقت تحریم بستن تاج جمال شیخ ندیدے
تحریم نہ بستے۔ چون اور امرض موت در گرفتہ بود و خواجہ نظام الاولیا بہ عیادت میرفت باثنا
راہ خبر آوردند کہ وفات شد خواجہ فرمود الحمد للہ کہ دوست بوست پیریت ہفتصد و دو سال وفات او است
رحمۃ اللہ علیہ

خواجہ امیر خسرو دہلوی حشّی

سلطان الشعرا بر بان انصاف ما بود و حضرت خواجہ نظام الاولیا عقیدت ارادت تمام داشت
و حضرت خواجہ ہم اور محرم اسرار و شیرین خلوتی انگاشت و برک اللہ لقب کردہ بود و دو بار
بہ عطائے خلعت حلافت مشرف فرمود و نقل است کہ او ہر شب بہ نماز تہجد ہفت پارہ قرآن
خواند و ہر شب بخیرت حضرت خواجہ نظام الاولیا مشرف شدہ و بہ باب سخن گفتے و در دانش

عشق و محبت خواجہ سوخته و برشتہ بود کہ پیرین مبارک بالائے قلب آتش خورده میخاند۔ آورده اند کہ
 هنگام ارتحال حضرت خواجہ نظام الاولیا اور دہلی نبود و معیت بادشاہ بصوب بنگالہ قیام داشت
 چون خبر وفات حضرت شیخ بشنیدہ مراجعت بہ دہلی کرد و دروے گرد آلودہ و دیدہ نعم آلودہ فرمود
 بالید و کسوت سیاہ در بر کشید۔ بالآخر بفروردین در مہینہ تصد و بست و شیخ رحلت فرمود و رحمتہ اللہ علیہ

شیخ وجیہ الدین یوسف ہشتی

از مقربان خدمت نظام الاولیا بود و بعد از تشریف حلافت بصوب خدیوے رفتہ بہدایت و
 تلقین حلافتی بسر برد و در سال ۷۲۹ ہجری بمقصد ولایت دہ ازین کہنہ رابطہ بسباط حیات بر بست
 بمقام چندیرے مدفون شد۔ رحمتہ اللہ علیہ

شیخ حسام الدین ملتانی

از خلفائے نامدار و صاحب باور است حضرت خواجہ نظام الاولیا است بزہد و ورع و یرایان جلسہ
 بود۔ در اکثر اوقات حضرت شیخ اجینفر مورکہ شہر دہلی در سایہ عاطفت و نظر حمایت اوست کہ مردہ اندک را راجہ از دست شیخ
 بزیارت میں شیخ بنین فتح پور نامہ حضرت شیخ فرمود کہ اگر کسی خواہد کہ بزیارت حتم رسالت و صد نبوت مشرف
 شود باید کہ نیت علیحدہ کند۔ اگر چہ ذیل حج کعبہ بہرینہ منورہ متن موجود است۔ اما شرف زیارت حاصل
 نمیشود۔ چون این سخن بشنید بانی زیارت مدینہ الرسول را ہی شد وفات او در سال ۷۳۵ ہجری و شیخ
 مذکور است۔ رحمتہ اللہ علیہ

شیخ فخر الدین مروزی

از مروان با خدا واسوہ اصفیا و اصحاب خواجہ نظام الاولیا بود روزے بجدت خواجہ التماس کرد
 کہ حقے تراشگی علیہ کرد۔ کوزه پر آب از غیب نمودار شد لشکستم و خوردم خواجہ فرمود بالست خورد۔

هر چه از غیب میرشد عیب باشد - آورده اند که او کتابت قرآن میکرد و غیر ذلک شش از چهار آنست که میرشد
و انکار میکرد و فائز آن جامع الکمال است در سال هفتصد و سی و شش منقوش است بحمد الله

میر حسن علمائی سنجری خشتی

سر آمد فصاح روزگار و خلیل شاعران زک خیم سال بود - و بحضرت خواجه نظام الاولیا محبت
محبت و عقیدت بمرتبه کمال داشت و شرق و خلافت دریافت و کتبه مولانا الفواد از موقوفات
حضرت خواجه مجتمع ساخت و در سال هفتصد و سی و شش در شهر دیوگیر وفات یافت بحمد الله علیه

مولانا ضیاء الدین برنی

از مقرب و متمدن خلفای حضرت خواجه نظام الاولیا است و از بس مورد اکرام و مصلحت انعام بود و بحمد
حضرت شیخ اکثر کلمات بلیغ گفته و خواجه حمزه و میر حسن علمائی سنجری مودت و تود و تمام داشت
بسیار تالیف و تصنیف از یادگار اوست سال فائز هفتصد و سی و شش رفته اند بحمد الله علیه

شیخ برهان الدین غریب

برگزیده روزگار و صوفی با دوات صاحب فوق و سماع و وجد و حال بود و او را بحضرت خواجه نظام الاولیا
محنت بسیار و خصوصیت بی شمار بود و یکی که در مدت العمر خود بصوب غیاث بود که مسکن بر شد بر حق بود
گاس پیشت نداده و شرقه خلافت از خواجه نظام الاولیا دوبار دریافت چون باتباع ارشاد حضرت خواجه
نظام الاولیا بر دلالت دیوگیر مامور شد - در آنجا قبولی عظیم یافت - آورده اند که شیخ زین الدین غریب
و مطننه که است حضرت با و شنیده از شیراز دیوگیر آمد - و چون شیخ را در سماع متوجه دید و در گشت
شیخ بر خطر او و خوف آورده گفت که چندین مسافت بنظر ملاقات درویش اختیار کردی باز بمنزل
مقصد رسید در حصول کار توقیف در زمین دلیل دانش و آگاهی نیست - اگر خطر یا دشواری نکند

اور استفسار باید کرد۔ انشاء اللہ تھلے سے رفع خواہد شد۔ بہ استماع اینی شیخ زید الدین در مجلس سماع
حاضر شدہ میں بزمین نہاد و جد آغاز کرد۔ و خطر ہا کہ مکنون خاطرش بودند رفع گشتند۔ چنانچہ پڑ
میدان با اعتقاد چنانے یافت و یہ پیام رسد و داز کمالان ثقت گردید۔ و از میدان شیخ حسین
ملفوظات اور جمع کردہ بہ ہدایت محبوب موسوم کرد۔ شیخ فرید الدین و شیخ کمال الدین کا سانی
و شیخ رکن الدین از مشاہیر خلفائے شیخ برہان غریب بودہ اند۔ سال وفات او ہفتصد و پچھ
و یک منقول است رحمۃ اللہ علیہ ۛ

شیخ شمس الدین سیحی

خلیفہ مستند حضرت خواجہ نطنام الاولیاء است اکثر علمائے دین شاگرد او بودند۔ اصل و
از ملک اودھ است۔ سبائے الکتاب علم بڑی آئندہ بود۔ و کمال علم بترتیب غایت رسانید۔ از علما
کے را با ابو جمال مقادست نبود۔ روز سبے بوسیلہ شیخ صدر الدین بحضرت خواجہ نطنام الاولیاء
بار یافت و بمشاہدہ جمال مبارک زمام اختیار و دانش از دست دادہ و بشرت بیعت و جنانیت
مشفہ شد۔ وفات او در سال ہفتصد و چهل و ہفت منقول است۔ رحمۃ اللہ علیہ ۛ

خواجہ جام الدین سوختہ

بن خواجہ فخر الدین بن شیخ الاسلام حضرت خواجہ معین الحق والدین سید

سوختہ آتش محبت و دروختہ ناک مودت بود۔ سینہ و اندام ویدہ شکبار و اشت بہ سلطان الشیخ
نظام الادب اہم صحبت بود۔ تجربہ و محنت و عسرت زندگی میکرد صاحب مائت بزرگ کرا
شترک بود۔ شب ہامیگر سیت و بر در دغم سے زیست۔ آورہ اند کہ اہم جمال خواجہ بزرگ سید الاولیاء
بود۔ و جلوہ پاکش بندگان طریقہ چشتیہ را از جامے ربود۔ خواجہ نطنام الاولیاء اور دوست تھے

و بیشتر بر حال او احوال او پر داخته نقل است که روزی خواجہ حسام الدین بہ اوقت غیبتش بود چون
بر دست پاک خواجہ معین الاولیا جہا معہ خود حاضر شد و بہ ذوق و شوق تمام در پائین بر قد پاک
بودند و او نہ چشم مالیدن آغاز کرد و در آن حال از درون مزار فالض الافاندا برآمد و فرزندین
اینہمہ سوز و گداز و محبت و محنت کہ بر خود سے پسندی موجب تفریح و تفتیح مشام و باعث تسکین
انبساط ارواح جہود پرستش بشی این زحمت و محنت بر خود روا دارد کہ کار تو با انجام رسید و خدا
تو بر تو نسام فرمود و پیام فرید چون از خدمت مزار رخصت شد بہجت چہرہ دینی سیکر پریشان
کہ مقصود بودند تا بہجت است و مجال اقامت اجمیر و خود ندیدہ قصہ بہجت انجیر آمد و بعد از
چند ایام ازین کہنہ رابطہ زندگانی بہجت م قدس شادی و کامرانی رخصت سفر برداشت و بہجت
بآخر سوسے بر سر راہ اجمیر مدفون شد سال منابت بمقتضی د و چہل و یک تم نمودہ اند تا آلا مرقہ پاک
و مخرج انا م و مطاف عوام است و از ستر گل نشیض مزار برکات آثار نیست کہ گاہ بہ امر اراض و بیاہ
در آن یاشنیدہ نمیشود

شیخ عزیز الدین صوفی

از خلفائے عظیم و مقربان معظم حضرت خواجہ بطن نام الاولیا است مادرش دختر خواجہ فرید شود
بود کتاب تحفۃ الاربار از ملفوظات خواجہ بطن نام الاولیا جمع کردہ است روزی کہ او بہ خدمت
خواجہ بطن نام الاولیا حاضر شد حضرت خواجہ در حالت استغراق بود چون بحال باز آمد پرسید
کیستی التماس کرد عزیز فرمود عزیز خواہی شد انشاء اللہ تعالیٰ وفات او در سال ہفتصد
و چہل و یک ہجری مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ

شیخ عثمان انجی سراج

از محبوبین دوستان و خلفائے خواجہ بطن نام الاولیا است۔ آخروہ اند کہ او بار بار بہ بیعت

سلطان المشائخ آمدہ بود۔ اما از علوم متبعہ فرقتہ نہ داشت حضرت شیخ مولانا فخر الدین زراوی فرمود کہ اینچنان صورت خوب و مثال مرغوب دارد۔ لیکن بہت سنی بہرگی علم حیف است کہ از دولت معرفت محروم است۔ مولانا فخر الدین عرض کرد کہ پانک لہقا حضرت شیخ و شواریت بعد مرد ایام چہ از علوم معرفتہ سنی بہرہ خواہد ماند چنانچہ مولانا کور تعلیم قدیس آن مہاجری جبکہ کرو و اوراد و شش ماہ تہ تیغ کمال رسانیدہ بخیر متخرج از نظام الاولیاء حاضر آمد و حضرت خواجہ نظام الاولیاء از بس خوشوقت و مسرور شدہ بہ شرف بہت اورا مشرف کرد۔ و در اندک زمان خرقة خلافت دریافتہ بولایت بنگالہ مامور شد۔ بارہا حضرت خواجہ نظام الاولیاء میفرمود کہ اخئی سراج۔ آئینہ ہندستان است۔ وفات او در سال ہفتصفت ہجری و پنجاہ و ہشت مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ

مولانا وجیہ الدین بانلی

دشمن متبع بود و استاد وقت و در ریاضت عبادت زہد و تقویٰ یگانہ روزگار۔ در آخر مرید خواجہ نظام الاولیاء گردید و کمال عقیدت بہ حضرت او داشت۔ او میگفت کہ وقتہ بانی پت میفرم در اثنائے راہ شخصے را دیدم کہ او صوفی بود و در دل من نوعی انکار آمد۔ او گفت یا مولانا چیزے مشکل داری و مراد علم مشکلات ماندہ بود۔ ہر یکے را باو میگویم و او جواب ہامو نہ میگوید تا آنکہ سئلہ قضا و قدر بہ اہلوب خوب گفت مرا طہن کرد۔ و بعد از اتمام بحث پرسید تو مریدستی۔ گفتم از سلطان المشائخ خواجہ نظام الاولیاء۔ گفت شیخ نظام الدین قطب است قبر مولانا کور بوسہ جو صحن شمس در خطیرہ قاضی کمال الدین است رحمۃ اللہ علیہ

خواجہ نقی الدین نوح

پسر خواہر زادہ خواجہ نظام الاولیاء است حافظ قرآن بود خواجہ نظام الدین و اولیاء در مالت مرض پیش خود طلبیدہ خرقة و خلافت مرحمت فرمود۔ دو صیت کرد کہ ہر چہ تہجد کند گاہ ہاری

اگر چیزی بر تو نباشد بر آن بگمان نباشی که خدا ترا خواهد داد و هیچ کیس را بد نخواهی و بخارا
 ببطا هل کنی و او از دستمانی که درویش او را بخوار نباشد و او در حالت حیات خواجه نظام الاولیا
 در عین شباب بحمت حق پیوست و رحمت اللہ علیہ ۴

خواجه برهان الدین مانسوی

مستحق است که خواجه جمال الاولیا شیخ جمال الدین مانسوی اورا طعن نمی گزاشته بحمت حق پیوست
 بود و حضرت خواجه فرید شو اورا پیش خود طلبید و بسیار لطف و عنایت کرد و خلافت نامہ و
 مصلحا و عصا باغشته کرد به شیخ جمال الدین رولان کرده بود به شیخ برهان الدین عطا فرمود و بخت
 خواجه لطف نام الاولیا وصیت فرمود و خواجه برهان الدین ہر سال بخدمت خواجه نظام الاولیا
 آمد و تربیت یافت و تا زمان حیات خواجه نظام الاولیا کسے را بہ بیعت قبول نہ فرمود
 رحمت اللہ علیہ ۴

شیخ قطب الدین منور

خلیفہ الرشید خواجه برهان الدین مانسویت و خلیفہ اعظم حضرت خواجه نظام الاولیا است
 جامع کمالات و مظهر کرامات بود و کسے خو غاسے خلق نہ داشت و در مدت اعمار از حجرہ باختیار
 خود بیرون نہ آمد و بجانہ امر انرفت و توکل و قناعت گزرنید نقل است کہ وقتے سلطان خلیفہ
 بہ مانسی رفته بود نظام الدین کہ یکے از عمائد خدمت بادشاہ بود از نزدیک خانہ حضرت شیخ
 بگذشت پرسید کہ خانہ از کدام است گفت بہند شیخ قطب الدین منور خلیفہ خواجه نظام الاولیا
 گفت کہ عجب است کہ بادشاہ بہ مانسی بیاید و او بدیدن بادشاہ نہ آید چون بخدمت سلطان
 رسید گفت کہ این بجا نمی آست اند خلیفہ است شیخ نظام الحق الدین کہ بدیدن بادشاہ نہ آید
 سلطان در خفا بہند و شیخ بہند بہ طلب شیخ قطب الدین منور فرستاد شیخ حسرہ آمد و

در دلیز بنیشت شیخ زاده نورالدین بیرون آمد و گفت که بندیگی - شیخ شمارا میطلبد - شیخ حسن برین
 پیش آمد و گفت شمارا سلطان طلبیده است - فرمود که درین باب چیست بسیار بدست من هست باین
 گفت خیر مرا فرمان است که شمارا ببرم - فرمود احمد الله با اختیار خود نمیروم - بعد بروی سبزه انبساط
 کرد و فرمود بخدا سپردم و صلابت گرفت و عصا در دست گرفته را می باشد - شیخ حسن برین بیرونی
 اسپاشت کرد - فرمود وقت سپاس ده فتن دارم - چون متصل خطیره جدید گردار رسید پایان قبر
 جد و پدرت - و بعد زیارت عرض داشت کرد که بانشای خود از کلبه عزت بیرون آمده ام میرایه خطیره
 می برند - چون از خطیره پاک بیرون آمد - شخصی حضرت زرمیش آورد و استقبال کرد و با بختان فرشت
 چون بدانه سلطان رسید سلطان انعام فرموده بدلی روان شده - و آنجا حضرت شیخ را
 پیش خود طلبیده - و چون سلطان دانست که شیخ است آید بایستاد و کمان در دست می گرفت
 بگوانه فتن و بدت زدن مشغول شد - اما چون شیخ را دید طاقت نداشت و در دستش پیش آمد و
 کرد - حضرت شیخ چنان دست او محکم گرفت که آنچنان با دوشاه استم که چندین علماء
 مشایخ را و میخ ستم آورده بود متعجب گشت و گفت که ما در شهر شمارا سیدیم و انفات نفرمودید
 حضرت شیخ فرمود که فقیر لائق ملاقات بادشاهان نیست در گذشته عاگونی و غیر طلبی کا دیل اسلام
 مشغول می باشد معذرت می باید داشت سلطان از تفریح شیخ نرم دل شد - و حکم داد که انچنان
 باینکه در مقام شیخ است فرمود مخصوص من فقر است که کج جد و پدر بیجده بادشاه یک دست
 فرستاد قبول نکرد و فرمود فقیر را نان جوین باید - زرد و جواهر و بچه کار آید - بالاخر زرقلیل قبول فرمود
 و در مقام پیران خود صرف نمود و نیز فقران داد - مرقد او در قبه جد پاک او است - رحمة الله
 تعالی علیه +

شیخ نورالدین پسر شیخ قطب الدین مینو

از پس مولود و شروع و صاحب حال قال بود - و غرقه خلافت از پدر عالی قدر رسیده و دمام

در استغراق و عزلت و جدت گزینید در رحمتہ اللہ علیہ مرقد او در خطیرہ پاک جداواست *

مولانا علیشاہ جاندار

از مریدان خواجہ نظام الاولیا است - او را کتابیت موسوم بخلاصۃ اللطائف و او بسیار صادق و عاشق التقییدہ بود و کار خود بوجه احسن بجای خود رسانید - رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ *

مولانا فخر الدین ادوی

خلیفہ ارجمند خواجہ نظام الاولیا است حافظ کلام ربانی بود - بحال تقوی و توسع آراستہ گویند او را با مولانا فخر الدین ہالنوی صحبت بود - جامع علم عقلی و نقلی و در امر دین صلاح داشت عاقبت کار مرید خواجہ نظام الاولیا شد و محسوق گشت و از میان متعلمان برآمد و در نمرہ درویشان قرار گرفت - و بعد وفات مرشد برحق برکنار آجین در آن محبت کیم بحال فیروز آباد دہلی است مشغول شد و ہم بہ زیارت خواجہ بزرگ شیخ الاسلام معین الاولیا باجمیر خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا فرمود کہ آنچہ ما را در یک ماہ فتح شدے مولانا فخر الدین را در یک ساعت بدست آسے و در آن زمان کہ مردم شہر را بدیوگیر بردند او ہم برفت و ہنگام با گذشت در کشتی کہ نشسته بود غرق شد - و مولا بہر تہنہ ہا دست سید رحمتہ اللہ علیہ *

سید محمد بن محمود کرمانی

اول بکار تجارت او کرمان بہ لاہور آمدہ چون خواجہ فرید مسعود ملاقی شد راہ و رسم محبت در میان آوردہ در قصبہ اجوہن قیام کرد و مرید شد و بعد از رحلت حضرت خواجہ فرید بنخواستہ خواجہ نظام الاولیا تربیت کلی یافت و بفجر خلافت مشہور و نگار گشتہ بصوب کشمیر روانہ شد و ہند را بخانات یافت و مدفن شد - رحمتہ اللہ علیہ *

سید محمد بن مبارک کرمانی

جامع کتاب سیر الاولیاء است و آن کتابیست تلخیص احوال مشایخ چشتیه و ادرزوان مبارک شریف بیخیت خواجه نظام الاولیاء است آنکه فاضل محاسبها بوده فیضها را بود و بعد از حضرت خواجه نصیر الاولیاء تربیت یافت و پیر و اعظام و اجداد و از نزدیکان خواجه نصیر الاولیاء بوده اند و اکثر از آنچه در آن کتاب نقل کرده تیج سدید آباست که ارام خود کرده و رحمتہ اللہ علیہ

خواجه نصیر الحق الدین قدس سرہ

قدرة الاولیاء السوۃ الاصفیاء نصیر الاولیاء خواجه نصیر الحق الدین قدس سرہ العزیز خلیفہ حضرت خواجه نظام الاولیاء است میظهر از آلتی و صمد یک کات نامتہا ہی بود و بزرگوار و فضائل و تقویٰ موصوف مرح کافہ اہل اسلام و ملجاس نام در ہایت الحقین و اصحاب طریقت و صوت دلام شتغال داشت بر حکم شرع بسیار صلابتے بکاستہ صبر و سماج بردستگ شنیہ روز سہ ہزاران طریقت مجلس سماع ہمزائیں پیدا کردند و اذان میان برخاست گفتند ست پیران ترک سید حق فرمود برائے ما جہتہ ست آوردہ اند کہ قلندے تبر کار و عن قہ درون حجرہ آمد و یازدہ ضرب کار و بر جسم پاکش نبرد و آبا انہم شہداء و جراحات و شکر و استغراق خواجه چنان واقع نشد و بحال خود مشغول ماند چون از سوراخ حجرہ شکر خون بیرون ترا دید و خدام استمانہ درون آمدند و خواجه نصیر الاولیاء را مجروح دیدہ در حالت اضطراب و خطر از مجلس بسیار کردہ قلندر را پانچ ہجیر نمودہ حاضر آوردند اما حضرت نصیر الاولیاء بقاضائے خلق حسن از تردد جزا و سزا در گذشتہ بست تنگ سرخ با و نفساں فرمود و بہ شیخ بہ الدین و شیخ زین الدین دست سخن بلیغ کرد کہ بعد ازین آں قلندر را آواز آمدہ اند کہ سلطان محمد تعلق با حضرت خواجه بر تہ غایت خصوصیت کرد و با این ہمہ علو تربت اینا رسانیدے

و در سفر با همراه خود گزینید که دستت او را جامه دار خود گردانیده بود - روزی سلطان
محمد تخلق طعام فرستاد و در آوند های زر و نقره - و باعث فرستادن طعام جز این نبود -
یشت اگر ابا آرد و طعام بخورد و این سخن را ماده این سازد - و اگر بخورد و الا نام شروع کردن درین
آرد حضرت خواجه نصیر الاویا، سیج نلفت و سخته طعام از کاسه زرین در دست خود گرفته بخورد
بباز ایشان خائب و خاسر ماندند تفصیل اسرار خلفاء بزرگ که معلوم شد انیت *

تفصیل خلفاء

خواجه کمال الدین علامه میر خواجه سید محمد گیدو در از میر سید محمد جعفر الملکی احسنی - و مکرزاده
مولانا معین الدین - خواجه معین الدین خرد و نیمه خواجه بزرگ معین الاولیاء - سید علامه الدین
شیخ یوسف - محمد و جیمه اویب - سید علار الدین کنسوری - قاضی محمد ساوی شیخ سلیمان
ردولی - شیخ محمد متوکل کنسوری - شیخ وانیال - شیخ قوام الدین - قاضی عبدالمقشدر مولانا
خواجه - مولانا احمد تھانیسری - شیخ زرین الدین - شیخ صدر الدین - شیخ سعد الله *

خواجه کمال الدین علامه

صاحب علم و اهل کمال بود و بجهت وفور علم بقلب علامه مشهور گشت - مدام بعبادت حق
هدایت خلق مشغول - جمیع اعالمان دین و دنیا را به یمن سخنرانی متفاهم میکرد و فواید بسیار
بخواجه نصیر الاویا متحقق است بدین تشریف است بامداد و بروج کرد و به فواید عظیم و ارشاد سلیم که گشتگان
منزل فقر و فتنه را از بنمونی فرمود و بعد از دیر بدین تشریف آورد - و به هدایت و ارشاد توجه
فرمود و سال آن برگزیده این و شمسال و سال و سال منقصد و پنجاه و شش مذکور است رحمة الله علیه

خواجہ میر سید محمد گیسو دراز

خلیفہ مستنبد خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا است بخیرل عاشقان با سوز و گداز و ارباب از دنیا ز
 بود و در ریاضت و مجاہدت غفلت و تمام داشت و بسیار طالبان حق را بمقام و مقام خود رسانید
 شان شیخ و مرتبہ و تبحر داشت۔ بعد وفات خواجہ نصیر الاولیا بہ بدیار دکن رفت۔ و قبولی غلیم یافت
 و سلسلہ سے در تمام دیار و کیں شائع شد۔ و شہرت آن برگزیدہ آفریدگار بہ لقب گیسو دراز این بہت
 کہ میران خواجہ نصیر الاولیا۔ چو ڈول سے بردوش مے بردند۔ میر سید محمد گیسو دراز ہم ہم شریع
 و جہ گیسوے اسبب طوالت در پایہ چو ڈول ذرا آویختند۔ اما میر سید محمد پیاس ادب کون
 و تحمل کرد و بہمان اذیت راہ دراز بے کرد۔ تا آنکہ موے شریعت خوردند۔ و انواع عقوبت سے
 روئے کشاد۔ اما چون خواجہ نصیر الاولیا بر این حال مطلع شد۔ تا سفت خورد۔ و در حسن عقیدت
 میر سید محمد تحسین آفرین فرمود و گفت۔ ہر کومیر سید گیسو دراز شد و اللہ خلاف نیست کہ
 او عشق باز شد و شیخ محمد حشتی از ملفوظات سے جمع کرد و جو امع الکلم موسوم کردہ است تاریخ دہ
 در سال ۱۲۵۰ شمسعد و بست و پنج منقول است۔ خطیرہ پاکش در قصبہ گلبرگہ نواح دکن مرج
 مستندان است۔ و تا الآن از اولاد پاک ہذا و انصیب شجبت و ارشاد برقرار است۔ حرمہ ہدیہ

خواجہ معین الدین خرد

نیرہ برحق خواجہ بزرگ خواجہ معین الاولیا است۔ وے اخروہ بہ نسبت خواجہ بزرگ میگفتند و این
 منقبت پس است۔ از بس عابد و مجاہد صاحب مقامات علمیہ و کمالات زکیہ بود۔ و سے واسطہ
 کسی از روحانیت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا استفادہ میکرد۔ بالآخر با شارت بہ
 بشارت جیت خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا مشرف گشت و خرقہ خلافت ہم دریافت۔ و تاریخ
 وصال آن صدر الصمد و صفت اصحاب قرب۔ در سال مہتصد و شصت و یک منقول است

رحمتہ اللہ علیہ مرقہ مطہرہ و پائین رود ختم حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء و مہجر سنگ سفید واقع است

شیخ صد الدین حکیم

خلیفہ خواجہ نصیر الاولیاء است۔ خواجہ سلطانی الشیخ اور ابہ خواجہ نصیر الاولیاء سپردہ بودہ از آن اب تصانیف خوب یاوگار است۔ نویسنہ زرا از زمین بر او پیدا شدہ بود۔ ہمہ را براہ خدا و مروان خدا صرف نمود۔ و در سال بمقتصد و نچاہ و نہ ہجری وفات یافت +

سید محمد بن سید مبارک کرمانی

خلیفہ و مقرب خست خواجہ نصیر الاولیاء است۔ و بار و جانیت حضرت نظام الاولیاء رالطہ قوی داشت۔ کتابے و باب احوال و مشائخ حقیقیہ جمع نموده است۔ موسوم سیر الاولیاء۔ در سال بمقتصد و ہفتاد ہجری سفر آخرت خست یا کرد۔ مولف ذکر شریف سید محمد بن سید مبارک بنظر احتیاط و زمرہ مریدان حضرت خواجہ نظام الاولیاء ہم مرقوم کرد +

شیخ یوسف شہتی

خایفہ اعظم خواجہ نصیر الاولیاء است۔ یا ہر علوم حدیث و تفسیر و کتابے و شریعت است۔ موسوم تحفۃ النصاب۔ او پس واقع و بہتر است۔ در سال بمقتصد و ہفتاد و چار وفات یافت +

شیخ عبدالمقتدر

از۔ اشہر فلفاسے خواجہ نصیر الاولیاء است و شہد بزرگ بود۔ و در ویش صاحب باطن و کامل و اکمل و ادائل اور ابانقر و طریقہ فقر۔ انکار بود۔ و در وسط صحبت خواجہ نصیر الاولیاء وقتاً و در آخر از بزرگان طریقہ عالیہ حقیقیہ گردید۔ قاضی شہاب الدین کہ عالم متحید بود۔ و از

خوشه بینان من اوست هشتم محرم در سال به مقصد و نود و یک هجری فوت شد +

قاضی سادحی حشتی

عالم فقیه و درویش کامل بود تقویٰ و توبه بسیار داشت و خلیفه خواجه نصیر الاولیا است کرده
مجلالت در سایه توحید و بخدا رسید چنانچه شیخ اختیارالدین خلیفه اوست تاریخ وفات او در سال
به مقصد و نشتاد و نه منقول است +

شیخ سعد الله کیسه دار

خلیفه بزرگ خواجه نصیر الاولیا است و از شیخ متوکل اجازت حشداقت داشت سیامی است
آورده که خضر علیا سلام کیسه با داده بود و هر آنچه که میخواست از کیسه میافت از نیجت بعزت کردار
معروف گشت و نیز خرقه خلافت از شیخ جهانگیر سنایافته بود و در سال به مقصد و شش هجری
فوت شد +

شیخ داینال حشتی

از خلفای حضرت خواجه نصیر الاولیا است نسب شریف او بحضرت عباس بن علی المرتضیٰ
میشود و موجب نام او بهندوستان نیست که پدر بزرگوارش بوجه منازعت برادران ترک وطن اختیار
کرده بود و ولادت شیخ داینال در مزبورم هندی واقع شد و بحضرت قاضی عبدالحکیم تعلیم یافت و بدختر
قاضی مذکور منتقل شد و در آنجا به ولی رسید و شرف بحیثیت و تشریف خلافت حاصل کرد و کمال
صوری و معنوی کمال گردید و بعد از آنکه از حضرت خواجه نصیر الاولیا رخصت و وطن یافت و از نواح
لکه منسوبه و یا شرقی رفت قطس الطریق از کمینگاه پیدا شدند و در آنجا سال که قاضی عبدالحکیم
همگام رخصت دختر خود داده بود بمعرض نسب و تاریخ آورده شد و شیخ داینال را شهید ساخته

در آزار اہل عیال شیخ تہیہ کردہ بودند کہ بیک ناگاہ ندائے مہیب از پیکر شیخ پیدا شدہ
را بہر زمان معذورم البصر شتہ از رفتن و گر سختن بستہ آمدند تا آنکہ جماعت لشکر بیان در رسید
و ہمہ را در بند گرفتہ جبکہ کم رسانید و خادمان شیخ جنازہ او بردوش بردہ بوضع ستر کہ دفون کردند
سال شہادت او ہفتصد و چہل و ہشت بود +

مولانا خواجگی حشتی

از ارباب خاص و خلفائے عظیم خواجہ نصیر الاولیا است۔ صاحب اخبار الاخیار آورده کہ در آن بیک
مولانا خواجگی بخدمت مولانا معین الدین اکتساب علوم ظاہر میکرد و با استفادہ فیض باطن بخدمت
خواجہ نصیر الاولیا حاضر میشد۔ مولانا معین الدین عمرانی از صحبت خواجہ نصیر الاولیا باطنی
مستفاد۔ باتفاق وقت مولانا معین را سر فرود نشین نفس عارض شد و نوبت بانجا رسید
کہ چارہ گر آن مایوس گشتہ دست کشیدند۔ و مولانا معین از حیات خود بومیدی داشت روز
مولانا خواجگی گفت کہ ہنگام دو انماند۔ در باب استمداد و دعاے مردان حق باید کوشید
و فی زمانہ حضرت خواجہ نصیر الاولیا برگزیدہ بارگاہ قاضی الحاجات و مجیب الدعوات است
اگر در خدمت مے حاضر شدہ عذر و تعجب در میان آرند شاید کہ نفس مراد بر مدعا نشیند۔
با تملع بمعنی مولانا معین الدین بخدمت حضرت خواجہ نصیر الاولیا را ہی شد و خواجہ نصیر
با اطلاع مقدم مے تا بدر خانقاہ برسم استقبال تکلیف فرمودہ مدون خانقاہ بجائے برتر نشاند
و طبق برنج و حشرات کربع الماسب من فی امر ارض او بود پیش نہلہ۔ بخوردنش تکلیف داد
مولانا با کراہ و شدت تمام لقمہ چند خورد۔ و ساعتی نگذشتہ بود کہ نوبت بہ تفرع رسید و تمام
مواد و مادہ ردیہ خارج شدہ مولانا معین الدین بخدمت علی گرفتہ و صحت کلی یافت و سال
ہفتصد و نوزدہ وفات ہو و متوفی است +

شیخ احمد تھانیسری

خلیفہ خواجہ نصیر الاولیاء است زیرا نیک شکر امیر تمپور بہی رسید انہم سیر شدہ بود چون قنہ
فرشتہ است دادہ از دام اسیری ست گاری یافت و در مجلس بادشاہ حاضر شد و در میان او
و نصیر مولانا برہان الدین صاحب بابیہ در باب لغت یم و تانیر مجاہد گفت گویے درشت بوقوع رسید
شیخ احمد بن خط صاحب بدیگفت گویا آغاز کرد و قلیبندان خود را نشانہ کرد تا از محل خطا و
مقام سناط نشان دہند اما بادشاہ مصاحت وقت دیدہ ہر یکے را از طول سخن بازداشت و
مباحثہ ختم شد بعد ازین مولانا شیخ احمد جہ کالپی رفت و در سال ہشتصد و سبت بمقام کالپی
فوت شد و قنہ سے مرجع عوام بہت ام بر کف و انوار است

شیخ احمد کنورتی

خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نصیر الاولیاء است وقتے اول بطریق اعتکاف و دن حجرہ نشستہ بود
بید کہ شخصے بلبس و صورت جو گیسان خاک آلودہ و موئے زولیدہ در گوشہ حجرہ نشستہ است
جوگی سلام بگفت و شیخ جواب سلام داد چون باہم مصافحہ کردند جوگی سخن گفتن آغاز
کرد و دیدہ شیخ ہمہ دیوار و در حجرہ از سیم و زر فرو فرار شد اما شیخ التفات نفرمود و بشاہدہ بمعنی
جوگی نہ کور بہ استغنائے شیخ اعتراف کردہ سر در قدم نہاد و مرید شد و فوات او در سال
ہشتصد و سبت بہت منقول است

شیخ قوام الدین پتی شہرہدی

مشہور خلیفہ حضرت خواجہ نصیر الاولیاء است صاحب تقویٰ و حال اہل دل و شیخ وقت بود
و بعد وفات خواجہ نصیر الاولیاء بخد مت سید جمال الدین محمد دوم جہان ان حاضر شد

سید محمد بن جعفر کی حاشی

اشہر و اعظم خلیفہ حضرت خواجه نصیر الاولیاء است۔ در توحید تمام بزرگ و مرتبہ بزرگ و شہرت
سخن یا آنحضرت تبار می گفت۔ اما خوب گفت۔ تصنیف ہم دارد موسوم بہ بحر المعانی و رسالہ
در بیان اسرار آثار روح و بحر الانساب کہ در سبک الہیبت تذکرہ کردہ و نسبت آبا و اجداد
خوہم ثبت نمودہ۔ سن شش ہفت و قریب چوب سال منقول است از آغاز حکومت
تعلق تابعہ دولت سلطان بہلول در صد حیات بود۔ آبا کے کرام او شرفا کے مظاہرہ
بودند۔ و بعد از ان بہ دہلی آمدہ و در مہرہ قیام کرد۔ در کتاب بحر المعانی میفرماید کہ در شصت سال
در علم ظاہر بودم و در کتب کمال کو شدم۔ اما از محبوب ازل و مقصود ابد غافل بودم۔ حالائے ہم
آنچہ پیش نظر مے آمد۔ بسیار حالات و محنت آلات تہیت نمودہ کہ فہرست آن موجب طوالت
مقصود است۔ وفات او در سال شصت صد و نو و یک مذکور است۔

شیخ علاء الدین عسکری

خلیفہ اعظم شیخ عثمان انجی سراج است۔ فرآغاز دولت علم ظاہر و سرمایہ دنیا فراوان داشت
و فقر و سلوک مستدم نہاد و نسبہ رفیع او بحضرت خالد بن ولید میرسد۔ زہد و ریاضت او و
عبادت تقویٰ بدرجہ کمال بود۔ و از جملہ مال ہوشاں دنیا ترک اختیار کردہ کمر ہمت و خدمت
مرشد برحق چسبید۔ محکم بست۔ و چون شیخ عثمان انجی سراج بسیار سفیر مے ماند و طعم
پختہ ہمراہ مے بردند۔ و دیگ طلحہ سام بر سر شیخ علاء الحق مے نہادند۔ و او پا بر زمین ہمراہ
سوار کی شیخ میرفت۔ پیران علی او را مے عظیم شان بودند نظر اکراہ و حال مے نگاہ میکردند۔ اما از
نیکو۔ و در چند کس خانقاہ شیخ علاء الحق فرود آمدند و یک گراہ در میان گم شد۔ قلندر ان شیخ علاء الحق گراہ کردند

گفت که رہنما از کج آدم کسے باشند او گفت مانند نیم کہ از کج سپید کنی از شاخ آمو پیدا کن شیخ
 و غصبت و فرمود بر دیو سزای خود از شاخ آمو خواہی یافت۔ و بچپان کہ چون از خانقاہ بہر
 رفت گاہے پیدا شد۔ و اور اہلک ساخت۔ در مطبخ شیخ علاء الحق چرخ بسیار بود۔ و مساکین و فقرا
 از خون لغام او بہرہ یافتند۔ و ہر اہل حاجت کہ سہ آمد محروم نہ یافت و ہر آنچہ کہ از باغ
 و اہلک و غیر آن بود شہ خود داشت بہ فقر و محتاجان اینکار کرد و وفات او در سال شہتصد
 مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ تاج الدین شیر سنوار

خلیفہ نادر شیخ قطب الدین منور۔ النعمانی است۔ مدام دزدہم و ریاضت و محنت بسر فرمود
 آخر۔ کارش بجای رسید کہ وحش و دود و دام گرام آوگشتند۔ و اکثر بر سواری شیر تابہ ہائی
 میرفت و بار و غوغا بجای تازیانہ در دست میگرفت۔ و فرسے کہ او سواری شیر بہ ہائی آمد
 پیر روشن ضمیر فرسے بر فراز دیوار نشست۔ بود فرمود حیوانات کہ ذی روح باشند در سلک آوردن مجھے
 نیست مردان خدا اگر بخوبی ہند سنگ و خشت در رفتار و رویہ میگویند کہ ہر وقت دیوار کشت
 کہ دوبہ رفت را آمد۔ قبر او بیرون نار نزل نزدیک شہر است و از مرستہ پاکش تا آلان آثار
 مہارت و غیرات ظاہر و باہر است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔ و اورا پیر سے بود کہ اور شیخ ابدال میگفتند
 تارک دنیا بود۔ و از اسباب دنیا قدر ضرورت اختیار کردہ۔ و دائم بہ یاد حق اشتغال
 بہ در خانہ او سنگ افتادہ بود کہ ہنوز بیرون دیوار خانہ موجود است۔ کاسہ چہین بالائے آن سنگ
 مینہاد۔ مردمان آیندہ و روزندہ چیز سے آندہ خستہ۔ و میان شیخ ابدال وقت شام کہ تقدیر
 کہ در کاسہ سے یافت دروچہ حاشا قبول کردہ۔ صرف سے نمود و دران ایام کہ غلہ گران بود
 فتوح بسیار آئے۔ و اگر بہ نرخ ارزان بود سے کمتر آئے۔ گویند کہ شیخ ابدال مرید و خلیفہ بہ خود
 بود و در ستر احوال خود بسیار سے کوشید۔ و از پنہت کہ بہ ذکر خفی بیشتر اشتغال میداشت و بہت

مشغولی و حجبہ محکم میکرو صحبت اہل دنیا کا ہے نہ نشست اگر از فقر کسی برادر او میرفت کہتے
پرہم خلق و تواضع نان خشک کوزه آب سے آورد و عند نقصیر منخواست رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ سراج الدین سراج الاولیاء

پسر بزرگ و خلیفہ حضرت خواجہ کمال الدین علامہ است صاحب کتابات علمیہ و کرامات جلیبہ و صفات
درد و محبت و اہل شوق و ذوق بود۔ و در ستورے غرق و کرامت و ربوبیت و الوہیت بسیار
میکوشید۔ پسر بزرگوار ہنگام رحلت او را در خلوت طلبہ ہشتہ از انعام اولین آخرین نوازش فرمود
بود ازان روز ہر کسے کہ او را میدیدست باندہ مخمانہ وحدت میگرددید۔ وصال آن برگزیدہ ایزد
متعال در سال ہفصد و شصت و دو ہجری منقول است رحمۃ اللہ علیہ +

میر سید اللہ

میرہ و خلیفہ حضرت خواجہ میر سید محمد گیسو دراز است زبان غیر آگمی منصب ارشاد و خلافت یا
صاحب سراج الولایت آورده است کہ روزی خواجہ محمد گیسو دراز ہتہام و ضو میفرمود بطہر و درت
مسح۔ عامہ از سر مبارک بر آورده سبز لاونہا و بعد پیدا اللہ کہ ہنوز فرمود سال بود عامہ میر سید
زادہ ہواشتہ بر سر خود نہاد۔ حضرت میر سید گیسو دراز مسرور شدہ فرمود۔ لائق نشست مبارک
وازان روز میر آنکس را کہ بیعت مینمود میر سید اللہ قرار دادہ تربیتش سے سے افزود
صاحب اخبار الاخیار میفرماید کہ سید اللہ بانے جمیلہ و عجزہ محبت در سر داشت۔ و
وارفتہ جمال و شفیقتہ حسن بہ پیشال را بود۔ بالآخر سلسلہ کناخ خود را آورد۔ و بحین بامداد
کہ بمقتضائے رسم ہندیان مقنع موضع از رخ زیبایے عروس بر انداختہ جلوہ دادند۔ نیز محبت
جلوہ دیگر نمود۔ و بیک ناگاہ حالت عجیب و کیفیت غریب پیدا شد کہ میر سید اللہ آہستہ
سر را ز دل پرورد کشیدہ جان عزیز بہ شاد حقیقی سپرد۔ و عروس ہمیت او را۔ در برگزیدہ نیال

قاضی شہر۔ باوے دعوے حساب کیا۔ روزے کے شیخ از درون حجرہ بیرون آئے۔ قاضی شہر تری
استادہ بود۔ چون نظر شیخ خبر دے قیمت ارجال خود نمائندہ تداو۔ روز بیا الم بخودی و بیوشی ہند
ماند۔ آدر وہ اندک روزے قیمت ضعیفی شہر تری بہ حساب کس شیخ آمد۔ چون شیخ آگاہ شد و لبوے
قاضی نظر کرد۔ حالانکہ کفیل چو ڈول قاضی باو دند تا بزا نو غرق نہیں گشتند و جبیدین تنو استندہ
اما قاضی مذکور کہ در بیعت شیخ قدم تحکم داشت۔ از چو ڈول مخابرات کردہ۔ درہ در دست
گرفت و بالائے بام کہ منزل شیخ بود قصد کرد۔ درین اثنا شیخ از در خانہ بیرون آمد و دست
قاضی گرفتہ درون خانہ برد۔ ناگاہ نظر بہ عینی ابرینار سے رسید۔ پرسید کہ چیست۔ شیخ صراحی
در دست گرفتہ در پیالہ انداخت۔ دینہ کہ شہریتاب از وقت و نبات است۔ یہ چین لہ صحر
شیخ۔ بہت ضعیف موصوف اشارت کردہ فرمود کہ بسم اللہ ہو شہید۔ اما قاضی مبادرت نوشیدن
نکرد و بیرون خانہ رفت۔ وفات آج جامع الکمالات و ہر سال ہشتصد و ہشتاد و نہ ہجری
مذکور است۔

مخدوم حسام الدین فتح پوری

از محبوب ترین خلفائے شیخ علیہ السلام است بہ جامعہ معرفت شہور۔ و خیر حق و کرامت مذکور۔ صاحب
معارج الولاہیت آورده است کہ او اولاد لیکن بزرگ و شاخ با کمال است۔ جمیع فیض ارشاد
او بخدا رسید۔ و شیخ بہن چشتی از بزرگوں یگانہ پنجم است۔ دست منقول است کہ پیر شیخ بہن اور اور عمر
شش سال بجدت محترم آدم آفرید و در بکت عمر عظیم صوری و منوی است۔ و بہت خواست مخدوم
و حق سے عاف فرمود۔ محصل شیخ بہن عمر طویل یافتہ و از کمال اولیاء و شہر عالمگردیدہ و وفات
مخدوم حسام الدین و ہر سال ہشتصد و ہشتاد و نہ ہجری مذکور است۔

شیخ ابوالفتح جوهری

مرید و خلیفه شاکر و چند خود - شیخ عبدالمقتدر است - دانشمند کامل و برگزیده روزگار بود در فقر و ریاضت
مثالی نداشت صاحب راج الوالیست آورد که شیخ ابوالفتح در طبرستان آمد و بعد از آن مدت
چهار ماه محمول بود از نجف شیخ عبدالمقتدر در حدیث و تعلق خاطر داشت و شب که شیخ
رکن الدین ابوالفتح شهروروی در علم خواب بتاریت داد و شیخ ابوالفتح متولد شد - چون شیخ
جمال الدین مرید شیخ عثمان سیاح برزولادت شیخ ابوالفتح وارد شد - و شیخ ابوالفتح را با او بنویس
فرمود که خانه شیخ عبدالمقتدر را از انوار تجلیات بنویسد - منور و مظهر خواهد شد - اصل شیخ
عبدالمحقق در حیات شیخ عبدالمقتدر برپرز خود نوشت و شیخ ابوالفتح از انعام و حلاوت
گلزار حیات گل به عابد است آورد - و صیغه دستار او را بآب گردید - وفات او در شصت و پنج سالگی
بذکر است +

شیخ نورالدین مفتی سر از قطب عالم بنگالی

فرزند رشید و خلیفه عظم شیخ علاء الدین عسکری بنگالی است - از مشایخ میر شایخ بهند و صاحب
ذوق و مجتهد حلاوت بود - آثار علییه و کرامات جلیه داشت - در صد جبات پیر خود - کار خود
کار عبادت ریاضت و مجاهده و معرفت بمنزل ناشناهی رسانیده فائز مرتبه الوهیت و مدارج
تطبیست گردید - صاحب خیر الایثار میفرماید که خدمت در پاشان خائفاه - و بردن نجاست
و غلاطی با و مقوض بود - روزی در پیشه را در شکم در گرفت - و او به قضای حاجت بیت بخلا
رفت - و شیخ نورالدین که بهرین محل در شست و رو به بیت الحنابل مصر و رفت بود لیل و
نایافته در ویش در در کسیده - برانداختن اشقا و جامه و جسم او بهر غلیظ گشت و در شجاست آلوده گردید
چون بهر شیخ عشاء اش - تر شد و بسند را با این حال نگذاشت بسیار خوش دل و خوشحال گشت و

فرمود که حالا بنحیث میگیر مشغول باید شد منقول است که بعضی شیخ نورالدین بارهیزم بر سر کشید شیخ
اعظم خان که از عمائد و نمایان بادشاه بود بدید و گفت که تا چند در بهیزم کشی و خدمت گزاری فخر
بسرخواهی هر چه که بمنصب بزرگ برسانم شیخ نورالدین جواب داد که دولت و ثروت دنیا
نایاب است و مرانده شاند و خدمت فقرا بهتر از دولت و ثروت دنیا نایاب است و مرانده شاند
و خدمت فقرا بهتر از دولت و ثروت منجم می شمارم وفات آن برگزیده صفات در سال شصت و پنجاه
منقول است و از حضرت او دو پسران بودند شیخ رحمت الدین و شیخ نور که بعد وفات او
بر سر شریعت و ارشاد جانشین یافتند *

سید اشرف جهانگیر سمنانی

افضل و اشهر عهد خود در شیخ هندستان است شیخ خلافت از حضرت شیخ علامه حق بنگالی
در یافت و از دیگر پیران طریقت هم فیضها ریده بود پدر بزرگوار او بادشاه سمنان بود چون فوت
بادشاهی باور رسید بچند بسپرد تارک شد صاحب راج الولایت از لطائف اشرفی
حکایت آورده که سید اشرف جهانگیر ولی مادر زاد بود در عمر هفت سالگی قرآن مجید را به
قرأت حفظ نمود و در چهارده سالگی از علم عمی و نقلی و فرائع گردید و بصحبت خضر علی السلام
مستفیض گشته و به اشارت علی سفر هندوستان اختیار کرد و چند مدت حضرت شیخ علاء الحق شرف
شده دولت خلافت حاصل نمود و از وصال آن حق گردید و بیار جو پور غرضت یافت وفات
در سال شصت و هشت هجری مرقوم است رحمت الله تعالی علیه *

قاضی شهاب الدین دولت آبادی

خلیفه مولانا خواجه است از سیدان و بزرگان جهانگیری نیز استفاده کرده در علوم ظاهر و کرم و در علوم
باطن معظم بود تصانیف مالی داشت و از جمله تصانیفات خود یک ساله دارد و مرقوم به مناقب السادات

که در آن کر عقیقت و محبت نسبت به طاعت نبوت با حسن الوجه بیان کرده و باعث تصنیف رساله
این است که بر سبیل مباحثه و مناظره وقت متضمن تحجیل و تعظیم علما بجهت فضائل علوم و تقصیر
در ارج سادات بنظر فقدان اثبات پدید و غیر آن تصنیف کرده بود شب در واقعه دید که بجهت تصنیف
نزد حضرت خواجہ کائنات سرور عالم نبی اکرم صلی الله علیه و سلم بجانب او نظر فرمود و عتاب فرمود
چون از خواب بیدار شد بر کردار خود مجرب گشت تصنیف جدید و منقبات سادات تائب و تائب
تصنیف سابق در دریا انداخت و فات او در سال شصت و چهل و هشت هجری مرقوم است *

شیخ اختیارالدین ایرچی

از خلفای نامی مریدان گرامی تاجی چشتی است. بعد پیر او از ناموران شهر ایرج بودند. اما او به سبب
محبت و تجرید به دولت و نیاب بر باد داده تارک گردید و به تحصیل علوم ظاهر و بحیل نظام پرورده بنظر کثرت
احقرت بیقت بخدمت تاجی محمد سادی حاضر شد و به وجه باطن مرشد بر حق مبر تبه کمال رسید
خزانه خلافت ارشاد حاصل کرد. سال وفات شصت و نه رقم نموده اند

شیخ فتح الله اودی

خلیفه معظم و محترم شیخ صدرالدین حکیم است در او اهل حال در سبب بی درسی میگفت چنان میشد
در ریاضت عبادت و تحجیل نندیده پیش شیخ صدرالدین شکایت آورد و فرمودند ترس ترک
کن و کتب درس در دیامین از جناب شیخ ترک تدریس کرده کتب درسیه رویا انداخت و بالاخر از علوم
حقیقت موقت کامیاب گشته محل صغیر از زمانه گردید و بسیار طالبان حق را به مقام حق رسانید
چنانچه شیخ قاسم دهلوی و شیخ محمد عیسی از خلفای سلف بودند. وفات او در سال شصت و نه
نسبت یک هجری مرقوم است *

شیخ عین الدین قسطل

مرید و ولیقه پدر خود شیخ سعد الدین کیسه دار است و نیز از سیاه میر ماه استفاده کرده و اول به شتر مال به شرب بود و از هر چاه و دریا که بگشاید آب طلب میکنند و غیر از شراب بریدت آمد چون وقت از حال پدر بزرگوارش نزدیک تر شد در آنجا انداخته و در سجده و بر پشت و در حین آن یافته پیام طلب شیخ بر زبان آورد و بمحرم استماع این شیخ عین الدین از جایی خود برخاست و جام شراب که در دست داشت نوشیده و بر زمین بزد و بخدمت پدر عالمیت در حاضر شد و در خرقه خلافت و سر مایه نعت و خلافت بچشت حاصل کرد و از چاهان و بگریه گان درگاه رب العزب گردید و بقیة العمر در زهد و تقوی بسربل و فائز شست و بخت دو مرقوم است +

شیخ سازنگ شتی سهروردی

صاحب دولت عزت از قوم سهروردی بود - چون به سلام شربت شد و همیشه او بعد از کمال سلطان محمد بن فیروز شاه درآمد - بلده سازنگ پور بنام خود آباد کرد و بعد از آن مرید شیخ قوام الدین گردید و به بل و سنا ب دینا - ترک گفتد به سفر حج از رفت - چون باز آمد صحبت یوسف بدیه ایرجی مصاحبت اختیار کرد و خرقه خلافت هم پوشید و فوات او در سال شصت و چهل و هفت و هشتاد و یک است +

شیخ علم الحق الدین شتی

خلیفه اعظم و فرزند بسند شیخ سراج الدین سراج الاولیا است صاحب محبتات بزرگ و کرامات گوناگون در ریاضت و مجاهده علوم تمام داشت جمیع کثیر از ارباب دین ستمونی او از ظلمت دار ناپا نده اسباب بمنزل انوار تجلیات نسیب حق فائز شدند رحمت الله علیه و فوات آن جامع کمالات در سال شصت و هشتاد و یک است و در قول دیگر نصد و یک است و قول آخر شصت و هشتاد و یک است +

شیخ محمد عیسیٰ جنپوری

خلیفہ شیخ فتح اللہ بودست پدشس شیخ احمد عیسیٰ زعماد دہلی بود و زبان بلی ہر کام آلود
 میر ترمزک دہلی گفتہ سکو نہت جنپور خست یا کرد صاحب با رالا خیار آوردہ کہ شیخ محمد عیسیٰ جنپوری
 بسیار غلو داشت و سر پرانہ بود از حال احوال خود هیچ خبر داشت دستخوان مہرہ پشت او
 دو تا گردیدہ و فرسخ بہ پینہ پیوستہ وفات او در سال ۹۱۱ ہجری مرقوم است +

شیخ شمس الدین طاہر

خلیفہ اعظم شیخ نور الدین قطب عالم است و شیخ بزرگ و کبیر السن بود و فیض باریک و استفادہ
 کامل از روحانیت خواجہ بزرگ معین الاولیاء دریافت و غرق خلافت از حضرت خواجہ بایزید
 نبیرہ حضرت خواجہ بزرگ رحمۃ اللہ علیہم پوشیدہ چنانچہ در سیر العارفین مذکور است صاحب الفہرست
 محقق و کامل ہم عصر شیخ شمس الدین طاہر بود و بشرط ملازمت حضرت خواجہ بایزید نزد مقام امیر
 اجیر مشرف گشتہ وفات او در سال ۸۱۵ ہجری مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ +

شیخ حسام الدین مانکیوی

خلیفہ اعظم شیخ نور قطب عالم است از عیان مشائخ عہد خود است جامع بود در میان علوم شرعی
 و طریقی و عارف بود صاحب کشف و تحقیق و او خود تصنیفات بود در سبب العارفین از ملفوظات
 او است صغیرا بسیار مائل بود و توکل مرغوب اکثر نسبت فطری جبر و آب و میاد و فرود
 کہ چون بجزم ملازمت شیخ از وطن بیرون آمد بہ منزل در سال واقعہ شیخ خود را امید میدم کہ در برابر
 من سہ بود روزی در کشتی سوار شدم و در ویشتہ صوف پوش تہران من بود چون بر ساحل
 دنیا رسیدیم بہمن در پیش در قہر آیین و رفت از چشم پنهان خدا نگاہ کہ بیاسنے پوس شیخ

مشرف شد مہ نیک دیدم کہ جلال اہل ان درویش کہ بہ آب آفتادہ بود۔ ہا منظر و سپیکر شیخ یکسان بود
و در خط و خال و چہرہ و مہرہ ہر شیخ تجاوز و تفاوت نیافت و فات در سال ہشتصد و ہشتاد و دو
مترقوم است +

شاہ کاکو حشتی

خلیفہ نامی گرامی شیخ نور الدین قطب عالم است و نسب قوی و سچند واسطہ با حضرت شیخ نجم الدین
فرید الدیساے پیوند۔ و از شیخ پیر محمد حشتی لاہوری فیض مایافتہ بود۔ و بہ تلمذین و تعلیم خلافت
موفور کرد۔ و در لاہور سکونت زید و کشف و شرف بسیار از مے وقوع آمد۔ و فات او در سال
و ہشتاد و دو مترقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ یوسف ایرچی حشتی

آبائے او از خوارزم بلایرج آمدند۔ و شیخ یوسف اگرچہ خلیفہ شیخ فتیار الدین بودہ است۔ اما از خدمت
سید جلال بخاری و شیخ راجو قتال فیض ہا ربودہ صاحب تالیفات است۔ صاحب تاریخ محمدی
از مریدان و معتقدان او است و آوردہ اند کہ روزی شیخ یوسف در خانقاہ ہنگامہ سماع کرم داشت
و ہمدان محل جان داد۔ و فات او در سال ہشتصد و سی و چار مترقوم است +

شیخ پیار آہشتی

از مریدان سید پادشہ بنیرہ سید محمد گیسو دراز است و ترتیب و میل بخدمت خواجہ گیسو دراز یافتہ بود
آوردہ اند کہ چون او را ملازمت شیخ دست داد فرمود کہ اگر پیش ازین با کسی تعلق محبت داشت باشی
در عرض بیان آری۔ التماس کہ کہ نظر آموختن طریق عشق حاضر آمدم ہر شیخ ندانم کہ عشق چیست
و از کجا مے آید فرمود در اظہار واقعات سابق اغراض شباید کرد۔ نیز بغیر ضریح یافتہ نیست

چند معانی حقائق بر زبان آورده منقول است که او تیرک و تاجر و غلو بسیار داشت اهل عیال و خوا
شب با بر سر دیوار نشسته عبادت میکرد و تا از غلبه نوم محفوظ ماند و بر سطح فرش خار و خشک گشته
منتظر می نشست و در موسم زمستان بر پیرین تن و آب سردتر کرده و صبح خانقاه می سایه سایان
و سقف مراقب مشغول میگشت بقصد در موسم در و طلب بود گاهی بخت و ستراحت
نیاسود و فاقه و در سال شصت و هفتاد منقول است رحمة الله علیه +

شیخ رفعت الدین

پیر بزرگ شیخ نور قطب عالم بنگالی است از بس بزرگ صاحب سال بود و سگفت که والدین
از سگ بازار کمتر مدام تبوکل و عسرت زندگی میکرد و از اهل دنیا فقرت عکلی داشت
رحمة الله علیه +

شیخ النور

پیر خرد شیخ نور قطب عالم بنگالی است در حالت گدایانه سجاوت شهرت تمام داشت که مفضلان
می پرورد و در زبان فرجهی فرج کرده بذل فقر میکرد و خواز گوشت آن چیزه می خورد و رفعت شیخ
حسام الدین از می پرسید که مخدوم زاده عشق چه باشد فرمود مردان حق چشم فراز کرده
می بیند که دوست می آید یا پیام دوست و گرنه کشودن چشم چه حاجت است +

شیخ محمود راجح قدس سره الله

خلیفه پیر بزرگوار خودی خواجه سلم حق والدین است صاحب سلسله سهروردیه شطار به بود
نیز بیک واسطه سلسله خلافت و فی بحضرت خواجگیسود از میرسد و نیز از جاما فیضها دریافت
مساحت تمام عالی بود در بیاضت روح نقیض الشال و غفر و فاقه را بسیار دوست داشت و حاجت
صحبت

امرا و انغیا نفور بود و شهاب العبادت مشغولی بس بر برد و از غایت بیداری مشغولی چنان
غیرت گشت بار بودند و از جمال اسماعیلی مینائی وحدت حقیقت ظاهر و باهر بود و چنانکه
دین صاحب یقین بنیل یقین و ارشاد و بمقام حق رسیدند و وفات او در سال نهصد و هشتاد و سه

راحمی حاشاهشتی

خلیفه شیخ حسام الدین بانکپوری است بزرگ و صاحب بیت درست بود در زمان سلطان
شمس الدین ایتشن جد بزرگوارش سید شهاب الدین از کردیز آمده سکونت در دلی
اختیار کرده آورده اند که راحمی حاشاهشتی در اوایل وضع پاهایان داشت و آخر بصحبت شیخ
حسام الدین بانکپوری پیوست و از جمله اصحاب از زمانه گردید به علم ظاهر بقدر حاجت باج فرست
داشت اما عالمان دین و ارباب یقین در دایره ارادت حلقه اطاعت او بودند و وفات او
در سال نهصد و یک مرقوم است رحمة الله علیه *

راحمی سید نور

فرزند رشید حاشاهشتی است بسیار بزرگ و صاحب سال و کریم نفس بود و مدت عمر عبادت
در ریاضت قه گزانشید رحمة الله علیه *

شاه سید

خلیفه شیخ حسام الدین بانکپوری است باوایل صاحب بیت و ثروت بود و آخر به ترک مال
و منال پرچمت در خدمت شیخ پیوست و بتکمیل خرقة حشافت یافت آورده اند که او
باز آن تعلیق محبت بود و او هم ترک پیوس دنیا کرده به فقر و توکل فتاعت کرد و وفات او
در سال نهصد و سی و سه مرقوم است *

شیخ بهاء الدین جو پوری

از شاہ بیت شاخ آن بیار است غلیفہ شیخ عیسیٰ است در منزل تجر و پائے ستوداشت و بیبا
در ریاضت گزرنمید و خلافت او از حضرت احمیٰ حاد ششم متیقن و معتبر است۔ وفات او در
سال ۹۴۷ھ و چهل و ہفت مرقوم است +

شیخ دینال شتی

مرید و غلیفہ راحی حاد ششم بود و صحبت از حضرت خضر علیہ السلام۔ و فیض باطن از روحانیت حضرت
خواجہ بزرگ معین الحق والاؤلیا حاصل میگرد۔ و بیثبوت پیوستہ کہ حضرت خواجہ بزرگ اُورا
باشارہ باطن بخضر علیہ السلام حوالہ کرد و این ریاست بہندی در مارج الولا یستخرج از
العالیات از مذکور است۔

جب جبک عمر جو حضرت خواجہ
حضرت نبی رسول تولد
حضرت خواجہ حضرت دینا
دینال جو پرگھٹا کنیان
محفی مباد کہ شاہزادہ دینال بن اکبر شاہ بادشاہ در خانہ بہمن شیخ دینال متولد شد
و بادشاہ بہمن نامی شیخ پسر خود را منسب کرد۔ و شیخ دینال در سال مقدم جلوس اکبر شاہ
کہ زمانہ تولد شاہزادہ دینال است در جمیر سکونت داشت۔ و بعد تولد شاہزادہ سالہا
در صدر حیات بود۔ و آخر سال ۹۹۹ھ و نو و نہ و فات یافت۔ شیخ دینال انا جمیر نمود
اما بسبب غلبہ محبت و حانیت خواجہ بزرگ بیشتر در جمیر قیام ورزید۔ و در جوار آستانہ عالیہ
حضرت خواجہ بزرگ بیشتر در جمیر قیام ورزید۔ و در جوار آستانہ عالیہ حضرت خواجہ بزرگ باختر
سوی محل سکونت داشت۔ و در زمانیکہ حرم محترم بادشاہ را بہت مصائب سفر ناگو
و غنظہ آنخیزمانہ وضع محل قریب تر بود بحکم بادشاہ قیام جمیر ناگزیر افتاد و قصر رفیع و بکام وسیع

برابر حجره شیخ بنیاد کرده و نظر همایگی شیخ که خالص از غیر و برکت متصور نبود بر این مولود موقوف
مخصوص ساختند هنوز از آن تعمیر نسخ نشان باقیست و مجاهدان روضه حضرت خواجه بزرگ
معین الاولیا که بجهت جهالت و نادانیت حال شیخ دینال را از اجساد خود قرار داده و به
ولادت شفا نهاده در منزل شیخ موجب بازو اعزاز خود مایه گردانند غلط فاش و تقصیر
است بهلاف و کذا فایشان گوش نباید داد و سلسله پیران طریقت شیخ دینال که از
کتب ملا فیضی بوضوح پیوست نیست شیخ دینال مرید راجی حاکم شاه خلیفه شیخ حاکم الدین
مکچوری خلیفه شیخ نور قطب عالم بنگالی خلیفه شیخ علاء الحق بنگالی خلیفه شیخ عثمان انجی
سراج خلیفه حضرت شیخ نظام الدین سلطان المشائخ قدس سره ارحم +

شیخ حسن ظاهر

خلیفه راجی حاکم شری از خدمت سید نورین حاکم شری فیضها در بر بوده و از ادات درون مدعی و طلبی
شمار کرده و بشایخ و فقر اصحبت گرم داشت غلبه و شهرت شیخ راجی حاکم شری صفا کرده
حاضر خدمت شد و بعد از ادات پیوست و بطلب سلطان سکندر راجه پنور بدلی آمد و بکونت
اختیار کرده و در عبادت ریاضت شاقه بسر برده کافه آنام را از بهنوی منزل حق فرمود و تا
در سال نهصد و نه مرقوم است +

مولانا اله داد چشتی چمنوری

عالم باعمل و فقیه پیشین بود و کافیه و مدارک را به شیخ فرمود و شرف محبت و خلافت راجی حاکم شری
دریافت و منقول است که مولانا به شیخ طاهر باو سلسله محبت مستحکم داشت و ایشان را از
همدم بودند و روزی مولانا انشد و ادب طریق طنز و باب بیت نسبت راجی حاکم شری سخن با گفت
شیخ حسن گفت که در صحبت حضرت راجی حاکم شری افتاده بسلامت نبر آید البته سخن شما

لاکن گفتن و گفتن متصور است الحاصل مولانا ناله و اوج بیت مولانا حسن بن محمد است حاجی حالد شرید
مسائل چند که حل آن مشکل بود در پیش آورد. و حاجی حالد شرید از منصوبه مولانا حکایت آورده
تفصیل اجمال و تبیین اشکال بوجود حسن فرمود. بهماندم مولانا ناله داد سر در قدم آورد و نوحیت کرد و
بر ریاضت و مجاهده اشتغال ورزید. وفات او در سال پنصد و بیست و سه مرقوم است رحمته
تعالی علیه +

شیخ محمد حسن البهر شیخ حسن طایب

جامع بود میان علوم طالع و قال و آیت بود در شایسته نسبت جمال چون از حجره خلوت بر قضا
مشغول جلوه میکرد. هر آنکس که نظر میکرد به انداختن یکبیر میگفت. و در محیط حیرت و تحسین
غرق میگردد و سیه قاصد میرسد توسط داشت. ساقه و درخت در پهنه بنویس بر سر در آمد
انخطا و شام رحمت کشید و بعد تا و شام درون حجره رفته بعبادت و تحقیق کار نماز و فرائض
در سال پنصد و چهل و چهار مرقوم است +

شیخ عبد الرزاق حبهجانه

مرید و خلیفه شیخ محمد حسن طایب است صاحب کلمات و کشف و خداوند خوارق عادات بود. و به اجماع
نبوت و ائمه رسالت اعتقاد تمام داشت و او را بابا شیخ ابان بانی پی مباحثه و مناظره بسیار بود و وفات
در سال پنصد و چهل و نه مرقوم است +

شیخ ابان بانی پی پستی

اسم گرامی عبد الملک و لقب ابان الله مرید و خلیفه شیخ محمد حسن طایب البهر پستی نبیره حاجی حالد شاه است
در مشرق قانس در ریشه انعمت الهی و اوسط دارد. و باب سکه تقریر تبلیغ و بیان وسیع داشت

در قصوت توحید از کتب و رسالہ چند یادگار است با خصوص سہ اثبات لامحدیت
از او است و نیز بر لایح مولانا جسام شرح دارد و میفرمود اگر پایہ نصرت او میان باشند مسئلہ توحید بر
منبر و منار ایستاد و فرمود کہ در او اعلیٰ حال بر اثبات توحید و دلیل و اثبات اکنون نشانزدہ دارم و میگفت
دیر پیش ما بر دو حال مبنی است۔ تہذیب حسی و حسی و محبت اہلبیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و ثبات
آن جامع صفات و رسالہ نہصد و پنجاہ و بیست و ہفت مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

مولانا احمد شوریانی

از اولاد پیر کنار است بحسب مظاهر باطن مرید و شاگرد شیخ سحاق بن شاہ کا کو حشمتی است و از
دیگر بزرگان طریقہ چشتیہ نیز نعمت و نصیب صحبت حاصل کردہ بزرگوار و یاضت عدیم الظہور
و مشغولی بسیار داشت و وفات او در سال یک ہزار و بیست و ہفت مرقوم است +

سید علی قوام

از اہل کمال بود۔ اصل سے اوسادات سوانہ و مرید و حلیفہ شیخ بہاء الدین جوہر پوریت شہر و فتح
بیار داشت۔ بہرین خادم خدمت گفست و در حمت کشید و وفات او در سال نہصد و پنجاہ
ہجری مرقوم است +

شیخ ابو دھن جوہر پوری

پیش شیخ بہاء الدین جوہر پوری بود کہ گیر الشرف و صفات بنایت داشت کہ مے و تیاری کے توام نہایت
اما در حالت حبس چنان قصص میسر کرد کہ جو انان منہ محل تصادم او نے تو استند و وفات
در سال نہصد و پنجاہ و ہشت مرقوم است +

شیخ جمال الدین جمن چشتی

مرید و خلیفه پدر عالیقدر حضرت شیخ محمود رجبین است و نیز شایسته خاندان مرغ از شیخ احمد کھٹو
 دار و صاحب جلال و اهل فضل و کمال بود۔ در یاد حق غلو بسیار داشت۔ و توکل و حیرت
 سر و کار۔ جامع شریعت و طریقت بود و حاوی محبت و محبت دل را انداز داشت و دیدن شیخ ابوبکر
 معین و معاون شمس الدین در دو محنت۔ در آهت مانع و مردان منزل هیت بود و سودا
 عشق در سر و جلوه شایسته حقیقی در برداشت۔ سالها در کج اعتکاف نشست و حصاً
 قلعه پندار و نفس به نیر و نئے ریاضت و محنت شکست قبول عام و تالیف تمام
 داشت۔ جمیع ارباب دل با و اهل بود و صنف مشایخ و یار مہند را بہ نہونی و ارشاد
 تا بہ سراپردہ قرب اتصال رسانید۔ مدام جوئے رضائے الہی و تقلید ارشاد درالت نیابی
 بود و حمد اللہ علیہ۔ زمان جوانی ۹۰ سال نہ صد و ہشتاد و دو مرقوم است و بعضی متکلمین از او

شیخ حسن محمد چشتی

خلیفہ اعظم حضرت شیخ جمال الدین جمن است و علوم ظاہر کامل زمانہ۔ و در امور حقیقت و
 معرفت کمیت و یگانہ۔ آیت بود و جمال شایہ ازل۔ و ولایت بود و از مدائن علم و عمل۔
 خدیو شرب چشت۔ صدر نشین شجین بہشت بود۔ صاحب مقامات علیہ و کرامات
 جلیہ و آثار زکیہ شتاق جمال و تخیل منظر حال مجلس سماع دوست تر داشت۔ در مدینہ بود
 و بہ احوال متمندان طلبہ پرداخت زمان جوانی ۱۰۰ سال و ۹۰ سال نہ صد و ہشتاد و دو مرقوم است

حضرت شیخ محمد چشتی

مرید و خلیفہ پدر خود خواجہ شیخ حسن محمد است امین امانت مانے اولین آخرین و صانع است

اموال خزان صغوت یقین صاحب بود و غلامه آفرینش و آرایش اصل فرع برگزیده هوس
 باگاه آلهی سبط انوار و سهرارائمتناهی صاحب جمال ایشیم - کریم نفس کریم بود و شب و روز
 داشت ایام و در حالت کس و ذوق زندگی میکرد دوست محنت و عدو راحت بود صاحب مراتب
 ضیاء کوره است که چو انجلیب محبت و ارادت نظر زیارت عتبات عالیات در صراطی
 فائز شد و بر مرقده مبارک حضرت خواجه نصیر الدین محمود نصیر الاولیا رسید و دولت پادشاهی
 دست او مصلحت نسنگ مرقده شکافت پیدا کرد و حضرت شیخ محمد درون مزار داخل شد
 چون کنان آمدن آن و حلوا در دست بود و نسکین و عصا و خرقة و مصباح که در پهلوی خواجه نصیر الاولیا
 پیوندد زمین کرده بودید - با و مقوض گشت بزبان روزگار آنکس که بروس او میدید و از تته حال
 و پیرانه جمال میگردد - مولد او احمد آباد و گجرات است و زمان جمال پاک و رسال نه صد و پنجاه
 و شش هجری در رحمت الله علیه +

شیخ علاء الدین بن شیخ نور الدین ابو حنی

از اولاد حضرت خواجه فرید الدین گنجدی الاولیا است صاحب اطلاق حمیده و اوصاف پندیده
 جامع علم و سلم و با اهل دنیا سروکار نداشت و از جمله کسانی خط نفس و آسایش چیز خود
 را فراموش - او با خردیشانی میگفتند و باره حانیت حضرت خواجه قطب الاولیا توسط
 داشت در سال هشتصد و هفتاد و دو فوت شد +

شیخ جلال الدین کاشانی

تحقیق فرمود که در حقیقت کرام شیخ وقت بود - با مشرب حشمتیه داشت مطابق سلوک و
 ظاهر خدایت پرورد ویرانه بسیر میبرد - و از لباس بقدر شتر عورت کفایت کرده بود - و علوم
 معقول و مقول را همه و تحقیقی همه بر لک زبان داشت - میفرمود یک مرید هشتام نام دارم که

در که حبال بر سرینند و اکثر میخواند ع

خام بدم نخته شدم سوختم
صاحب الاخبار الانخيار نموده در او اهل اورا عشق مجاز و بر بود و در اندک نان لعشقی
گرفتار آمد و فات او در سال نهصد و چهل و هشت منقوست +

سید سلطان بھڑا بھٹی

در ویش صفاکیش مرد با همت مروت بود میر شیخ علاء الدین چودھری است از خاندان
شطاری نیز تعلق داشت پیرین قصید و وحشت و سنگیر او بود گویند سپند زبانی در سر سودا
نایب سلامت آورده بود و قبیلها و پیش پادشاه قریا در بر و پادشاه با دگمتہ فرستاد از زبانی
نکور مقارقت ختم یار کند و اونیغ در کربست و از خانه بیرون آمد و جواب داد که زن مذکور
مسلمان شده است باز بمصروف کافران دن چنانچه باشد پیا دگان شایه استماع اینی
و دم در خود کشیدند و در گنج منقند و فات او در سال چهل و نه صد و نه مرقوم است +

شیخ یوسف معترف شاه جوسی

بجانب شیخ اجیر الدین فرید الدین انبیت آید و از دغرقه و کرامت در ورش داشت با شایه
غیبی عازم بیت اللہ شد و در تحبانه بدینہ نبوی حضور و بعد حصول شریارت ہنگام
سحاب و دست و آسیر آمد و اہل عیسال و از وطن طلبہ آشتہ سکونت برمانی و بختیار کرد
وفات او در سال نهصد و پنج ہا مذکور است +

شیخ نطف الدین شتی

شہادہ یوسف جوسی است گویند کہ او در مانہ سال در شکم مادر تکف ماند و اوسفر حجاز

هم رفته بود و بیشتر بیت الله و بیشتر بی مشرت گردید و صاحب سرق و کرامات بود و آثار
از منظر ظهور آید و وفات او در سال نهصد و هشتاد و پنج مذکور است *

شیخ حمزه مهر سوقریشی

از اولاد شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا استانی است و سلسله پیران او خواجه سید محمد گیسو خان
سے پیوندد و صاحب کشف و کرامت و اهل عشق و محبت بود۔ در احوال و خدمت ملک نمک
بود بالآخر بار آورده بی بی ترک گفت و زیارت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا در نیشابور
اجمیر آمد و در آنجا به شیخ حمزه مخدوم که پسر نام او بود و طریقہ مخدوم داشت ملاقاتی شد
و انعام باطن یافت و از آن بعد از شیخ احمد مخدوم شیبانی التماس کرد۔ و در قصد مهر سو۔ کار
نازل قریب سیر فرسنگ است۔ طرح اقامت انداخت و سادات دیر سو که از علوم بی بهره
و از پاسداری وضع آورده بودند تربیت فرمود۔ از کشف و خوارق و حکایت دارد که درین
مختصر کتب النش ندارند وفات او در سال نهصد و پنجاه و هفت منقول است رحمة الله تعالی علیه

میر سید عبدالاول

مرید اولاد خواجه بنده لواز گیسو و از استاذ علم فقه سیر و فنی داشت تصانیف نیز دارد
و بر شیخ بخاری شرح و حاشیه نوشتند اکثر به نواح دکن و مجرات رفت و زیارت مینه مشهور
و که معظم مشرت گردید و وفات او در سال نهصد و شصت و شصت مرقوم است *

شیخ مهسا گلرونی

در پیشه کامل و صاحب حال بود و تربیت از روحانیت خواجه بزرگ معین الاولیا حاصل
کرد۔ آورده اند که او تا مدت است سال خدمت میزاد کرد و جارب کشتی اختیار نمود۔ بعد آن

باشاره روحانیت حضرت خواجہ بزرگ نصرت گشت قصبہ گگر در وقت کوکب زریہ
وفات اور سال یکہزار و سہ ہجری قمریہ آمد

مولانا عبد اللہ سلطانی پوری

اناکابر علماء و اعظم فقر الود و مشرع و عارف و متبع در سیم سال بقرب و بعت بیا کو شیدے
در آو ایل مان بخت سبب بخردم الملک مست از بود۔ اما چون آکر بادشاہ دین الہی ایداشت نمود۔ و
شمس پستی اختیار کرد۔ شیخ با او در جہاد سرگرم شد۔ و از بخت بخت او حکم اخراج از دیار ہند صادر
گشت چپا ہ سفر جہاد اختیار کرد۔ چون باز آمد اور ہوم کردند۔ و در سال یکہزار و شش وفات یافت
رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

شیخ جمال کلانی

در عہد فیروز شاہ بادشاہ بہارت متبع بود۔ اما ہمہ دولت و نبی را ترک گفتہ بہ سلسلہ بیعت نہایت
حضرت شاہ محمد چشتی مشہور گردید و بجای آمد و دیگر نیز رفت و فیض ہمار بود۔ وفات او
در سال یکہزار و سیزدہ مرقوم است

شیخ مفتی خان ظفر آبادی

مرید و سیفہ شیخ حسن بہارست حیاتب تطاعت کہ است بہ درویش و مودت بہ سال جانہا کہ دیدم
بادشاہان و بہات با و میداد۔ اما قبول نکرد و توکل بہ رب داد۔ خیرہ شیخ عبد اللہ شیرا و فرمان بطریق
پنیکش فرستادند ہم انکار کرد و چہیزے گرفت مفتی خان سال ہصد و ہشتاد و ہفتاد و ہشت
رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن طاهر

خلیفه اعظم قاضی خان است از شاه شیرشیر بود و در تعلیم عربی و تعلیم شیخ یگانه روزگار
و شهره آفاق بود و در حلق خدا شفقت پیدا کرد و در پای علم و صبر و پایداری و خلق کثیر نبیض
صحبت نمود و رسید و جمیع درویش حاکمیش بر خصم پس از نظر و قصد گردید و وفات او در سال
نصد و هفتاد و پنج ناکار است - رحمه الله علیه +

شیخ سعدالدین خرم آبادی

مرید و خلیفه شاه محمدزینا است در آداب و نعت و حدیث و طریقت و احکام و دستگیری عظیم است
صاحب تصنیف و تعلق باطن بود و بیای غلو داشت و در علم نحو و فقه و اصول صاحب
تصنیفات عالی است - او را میدان و مبتعان بسیار بودند از جمله ایشان شیخ صفی
صاحب جدد حال و اهل فضل و کمال بود و شیخ مبارک سندیلیه جامع شیخ و طریق و
سرست صومعه کشف و تحقیق بود - وفات محترم شیخ سعد در سال هشتصد و هفتاد و
دو ناکار است +

میر سید محمد کالینی

در اوائل از میر آقا اعلی نقشبندی، مصحح بود چون به هندوستان آمد و زیارت مرقد مطهر
حضرت خواجہ بزرگ معین الدلوی و مقام جمیع شرف شد با شانه و عنایت حضرت خواجہ
طریقہ چشتیه اختیار کرد و در این مضامین دریافت بمقام اعلی رسید و در وجه و ملامت شوقی مرتبه
عالیه داشت هر سال زیارت مزار فیض آثار حضرت خواجہ منعم آمد و خدمت می کرد و وفات
او در سال یک هزار و سی و یک مرقوم است +

سید عبد الحلیل حشتی

بگزیده آفاق بود و بطن ابر دست بحیت بکشد او اما از روحانیت حضرت خواجہ بزرگ
معین الاولیاء تربیت یافته در شب کبریا ان خود میباید بلا واسطه کسی بحضرت خواجہ
سلسله خود پیوند میکرد و وفات او در سال یکیز از پنجاه و سیصد و هشتاد و یک است +

شیخ محمد عبدالرشید جوینی

سلسله امداد است او چند واسطه به شیخ حسام الدین بانی جوینی منتهی میشود و از دیگر حضرات طریقت
نیز انعام و اکرام یافت از احوال شایع عهد خود بود و در آغاز تدیس میکرد و در آخر از بزرگداشت
صاحب تقبسات یافت بود و ذکر چهره دوست داشت شریفه عبت و وارفته سماع بود اشعار هم
میداد و تخلص شمس میکرد و وفات او در سال یکیز از پنجاه و پنج مرقوم است +

شیخ احمد گیسودراز

صاحب سال قال و وجده و سماع و بموجب احش و مناظره اکثر مہد اخت و مسائل غلانیہ میگفت
پیر و طریقہ چشتیہ بود و با خواجہ سید محمد گیسودراز نسبت خاص داشت از بیخمت و رازنی
جود و گیسو نال بود و وفات او در سال یکیز از پنجاه و هشت مرقوم است +

پیر محمد سلون

جامع علوم صوفی و تنوی بود و بواسطه شیخ عبد الکرم به شیخ حسام الدین بانی جوینی میرسد
مردان او صاحب کمال بودند حلقه با و رجوع بود و قبول عام داشت و در دیار بکشد شیخ
عهد خود بود و وفات او در سال یکیز از پنجاه و چهار مرقوم است +

شیخ پیر محمد لکهنوی

پیشانی و متوکل و بشرف نیاید چنانچه بشرفین مشرف است ال او از جنپور است کتبات
علوم دین از علماء دیار دلی و کهنو جده غایت رسانیده و بجیت شیخ عبداللہ دیاج حشتی
مؤلف و مکرّم شد و بخش کامل ربود و وفات او در سال یک هزار و هشتاد و هجری بوقوع آمد *

حضرت شیخ یحییٰ فی حشتی

خلیفه عظم حضرت شیخ محمد حشتی است تکمیل علوم دینی در مدینه منوره پیرسانیده -
صاحب جسد و حال و عاقل و فضل و کمال مرجع اولو الارباب و محبوب اصحاب صداقت
تأسیب بود - صاحب تالیف و تصنیف است آیه نور و صدر نشین بزم قسب و حضور بود و بیرون
پیش او گوش شنود که کمال مرتبه عارفی است - او حاصل بود و شکر راحت و شکایت زحمت
بیش او هموزان بود - هر آنچه پیش گزشت بران قانع بود - در یاد حق از خود فراموش - دور
سکر باده وحدت بخورد و در پیش بسا الهام بریاضت و محاسبه کار فرمائی میکرد و مدینه
در گوشه تنهایی و زایه اطاعت بنشست جمیع خیر و خلاق کثیر - انعام و اکرام از افاضه فیض
دید بود - و بسیاران از کاتبه تیره و تار جیل دانکار - بر آئین او تا بمنزل عرفان و اقربان
گردیدند - مریدان و محبت همان او از لیس صاحب خرق و کمال بودند - و در دیار گجرات علم
صغیرت و طریقت برافراشته - و در دیار شیعہ و اهل بیتان را فرخ داده آورده
که از هر که و همه همیشه تراق و بودند - و در دست و پادشاه و برحق میدانند و وفات
کلیت شیخ کجرات است و خلاصه موجودات و سال یک هزار و یکصد و چهل و یک هجری
متوکل و مکرّم شد - رحمته اللہ علیہ -

حضرت شیخ کلیم اللہ جہان آبادی

برج صاحبی نور الدین شیخ احمد بن شیخ حامد از اولاد حضرت میر الاسلام شیخ غنیابی کبر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ اصل آباؤں سے از ترکستان است۔ پدر بزرگوار او بزمان دولت شاہ جہان بادشاہ در دہلی فائز شد حضرت شیخ کلیم اللہ را شرف جیت ابو سبط حضرت شیخ یحییٰ مدنی است در علوم دینی شہرہ آفاق و در ریاضت عبادت طاق بود آورده اند کہ با حضرت شیخ ابوالفتح تاج قادری ہم نسبت داشت و بچند وصحت اولیاء و فیوض نقشبندیہ از خدمت امیر محترم لاہوری در بر راست کرد و مجلس سماع بسیار خرم و خضیات میفرمود۔ واحد سے از سلسلہ غیر اندر آن وقت باریا بنجے شد۔ و در خانقاہ مسعود و دیگر جمعی گشت تگان راہ و متفحصان غیر آگاہ را چرخ ہدایت نمود۔ و از تاریکی گم گشتگی و غیر آگاہی بر آورده و طلعت جاوید کامرانی خانہ گردانید۔ آثار عالی و اطوار متعالی داشت تالقمین و ارشاد اہل اللہ بسیار میگوید۔ گرمی صحبت او احرار عشق و التہاب محبتیان جان پیدا سے کرد۔ دل مشغوف در بر و دقائق کمشوف پیش نظر داشت از راحت و تہراحت بیزار۔ و ہادر و محنت محبت و فکر۔ امام الطریق۔ سرشار بادہ تحقیق و جام ریت بود۔ بہ رفاہ۔ استکراہ و خصوصیت و منازعت با جمعی جاہ و زمان جو سال اور رسال پازدہ صد و چیل و دو مرقوم است۔ مرقد پاکش در شاہ جہان آباد دفن ہے بازار خانم متصل بہ صغار سنگ مرخ است۔ زبان شورش دہلی محجراہ حاملہ منہم شد۔ قبر باقیست۔ قبرست اسما و خلفائش اہمیت ہے۔

فہرست خلفاء

شیخ نظام الدین لونگ آبادی۔ سید بصری۔ حافظ محمود۔ شیخ جمال الدین۔ شیخ حامد

قاضی شیخ عبد الولی - شاه ضیاء الدین - شاه احمد - شاه جلال الدین - شاه مداری
 ناگوری - محمد ہاشم - آورده اند کہ حضرت شیخ تصانیف بسیار بود - تفسیر قرآن القرآن
 سواد اسپیل عشر کمال الشکول - واقعات کلیدی السماء کلیمی وغیرہ - از حضرت شیخ چہارلپہ
 و دختر بودند - حافظ حامد سید - حافظ فضل اللہ - احسان اللہ خواجہ محمد - نام
 دختران بی بی رابعہ کہ محمد ہاشم خلیفہ حضرت مینکوہ شد - بی بی فخر النساء کہ شیخ عبد الرحیم
 منسوب بود - بی بی زینب کہ در حبس اعتقاد شاہ میر در آمد - و نیز دخترہ چہارم بعد فوت دختر اول
 بسلسلہ زوجیت محمد ہاشم پیوستہ بود - و حال دختر پنجم از نظر نگداشتہ ایمہ فرزندان
 دو دختران از لطن غاتون دوم و دہم مرض وجود آیدہ بودند - قطعات و ابیات در تاریخ وفات
 حضرت شیخ رحمۃ اللہ علیہ -

موسے امت کبیر اللہ عصر
 سال وصالش ہفتاد و یک سال
 بود قبول دو عالم از قبول
 زور قلم شد حشر با ال رسول

ایضاً

فضل و کما شہن میں جودہ
 سال وصالش گشت ہفتاد
 مریم قلب ریش بودہ
 قطب زمانہ خویش بودہ

ایضاً

چو از دلبافر دین یافت
 دو تار نیست بہر سال وصالش
 پیہ گلگشت حنلہ جادوانی
 بر آید مدع از کس چو خوانی
 در عرفان دین موسی ثانی

حضرت شیخ نظام الدین بنگ آبادی

جامع علوم شرع و طرق جائے اسرار عرفان و تحقیق - مرجع الفقہ - بیجاہ العرفان بودہ -

جد و سماع را دوست داشت۔ و در سید طحیرت و سید مستغرق و سید سلیمان پیک او
حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ منتهی میشود۔ و از نمبرگان شیخ الشیخ شہاب الدین
نہر روی است۔ آورده اند کہ بطلب علم بخداست حضرت شیخ کلیم اللہ حاضر شدہ
بعد از فراغ علوم ظاہر۔ در تحصیل امور باطن التساب کرد و محنت و ریاضت ثباتہ کشیدہ
مرتبہ کمال تکمیل رسانید و بہ آثار رفیع و اطوار عیش و مقامات بلند نشان ارجہ بنزد حق
میشد۔ بر او داشت قبول عظیم و دستگاہ کلیم داشت۔ و در دیار دکن نج دل گرفتہ فرود
در بلدہ اورنگ آباد دکن سکونت اختیار فرمود۔ و طالبان راہ یقین و عمیان اثر
دین را بہ رہبری یقین و ارشاد بمنزل مقصد و رسانید۔ صاحب تصانیف بود
اشہر تصانیف او رسالہ نظام التلو است۔ فہرست نام نامی خلفائے گرامی نیست۔

فہرست خلفا

خواجہ کامگار خان۔ محمد علی۔ خواجہ نور الدین۔ مولانا فخر الدین۔ شہید شریف۔ شاہ
عشق اللہ عتہ السلام قادر خان۔ محمد یار بیگ۔ محمد جعفر۔ شیر محمد۔ کرم علی شاہ و مجاہد اینہا کہ
فہرست ایشان معلوم نشد۔ زمانہ و سال پاک در ال یا زودہ و چہل و دو و مرقوم
مطہر در بلدہ اورنگ آباد ملک و کن جو نام و محل کے اعوام است۔ آورده اند کہ حضرت
اوربا حضرت شیخ کلیم اللہ محبت و موافقت بہر تہ عشق بود چنانچہ بعد وفات شیخ
در گوشہ مخول و عسرت و محنت و در گنج تنہائی و نہایت چندی بہرہ بردہ بود کہ اتفاقاً
طلب او بہ طلب حبیبی در رسید۔ و مزید بر آن رحمت محبت ارقت مہاجر بہ پسند لاجرم
بجہت اتمام محبت ظاہر اراض محبت عارض حال شدند۔ و قریب تر از زمانہ محبت شیخ
محل زندگانی ازین سلسلہ فانی اجماع قدس بودانی بہرستند۔ رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ۔ صاحب
مناقب فخریہ آورده است کہ در آن زمان کہ شیخ نظام الدین بخداست شیخ کلیم اللہ
التساب معلوم میکرد و حضرت شیخ از مجلس تذکیر برخاستہ و درون جمعہ کے سخن

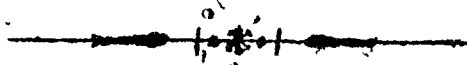
میخواست که شیخ نظام الدین از جانب خود بر حاکم بنویسد و قدم حضرت شیخ نبیاد و عرض کرد
سپرد بتو مایه خویش را تو دانی حساب کم و بیش را

حضرت شیخ از سنان حضرت شیخ سحری مدنی یاد آمد که بوقت عزیمت سفر حجاز
فرموده بود که جواسه زیبا بمنظر نظم نام الدین پیش شما در محاسن تدیس خواهد آمد و شعر مذکور
بر زبان حال خواهد آورد و شما باید که او را به تشریف خلعت و شرف بهجت مشرف
کنید و اینهمه نعمت و کرامت نسبت که بفرماید استحقاق او است ازان روز حضرت
شیخ بدرجه غایت متوجر گردیده در اندک زمان شیخ نظام الدین را بر مرتبه کمال رسانید +

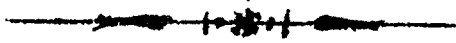
خواجہ الشیرین فخر جهان چشتی دہلوی

سند الاصفیا - قدوة الاولیاء امام المتقین صدر الولايات - محبوب العالمین
محب اہل شی خواجہ فخر الدین فخر جهان چشتی دہلوی قدس سرہ العزیز فرزند ارجمند و خلیفہ
خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی است - عالم علوم صوری و ماہر رمز معنوی بود - ہنگام
ولادتش خواجہ عظیم الشان خرقہ و کلاہ خود باہ از زانی داشتہ بود و در سن شانزہ سالگی
از علوم عقلی و نقلی بہرہ یاب شدہ کجس پایضت عبادت اشتغال فرمود - و
بہنوعی کافرانام سے موفور مرغی داشت و بذیل ظل اعطافش جہان جہان برکات و جہان
بر جہان و جہان شیلین نزول منہ مودہ خلائق از خوان لغزش بہرہ یاب شدہ ناصیئہ ارادت
بر سنگ آستان پاکش سے شود و در ان زمانہ کہ بزیارت روضہ حضرت عجب بزرگ جمہر
نماز شدہ بعد از ادا سے فرائض خدمت مزارنسوئے خانقاہ خریف کہ جانب دکن از مسجد
بزرگ کہ شہر ہی واقع است تو چہنہ مردد با حضرت صاحب سجادہ کہ اولاد پاک حضرت
خواجہ بزرگ بودند تا دیر بایہ دوستی و قدم بچہتی بر جا داشت و چہرین اشنا فضائل و حقیقت
آگاہ شاہ رشید الدین کہ از شاہ پاک حاجی عزیز شہ رفیق حضرت خواجہ سحری مدنی تخریص

رحمۃ اللہ علیہ پانچ فرمود و با خواجہ فخر جہان پیر زادہ بر جادہ صاحبہ و خالقا کردہ یکجا شدند
 در آن زمان و مکان از سنخ کلام و اثر کمال و بیار و در محال و توحید مقال بودند و از
 بندگان خدمت پر یکے را کسوت سعادت و بر و آئینہ صفاء و صفوت پیش نظر و در و بہر
 صحبت حضرت پیر زادہ بر جادہ شیخ الشانح صیغہ علی احمد چشتی اجمیری منہ شرح نما بخت
 حضرت خواجہ فخر جہان گزرا نیدہ بود۔ لکھت قال فی عنبر الادلیاء۔ مریدان مقتدان خواجہ
 فخر جہان را پایا نیت۔ وصال پاکش بہ بندہ یازدہ صد و نو و نہ ہجری
 بوقوع آمد و در دہلی کہنہ بجوار مزار فائض الانوار حضرت خواجہ بختیار یاس یافت رحمۃ اللہ علیہ



آفتاب فلک ایت نیر عظم برج ولایت شیا حدشہ کشور غوثیت و طبیت فخر العارفین منظر
 انوار الصمد حضرت خواجہ نون محمد مہاروی قدس سرہ *



اسم گرامی ہبل بود و لقب پاک نور محمد کہ از حضرت خواجہ فخر جہان یافتہ بودند نقل است لکھت
 چشم محبت حضرت خواجہ فخر جہان بحق ایشان روز افزون بود۔ چون ایمنی مشہور و مشہور
 رفتہ از مریدان خدمت خواجہ فخر جہان میخواست کہ بحال جمیل خواجہ نور محمد تسکین دین بداد
 طلب نماید تا بحیلہ دعوت خواجہ فخر جہان و زمین گاہ مدعا بشست۔ قتیکہ ما حضر آوردند
 و ہر یکے شعل خوردن اتحاد کردند۔ ان مذکور از حجاب غرقہ سیہ بد۔ چون نظر شن بحال
 حضرت خواجہ مہاروی فستاد و چشم ظاہر از حسن صورت مترا دیدہ۔ در دل اندیشہ
 کرد کہ منیلمان خاطر خواجہ باین منظر و پیکہ... از چہیت بقدر آن حضرت خواجہ
 مہاروی ابکشفا بطن آگاہ شدہ فرمود۔ با عیم صاحبہ۔ خواجہ فخر جہان کہ بر حسن جوہر
 فریفتگی و شیفنگی دارند۔ چشم ناقص بین معذور است لیلہ را بچشم محنون باید دید
 نقل است کہ وقتہ حضرت خواجہ مہاروی عارضہ طلب اوراد کہ خواندن آن من لبت یا بی

محسن رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم۔ روزے باندھنا حضرت خواجہ غفر جہان سال شہد
 بود بپاسخش ہر پنجگذا حضرت ایشان کتابت رسیدہ بود نسبت **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 بافصیل یاران و سلوک یاران و قریب قلم خوانند آورد و صحبت ایشان است از صحبت
 خشک مزاجان منفر خوانند بود۔ مے باید کہ صحبت شاد حق ایشان اثر کند و از در
 غفلت بد نمانند۔ یک آدم کہ از شام نام خدا آموزد۔ بہ از عبادت لاری شام است۔ بیچارہ
 محو کسب تکلیف کشید و تا اینجا آمد۔ و دوبار کہ رسالہ شام آن صاحب سلامت رسانید
 حق تعالیٰ جسے خیرش و ہر درین عصمتی۔ و ماوراکا ہے سماع مے شنوند۔ یا با
 قطع کردہ اید گاہ گاہ شنیدہ باشند۔ نہ ساز و عمل توجہ را کرم کنسید یعنی مراقبہ
 یاران مے کردہ باشند۔ بنیت اینکہ گرمی ایشان در جاسہ اثر کند۔ بتجبت کہ مریکند
 شاکر نویسند۔ عادت اللہ بہین تیرہ جاری شدہ است پس بہین تیرہ باید رفت کیفیت
 خود چہ نویسند۔ قال ہم صنعت چہ جائے حال۔ مگر از دعائے صاحب حال تبارک و تعالیٰ
 ہوا مے وصل تو دارم اگر خدا خواہد۔ و در دے کہ معیت برائے رویت
 جناب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم است۔ نوشتہ میشود طریق خواندن این است نماز فجر
 بوقت اول بخواند۔ بعد آن درود را خواند۔ پلا تعین عدد و تاسارق یک جلسہ کند۔ الا
 دوم و سوم بوالدہ خود بستاند خواہند گفت درود یعنی اینست۔ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی اٰلِهِ وَ صَحْبِهِ وَاٰلِ تَبَتِّہٖمُ کُلُّہُمْ بَارِکٌ
وَسَلَامٌ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَیْہِ یعنی غیب فراد و بخواند و بارک و سلم بخواند جاری یا بحکم
 خیر الانام صلوٰۃ اللہ علیہ موجب شکر و شمانست کہ حق تعالیٰ آن محب حقیقی را بہیضا
 ذاتی مستفید ساختہ۔ اتبل حقیقت خویش ستر از ہر اعنایت فرماید و بدرتہیکل رساند
 ایسا سہیلے ترقی بر رخ رفتہ لخص ذابائے استرخاے شریف و مسلم مقید میبارد
 حالا این قدر جرات یک کردم۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ اول سالک بجانب سببہ منورہ۔ شرقیہ

ترا و اللہ شرفاً و تعظیماً متوجہاً بالقلب و الوجه نشیند و از سائر اطراف شعور خود را بکشد و بہا
 یک طے و بہت خود متبرک نماید۔ و از مدینہ منورہ و بروینہ صفت سترکہ عبارت است فقط
 و جبار است و از ان ہم صانع متبرک کہ از ان ہم جبر شریف متوجہ باشد و این درود بخواند
 اللهم صل علی سیدنا محمد النبی الاحم و آلہ واصحابہ و اهل بیتہ و بارک و سلم
 و صل و سلم علیہ و علیہم۔ اول نفس خود را حبس کنند و در یک حبس است و بگوید
 او اکند۔ همچنین تانہ نفس و طریق خواندن بہ پنج و گھر نیست کہ استقبال قبلہ نشیند جسم نور
 از خود جدا ساختہ و حیم نوری شیخ خود فانی کنند و صلوٰۃ مذکور کہ مرتبہ بخواند شغل مفید
 امر شریف با احمد را بطرف است بگوید۔ یا محمد را بطرف چپ و دل ضرب یا رسول اللہ
 زند و ضرب را بطور اسم ذات زند و سلام الا کر امیان محمد اکبر و غریب و محب و حق است
 امانت و حق ایشان خواهند کرد و چندے در خدمت خود دارند۔ و مزاج ایشان در یابند
 مگر توجہ فی الجملہ حاصل اعتقاد و در خدمت شما بسیار دارند پس ہمہ دارند۔ و درین ہر دو عمل
 مذکور شما محنت از نہر کہ کہ خواهند تسلیم کنند فقط

حضرت خواجہ مہاروئے این دو ہر یک بسیار مفید و

و در طہرہ

بصلے ہوتی ہر سیری سے ٹلی ملے جیسے تھو لسی بھنے اب کچھ کہا جائے
 و این بیت ہم بسا اوقات زبان معجز بیان میں آتے

بیت

گلو کہ پیر شدی فوق عاشقی نہماند شراب کہ بہتہ ہستی دگر دارد

دلہ

تمامت گرونی کشی با عزم عشق آسے شہر مت کشد با گر ان را
 میفرمودند کہ ان کال جان عالم است۔ و غور شدن او فنا ہے تمام عالم فرمود

معصیت مبتنی و حدت نیست هر کس را که اعتراض حدت بر زبان صداقت آن
در دل باشد دیگر سبب نیست که موجب زوال حدت او گردد. روزی کسی این بیت
در خدمت التماس کرد شعر حافظ

نقار و پرده ندارد نگار دلکش

تا تو خود حساب خودی حافظ از میان بر خیز
فرمودند اگر پرده باشد پرده ندارد غیر هستی موهوم پرده دیگر نیست فرمود حصار انجام بلیان
است شفاعت خواجہ شفیع الانبیاء هم موقوف به تقاضایمان باشد شخصی پرسید که
جد اولیا و گوچه چه حالت دارد فرمود جسد الیسا حکم بر روح دارد و جسد ایشان را
بجاست روح نگا میدارند چنانچه عالم بدل آن گویا راستند جسد پرواز کنند دلیل
اینست که قوت روح ایشان اگرانی جسد غلبه از این مرگ و دنیا محض از چشم ظاهر پوشیدن است فرمود اول شود
آنکه بوجد نگار دارند از مقام شوم منزل بعید جا دارند و الا نه اگر به مقام شوم وجود بود از وجود هم انکار کرد
در آنوقت خلیفه اعظم حضرت نوح محمد ناز و والد زمین خدمت بوسیده التماس نمود
که کسانیکه مساوب باشند از انکار وجود هم خبر ندارند فرمود این هم درست باشد اما
مشاهده ایشان مظنه است که آنرا مشاهده پیدا کنند و اگر نه منجی از دانه ارکان عقل
خارج است که کسیک ملتان و لاهور دیده باشند از ان تجدد انکار گیراید شخصی پرسید
که در نفسانیت را هم دو اسم هست فرمود آسمان اگر کسی بکند اما ریاضی پیغمبر
که طایع علاج کند باز عرض کرد که من خود مرخص نیستم استخوانم کم فرمود
این هم غنیمت است کسیکه خود را مرخص میباید نگاه بگاه درمان پذیر باشد فرمود که
شغل نفس نفس را باین ترتیب باید کرد که ضمائم الله را با شجاع بخواند تا حرف و
سپا آید و در وقت نفس الله به دم گویند یعنی دم سان دل باشد و در وقت جذب
نفس بودیم گویند بهمان معنی و ترتیب یعنی بوقت جذب نفس الله و بوقت دم بالان
هو گویند که مرغوب و مطیع نیست حکمت اصباح زبان به ارتفاع کام هنگام ذکر

پاس انفس معین تو چه است میسر و خواجہ کلیم اللہ جهان آبادی فرزند ان ارجمند و رسد قلاد
 شرف سجت بخشید و میفرمودند کہ طریقیہ چشتیہ بنی بر شققت ریاضت است و امن
 حضرت مجتہد الاعظم وسیع فراخ است کہ ہمہ را می پوشد فرمود سوار المود شفاء مختص
 بر موی کل نیست بکہ بحق عوام گنج ایش دارد اما امتیاز نیست کہ علی قدر ایمان شفا میرسد
 زیرا کہ انا ایمان کس کلمہ غائی نیست شخصی رسید کہ علما تعظیم کفار میکنند انا اہل اللہ کہ تحصیل کافر و
 یکتا باشد حالاکہ در طریقت و ربیت مخالف نیست فرمود اے در ربیت طریقت خلاف باشد اما اختلاف
 فہمیدن است صفت لہا و طائفہ اہل اللہ ہر یکے را بر دورتی باید دانست آنا کہ عظمت کفار میکنند نظر
 کفر کردار ایشان میکنند کہ چشم عالمان فی غیر از اسبابا ہر چیزے بد نیست اندو اہل اللہ تعظیم حقیقت ایشان
 روا دارند زیرا کہ در نظر اہل اللہ حقیقت ایشان نیکو ماند نقل است وقتے حضرت خواجه مہاروی کو مہم
 تشریف مولوی احمدی کہ جناب عظیم الشان بود حاضر شد و اہتمام نمود کہ حضرت عنایت علی شیعہ
 قدس اللہ سرہ آورده است کہ طحطا المزیں حرآمد علی شیعہ پس حضرت شمارا بکدام جہ
 دعوت میرد اہل جہ سال باشد فرمود کہ از صنف مریدان عالم مثل حضرات اصحاب
 رسول کسے کمتر باشد و از جملہ شاخ بہتہ کائنات صلی اللہ علیہ وسلم سچا کس نہر
 و از ان رو کہ حضرت سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام دعوت اصحاب اطیب خاطر
 قبول میفرمودند ببناء علیہ سبائے مادیاران طریق ماہمین حجت بر تہ سنت است
 شہنشاہن جواب مولوی احمدی لب جہرت گزید و بحال خود سکوت و زبید

مولانا سید شاہ نیاز احمد چشتی

خلیفہ معظم و محبوب محترم خواجہ فرخ جہان است صاحب بازو نیاز و خدیو سوز و گداز در علوم
 ظاہر و بکثائے زمانہ و در باب کشف و کرامت فقیر المثل و یگانہ بہ سماع بسیار غلو و
 و بوجد و استغراق بمرتبہ غایت بالوس لود جمع کثیر از بلاد و امصار دور و دراز در بند ارادت

قید بست اگر گرفتار بودند و بسیار طالبان جلوه شاه حقیقی ابنزل حق رسانید آورده اند و
 پیر بزرگوارش ازین کتب بطراط را به دارالسرور بخت محمل زندگانی بر بست حضرت شاه در زبان
 غیر آگهی و غرضی بود و وزیر دین پاک و الدما حیده خود که را به محضر بود و تربیت و پرورش یافت
 و چون زمان آگهی دستداد و در سن نوزده سال سجدت حضرت خواجہ فخر جهان غنی بخت
 حاصل کرد و بالتفات و توجه خواجہ در اندک زمان تکمیل کرده به تشریف خلافت و شال اجازت
 دارشاد و امور گردید و ولایت مشیخت و عظمت و عظمتش عالم برافراشت و نیز حضرت شاه
 واسطه ارادت به جناب شاه عبد الله بغدادی قادر می تحقق و متیقن است حضرت شاه
 نظم بسیار است کلام دل گذار و مضمون تو حید در باب عشق و محبت و سلوک معرفت بسیار
 دارد و بیست و پنج دیوان بسیار که در زمان بهر دو عالم معروف است از حضرت او مرغوب عالم
 و مطبوع تمام است و در مجلس صوفیان حق آگاه اکثر نغزلیات و یوان بر زبان می آید و حفظ
 وانی و حلاوت کافی می یابند و وفات آن جامع کمالات در سال یک هزار و دویست و پنجاه
 مرقوم است رحمتہ اللہ علیہ و خلفائے حضرت شاه به شمار آید و هر یک عاشق موالی و مولع
 و توسع و تاج و خلافت ارشاد و جانشین و صاحب مقام حضرت شاه پیر بزرگ و حضرت شاه نظام الدین میوی است که با و جانشین
 و لائے رب فو این بگانه آفاق و عسکرم طایر باطن می یابند و محنت و ذوق و حلاوت سر آید
 و در گذار است و نام نامی و سلسله گرامی حضرت شاه بوجود و با وجود و برقرار است و به
 وایت و ارشاد و زهنونی و تربیت و تقویت میان سلسله طریقت مساعی و جمعی و تردوات
 جزئی و مرعی و اردو سلمه الله تعالی برادر خرد و حضرت شاه نصیر الدین که تربیت و تکمیل در
 حسین پیر عالیقدر و ریافته و کتاب مجاهده و محنت اقصی الغایت کوشیده بود
 و جمال پاک و جلوه بیشال داشت صاحب حال و اهل کمال بود و بسبب بعضی حوادث
 از خدمت برادر بزرگ محنت و سختی اختیار کرده بودند و تصبیه بدوین پسند فرمود و در
 متابین و زهنونی و شتافان جلوه حقیقت و دارندگان با وین فقر و معرفت کار فرمایان کرد

و بالآخر قیام دار فانی غیر مطیع شمرده سفر آخرت اختیار نمود و در قصبه دباون پنج فوش حق تعالی علیه
 و از خلفائے حضرت شاه نیا زاحمد یکے میان سکین شاه بود۔ نام اصل غلام محمد۔ و او اہل
 ازاعنیا بود۔ بالآخر ترک اسباب دنیا کرد۔ و طریقہ قادریہ اختیار کرد۔ بعد از ان بشارت یافت
 خواجہ بزرگ معین الاولیا و خدمت حضرت فائز گردیدہ بشرح کثافت بہر افراز و نامور شد
 و پیوند و بودن جیسو راموگر گردید۔ و در انجا فتوح عظیم و قبول عام حاصل کرد و ہما نجا وفات یافت

خواجہ محمد سلیمان تونسوی قدس اللہ سرہ العزیز

سلطان الزاہرین بن العارفین کنز السکین بہتر تاج و جہاں صیب اہان کہ نامی
 و ہم گرامی محمد سلیمان بن زکریا بن عبد الوہاب است۔ آورده اند کہ روزی الہ پاش
 مشکیزہ آب بجانہ خود می میرد۔ و رویتے کہ بلباس زبان بہن دیان معرفی داشت
 در سرازہ اورا بدید و گفت سبحانہ اللہ تعالی شانہ کہ از لطن پاکت سلطان مشارق منار
 بمنصہ شہود خواہد آمد۔ و سلیمان زمان خواہر شدیم و نیکہ کہ پدر بزرگوارش و فتیکہ ازین
 دارنا پائدار بدار التقرار رحلت فرمود۔ عمر شریفش بیش از چہار سال نبود۔ چون بسن آگی رسید
 از علوم دینیہ سیر حاصل کرد۔ و بہرین زمان غلغلہ تشریف آوردی حضرت خجہ ہا و
 و کوٹ مٹھن شہید چنانچہ بہریت ان ائمہ علیہ السلام و حق تعالی بہریت پائیز عزت بر او افتاد منقول است کہ
 حضرت خلیفہ سلیمان جہان دروازم ملائکہ عیہ اہل عالم و مگویند کہ خواجہ فخر جہان خواجہ ہماروی اشارہ فرمودہ
 کہ شاہ بازی از کوہستان مغرب پر پرواز خواہد شد۔ و باید کہ اورا از دام علایق خود وارتیند
 زیرا کہ انعام اولین و آخرین بہ نام نامیش رقم زدہ اند۔ منقول است کہ خواجہ سلیمان جہان
 بعد حصول تشریف بہریت با یار مرشد بر حق قصد دہلی فرمود۔ اما بقصبہ راولپڑی رسیدہ
 بودند کہ خبر جو سال خواجہ فخر جہان جاکزین گوش زد شد۔ کہ دیدہ با جماعہ یعنی خلیفہ خیر
 رستے داو۔ آورده اند کہ بعد اتمام سفر بموجب ہمار شریف توجہ فرمودہ تا چند سال در ریاض

و مجاہدات گزرا نید۔ اکثر فکر چرخ و چرخ لاس و قوت لبی اشتغال فرمودند و بہین
زمان کتب صوفیہ مثل ادب لطیف البین و لواحقہ و عشرہ کاملہ و مضمون الحکم و غیرہ بہت
حضرت فقیہہ صوری و معنوی خواجہ مہاروی گزرا نیدند۔ روزیکہ در جب مد خدا بخش مہاروی
پانہوس بہت آمد۔ خواجہ سلیمان را دیوان حافظ در دست بود۔ حضرت خواجہ بکمال لطف
بخواندش ایما فرمودند۔ خواجہ سلیمان چنان بین بہت آغا کردہ

کمال صنعت مشاطہ شاید کہ روسے زشت از بیبا نماید

با تملع این بہت خواجہ مہاروی از بس خوشدل و مژگشتہ از راہ و فور محبت شوق فرمودند
مگو کہ پریشانی فوق عاشقیت نماید شراب کشتہ مستی دگر وارد
نقل است کہ روزی بر کان نواب غازی الدین خان بیس سماع برپا بود و قوالان غزل مولانا
جام بنیاد کردہ بودند۔

از مدرسہ بہ کتبہ روم یابہ میکند اسے پیرہہ گو کہ طریق صواب جیت
خواجہ سلیمان جہان را ذوق غالب آمد و بوجد درآمد۔ تا آنکہ دست از کار دبار اختیار
برفت و بہان عالم حیرت و بخودی گردوات پاک حضرت خواجہ مہاروی مسیگر ذہن و شکر
خان آلودہ از دیدہ غم دیدہ سے ترا دیدند۔ و تا مدہ بہین حال و احوال در گذشت۔ آورده اند
کہ چون حضرت خواجہ مہاروی را زمان آخر فرما پیش آمد۔ خواجہ سلیمان جہان حاضر
خدمت نمودند۔ خواجہ مہاروی از یاران جلسہ انفسا فرمود کہ از روہیلہ کسی خبر دار عرض
کردند۔ سچ آگاہیہ نداریم فرمود۔ خیر۔ ماشاء اللہ بخود خواهد آمد۔
کشتہ کہ عشق دارد گذاردت بدینسان

میگویند کہ دران ایام خواجہ سلیمان جہان بوطن مالو قسیم داشت۔ شبہ در حاکم
مراقبہ اضطراب در خاطر داشت و شتیاق در دل جائے کرد و در حاکم ملازمت و دولت
دیدار نام آہستہ آہستہ اختیار فرمود۔ و خواجہ سلیمان جہان از بالائے توقف

خلیفہ تین را بر پشت زمین سینداختند بہان شب تیرہ روز تا کہ روکش علیہ کے ماہ خان
 ہر نگار بود۔ بود۔ سے یار و مددگار اپنے اشتیاق و منزل طلب بہادور اشنائے راہ نے
 ملاقی شد و گفت زود برو۔ جسند تیار است۔ القصہ بروز ششم بحال بقرا و قریہ ہمارا
 شہر یعنی سیدہ و سیمت پائین خواجہ مہاروی را انوکے او بے دست فرمود۔
 انگاہ خواجہ مہارو۔ سے سب سے حاضران جلسہ توجہ کردہ اسرا و فرمود کہ من با این رو مہیلہ
 را ز ہمارم۔ ساعتی چند خلوت مقصود است بہ شماع آئینی یا ران جلسہ از ہم جدا شد۔
 و بزیم صحبت و مخبرج خلوت گرم بازاری یافت۔ و خواجہ سلیم انج جہان از دولت وصال
 سراپا کمال بالا مال شدہ غرضت و شہر و واع دریافتند بعد ازین خواجہ مہاروی سفر
 قسیدہ رحال ایزد قبال اختیار فرمود۔ و در تاج ہر روز مدفون شد۔ رحمۃ اللہ علیہ منتقل است
 کہ سوزے و مخالفت شہر یعنی پاک شین مجلس سماع بر پا بود۔ بیک ناگاہ خواہ سلیمان جہان ہم فرمود
 مولوی نور احمد صاحب باقسام استفسار کرد فرمود کہ زہر شان کیا کان و خواجہ گان ماکرانیہ
 علوہ پایہ خص علیہ السلام را درین بزم عالی یارے دم زدن و مجال ہنسا دن ہمیشہ
 خستہ کہ از مصائبت یاران جلسہ جائے قرار یگیرد۔ اما شرف حضور ہی بزم گرامی از دست
 نمیدہد ہر شاہ معنی خندہ و خستہ یارے آمد۔ نقل است کہ سید احمد مدنی حاجب حریم ہم
 رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم با پیام حضرت ختمی پناہ و تونہ شہر یعنی آمد۔ و سلسلہ
 بیعت معزز و مہربا ہی شد۔ و خواجہ سلیم انج جہان اورا بشیخہ خلافت مشرف کردہ
 و واع فرمود۔ نقل است کہ بعل خان بلوچ والی ہند و مدبر ہان حکومت خود و عجزہ از قوم بلوچ
 براہ پیدا و گرفتہ مجبور۔ و بولے نام شریع صاحب تکرور و ہزار قوم بلوچ بیا و خواہی پیدا و بخت
 خواجہ بیجان جمع آمد حضرت اعلیٰ بر حال و احوال ایشان اطلاع یافتہ بختی از بندگان خدمت چنان کہ پیام فرستاد
 تقدی و تسلیم اجتناب کردن نصیحت فرمود۔ او عرضہ طویل آید و تزیین تخریر کردہ فرستاد
 چون شہر و مطالعہ و آذین گین جان مذکور کہ بر صفت افہ علیضہ منقوش بود بہت حیا

مالیده و در آن خستند و در میان حالت قهر و بان آوردند که ملک بخت و دوش است هر که را
 خواهد رسید بد فرستد آن خبر آوردند که قریب به چهار هزار سوار از سمت خراسان تاخت آورد
 و مال و حسنات عجب و بخت لعل خان در معرض نسیب و تالاج رسید و او خود هم بدست غنیمت رسید
 و تکیه شد به نقل است که لاسد خان حاکم ملک سنگه و در شمار نشه غرور و کبر آنرا بنده گان خوار و امید
 مطلوبان چند بخت چشت فریاد رسانیدند روزیکه خان بخت دست حاضر بود به نظر آفتاب
 و هندی بختهاست چپ با و گفته فرمودند که اگر از ازار و تسم دست بازنداری فرماندهی ملک قیوم
 سکه خواهد رسید بخان که از دولت سعادت و کرامت اولیا منکر مطلق بود و برگشته حضرت
 گوش نهاده تا آنکه عجب از موصیایم چند چند کعبان با و تین و آ ویز و دلیرانه دست نیز
 مروان بکار آورد و سپهر کردند و حکومت ملک با و اقرار گرفت نقل است فرموده خواجه سلیمان
 جهان که دعوی مرشدی و مولائی کسی را نمیزید که در دور جغتو و از خبر داری بنده گان خود
 غافل نباشد و بر حال و احوال ایشان توجه فرماید و به اعانت و حمایت پردازد و درین
 عمل مولوی سلطان محمود که صاحب ارشاد و بود و التماس کرد که آنکه بنده را با جازت محبت
 گرفتن موقوفه اند اما بچنین صفت توت و خود نمی بینم پس حال آنکه چون خواهد شد ارشاد فرمود جلال امارت
 بیعت نفس بزرگ است بهر وقت و محضر و شایسته حضرت غایب گمان جان مراقب دید که بفران یا ده اندازید خسته بود
 از ملا محمد عابد پزیده که غیر قه چست عرض و کرد بر آن جهان با صبر و حید است حضرت ایشان را بر حق مقدم است
 خواجه سلیمان جهان بسیار پندیده و کرنا حضرت الطایب سجاء آورند که در آن حال حاضر فرمود و حضرت خواجه
 سلیمان جان فرموده خدا خیر کند از آن وقت مرض نه خارج شد و در روز و ترقی گفت با اینهمه اوقات
 خلع واقع نشد تا آنکه شدت مرض تقاضا کرد و ناگهانی و خوف بخت غایت رسید
 رفتی که زبان و حال قریب تر بود حضرت خواجه سلیمان بیکار سلام میکرد و دست
 حق پرست بر سر نهاده تا آنکه نشانی پدید آمد که شایان چنین حرمت و سلام
 باشد چون وقت تبعید فرا رسید با اشارت در اول نماز مشغول گشتند و او را و همراهمانند

بعد از آن رفتی توجہ سبحی حضرت خاجہ امتوجہ فرموده استفسار کردند که کیست این صاحب محبتی
که حاضر جلسه بودند التماس کرد و قبلہ الہ بخش صاحبزادہ شماست انکہ حضرت خاجہ بابا بل
دور سیدہ عرض کردند ہنگام محبت انعام است بندہ را قبول فرمایند کہ در خدمت فقیر
و محاورت مزار سعادت سردی و دولت ابدی دریابد بہستمع اخنی خاجہ علیا جان بسیار
خوشدل و از پس سر گذشتند و حضرت خاجہ ہاراد کوٹ اطفا و عاطفت تنگ تر
گرفتہ و نعمت ہا علیا اولین و آخرین تفضیل نموده لب پاک بر بہرین مبارک حضرت
خاجہ مانہا دہ و تخت فیہا مین منجی بزبان حال او فرمودند و بعد ازین قامت پاکد آ
کر دہ پایہ پاک دراز کردند و جان خود را حبا نان سپردند **اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ راجِعُونَ**
فہرست خلفائے حضرت خاجہ سلیمان بن بسیار است۔ اما اشہر ترین خلفائے کہ شرف
حقیقی علم شیخت بر فراشتند چہار یار بودند *

اولی محمد یاران کہ صاحب جد و حال و خدیو کمال بود۔ در نشہ بادۂ حق محبت شہ
دور نقد مر خرق و کرامت نامور و نامدار *

دویم مولوی محمد علی کھٹوی کہ دل داغدار محبت و جگر جراح شدہ سیدہ پیکان دشت
ولدادہ وجد و سماع جان باختہ لغارف حقیقت شماع طبع سلیمان جان۔ و جہان مطاع
مستغرق تلزم تفرید و تجربہ شدہ اور در پایہ تعریف و توحید *

سوم حافظ محمد علی شاہ خیر آبادی جامع محبت و عشق۔ خواص دیے فنا فی اللہ بسیار اوج
بقا باللہ صوفی صفا کیش۔ درویش سیدہ ریش۔ بہ فقر و سلوک منحرف و بحر ق عادت
مشہور *

چہارم مولانا احمد۔ حاوی شریع و طریق خازن خزانہ کشف و تحقیق مخمور حکمہ عرفان و
سرست کیف حدت و بہت ان رحمۃ اللہ تعالیٰ اجمعین *

مولانا نور محمد ناز و والہ

خلیفہ اعظم و محب محترم حضرت خواجہ نور محمد مہارویؒ است۔ ہم از دوساز و یار غار شیخ خود است
 عالم غلو مسمی ماہر رموز سمی حقیقی آورد دانند کہ او را آغاز عریضہ متنصن بہ اشتیاق و فخر علیہ
 اداوت بحضرت خواجہ فخر جهان فرستاد۔ جو ایش دادند کہ اگر تمنائے شرف بہیت است
 بہیما نصاحب نور محمد مہاروی در خواست باید کرد۔ بوصول جواب بائصال مرتضیٰ وضع
 مہار خود و شرف پائیموسی حضرت شیخ دریافت و تشریف بہیت حاصل کرد۔ و بہ اندک
 زمان اکتساب کامل دستفادہ کردہ کار خود تکمیل رسانید۔ نقل است کہ ایشان قبل وقت
 مرگ بسیار آن خدمت فرمودہ بودند کہ دم آخر اول قوالان گفتن اشعار عاشقانہ مگر کم باشند
 دوم گویند سپید فوج کنند۔ سوم دو چہارتن ذکر اسم ذات بطریق جہر جاری دارند چون
 ہنگام در رسید۔ و آن عاشق پلک باز جان حجب مان سپرد۔ تا مبدقین لفظ ہو جو از قلاب پل
 جاری بود۔ و مردمان کہ جمع بودند صدائے شنیدند۔ تا یخ ذرات آن برگزیدہ آفاق
 ششم جادی الاول در سال ۱۷۰۴ دوازده صد و چہارم رقم است۔ و از حضرت مریدان و پیروان
 بسیار بودند و سلسلہ پاک او بہ نور برقرار است رحمۃ اللہ علیہ۔

قاضی عادل محمد بن قاضی محمد شریف

خلیفہ رشتین محبوب و نشین خواجہ نور محمد مہارویؒ است صاحب علم صوری و معنوی کا
 دوز باطنی و ظاہری و مائل و شیفته و جد و سماع بود۔ از آبا و اجداد او شیخ خانقاہ داری
 مستمرہ جاہلیت۔ آورده اند کہ او بعد تشریف بہیت در اندک ایام بہیت ام عالی و مضع گرامی
 فائز گردیدہ بقدر تکمیل رسید جمعی طالبان را در سایہ تربیت خود بہیت ام قرب حق
 رسانید۔ خلفائے بسیار بودند کہ از تلقین و ارشاد و کلمات نرہ دورع برافراشتند

وفات آن صاحب کمال در سال دوازده صد و بیست و نه مرقوم است و بعد وفات ایشان
 خلیفه و فرزند لبند قاضی احمد علی سراج اده شیخت و ارشاد و تکمین فرمود و به هدایت طارش
 خلق خدا را تهنیتی کرده و درین احوال حضرت شیخ غلام فرید که صاحب نبل و ایشاد و اهل درد
 و خطر است بر جاده شیخت قیام دارد و سلسله اجداد کرام را رونق تازه و زینت عظمیه
 سلمه الله تعالی ۛ

حافظ مولانا محمد جمال

از اعاظم خلفه آنخواجہ نور محمد مہار و سیت عازن و کمال صاحب جد و حال و خدیو کمال و
 مقال بود و قادت در راز و خدمت شیخ لبر بود و بیعت او با شاره روحانیت شیخ ابو الفتح
 رکن الدین نیرہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ملتانی رقم نموده اند منقول است کہ حضرت شیخ
 قسمت جامہ و نان با و معوض بود و احوال برکت شتال او بسیار است کہ درین مختصر
 گنجایش ندارد و سال آن بزرگزیدہ ازین و متعال در سال دوازده صد و بیست و شش
 منقول است و متعال خلافت او بہ شیخ خدا بخش سے رسیدہ بود کہ بعد سال شیخ و
 اول سے حق تلقین و ہدایت سے جمیل بجائے رسانید و در سالہ اسرا کمالیہ کہ اقوال حافظ
 مولانا محمد جمال از نظر مولف گذشت بطریق اقتصار نمیت فرمود و در وضو مانند جوانان
 زودی باید کرد و در نماز پنج وضو عینان - عجز و کم سار - روزے بسیار میر شاہ نماز با مدا
 بہ عجلت ادا می کرد و آداب قیام و قیود ملحوظ نہ داشت فرمود و بر خوردار تو و دردت قلیل
 نماز را چوبہ بطا و زوی - من جیہ از صد سال بخونم و بزودی در ضبط آوردن نمیتوانم
 میفرمود و الوضو علی الوضو علی الوضو است و میفرمود کہ شیخ رکن عالم را در سلسلہ شیتہ
 از حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا اجازت است - و میفرمود کہ از جملہ یارین حق سبحا
 تعالیٰ بحضرت تونوی فضیلت تو کل ۛ اداہ است ۛ

حضرت خواجه بخش خشتی تونسوی باریک الله تعالی بقاءه

گوهرت ابرو قلم معرفت بر سر آرائی و بیجم اسرار حقیقت اسوه اصغیا - قدوه اولیا - شریک
 اصحاب قسب و حضور شمع شبستان انجمن لایعربش دنا و مولانا حضرت خواجه بخش خشتی تونسوی
 باریک الله تعالی بقاءم بسیر و صاحب معیت ام حضرت خواجه سلیمان جهان است - آیتیت یاز
 انوار آلهی و اسرار انصافی بر جاده شریعت قدم استوار و بر جاده مشیخت و طریقت اقتدار دارد
 و گرمی بزم او کس و دهری نفس و زهره بر هواد هوس را محروم ساخت و آئینه خود بینی پندار از
 حرقت جلال و بکاهت خاکد تو حید و تغیر پیکر موزون او بے کم و کاست - شریعت عرفان و معرفت
 بر قامت زیبای او است آهر خلق حسن دارد و نخلان پیرن کسوت صوف او بر اطلس و پیما
 نشان حرف میزنند و به دوستیاری باید توکل و پایداری مایه استثنای سمنند بادشاه میکند
 الحق قوت پاک او است جمع صفات و مظهر کمالات است از جمال و کمال اولیا و صوف پرش
 و خرق و عادات اصحاب حق برین حق نبویش یاد میدهد

لے چهره زیبای تو رشک بتان آفری
 آفاقها گردید ام محسوسان در زبده ام
 هر چند و صفت کنیم در حسن زبان بالاتری
 بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیز میگری
 شمس ندانم یا قمر یا زهره یا شستری
 فقیر مولف بشرت بعیت افتخار دار به هر چه که هوس نیل نمے گزارد و از فیض خدمت و
 صحبت آن جناب لایعربش و سر باید دانش باز میدارد و با وجود همه شمس مستندی و سر پای از روی
 جذب ناکام - و سح ناکام با نجیام نمیرسد بهشت که بخت مساعدت کند و رفیق حق رفاقت - تا
 ازین داد و گیر خودی و ذر و آرائی در گوشت مشقت استخوان ابله رگمان کوهی تونسند نما - و
 گفت خاک را غبار را و در دستان حق آگاهانم - اما سر نجیام انهم بر گوشه چشم رعایت و
 درخواست خداوند گارم شکر و خوف است بقول حافظ شیرازی

توبہ نگاری چو گدایان بشر طر مذکن
 که خواجہ خود روش بستہ پروری داند
 در آن زمان که خواجہ ماتہ قریب زیارت تہات علیات نہمین دار اخیر اجیر اسیر آ
 و شادات گردانیدہ بود بندہ نادرم خریدہ۔ در خلوت و جلوت شہر حضور سی داشت اللہ اللہ
 نہیہ زمان بود۔ فی خیمہ مکان کہ غیر از انوار و تجلیات برکات و حسنات چیزے دیگر ہدف نظر
 و بوفور اکرام و نعام و بندہ پروری و بندہ نوازی آن محسنہ دم آنام و خودیہ شہت زید کامیابی جادہ
 مقدونہ جال داشتہم آن نام مصر خیمہ ام کلبہ احرا نم بودہ گوشتہ کھانہ من باغ شہادہ انجم سپاہ ہر
 میکہ در آواز باد و تابہ بصف شب آنفت در هجوم و اژدہ نام عام از کثرت حیران خدمت میشد
 کہ یکے بر دیگرے مے ہفتا و بعضے طہن سال و مردمان حنیف اسحاق بانہال میشد
 و نخل تماشائے قدرت حنہ و اوقاف قبول خواجہ ہایہ حضور بدین داشت و نشینیدن و
 بعد آنکہ از خدمت مزار حضرت خواجہ بزرگ مخین الاولیا خلعت نصبت حاصل شد بنظر
 زیارت حضرت خواجہ سراج الاولیا عدم گجرات رمود۔ فقیر ہر کاب بود چون بہ تعصبہ نہانہ
 رسیدند دارادہ پاک پٹن کردند ظاہر شد کہ راہ آہن خرات است و ہر کالہ کسک بخار در معرض
 توقف ہاراک تمنغنی خیلے تعمیر و یاس عاید حال ہر اہمیان خدمت گردید۔ فقیر سبابت
 عرض حال نمود۔ فرمودند کہ رجوع ما بحضرت پیران ما است نہ ہر کالہ کسک بخار شامہ۔ القصہ بعد نماز
 مغرب شخصے از قوم ہندو کہ لالہ رام نام دارد و اہتمام تعمیرات راہ آہن با و مفوض است بمحل
 شد و ازان رو کہ پیشین با و شتہا سالہ دم خیلے زحمت کشید و در تواضع باز کرد و گفت کہ یک
 کالہ دستے دارم اگر ہر شام پند فرماید چارتن را براحت تمام تا بہ پاک پٹن سے ہر دم باز نہ آرم
 با تہیہ اینی مسرت شدم و بدل آردم کہ خیر حضرت خواجہ با۔ دصا حیرادہ محمود۔ بنسختہ کئی تا بہ
 مقصود آمد و رفت خواہند فرمود۔ و درین دیار غربت و مسافرت این ہم غنیمت است۔
 چون شہر حضور سی باقم۔ و عرض داشت کردم۔ تبسم فرمودند۔ کہ اہل معرکہ را از شہر زیارت
 نمودم دہشتن و تنہا رفتن مخش نمے آید۔ خیر برخواستہ رفتم و بجایے خود نشستم۔ تا آنکہ قریب

بیک ربع شب نگذشته بود که بهان لاله رام پر به بالینم رسید و گفت که بهشت نزل کا که دست
غیر طلب بدو باعث ضروری از چوکیات قرب جوار در رسیدند و برائے سفر بست
بهشت تن کفایت میکنند پس که او سخن تمام کرد و بخدمت رفتم و عرض کردم مسرور
شدند و به مردان بحر که قریب به بست و چهارتن بودند امر فرمود که جدا از فریضه بادیاد سامان
بفرست کنند القصه علی اصباح بر کافض انتساب تا به بن رفتم و دولت
زیارت مرارات پیران سلسله نصیب ما گردید و از انجا عزم احمد آباد فرمودند و بعد از آن
عبادت عالیات عثمان عزیمت بصوب اورنگ آباد معطلون فرمودند و تغییر دیگر در او
طریقت محمد یعقوب خان که از علماء و عیالان اجیر است عز رخصت دریافتیم درین
چند روز سفر حضرت خواجہ اچندان نوازش و اکرام فرمود که گفتن نمی آید آری خواجه
را شاید که بهشت گان بخشاید نه

خوش آنکه تو باز آئی و من پائے تو بوسم
در سجده فتم خاک تم مائے تو بوسم
آنجا که تو رفتی نفسی جانے گزفتی
آنجا روم و گریختن آن جانے تو بوسم

فرع ثانی اصل دوم باب سوم

خواجہ سید الدین احمد صابر

مهر پر توحید و استغراق به خیل برگزیدگان آفاق واقف علوم باطن و ظواهر علامه الدین احمد
خلیفه اعظم و امام حضرت خواجہ فرید الدین فرید الدین است و آوازل حال خدمت
قسمت نگار با و مفوض شد آتا مدت دوازده سال از طعام مطبخ یک دانه در دوشین نیندا
برادر اکاب یعنی حضرت خواجہ فرید الدین مسرور گشته به لقب صاحب دست از فرموده و به پیشین
خلافت مفتخر نموده و به حکومت ملی مشال نوشته با و مفوض گردید گفت که اول بخدمت خ

جمال الدین بنوی رفته نقش نگین شیخ بر پیشانی مذکور گرفت قصد دلی گسند آموخته اند که
چون خواجه صابر به اینسی رسید در حالت شکر و ذوق که دمام مزین چال او بود به سواری
چو دول اندرون خالفت شاه برفت و از چو دول فروغیسا در هر چند که ازین ادای غیر معلول
خواجه جمال مکرر شد آتا مادر خانقاہ استقبال کرد و بر حسب رجاے وارد و با هر که نماز نشاء
او کرد بعد از شروع از نماز خواجه صابر پیشانی حکومت از کیسه پآورده به خواجه جمال نمود و
نقش نگین خواست کرد و آنوقت یک گاه با تندی و زید چراغ گل شد خواجه صابر بغیر پیوسته چراغ دم کرد و چراغ
بلور خست خواجه صابر به پیشانی جمال انداخت و خواجه بگرفت پاره کرد و فرمود که بچا که دلی تاب آتشین چنان
شمارد و خواجه صابر بشنید این سخن و غضب آمد و فرمود که تو مثال من پاره پاره کردی پس سلسله شرا
پاره پاره کردم پس سید انداز اول با آخر گرفت از اهل بعد ازین خواجه صابر را انجام خص گروید
و بعد ازین سید به حال و رخصت خواجه بنیال اولیا عر ضداشت کرد و بعد از مرور ایام
چند خواجه صابر به اجازت خواجه فرید الدین سیمت کلیر توجیه کرد و به خواست سکونت در نزد
و هدایت خلق خدا سعی مؤثر بحیال فرستاد و کارای نه نمایان کرد و سال وفات آن
صاحب کمالا ششصد و نوزدهم قمر است رحمة اللہ تعالیٰ علیہ

شیخ شمس الدین ترک یانی پتی

مرید و خلیفه بزرگ خواجه علی احمد صابر است صاحب مآلات عالی بوده و در این قریه داشت و
صاحب سیر الاقطاب میفرماید که او نسبت به ملافت به خواجه بنیال اولیا هم صادق است
چون خواجه علی احمد صابر رخصت یافت و در قصبه کلیر رفت شیخ شمس الدین بنیال هم معیت اختیار کرد
و بیشتر در خدمت خواجه علی احمد صابر بسر برد چنانچه بعد وفات خواجه علی احمد سلسله صابر به
بنام او توط نام یافت سلسله نسب او به امام خلیفه بن علی مرتضی کرم اللہ وجہہ تسمیٰ میشود و
آورده اند که از خط کلیر فراق گرفت کرده در قصبه یانی پت سکونت اختیار کرد و در

علوم ظاہر و باطن شیخ لقی الدین طے نموده۔ و در حرا و بیابانهاست که سکونت و زریه و بند بخت
کشیده و دروائے ریاضت و طاعت حق سبحانه تعالیٰ که کوشید منقول است که او در حرا
بود و شب جمعه در مسجد وارد شد مسلمانان مجلس اذان میگفتند۔ و با و جم گفتن اذان و خواست
کردند پسید که سبب تکرار اذان چیست گفتند که بروایت قوی با رسیده است که اگر شب جمعه
بهفت بار اذان بگویند حق سبحانه تعالیٰ از آفات و بلا بندگان را محفوظ و محروس دارد و فرمود
مدین کار مرا معذور دارید۔ زیرا که اگر کسی خدا را بنظر آسانی و آسائش خود ستائش کند
بنده خدا نباشد۔ نقل است که او را با شیخ نور قطب عالم نوبت ملاقات است و او ده بود۔ و با شیخ
فتح الله او دهی هم صحبت او موافق نیامد۔ زیرا که شیخ فتح الله طریقه زاہدی در پیش داشت
و شیخ احمد در شرب عشق و محبت متغرق۔ چنانچه مدتی در گورستان تکیه زد و بر سرت خود قبر
کا ویدہ قریب شش ماه در آن قبر مشغول ماند۔ نقل است شیخ احمد میفرمود که منصور ظروف عالی
نداشت۔ از بخت ماده اسرار بیرون زد۔ مردان حق کسانند که دریا مانوشند و آرونغ نیارند
و نیز میفرمود که لطف می گنجوی شاعر ناقص بود و از آنکه گفت بشعر

صحبت نیکان جهان گشت خوان غسل خانه زنبور گشت

و میگفت صحبت مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم چنانکه صحابه را بود۔ صاحبان حال و خیر
مشریان کمال را اکنون حاصل است۔ آورده اند که او مسجد جامع پیش از بهر بیت و جارب
میکشد۔ آنا نمیدانست که مسجد جامع کدام طرف است۔ چون میدان او۔ ذکر لفظ حق
به چهره میکردند۔ بر سر آئینه ایشان بهریت در سلسله او مچو داشت که بهر کار حق حق حق
گویند۔ و میگفت که ذات پاک حق بی نام و بی نشان است اگر اسمی از اسماء آن ذوات
پاک را اطلاق کنیم بهتر از اسم حق نباشد که معنی اسم حق سزاوار همه کمالات و ذابیت بذات
و در سالہ الزار العیون شیخ عبد القدوس در توجیه این اجمال سخنان حضرت صلاح ایشان
گفته است و مشهور است که چند مردیان سلسله او بر همین کلمه جان داده اند و در خانقاه او

از غیب بین نمائی آمد و فات او در سال شصت و نهم بمقتضای مرقوم است رحمة الله تعالی برت
خلفه نامدار و عیالیت *

شیخ محمد عارف فرزند دبند حضرت شیخ و شیخ محمد بنیر حضرت شیخ و شیخ عبد الستار
شیخ جلال الدین تھانی سری و شیخ عبید الغفور عظیم لوری و شیخ جان جنپوری و غیر هم
رحمة الله علیهم اجمعین *

شیخ شبلی بن شیخ جلال الدین پانی پتی

خلیفه معتبر و بزرگوار خود است جامع علوم بعینت و طریقت در شرب فقر نشان عالی شد
و به تخر و تفرید یگانہ و به شوق و محبت سیتائے زمانہ بود و هر دو یائے او به جبه مرض
بیکار بودند و اما در غلبه سحر و جادو و عیب که هیچ آسب بر پائے او موثر نماند بود و تخلص میکرد
نور و در خیالت عم بزرگوار او شیخ ادریس در رسید فرمود که با شبلی از بهشتن تو
در حلالش شور و بخیزند و میگوند که شبلی که راست خود آشکار میکند با شماع منجی شیخ
شبلی بن شیت و تا آنکه در حد حیات بود گاهی در عالم تواجد قیام فرمود و بیدار
تشنه ناده حیق اسیراب و کم کرده ران مست ازل تحقیق را بمقام حق فائز کرده و هدایت ملقین
او عام بود که کسی محروم نماند و فات او در سال شصت و نهم بمقتضای مرقوم است رحمة الله علیہ

شیخ بهرام حشپی

خلیفه شیخ جلال الدین پانی پتی است بکمال سکونت بر ناه ختیار کرده و بار یکم شیخ
در بیابان اقامت فرمود صاحب سیر الاقطاب آورده است که حکم قصبه در تفریدی
عجایران پرواخته بر سرین که در جبه سانس ایشان بود و به اوده ضبط کردن زمین مذکور دارد

مجاوران فماید و آه آغاز کردند - بیک ناگاه حاکم مذکور از پشت فرس بالا شد - و در هوا حلق است
و بعد ساعتی بر روی زمین فماتاد و قریب بیال رسید - آنا بالا آخر شفاعت مدعی مجاوران
صحیح گشت و از اراده ناصوات خود با آده - در خدمت مجاوران سحر موفور حلقه رسانید
سال وفات او هشتصد و پنجاه و چهار هجری مرقوم است +

شیخ عارف حشپی

خلفا الشریفید خلیفه اعظم شیخ احمد عبدالحق است بعد وفات حضرت شیخ بر سر شریعت
جلوه فرمود و طالبان حق را در مقام مقصد رسانید صاحب راج الولایت آورده است که شیخ
عبدالحق را چند پسران بوجود آمدند - آنا در صد حیات نمانند بالا آخر شیخ عارف متولد شد و عمر بیست
و شیخ عارف صاحب حال و خدایو کمال عابد و مویع بود از آن پس بوجود آمد - شیخ محمد که در تبریز تفرقه
مثال خود داشت - با خصوص شیخ عبد القدر من گنگوی از مریدان او است وفات او در سال
هشتصد و پنجاه و نه هجری مرقوم است رحمة الله علیه +

شیخ بختیار حشپی

از مقربان اماران شیخ احمد عبدالحق است آروزه اند که در آغاز حال تا مدت شش ماه شیخ بختیار
شام و سحر در خدمت حضرت شیخ عبدالحق چهارم نشید - آنا هیچ التفات نکرده - پایا کلی
روز به نظر لطیف بسوی او کرد و بمقربان بر سطح زمین بنینداخت و چند حالت و کمر بخوبی
بسر برد - بعد از این حضرت شیخ یک جوعه آب در کام و دهن او تراوید که بغور از حال شورش
و بخوبی در گذشت به مقام امتیاز و وقوف فائز گردید - و به تکمیل تربیت مشرف شد وفات
در سال نهصد و ده مرقوم است +

شیخ عبد العتدس گنگوہی حشتی

مريد و شليفه شيخ محمد بن شيخ عارف بن شيخ احمد عبد الحق است صاحب علم و عمل جامع
اصول شریع و طریق سهرشار باوہ تحقیق بود۔ اگر چہ نسبت ارادت ظاہر بر شیخ محمد و شہادت
اتاریست وکیل باطن از حضرت شیخ احمد عبد الحق متحقق است بہ روحانیت حضرت
شیخ پیوستہ بود صاحبان تصبیف است۔ آورده اند کہ زمین مے کاوید و جو محاش میسکو
و اگر حیثیت زائد مے بود بذل فقر میسکو صاحب اخبار الانخیا میفرماید کہ اور امر پیدان
بندگان بسیار بود و از انجملہ شیخ بہروز بود کہ در اوائل حضرت زنگیزی مہر و کار داشت بالاخر
فیض و لغات شیخ تکمیل یافتہ بہ تہذیب علم فائز شد و یکے از مہریدان او شیخ عمر نام داشت
کہ بسیار صاحب نسبت و محبت بود۔ و در وقت اعلیٰ کار فرمائے میسکو۔ و حضرت شیخ را اولاد
بسیار است و فات و سال نہ صد و چهل و پنج مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ

شیخ عبد الباقی حشتی

فرزند ارجمند و شیفہ حضرت شیخ عبد العتدس گنگوہی است صاحب نبل و کرم و خدو کمال
فقیر محترم شہناو محیط فذلہ فی اللہ و خواص متکرم بقا باشد بود۔ آورده اند کہ سلطان
سکند بن ہبل باد و متن ندیمان خود بقصد امتحان در خانقاہ شیخ وارد شد۔ حضرت
شیخ بکد گوشت آہو پیش سلطان و خان دینخی و سلاسی رطب پیش و ذرا سے سلطان
بہا و کہ سلطان و ندیمان او ہمین منیت کردہ ہارادہ امتحان آیدہ بودند۔ بوقوع اینی
سلطان متحیر شد۔ حضرت شیخ فرمود۔ بابا جانے عجب حیرت منیت حق سبحانہ و تعالیٰ
دوستان خود را و معرکہ ارباب دیبا شمر سارے پسند و فات او در سال نہ صد و چهل و پنج مرقوم است

شیخ جمال الدین غیسری

خلیفہ نامدار حضرت شیخ عبد الباقی دوس گنگوہی است۔ اہل قسطنطنیہ بلخ است۔ پانچویں سال
 ہو کہ حفظ قرآن ہم رہا سید و مرشد سادگی از علوم بہرہ مند شد۔ دین میگفت بالآخر
 از خدمت حضرت شیخ فیوض ظاہر و باطن در بود۔ و بمقام بزرگ و منصب بزرگ نائل
 گردید۔ آمدہ اند کہ او را در مساع غلو بسیار بود۔ روزی غزلے بہرچنان خوش گوش خورہ
 از فراہام ہمسطہ زمین بہ بیت او پہنچ گزید۔ رسیدار وجودش بسیار خوارق کبیرہ بہر
 آمدند۔ وفات او در سال نہصد و ہشتاد و سہ رقم است۔

شیخ عثمان بن ہبیر

خلیفہ سوادت پیوند فرزند اہمبت شیخ عبد الکبیر است۔ و در باب منصب دگی را بہرادران خود
 اورا منازعت و مناقشتہ روئے داد۔ اما آخر کار منصب مذکور بر وفات او قرار گرفت۔ وفات
 در سال نہصد و نواد و ہجری مرقوم است۔

شیخ محمد حسین بن سید الدین

صاحب علم و کمال بود۔ در علم غنی و سہم داشت۔ و تدیس و تقویر طالیان علوم ظاہر و باطن
 میکوشید۔ و خلق بسیار از لواحق و پیوستہ از خدمت او فیضیاب بودند۔ نہرت پیران
 بچند واسطہ بہ شیخ شمس الدین شرک پانی تہی سے پیوند وفات او در سال نہصد و نواد و ہجری
 منقول است۔

شیخ نظام الدین بن شیخ عثمان مد پیریانی پتی

مرید و حلیف پدیر بزرگوار خود است صفت یا صفت محبت و بفضائل خرق و کرامت مشهور بود که باب نیاسیر بر کار داشت و عجزت و توکل معمول ساخت و این هر دو برادران صاحب کمال و حلی بودند شیخ کمال الدین اسم گرامی برادر اوست که مدام در حالت سکر و مستغرق مشغولی داشت وفات او در سال یک هزار و نه صد و هجری مرقوم است.

شیخ نظام الدین تھانیسری

مرید و حلیف شیخ جمال الدین تھانیسری بود نام پدیر بزرگوارش شیخ عبدالمشکوک است جامع علوم ظاهر و باطن - جمیع کمالات صوری و مضمونی حاوی رموز شریع و طرق و مابین اسرار عرفان و تحقیق صاحب صبر و صفا و مامن فقر و تسلیم بود و فائز نجیب پیش نظر داشت و از آنجا که صفت کثیر و بذل و افراختن آکرده بود - با دشت شاه وقت جمال اکبر است و حیدر بود و به باقی در حق او حکم اخراج از دیار است و صادر کرد اول بجانب حمیرین شیرفین رفت و از شرف زیارت چون باز آمد - در جربان پور رسید به هدایت خلق خدا مشغول شد اما با دشت به ترتیب ثانی دست نظم و تعدی دراز کرد و شیخ مفر الدینا چاربه باور الهی رفت و از آنجا به دینیه منوره رجوع نمود - آورده اند که او صاحب قصص است شرح سوانح امام علی شرح احسانت قدیم و جدید تفسیر نظامی ساله حقیقت ساله انجیه از شهر تصانیف است و او را در سال سی و شش شرف خاص است که در سخن تصوف است که نیست بلکه از کثرت و کمال خود و دستم آورده - وفات او در سال یک هزار و نه صد و هجری مرقوم است.

شیخ سلیم حشتی صابری لاهیوی

خلیفہ کامل شیخ محمد صدیق لاهیوی است جامع بود میان عشق و محبت نعل و سکر و وجہ و در
فقہ تمام بلند و پایہ اجتناب داشت و در حالت سماع بسیار مشغول می بود و حتی کہ نوبت نماز
روح میرسد و تا دوسر روز بحال خود نمی آمد و یا ران جلدہ در اتن بچیان می نشستند و
مکلفین و توفیقین افسے پر دشت مند صاحب نفسانیت ہم هست و کلام او از لیس مزہ
و لطیف و شیرین است و نیز اثرش دارد و وفات او در سال یک هزار و سی و یکم ^{۱۳۲۱} رقم نموده اند +

شاه اعلیٰ حشتی نانی پتی

صاحب تہذیب و ادب و صاحب شیخ و مرید و بلیغ شیخ نظام الدین پدر خود است و یک طرفہ
خلافت از حضرت نظام نارنولی کہ سلسلہ او بحضرت شیخ حمید الدین صوفی السوالی فانانگوری
منتہی میشود پوشیدہ بود چنانچہ این بیت گواہ عدل است -

نظام شش پیر و ہم پیرش نظام است نظام در حجب ان برقعے تمام است
و شیخ الدیامرید و ملفوظ او موسوم بہ بحر الجوامع ترتیب نموده است و اصل نام شیخ عبد السلام
است و از خدمت مرشد کمال حضرت شیخ نظام نارنولی مخاطب بہ شاہ اعلیٰ گردید
آوردہ اند کہ در اوائل شاہ اعلیٰ حشتی بقبیلہ سیپاگری بود و در سلک ملازمان امیر فراخان
تعلق داشت بعد از یک چہند بخت بیدار یادی کرد و ترک عساکر ملازمت گفتہ
بوطن مالوت آمد و با شارت پیر عالیت در روزاویہ عبادت و گنج وقتاعت شہت برد
با آنکہ در حج و محکم بود صورت ہمشال حضرت شیخ نظام نارنول درون حجرہ پدیدار آمد
و گفت کہ قسمت شما نزد ما محفوظ است - باید کہ خواہش تن را در نارنول برسانی - از ان ناچند
مہتی و پیچودی در حال شیخ شاہ اعلیٰ مستولی گشت و ہمدان حالت فائز نارنول گردید

به سعادت شوم که ملازمت حضرت شیخ معزز و مشرف شده و مانند اوقات بیکس ظاهر و بطن
 بهره و زکام یاب گردید نقل است که در خلافت شاه شیخ اعلیٰ حجتی چاه بود که آب آن قدر شربت
 و تانخی داشت روزی حضرت شیخ چند کاک که موت تبرک است آن حضرت خواجه قطب الدین
 است درون چاه نینداخت و فاتحه گفت بعد از این که آب از چاه برآمد از بس لطیف
 و خوشگوار بود و وفات آن بایه برکات در سال ^{۱۰۲۴} هزار و سی و سه منقول است - آورده اند که بعد وفات
 منی از متعلقان سلطان وقت تعمیر روضه او بنیاد داد - شبی متهم تعمیر در واقع دید که شیخ
 میفرماید که اگر لایه سنگ چوبه مزار سخته تا بخت شکست نخورده و پاره خشت برپای من رسیده
 باشد متهم تعمیر به تعمیر واقع پرداخت حینا شیخ بواجبه اکبر و انالی شهر تخته تابوت برداشته
 از خشت که در واقع تاب زانوهای شیخ رسیده بود - برد آوردند - در آنوقت سنانیکه نقش حضرت
 شیخ را بر چشم حال این بودند - چشم میگفتند که هیچ آسیب نبوده - و جلوه جمال وجود عظیم
 بصورت اصلی برقرار است - رحمة الله تعالی علیه

شیخ صادق گویشتی

خلیفه عظم شیخ نظام الدین تھانیسری بختی است در نزد مورخ عظیم الظیر و محمود محاصر بود
 افغانان را عزیز تر داشت و میفرمود که استحكام و اعتبار ایشان در مقدمه دین بسیار است
 خریدان او اکثر صاحب سلیم و رضا بودند - چنانچه شیخ و او و فرزند پسند او را با نعلی چند دون
 نشان نجش باطن جهانگیر بادشاه دہلی در حبس شدید نگه داشت و از غایت صبر تحمل
 کرد و تادمت دراز در شد ندیدند - پس بعد وفات حضرت شیخ صادق در سال ^{۱۰۲۴} هزار و سی و سه
 مرقوم است - و تفصیل خلفائے نامدار است - شیخ ابن تیم - شیخ عبدالهادی که در شاه
 آباد است و از پیامنه او آثار انوار و تبلیات طالع و ساطع بودند - و گاه تیر و عافیه او
 بهت مدعا خط انکر و شیخ عبدالرحمان که در سمانپور بودند و در غنیمت و خرق عادت شربت داشت

از حضرت شیخ صادق یک ساله در باب یک یک یادگار است که در پس نافع و کار آمد است

سید علی غوث حسینی

مرید و شیخ المصطفیٰ بن الدین حسینی بود از سرسندان با کمال و شاخ صاحب حال و قال
و در مقام پنج بشریت است و در محبت حسنه است و شرف شده بود و بعد از تکمیل در کرب
افغانستان اقامت فرموده و قدم افغانه بویست و مرید و محبت او بسیار بودند و بشیر سخن میزد
چنانچه ملکان و وزیر و پسر شیخ عبدالکریم در باب فضل و کمال شهرت گلی داشته و وفات او
در سال یک هزار و چهل و هشت است ۴

حاجی عبدالکریم حسینی

پدرش شیخ مخدوم المکرم عبدالمجید الله الصالحی در القیمه حسینییه سابر مرید و شیخ و صلیفه پدر خود است
چون پدر عالیقدر بسکه را ابر شاه بادشاه ملی از دیار هند خارج کرد و او به حدین شریفین
سفر خسته بسیار فرمود شیخ عبدالکریم هم همراه او بود و مناسک حج بجا آورد و چون به بستان
معاودت فرمود پدر عالیقدر او را مقربان سلطنت مسموم کردند و او در لاهور سکونت اختیار
کرد و به حدین شریفین و احوال کبر شغل گردید و به تدریس و تکریم روانه سفر حج و زیارت عتبات عالیات باز به بستان
حوائج کرامت شیخ اکثر مشهور میگردید که فرمود شیخ شایان نام این به شیخ ملاقی شد و مناسک گفت که او در فرج است و به بستان
کسانیکه و طوافت اول فریضه حج حاضر باشند شیخ فرمود بخوابی که همچنان بشی عرض کرد
که خیر و اگر گرم نشیند از بزمه اول است شیخ فرمود چشم پوش همین که او چشم پوشید
خوشتر و در محبت شیخ و در مقام عرفات به پیوسته و بفراغ تمام مناسک حج بجا آورد و به ثبوت
پیوسته که از حضرت پیران بودند اول شیخ عیسی دوم شیخ اله نور سوم شیخ عبدالحق
چهارم شیخ اعلی و پنجم از ایشان شیخ یحیی از پس مولع و متوجع صاحب حال و خدو قال بود

و جمیع کثیر فیض ارشاد او بر تبار علی فائز شد چنانچه شهرت را آنکه مسمی خیر کرد در فتنی
 و راهزنی پید طوع داشت به تمام کار خود در راه آور آمد و بسیار پیروی کرد و تا کشت و کار در نیت
 آخر شب به خالق استیاء شیخ بحیج جرات کرد و نقب زد و دور اس گاو و از راه نقب چنان
 حرم و آن چون از نقب پدید آمد قوت بصیرت را ساعدت کرد و به او فتن را عا جبر شد و بقا
 به خوشن بزمی و از همان راه نقب پر و دو گاو و ز و پس کرده و در گوشه خانقاه مایوس البصر
 نشست چون صبح می رسید و در روز روشن شد خادمان در گاه او را دستگیر کردند و به
 شیخ حاضر آوردند و او همه احوال بنی کم و کاست طاهر کرد و حضرت شیخ بنظر ترحم
 که مقتضای مصلحت صاحب دلی است دست حق پرست بر شوم او را لید بفرمود و بصیر
 کامل الحیا گردید و دینی بنیایافت و در سنگ مریدان شیخ شعلت گردید و تا قیامت
 شد و وفات شیخ عبد الحکیم در سال ۱۲۵۰ هزار و چهل و پنج مرقوم است

مولانا در ویره پشاور حشمتی

مرید و بیغم میر سید علی خواص است غایت تمام ظاهر و باطن بود و بی کمالات و نیت و اتفاق
 در دین و تقسیم ستور داشت و در کمال تعالی و بکار و بلا حله بسیار میگوشت و به اکثر
 ردا فیض و ملا حدیب احقر کرده الزام واد میباید و فیض و نیت و تقسیم این اجمال و در کمال محنت و اسلام
 بشرح و بسط مرقوم است و صاحب شیخ الولایت بر کتب بنی کور حاشیه نوشته است و
 بشرح کلمات الوافیات موسوم ساخت و وفات مولانا در ویره پشاور در سال یک هزار
 چهل و هشت مرقوم است رَحْمَةُ اللهِ تَعَالٰی

مولانا عبد الحکیم حشمتی

مرید مولانا در ویره پشاور و بیغم میر سید علی خواص است و تربیت و تکمیل

از پدر خود یافت۔ و اور آخوند کریم داد نیز گویند۔ و او ہم این نام را اختیار کرده بود در کاتر حضرت بسیار
 احکام داشت۔ از مقال او که در کتاب مخزن الاسلام مندرج است علی بن ابی طالب و با هر دو کتاب خلاصہ و محقق انجیل
 نوشته اند منقول است که بنده ذاتی شخصی قصد آتجان پیرش او آمد۔ چون بر پیش نظر کرد۔ بمقام فرمود این علم
 قطبیت رقم نموده اند۔ وفات او در سال یک هزار و شصت و دو و هجری مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

شیخ پنجو حشتی

او مشایخ کالین وقت بود۔ و در عبادت و محبت گرم و شاد و بطریق مولانا درویش
 پشاور سی شار داشت۔ و تسلیم و تعظیم سرکار و اشعار می گفت۔ و شیخ چالاک و شیخ شاه جهان
 و غیره اکثر از خدمت او استفادہ کرده و فیض یاد یافت وفات او در سال یک هزار و شصت و دو مرقوم است

شیخ ابوالحسن الحشتی

از انکار روزگار و مشایخ باوقار است ارادت و محبت او به شیخ سلیم صابری حشتی تمیقین۔ صفا
 زہد و کمال اہل قریع بود۔ تمام عمر در ریاضت و ارشاد و هدایت بسر برد وفات او در سال یک هزار و
 یک صد و شصت مرقوم است

میران شاه بیک حشتی صابری

از مشایخ پایلیست مقام چندی بود۔ و سلسلہ عالیہ و بچند واسطہ۔ بہ شیخ احمد عبدالحق
 ردوی منتهی میشود صاحب خیر و جود و سماع و عشق و محبت۔ و با اصحاب دنیا سر و کار نہ داشت
 و اشعار بزرگان ہستی متضمن بہ حقائق و عارفان بسیار گفت و امردیان و مبتغان صاحب
 حال و قال بسیار بودند۔ شیخ اعلم الدین جالندہری از اشہر خلفائے اوست۔ و نواب
 بکھار خان از مریدان اوست و مشہور است کہ نواب مذکور در اہل حال مخلص محتاج بود۔

بالآخر ببرکت دعائے شیخ شاه جھیکه بهکنار عروس دولت کامرانی گردید بقول ضعیف قات
 اور سال یکزار و یک صد و بیست و پنج مرقوم است رحمة الله تعالی علیه *

شیخ محمد سعیدی پستی صابری

سریت مخمناذکشف تجھتیتین بود در شرف قبولی صفت افاضات لایسوس کونست داشت به اول حال مجز
 محنت و محاسن میکرد روزی بار غله بر پشت گاوی مجز و اتفاقاً پایش بلغزید و بکشت
 و غله که بر پشت گاوی بار کرده بود بکشتاد و حالا در سیاهان که میرا از شور و فساد بود و نه مجال
 ماندن داشت نه دیار آن رفتن چون لفت شب به بکر رسید بیک ناگاه سوارے مرقع پو
 از پنہائے مرغزار نمودار شد و او در خطر اسب قستاد و در دهنش که کسی بقصد نیاید و
 تاراج می آید چون سوار نزدیک تر شد به نوک نیزه که در دست داشت بر جراحات پائے
 گاوی اشارت کرد پائے گاوی در دست گردید و نیزه اشاره نوک نیزه باز زمین افتاده را بر پشت
 ترگا و محکم نہاد و دروان شد بمشاهده این شیخ محمد سعید از جاسے خود بدوید و دست اراوت
 در رکاب سوار زده چشم و رو بر پائے اموالیدن آغاز کرد و بهزرا تضرع و محساج بدیر یافت
 نام نامی و اسم گرامی التماس کرد فرمودند که نام من علی ابن طالب است اللہ الغالب است این
 بفرمود و از چشم مردم پنهان گردید و از آن روز شیخ محمد سعید هر چه داشت در راه حق ایثار کرد و
 و بصیادت و ریاضت و محنت و محبت شب روز زید و بسلسله چشمتی صابریه ارادت آورده
 در اندک زمان از مقبلین و حوصلان الی شد غرق و کرامت او بسیار مشهور شد و دیار است
 و سلسله عالیہ او بچند واسطه به شیخ جمال الدین ستمانی سری نتمی مشهور و وفات و سال
 یک هزار و دویست و چهل و دو مرقوم است *

مولوی غلام مصطفیٰ چشتی صابری

در طبقہ چشتیہ بزرگ صاحب دل و متحاب الدعوات و علوم ظاہر و باطن رفیع الدرجات سلسلہ
ارادت و بچند واسطہ شیخ شمس الدین ترک پانی پتی سے پیوند وفات سے در سال ۱۲۰۱
و در صد و شصت و ہفت مرقوم است۔ و سید شاہ چراغ سبزواری از خلفائے سے در سال ۱۲۰۱
بود و در میان نبر و محنت و خوش حال و صاحب کمال است ۛ

شاہ بہلول چشتی صابری

خلیفہ بزرگ حضرت شاہ بھیکہ چشتی صابریت صاحب علم و فراست فہم و کیا مت
بود۔ و از محقول و منقول بہرہ وافی داشت۔ صاحب تصنیف است صحبت مناظرہ و
مباحثہ او بہ مولوی جان محمد ترک اکثر احیان برپاے بود و وفات او در سال ۱۲۰۱ یا زودہ صد و
ہفتاد و منقول است ۛ

شاہ لطف اللہ صابری

از مریدان و ملتزمان پیران شاہ بھیکہ چشتی صابریت مسکن اوانبالہ من بہ صافات چشتی
بود۔ از زمان طفولیت تربیت و تکمیل بخیریت پیر و شوق نصیب ہم رسانید و کتب بہ شہر
احوال شیخ موسوم بہ شہرہ الفوائد ترتیب داد۔ وفات او در سال ۱۲۰۱ یا زودہ صد و ہشتاد و نہ مرقوم است ۛ

علیم اللہ بن سید عتیق اللہ

زاوہ ام و قصبہ جالندھر از توالج پنجاب است۔ مرید شاہ ابوالعالی و خلیفہ میران شاہ بھیکہ
صابریت است۔ سے الرضینت بسیار بود۔ و تنظیم کلام ہم بہارت تمام داشت۔ خلیفہ او

شیخ عبداللہ۔ در احوال شیخ کتابے موسوم بہ سہرار العلیم جمع نموده است وفات در سال
دوازدہ صد و دو گوار است ۱۲۰۲

علیشاہ خشتی صابری

خلیفہ علیہم اللہ بود و بعد وفات بر سید شیخ تکیہ بنایت و عمر گران مایہ در تقصین و ہر است
ارباب اداوت بسر برد وفات اود در سال دوازدہ صد و سیزدہ منقول است ۱۲۱۳

شیخ خیر الدین مشہور بخیشہ

خلیفہ شیخ سلیم خشتی لاہوری است۔ در آخر عمر خود لوائے شیخت برافراشت سباع و دوحہ
در اقصیٰ الغایت غلوداشت۔ و بہجانی فقر بسیار اہتمام میکرد۔ مریدان بسیار بودند و وفات
اود در سال دوازدہ صد و بہشت منقول است۔ و در لاہور مدفون دارد ۱۲۲۸

حافظ موسیٰ خشتی مانکیپوری

از ملزمان سلسلہ میران شاہ جسکیکہ و خلیفہ ارجمند شیخ اعظم خشتی است و در لولہ سودائے رانگی
و خان بادہ حقیقت ترک عالم اسباب گفتہ و زراویہ عزالت کج عبادت شہبت
و تکمیل کمال و تربیت حال گوئے سبقت بود۔ و جذب و تخیل پایہ عالی داشت در عالم تعمیر
و تواجد بہر کسے کہ نظر سے انداخت بسوئے خود میکشید و از جاسے ربود۔ وفات اود در سال
دوازدہ صد و چہل و بہشت مذکور است ۱۲۳۸

غلام حسین الدین عرف شاہ خاموش

مرید و سنیہ حافظ موسیٰ مانکیپوریست بسیار عبادت ریاضت بعمل آورد۔ و عمر گرانمایہ در

دیگر کجاست نمود امر او اعیان آن دیار ویرا از بس عزیز و محترم داشتند بحیرات و
 مہارت توکل و عسرت او بہ کامرانی و شادمانی ہمقرین می نمودند۔ بعد وفات او مقبرہ عالی
 بر سر مزار بنا نموده اند۔ و دروازہ بہشتی از پاک پٹن آورده در حوالے مزار نصب نموده۔ و الحال بر جاوہ
 مشیخت او سید محمد ہاشم ہشتی صابری کہ بشریت را در ازوگی ہم امتیاز دارد۔ صاحب نام اوست
 مرد پاک طہیست۔ بہت زیبا منظر است۔ بہشت حنابق موصوف۔ اکثر در خدمت درویشان
 میگذرانند۔ و بہ باب نیاز و غبت ندارد۔

اصل و مراتب اسرار التارکین صونا گوی بہشتی

سائک ملک تفرید و توحید عارف توکل و تجرید شمع بہستان صدق و حقین شیخ جمید الدین
 قدس سرہ العزیز نسب پاکش حضرت حمید بن زید میرسد۔ او۔ از عشرہ مبشرہ بود۔ روز
 حضرت خواجہ بزرگ را دستہ خوش بود۔ بہانالی و مولی خدمت ارشاد فرمود کہ امروز
 دست دعا دراز و در اجابت باز است۔ ہر سیکہ از دنیا و دین چیزے مطلوب دارد
 بر زبان آرد۔ یکے دنیا طلبید۔ و دیگرے عقبے خواست۔ انگہ کہ حضرت خواجہ
 بزرگ بسوسے خواجہ تارکین توجہ نہ نمود التماس نمود کہ غیر از رضاے حضرت خواہش
 و گزینیت۔ بہستماع اینجی حضرت خواجہ بزرگ از بس خوش دل و سرگشته فرمود
 التارک الدنیا و الفارغ الحقبة ازان روز خواجہ حمید الدین بہ سلطان التارکین بلقب شد
 خواجہ تارکین درستہ یہ سوال مضاف ناگور داشت روزے خواجہ بزرگ محبت اللہ و لیا
 فرمودند کہ اولاد محبت الدین و حمید الدین کمیت۔ و این فرمان قبل از پیوند خویشی بود
 و ہمچنان بظہور آمد۔ تفصیل این اجمال در ذکر اولاد حضرت خواجہ بزرگ مبعوض
 مقال خواهد آمد انشاء اللہ تعالی۔ خواجہ تارکین را تصنیف بسیار بود۔ میفرمود
 سلوک را مرتبہ اول انیسیت کہ از ہر دو جهان فارغ باشد و مقصود انیسیت کہ خود نہاند کہ ہے

در پیش است از این تاریخ تا آنکه از طالع وحدت ماه منیر طلوع کرده اند بر خیز و دولت جاب
 در یاب و بیشتر استراحت بگذار و اعطای محبت کسی را میسرید که هر سایل و چشم را جواب
 آشنا کنند پس میدنکه در طریقت و شریعت است یاز چست فرمود شریعت غیر طریقت
 و طریقت غیر شریعت تن حیان است اصل هر دو یکست خواجه تارکین را با شیخ
 بهاء الدین زکریا ملتانی در باب لوک و فقر مراسلات و مکاتبات بسیار بودند و
 شیخ بهاء الدین هر چست در تخریر چسپا بات و پروا خست آنا از عده جواب آن برینا
 و بالاخر بجز و اعتراف گرائید و اورا تصانیف بسیار است و اشعار نیز دارد و واسطه تصنیف
 او اصول الطریقه است آورده اند که او در موضع سوال قریب و طنب زمین بود که برین
 پرداخته و به حیثیت میکرد کفایت اندک غویال بسیار داشت و او صاحب مکتبات
 علیه و کرامات صلیب و بر این زکیه بود و در تخریر و تفریط مستحکم داشت همیشه غالیش
 از دنیا و عقبه رنج تر بود و در اورا قصود و مصلحت عالمی و دور و حید مکان منیع است
 و از متفهمین شایخ و یار هندی بود عمر طویل یافت و معین بود که بعد از فتح و بلی ولادت اول
 که بخانه سبها مان بوقوع آمد نسیم و از زبان حضرت خواجه بزرگ تا او اعل سلطان الشایخ
 شیخ لطف عالم الدین محبوب الاولیا قدس سره کا در صدر حیات بود و سلطان الشایخ
 بکلمات اورا از تصنیفات و انتخابی ده بدست خود نوشته و از ان صاحبیر الاولیا
 نقل کرده است و آن نیست اول مرتبه از مراتب راه علم است علم باید که بے علم
 عمل درست نه آید و دوم مرتبه از مراتب طریقت عمل است که بے عمل نیست را وجود
 نباشد سوم مرتبه از مراتب درگاه نیست که بے نیت صحیح عمل خبر باطل آید چارم
 مرتبه صدق است اگر صدق نباشد عشق روئے ننماید پنجم مرتبه عشق است
 اگر عشق نباشد توجیه درست نه آید ششم مرتبه توجیه است اگر توجیه نباشد سلوک آید
 هفتم مرتبه سلوک است اگر سلوک نباشد در پیشگاه کشاید هشتم در پیشگاه کشاده باید

تا مقصود و روئے نماید الغرض از کلمات فیض آیات و بسیار ان اہل سلوک و فقر و تقویٰ
و حلاوتی دارند و ذاتی خواجه تارکین در سال ششصد و ہفتاد و ستہ تاریخ بہست بہ ہم
بیج ہشتانی بوقوع آمد۔ رحمتہ اللہ علیہ۔ مرت مد مظہر و مدفن پاکش در قصبہ ناگور باجگنا
خواص و مرجع عوام است۔ و خواجہ تارکین را پسری بود شیخ عبد العزیز نام خرقہ فشا
از پدر بزرگوار خود پوشید۔ و بچین چینی در حالت سلب برفت۔ یکویند کہ روزی مجلس
سماع برپا بود۔ و قوالان بر این تکرار میکردند:

فائدہ گفتن بسیار چیست جان بدی و جان بدی و جان بدی

شیخ عبد العزیز لغوی بہ خست یا زودہ فرمود۔ دادم۔ دادم۔ دادم۔ و جان بحق تسلیم نمود۔ اورا
سہ سپہران بودند۔ از انہا حضرت شیخ فرید الدین بن محمد تارکین فرمود و از اولاد پاکش
بسیار فرید عصر جوید و دہر بوجہ آمدند تاریخ وفات شیخ عبد العزیز ششصد و ہشتاد و یک ہجری

شیخ فرید الدین بن شیخ عبد العزیز

خرقہ خلافت از خدمت جدا علی خواجہ تارکین دریافت عالم با عمل و فقیہ ہمیشہ بود روز و شب
بجاہدت و ریاضت اشتغال بہ بنوفاہد بنیہ و اغدا محبت و جگر رشتہ آتش مودت
داشت تذکرہ سرور لصبہ دور از ملفوظات خواجہ تارکین جمع کردہ اورست عمر شریفش
قریب لصبہ سال بود۔ بزبان محمد تعلق بادشاہ بہ دہلی رفتہ بود۔ و از انجا بالامستی
باوہ محبت دور نہست اوکی و شوق زیارت مرقد جد پاک خود معاودت کرد و در سال ہفتصد
و پنجاہ و دو ازین چنان نئے بنیان درگزشت۔

شیخ محمد دوم کبیر ہشتی

از اولاد پاک شیخ فرید الدین بنیرہ حضرت خواجہ تارکین است صاحب حالات علیہ السلام

جامع علوم منقول و معقول حائز آئین فقه و اصول صاحب تصنیف کتاب صومر صبا
کافنام از فیض بخشش کامیاب گشته بمقام اعلیٰ رسید و آئین هدایت ارشاد
از وجود با وجودش آرایش و التزام زیبا یافت بالاخر بهجت تفرقه که از دست برد کفار
و فواح ناگور و دے داد و در جہور اہل اسلام اشتداد و بیداد غلبہ کرو ترک سکونت ناگور
در زیدہ بہجرات رفت و بہو خجاستیایں پنجم ریح الاول سہشتصد و پنجاہ و ہشت ازین
جہان بہمدار بقادر رحلت فرمود۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

مخدوم خواجہ حسین ناگوری حشتی

بسیار بزرگ بود۔ مہمان بشیر و طریق و کشف و تحقیق جمعیت تمام داشت جہو خلاق
بر ولایت عظمت و اتفاق است نجیب نہ اسرار الہی و خزانہ انوار رسالت پاسبی
در نہایت دانش ممکن دما سون بود و موصوف و مشہور است بزہد و ریاست و اتقا۔ و
از اولاد شیخ فرید الدین نیرۃ خواجہ تارکین است و بخدمت حضرت شیخ کبیر در ولایت
مہجرات سالہا بسر برد۔ و بعد از اکتساب علوم و حصول خلافت بوطن باون معاودت
فرمود۔ و وہاں ایام کہ از چیرہ دستی پکیہ پستان حوالے دار اخیر جمیر مسکن و دوام
گشتہ بود۔ و از آثار اسلام و اہل اسلام علامتہ پیدا نمود۔ بدقے مجاورت روضہ
نیقہ خواجہ بزرگ معین الدین حشتی خستیار کرد۔ و بعبادت و مجاہدات مشغول شد۔ و
من بعد باشارت روحانیت حضرت خواجہ بزرگ باز بہ ناگور آمد و تعلیم علوم دین و تقنین
ارباب یقین سہ موفورہ بجا آورد۔ از تصنیفات او یادگار بسیار است تفسیر نورانی
در سائل و کتبات و غیرہ و نیز سوانح شیخ احمد غزالی را شرح نمودہ است۔ اورا باحضر
صدر النبوت سید کائنات علیہ الصلوٰۃ و السلام بدرجہ غایت محبت بود و ہر چہ
داشت از خانہ و بلوغ و چاہ ہمدار در تمیہ نسبت حضرت صلے اللہ علیہ وسلم وقف نمود

نقل است که اوروزی محرس جبرگوار خود ترتیب داده طعام بر قدم قسمت نموده بود و حصه خود به تطن ارافطاز نگاه داشت ناگاه چهارتن از عالم غیب که سحکایس ایشان را نه شنناخت و آمدند هر یک به مرض جذام مبتلایان حدیچہ ریم و خون از این نگشتان سحکایس طعام طلب کردند مخدوم حاجہ حسین قسمت نمود و ابدن فرمود آن هر چهارتن با لای نامطبیع خوردن آغاز کرده نقیب آنحضرت محنت روم شکر کردند و او که غلبه حال طلب کمال داشت بلا اگراه بطین با طر متوجه وائل شده همه را کشید آورده اند که از همان روز بر حضرت محنت دوم فتح لباب گردید نقل است که مخدوم حاجہ حسین جامہ کهن و شوخ کن میدیوشید و تبرک و تجرید زندگی سیکرد و بیش از دو جریب قطعه از منی نبود که بر تروشش میپرداخت و در وجه عیشت سیکرد و کفایت اندک عیال بسیار داشت آنابه ندور و فتح وائل نمیشد و از اسباب دنیا نفرت و با توکل و عسرت و غمت میکرد و روزی در حالت سماع او را تواجد و تحیر در گرفت و بخودانه روی سبزه صحرا نهاد و قالان ہم و عقبتش میرفتند چون برکت احوض که بیرون ناگور واقع است قائم شد بر صورت حال نیندیشیده بالائے صفحہ آب روان گردید و اما اثری از نداوت آب بر قدم پاکش پیدا نگشت صاحب خیار الاخیار می آرد که سلطان ماند و ربابا حضرت شیخ عقیدت و ارادت بسیار بود حتی که نادیده جمال در آتش نیندیش و سال و سوخت و میخواست که حضرت را در امهان کند و اما حصول این امر بهیست گرامی موقوف به وقت بود و روزی یکے از باریابان انجمن سلطنت و ارکان دولت بعرض سلطان رسانید که مخدوم حاجہ حسین ربابا حضرت صید النبوت علیه التحمید و سلام محبت و تولا بمرتبه کمال است اگر به پیرایه زیارت می مبارک پیغام طلب حضرت شیخ فرستاده شود البته حصول مدعا قریب قیاس است سلطان که والد دولت پاتبوس و ستمند مقدم حضرت مخدوم بود همچنان کرد و

بشارت زیارت محمے مبارک بشارت مفتدم خیر حضرت محمد دوم سانید مجرود
 وصول داد اک تمنی حضرت محمد دوم به حمایت شوق پائے طلب در وادی
 صعوبت و سفو نها و راحت و استراحت را ترک داده همه تن اشتیاق و حشمت نظام
 ثابہ ماند و رسید و بانکه از صاحب سلطان مدام ابدا و انکار میکرد مضطربانه بالوان
 بادشاہ درآمد و جانیکه محمے مبارک گاہ شتند بودند بہمنونی جذب کمال و ارادہ صاد
 خورار سانید و تحیہ و سلام گفتن آغاز کرد بہمن کہ لفظ تحیہ و سلام از لب معجز
 نظام برآمد موسے مبارک از خود پرید و بر کف دست حق پرست حضرت مخدوم
 نزول کر مت من بردہ آورده اند کہ سلطان ماند و ہر انچہ کہ بطریق مذکور وقوع بحضرت
 مخدوم گزرا شنیدہ بود ہمہ را در تعمیر قببہ شریفہ حضرت خواجہ بزرگ صرف نمود و از بقیہ
 آن در دروازہ بلبل در است تانہ جدا علی حضرت خواجہ تارکین بن بک کرد و صاحب
 سیر العارفین و خوب الالاخیار و گلزار ابرار و تیسر الاقطاب و مراۃ الاسرار و
 مؤنس الارواح و اکثر ناقلان آثار و خوب ار حشمتیہ نقل کردہ است کہ قستیکہ از بابا
 عناد و فساد نسبت حضرت خواجہ تاج الدین بایزید بزرگ از اولاد حضرت خواجہ بزرگ
 از اولاد حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء بزمان سلطان محمود غیاث انکار کردہ بودند
 و سلطان غیاث در بارہ قضیتش بمعینی در پیشش باز کردہ بہمن مخدوم خواجہ حسین
 ناگورنیت کہ بالقفا شیخ تیم جیمیری و دیگر اکابران ستودہ حال و بزرگان صمدی مقال
 بدیوان سلطان ادائے شہادت کردہ بود کہ حضرت تاج الدین بایزید بزرگ
 لاریت فیہ از شب اثر پاک خواجہ قیام الدین بن خواجہ حسام الدین سوختہ بن خواجہ
 فخر الدین بن شیخ الاسلام خواجہ معین الحق والدین حسنی السحینی حشمتی سحریت قدس سرہ
 اسرار ہم چنانچہ تفصیل بن اجمال در ذکر اولاد و احفاد حضرت خواجہ بزرگ
 رحمۃ اللہ علیہ در گزارش و نگارش آندہ است تاریخ وفات حضرت مخدوم در سال

نهمصد و یک هجری نوشته اند و در استانه عالییه خواجه تاج الدین است حجتا الله علیه و آله
 پاک او در منصب نگار و حوالی و مصافحات آن سکونت دارد و تا آن بنای ایوان حیات
 بذاتش نموده نهاد ایشان حکم و برقرار است *

شیخ خالوگوالیارچی چشتی

از مردان خجاش نهمصد و خواجه محمد حسین ناگوری است از فحول صنفی نام آوران عهد بود و شریک
 ریاضت و عبادت تشریف داشت و نیز خرقه حنافت از شیخ اسماعیل خلعت شیخ حسین
 مرستی دارد. علاوه آن از روح پرفروش حضرت شیخ الاسلام معین الاولیا خواجه بزرگ
 استفاده میکرد و از او در حققت و مبرته کمال داشت شیخ نظر نام نازولی و شیخ
 اسماعیل برادرش از وی شرف حنافت یافته اند. وفات او بقول صاحب شجره
 چشتیه در سال ۹۲۴ و چهل و هفت منقولست. - والله اعلم بالصواب *

شیخ احمد مجید شیبانی چشتی

نیشی بود جامع معقول شروع و حصول و بدرجه غایت مولع و متورع بود و در علوم صوری و منطقی
 تعلیم و در ریاضه خواجه محمد حسین ناگوری است. و نیز از خدمت حضرت خواجه تاج الدین
 باین بزرگ فیضها را برده بود. آورده اند که در سده آغاز آگهی پیر بیشتر و سال از انواع
 علوم درس میگفت. مولد او نازولی منشأ او اوجیر و مدفن او ناگور است. پدر
 بزرگوارش قاضی محمد الدین بن فاضل بن شیخ الدین شیبانی از
 اولاد پاک امام محمد شیبانی ملنگ درویش صحبت امام اعظم ابوحنیفه کوفی بود رحمة الله علیه
 شیخ احمد مجید با قوت علمی در مباحثه و مناظره به او اهل علم غلور داشتند تا با جبرانه اندام

بخد مت خواجہ محبت دوم حسین جمع کرو۔ از سر و سودا کے شیخ فیصل و قال در گذشت و
 بہ ہجیر آمد و ہفت سال در آن ہفتام ہش احترام بنہد و موع و نہیب و تاراج
 نفس وافر جام شہنشاہ و اہل بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہر تہنہ
 کمال محبت و ارادت بود چنانچہ در عشر محرم الحرام و آغاز ماہ ربیع الاول تا دوازده
 یوم جاری شد و مفید و پیشہ و نہیب الی ابن ایام بر بستر خاک استراحت کرے
 و ہوتا بر سادات اعکاف داشت و ہر روز علی قہر و قدر و تہنہ و اب روح پاک
 رسول و اہل بیت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام جنس طعام بفقر و ایتام و مساکین سائید
 و بگریہ ہانہائے و فریاد و آہ سر و کار داشت گونے کو قح کر بلار با چشم حال بنید
 و علامہ آن اعراس حسانہ کرام و اولیائے عظام مدام ہیوم وفات ایشان
 تربیت میداد و بیابا بسیار راغب بود و دوستی داشت اما نقص نمیکرد
 و محاسن سماع و عفو و ہجیر و شیر و لیر نشست۔ قال اللہ و قال الرسول یا مین
 عظمت و ہیبت میگفت۔ و باہل جنون و جذب عتقت و او اثن و ارادہ صادق
 داشت و ہفتام تعظیم و تجلیل خود با کراہ نظر میکرد۔ و احیاناً اگر کسی را مہ شنبہ
 کہ او حضرت ختم النبوت علیہ الصلوٰۃ والسلام را در واقعہ دیدہ است پیش آن
 ہفتام مہ نشست و باجرائے خواب بجال شوق صفا نمودہ بردست دپاسے او بوسہ
 میداد و بیجا اورا با حرمت تمام مہ نگریست و خاک آنجا بر چشم و روست مالید و اگر
 کسی با سبب دعوی و خصومت بود بہ ہیبت و سماجت نصیب میکرد و در آن
 زمان کہ ہاجریم غلبہ کفر و سطوت کفر پدید آمد۔ و را اسنا گاہ کہ گہر عظیم بود و قہر
 ہجیر ملط گہر عید پیش از ہفت یوم ازین واقعہ با مشارکت حضرت خواجہ بزرگ۔ بہین
 شیخ احمد مجد سلطان نمود بود کہ یکچند بر این شہر نظر قدم جبلیل است۔ فرمان حضرت
 خواجہ انجین است کہ ہر مسلمانان از شہر بدر آیند۔ چنانچہ ہر روز ہشت ہزار انہما دست و

جامعہ اہل اسلام از حصار اجیمیر بدر فرستند و رانا ساکھتا تخت آورده بنیسیب تاج پر دست آورده اند کہ در الوقت از اولاد حضرت خواجہ بزرگ شیخ معین الدین ثالث بن شیخ الدین بایزید خورد و نجبالہ عمر داشت۔ خدام و پرستاران اور از اجیمیر ناگور مبروند۔ و ابجاسیت بنیگا و بنیرگان حضرت خواجہ تارکین مصون و محفوظ ماند۔ و وقت ناگور بحجت این بود کہ شیخ معین الدین من الام قبیہ خواجہ تارکین بوده است۔ زیرا کہ سپید خوشی حضرت خواجہ مخدوم حسین ناگوری با حضرت خواجہ تاج الدین بایزید بزرگ با قوال مستند و معتبر ثابت و صادق است۔ نقل است کہ چون شیخ احمد عبد بنکام نیم شب بروضہ منیفہ خواجہ بزرگ مے آمد۔ خود بخود فتح الباب پیشد شخصہ بنظر امتحان خواست کہ بحجت شیخ احمد درون روضہ عالیہ در آید۔ تخته در۔ اورا تنگ تر گرفتند و او ہزار گریہ و زاری توبہ مستحقا گفتہ از آن بند بقیہ ستکاری یافت۔ نقل است کہ شیخ احمد بعد از ۷۰ سالہ راہ خجیرہ بود۔ و ہمیشہ تا دو سال رخصت شد۔ و قبہ بٹ ناگور بخوار رحمت ایزد متعال فائز شد۔ و در روضہ خواجہ تارکین مدفون گشت و حمۃ اللہ علیہ۔

شیخ نطنام نارولی حشتی

بہ کسب یا ضمت عبادت است از و در پیشال اقران صاحب محبت الہیہ تن غرق بحر محبت و ہمیشہ چہرے جمال در دو محنت بود۔ و خرقہ خلافت از حضرت شیخ خانوگوالیایہ فرستاد۔ و تا مدت چهل سال آئین ارشد و ارشاد بہ دستبندی آمد۔ و زینت تازہ و آرائش بے اندازہ پذیرفت۔ و جماعت کثیر طہل حمایتش بہرہ ور شد و بحق رسید۔ او بہر سال بخدمت مروت قدسی آیات حضرت خواجہ قطب الدین قطب الاولیا مشرف میشد۔ و از انجا بالغلبہ محبت و وفور ارادت بزیارت استانہ عالی ہند الولی حضرت خواجہ بزرگ مہیت و از حضرت حق سبحانہ تعالیٰ شانہ اورا در زمان وزرانیان

غیر قبول حاصل بود و نیز شیخ اسمعیل برادر شیخ نظام از بنندگان خدمت شیخ خالو
گواهی داشت. در سال ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ بموضع جبنان استراحت فرمود و رحمة الله علیه

شیخ خستیارالدین حشمتی

نام گرامی اول خستیارخان بود. چون مباعدت بخت زیارت مرقد بابر حضرت
خواجہ بزرگ میسر آمد و در آستانه عالی معتکف ماند. بعد از یک چند بشارت و
بشارت حضرت خواجہ بزرگ متوجه بهار نزل شد و بخدمت شیخ نظام حاضر شد
بدید که شیخ بر فراز چارپایه سرنگون و محزون نشسته است. چون انجمنین مشاهده کرد
در دل اندیشید که هر آنکس که بحال خود مبتلا باشد به حمایت و مراقبت دیگران چگونه
خواهد پرداخت. شیخ به نور باطن و قوت مکاشفه سر بر آورد و فرمود: بیا و نیک بیا
که فرستاده حضرت خدیو مشرب حشمت حضرت خواجہ بزرگ بوده. حسب حال باند شیخ
بیجا در معرض توقف مغان. شیخ خستیارالدین به تباه انجمنی از خود برفت باز که
نظر عطوفت و عنایت حضرت شیخ از مقبولان و دوستان حق گردید. و بعد
اسمعیل کمال تربیت حال خرقه حلافت کنندار شاد و اواز از حضرت
شیخ نظام گرفته اعزاز رخصت دریافت و بطن مالوف که در حوالی کاپی بود معذور
کرده در سال نیکزار و یازده بر حمت حق پیوست.

شاه اعلیٰ حشمتی نانی پتی

صاحب مدارج اعلیٰ و مراتب برتر بود. و خرقه خلافت از پدر خود شیخ نظام الدین و
و هم از شیخ نظام نازولی خرقه و خلافت دریافت.
نظامش پیر و هم پدرش نظام
نظام دو جهان بزرگ تمام است

شیخ الشهدای مولف سیر الاقطاب کتابی از ملفوظات و منقولاتیست موسوم به جواهر الایمان
 جمع نموده است. نام گرامی او عبد السلام بود و از خدمت شیخ لطف نام نازولی ^{علیه السلام}
 چشتی موسوم شد میگوید که او بجای خطبزه شیخ شمس الدین ترک پانی پتی آوردن
 حجره معتکف بود بیک ناگاه سپیکر شیخ جمال نازولی پدید آمد و گفت که حصه باطن تو
 محفوظ و هشتم در نازل سپید و دریا سبده هماندم شاه اعلی در حالت کسرو
 بخودی به نازول رسید و بیض صورتی و منوی هرا نچند تقدیرش بود و دریافت از
 شاه و و سپید و در شاه منصور و در شاه نورس تا پیش پدر بر حمت حق پیوستند بحمد الله علیه

شیخ امیر محمد حسن چشتی نازولی

برادر و مرید شیخ لطف نام است و مناسبات اجازت هم دارد و خواجگی نام فقیر می ریا و
 صوفی صفت از مریدان خدمت او است و دیگران از خوان نعمتش بهره ای گرفته اند و
 تازه و حلالتی اندازده یافته اند. رحمة الله علیه

شیخ کمال الدین حسین بن حسن الداجمیری ناگوری چشتی

فراوان دانش و پیش داشت از خدمت شیخ ابراهیم کتاب بحالات صورتی و منوی
 نموده و خرقة مناسبات وارد او و حلیه شیخ عبد العزیز ناگوری است و او خلیفه
 شیخ فرید الدین ناگوریست و او از احفاد و خلف ناست شیخ حمید الدین الی است
 قدس الله اسرارهم بر مناسبات که خال از اثر او معین است. تفسیر و تفسیر که با مع
 فراوان نکات و وجه تفسیر است و اصول و اوزار و تذکره ای که شتمن بر بیان گزین
 احوال و مناسبات شیخ حقیقه معین تصنیف او است و در احوال خوشتر از همین
 بر مناسبات که خال از کمترین مریدان خواجگی که حلیه است. اما از مناسبات

مولانا عالم کابلی در تذکره خود آورده که من در اجیمیر شیخ عبدت و بن شیخ ابو الفتح
را که بنیر و خواجه حضرت بن شیخ حسین بن خالد است ملازمت کردم و از تحقیق شنیدم
فرمود پید کمالان نامه چهار واسطه به شیخ حمید الدین سولی میرسد.

مولفت

کسیکه شیخ کمال الدین بن ازاولا و معین الاولیاب خواجه بزرگ معین الاولیاب پنداشته
شاید از غیبت بوده باشد که از اولاد پاک خواجه بزرگ هم یکی شیخ کمال الدین بن
شیخ احمد بود که حضرت شید حضرت نجم الدین بن قیام الدین بابر بال است و
یکی بن خواجه بخت تجنیس و تو خدا نام هست که گزارش در برگرفته باشد اما شیخ کمال الدین
را که از مریدان شیخ ابراهیم در سلسله خلافت خواجه تارکین شیخ حمید الدین صوفی و اولاد
نادر بن شیخ شاد است از اولاد خواجه شیخ حمید الدین صوفی سولی ناگوریت و این گزارش بهرستی محل است چنانکه
مولانا عالم کابلی در تذکره خود اولاد و بنیر یعنی از شجره منساب اولاد و خواجه تارکین شیخ حمید بن معروض
نقصدین می پیوندد و کذا فی مناقب الحیب کمال الدین بن شیخ عبدت و
بن شیخ ابو الفتح بن خواجه معروف بن خواجه محمد دم حسین بن شیخ خالد بن شیخ
سلسله فائده سپهر کمالان ایشارت است به شیخ خالد که سلسله منساب و تابه خواجه تارکین چهار واسطه دارد شیخ
خالد بن نظام الدین بن شیخ محمد بن عبد العزیز بن خواجه تارکین ۱۲ منه

بن فائده در زمانه حضرت شیخ کمال الدین شیخ احمد بنیر و خواجه بزرگ معین الاولیاب و شیخ کمال الدین فائده
بنیر کثیر است زیرا که شیخ کمال الدین خالد ناگوری به چهار واسطه از اولاد محمد دم حسین ناگوری است و
شیخ کمال الدین معروف شیخ احمد اجیری هم عصر اجداد محمد دم حسین ناگوری بوده باشد چنانچه شیخ تاج الدین
بایزید بزرگ اولاد شیخ کمال الدین اجیری همصفت محمد دم حسین ناگوری بود و تاج الدین بایزید ابن شهاب الدین بن
شیخ کمال الدین احمد اجیری نوشته اند ۱۲ منه

نظام المیرین شیخ محمد بن شیخ عبدالغیر بن شیخ حمید الدین معنی السوالی ناگوری قدس سره الله اسرارهم

شیخ سعید میاں حشتی

صاحب حال مرد با کمال بود۔ در باب سماع بیشتر غلبه داشت نسبت اداوت او به شیخ
نظام نارنولی بواسطه شاه اعلیٰ حشتی مذکور است وفات او در سال ۱۰۱۳ هجری و شصت و
رقم نموده اند۔

خواجہ ضیا بخشی

در بلاون بود و در زاویه خمول بکار خود مشغول تصنیف بسیار داشت یک سلوک و عشره شہر
و کلیات و جزویات و طوطی نامہ از ان او یادگار است۔ آورده اند کہ مکے پید شیخ
فرید است کہ نبیره حنیفہ سلطان بہت ارکین شیخ حمید الدین ناگوری است۔
در سال ۱۰۱۳ هجری و پنجاه و یک رقم نموده اند۔ رحمة الله علیہ۔

باجھ پیرم

در تذکرہ آستان عالی مبنائے دارالخیر جمیر تہذیب نگار قدیم

ملک چپوتانہ از اسلم دوم و خطہ جمیر ناف با چپوتانہ معروف و مشہور است و از آغاز
آبادی نے جمیر با سہ مختلف موسوم بود جمیر حبیدرگ و آدمیر و آجیانگر و جلو پور با نے جمیر
اجپال بودہ است کہ چپانے گو سفند ان میگرد و است آجانی کہ طرح تعمیر

اختیار کرده بودند و در کوه است که نال حبیب پال شهرت دارد بعد آن بعد راجگان
 هند و شراد در دهن کوه ٹھیلی آبادی شهر استقرار یافت۔ آثار نیولا جاکو آبادی است تعمیر
 و ترمیم و بنو منوره حضرت خواجہ بزرگ حسین الاولیاء توقیر و ترمیم یافت و یونانیوں
 مترقی گشت با مخصوص دیوار شهر مر بنا دار و دروازہ ہائے ریح ایشان و کلخ شاہی
 و ایوان و اطباق امر و عیسان سلطنت در لندک زمان بطراز و لفریب و اطوار
 مطبوع بحکم اکبر شاہ بادشاہ دہلی درست تو بہار و معرور و ہوا گشت و صفائی تازہ و رونق
 نے اندازہ محسوس شیراز و جنت را و گردید و بحال کہ زمان فرمانروائی و حکومت دولت
 بر طائیفہ است جلوه و گریز نظر می در آید و تماشائے عمارتہائے عالی و منازل مصفا
 شارخ و بلوغ و غنچہ و گلشا و کارخانہ جانت کا کہ بنجار و راہ آہن و مسج و موزن آب
 و دیگر اسباب صنعت و حرفت کہ کارنامہ طلسم حیرت بایا گفت در دیدہ دیدہ و ران
 و قیصیاب خیرگی می آرد و دل نظر را گمان پاکیزہ نظر از جامے مر باید صاحب
 اخبار بالا اختیار میفرماید کہ اولاً در ملک ہندوستان بر سر کوہے کہ دیوار بنا کرد و ٹھیلی
 بود کہ در زمان حال و متلاحہ تارا گٹھ معروف است ۔

ذکر آستانہ شریف

در ذکر بنائے آستان عالی صاحب خبار بالا اختیار فرمودہ است کہ محمد سوم شیخ حسین
 ناگوری کہ ولی کامل و متراض عہد و ممتاز عصر بود و بچند واسطہ سلسلہ نسب پاکش حضرت
 خواجہ حبیب الدین معروف بساط ان التارکین ناگوری منہی میشود۔ و آن زمان کہ
 در طوائف الملوک بود و از غلبہ بیکریہ پستان در بواجی دار اخیرا جمیر مدہنت و ستی
 اسلام دست داد و کفر غالب شد سالہا در حفاظت و حجاب و درت قبر شریف حضرت
 خواجہ حبیب الاولیاء را گزرانید و آلتساب منسلاخ مال بیست آورد۔ و در زکریہ کہ

سلاطین با نذر برسم هدایا و فتوح باور سانسیده بود۔ قبیلہ عالی تعمیر کرد کہ ہنوز ہزار ہا دیو گار است
 و اینہم معمورہ کہ بر سر دراز دیدہ میشود در سال شصت و پنج باہ و نہ باختتام رسید
 بود و بعد آن قفقسطاء و شبک نقرہ و پنجرہ چوبین کہ نقش و نگار صدف حسا قی
 در ست آورده اند۔ ہر زن و قرن ستر او گردید۔ و در زمان سلف کہ پنجرہ چوبین و شبک
 در گردن از شستہ کنندہ و شکست خوردہ بود بحال برگردن از حضرت خواجہ حسین
 اجمیری بنیرہ حضرت خواجہ حسین الاولیاء موجود است۔ و نقش و نگار طلاء کہ برد
 دیوار قبہ شریف بکار آورده اند نتیجہ اولوالعزمی حضرت خواجہ حسین اجمیری است کہ از
 ابیات منقوش ظاہر و باہر است۔ ابیات

خواجہ خواجگان حسین الدین	اشراف اولیائے روئے زمین
در جمال و کمال آن چه سخن	این بنین بود محسن حسین
مطلعہ در صفات او گفتم	در عبادت بود چو در شمین
اے وقت قبلہ گاہ اہل یقین	بر درت محض در ماہ سودہ حسین
خادمان در دست ہمہ رضوان	در صفہ اروضات چو خطیرین
فرہ خاک او عبیر سر شبت	قطرہ آب او چو ماء حسین
جانشین حسین خواجہ حسین	بہر نعتاشی بہ گفت چہ حسین
کہ شود رنگ تازہ کہنہ ز نو	قبہ خواجہ حسین الدین

گویند کہ پیش از چند سال کہ تجدید نقش و نگار کردہ بودند در ابیات مذکور تخریف نمودہ
 آتا بنظر ثبوت ابیات مذکورہ بالا نسخہ حسن النیر مولفہ منشی اکبر جہان گواہ عدل است
 کہ مولف معز ابیات مذکور چشم خود دیدہ و درج نسخہ مسطورہ نمودہ بود۔ . . . جانب
 شرق۔ ملحق بدیوار قبہ شریف والاں غم شہناو خوش طرح ساختہ جہان آما بیگم بنت
 شاہ جہان است۔ فرش والاں از سنگ برستلن و دیوار و دراز سنگ مرمر بدرجہ غایت

لطیف و منزله تراست بانی آن جنبه عقیقه بود که محتاج شرح و بیان نیست او
صاحب شایسته بوده است مولی الارواح و ذکر حضرت حاجه بزرگ معین الاولیا
جمع نموده و بحال شوق در آخر آن دلاله محبت و صدق ارادت خود بشرح بسط و ضبط
تحریر آورده و نسبت خود بر دو جانب حضرت خواجه معین الاولیا قرار داده و بنسبت
بسیح حضرت خواجه معین الدین الرابع نمیره حضرت خواجه معین الاولیا مشرف بوده و
بسمت دکن پیوسته بدیوار روضه شریف جانب شرقی قبه حضرت نبی بی حافظ
جمال دختر حضرت خواجه معین الاولیا است و پیش آن قبور صاحبزادگان حضرت
مختصره موجود که در زمان طفلی وفات یافته بودند و نیز بصوب دکن تحت به دیوار روضه
گنبد خرد و مجاور النساء بیگم بنت شاه جهان پادشاه است که بزبان عوام بنام چنی بیگم
شهرت دارد و مزارات هر دو اندیشه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا اندرون قبه شریف
حرفه عین میا که با تخریبی از مزار سیف آثار نمودار اند به تین و پیاپی ثبوت
رسیده و بجانب شمال پیوسته بدیوار قبه عالی مسجد است که حجب جهانگیری اشتها
اما متحقق است که در آن زمان که پیکر پستان تاخت آورده بر اجیه متصرف
شده بودند سلطان مانڈو حمله ویرانه بکار آورده بنامی اسلام تحکیم کرد و معین
مسجد است که تعمیر کرده بود شاید که پادشاه جهانگیر هم چیزه ترمیم و تجدید کرده باشد
درین لایحه و بنیاد صندل سفید به ساینده و از نیچیت صندل خانه معروف است و
پیش صحن مسجد در وسط مسجد مذکور احاطه کوچکی از سنگ سفید جانب شرق
نمودار است که درون احاطه و قضا عی آن مرستد های مطهر و قدس حضرت
شیخ تاج الدین بایزید بزرگ و از واج و اقربا به آن از سنگ سفید صلا دارند
و متصل بدیوار صندل خانه سمت شمال مزار حضرت رفیع الدین بایزید خرد و
مستورات صاحبان متحقق است و بر سر قبر شاهان و پادشاهان و نجیبان و مجرم
آورده

که فضلے آن بصورت سبز مشابہت گلی دارد و

و جانب پائین قبه حضرت بی بی حافظ جمال در پهلوی دروازه پانداز منجر است
از سنگ سفید که درون آن مزار فیض آثار حضرت خواجه معین الدین خور و حضرت
خواجه قیام الدین بیریال بهشتیلا با گله مرصع آنام در زیارت گاه عوام است و نیز
جانب پائین قبه عالی احاطه از سنگ سفید است که در احاطه نور گویند عمو است
بعد دروازه یکی که سمت جنوب است - پانداز دروازه نام دارد و دیگر که سمت
مغرب است نه یکی دروازه و شتی دروازه و پیش دروازه پانداز صحن وسیع از سنگ
منواری است و شجره بزرگ در میانی که گل آن از اقصای انجایت لطیف و خوشبو
باشد در فضی صحن بقدر سائبان فائده میرساند و

و بر خط انتهایی صحن کورست در کنه الان رستخیز که از سنگ سفید است بطبع و
ولکش - و به والان کرنا ملک معتمد بنائے آن حسن عقیبت در میس کرنا ملک
از شاه عالم با و شاه بخطاب امیر الهین ممتاز بود و ال است - چنانکه از قطعه
و ابیات که بر روی والان کن درین اندر متحقق میشود - ابیات

آن معین الدین شه شایسته
بحر جود و آسمان اعتقاد
نام والا چاه عالی منزلت
بندہ خاص خدای شک بود
بزرگناوہ کرسی جائے لطیف
موجب برکات باشد یقین
و جود در خود کردل و اگر دلب
با دوام متائم این فرخ متا

در حضور خواجه هر دو جهت
چون امیر الهند کان عجل دوداد
یعنی آن لواب والا مرتبت
کامران ملک کرنا ملک بود
از خلوص نیت و صدق عقیق
تالیاتین مردم اندرین
سال تعبیر شش دل کرد طلب
سال تا بخشین سجود این دعا

از جلوس شاه پنج وی طلب شد مرتب در مرید پاک جب
 و پس پشت دالان کرناک پشت حوض چهاره - و در گوشه جنوب و مشرق مقبره
 میر شاه قلی خان است که از امرائے نامدار بود و صوبه داری اجمیر و او تعلق داشت و در
 پہلوئے دالان کرناک بسمت مغرب بر فراز پشت حوض جمال و مرتد پاک حضرت
 خواجه ضیاء الدین ابوسعید بن خواجه بزرگ معین الاولیا - و در پائین آن مزار
 فرزند و پسندیده میر محمد الدین مشہدی نعم حسید حسین خنک سوار است - مسجد شایع
 بسمت مغرب از قبہ عالی و دروازه ہشتی واقع است - نہیہ شان رشیع و پایہ منج و صفہ
 وسیع کہ در اقصائے ہست نظیر خود ندارد - از محن و کرسی و سقف و ستون و در و
 مرزبان و سنگ نایاب است - استحکام بقون با برستقامت آئین دین اسلام بر آن
 ساطع - و نجم محرابا بر اقامت چنان لواء و کوی و سجود و باب نبی از گواہ عدل و دلیل
 قاطع رفعت و فراز سقف آیت است از علو پایہ واقف و غیرات و جرات و قوت
 پایہ منبر کہ در پہلوئے محراب وسط بنا کرده اند - اسحق قنطرہ الحقیقہ است کہ از حنیض
 عالم اسفل ببارج یقین و معراج حق البیتین میرساند - غیر اینمہ در شب ماہ کہ شمع انجم
 و ماہتاب در زمانہ زبان شمع و چراغ جبلا و ضیائے سنگ فرش معارض
 بمقابل می شود و نظارہ کہ مک شب تاب و تماشائے چراغان حاصل جوئیاریا و میدہ
 گوئی کہ تلم از ازار ازار امواج تجلیات بریزند - سبحان اللہ نقشانہ کہ ہر
 تختہ سنگ در صفا و جلا چون قلب مومن از عیوب و قبح و لغ و سواد مطلقا
 معتر و وطن سہر و باطن مثل مشرب و وفیان صاف طہیبت نرا و مہمفا گویا ہر تختہ
 سنگ از ذکر و قوت قلبی اجتہاد و الکتاب نمودہ است - و برتر بہ معرفت رسیدہ و
 از چہیت است کہ روشنی چراغ پیش او پس پشت تختہ سنگ ہو ہو و من و عن حسن
 و معلوم میشود - **بلیت**

نہی صفا فی عمارت کے درشاہ نشانیں نگاہ باز نگہ دید از در و دیوار
کلیم ہدائی کہ تصیّدہ در باب تمام مسجد نوشتہ بود از ابیات چند ثبت نموده شد *

ایپاست

و ادین حرمت اجیر فیض تدم
زین محل فیض ہر حاجت کہ خواہی خواہ
مسجد کے کان کعبہ ثانیست تارخش بود
و نیز دیگر ماوہ تایخ نیست

قبلہ اہل زمان شمسجد شاہجہان

و ابیات کبر پشانی در شاہ مسجد نوشتہ اند از وہم شہسار ذیل بطریق تحت
گرفتہ شد ابیات

بہ فرمودہ سایہ کردگار
نوشتند تارخش اہل یقین

عقب مسجد شاہجہانی مقبرہ حضرت خواجہ حسین جمیری و در حوالے آن فرخ خاندان
صاحب جاوہر معین و مقرر است و تعمیر قبہ حضرت خواجہ حسین بے کم و کاست
مانند قبہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاست۔ اما آنقدر زریاالش و نگارش ندارد
بانی قبہ شاہجہان بادشاہ بود کہ در زبان تعمیر مسجد شاہجہانی قبہ مذکور ہم در سال
یکہزار و چہل و ہفت با تمام رسیدہ بود بر سر لوح سنگ در قبہ شریف قطبہ تایخ منقوش است

قطبہ

شد از توجہ باد و مرشد معین
شہنشاہ و سرائے خواجہ معین الدین
بنائے مقبرہ باصفائے خواجہ حسین
بلفظ مغز شدہ سال خاتمیت این
ولیس پشت قبہ مذکور بر پشتہ حوض جہارہ مکان خجش طراز و مطبوع و زریا از سنگ

سفید معمر حضرت شیخ علاء الدین برادر علم از خواجہ حسین امیری فیرہ و مجاہد
حضرت خواجہ بزرگ حسین الالباب است کہ بزمان حیات او بدین انجمن شہرت داشت
و بعد وفات مدفون و مصلح او گردید و از پنجست کہ شانزدہ ستون دارد و بزرگان عوام
بنام سولہ تہمبہ سہواست و تراخی سال تعمیر بر سر حرات برقرار و یہ منقولہ من کردہ اند نیست
قطبہ

بنائے مقبرہ نہاد شیخ علاء الدین
جو در مدتہ آن شاہساز عرش نشین
چو کار در پی اتمام سال فتخرد
در سمت شرق از منزل آشمنابہ مطیع مکان و مسیح و پادار متعلق بہ بزرگان است
عالی است کہ در زمان حال بدین تہو لیت اوقاف عساکرہ دارد و آمار آن آیام کہ سلطان
موجود و دروایہ جمہیر لوائے اسلام با فراشت و ملت گفر از میان برخاستہ بود
حضرت تاج الدین بایزید بزرگ بحکم سلطان در تہدیس تلقین الہی و موالی اسلام
اشتغال میفرمود و شیخ احمد مجاہد شیبانی رحمۃ اللہ علیہ و دیگر بزرگان بن شاگرد
آؤ بود و مکان مذکور بچہت نسیم و دگاہ صاحب و فقر المصیقین و مخصوص سہ در نیولاجیکہ
مسجد اکبر است و پہلوئے خانقہ منزل سکونت شیخ بایزید بزرگ بود و در
فضائے سخن نعت ارخانہ علم و فضلہ حضرت شیخ مغر اللہ قیام داشتند و در
حجرات پیرامون حرم طالع طالبان علم قرار میگرفتند و در جماعت خانہ کہ
الحال بجائے آن سماع خانہ نواب سر آسا انجمن منقولہ شدہ است منزل در نزد
حضرت شیخ بہ علوشان درس میگفت و بہین وجہ کہ در آنجا جماعت طلبا و علما
درس میگرفت منزل مذکور بہ جماعت خانہ ہنوز معروفست و مشہور بودہ است
و بیرون حصن حصین آستانہ عالی جانب بہ شرق متصل بدروازہ چہرگی گانیست کہ

بر زمان عوام ل بادشاہی شہت وارد و آن جائیت کہ در ہلوئے نغمانہ شیخ
داینال بود۔ اذ ملک پور ب پورہ است مرید باجے حادثہ بود کہ سلسلہ شیخ
بواسطہ شیخ انجی سراج بہ سلطان لہ شاخ نظام الاولیا میرسد و وجہ تہ اشخ
دینال را برو حاکمیت خواجہ بزرگ عین الاولیا ارادت و محبت خاص بود تادیت
در از مجب اورت ہستان علی گڑہ رسید و در چار آستانہ عالی سکونت ہشت چنانچہ

از بیات ہندی گذرقال اداست بوضوح مے پیوید و بیات

جگ جگ عزم جو حضرت مخا جے حضرت رسول کریم نوا جے

دینال جو پرگھٹ کنیان حضرت خضر ہت سراج شہد دنیا

و دران زمان کہ اکبر شاہ بادشاہ دہلی ہر سال ہفتہ ششم جلوس با جہیرت دوم

آمد۔ یکے از حرم محترم اوران زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح

سعادت نیک سیدہ بود و محل نقل و حرکت داشت لہذا بمقرر حصول خیر و برکت و خانہ

شیخ دینال کہ از اعز مستکفان طہا ہر منتبان ملن روضہ شریف بقعہ منیف لکھنؤ

بودند و بوجہ آنکہ مولد شاہزادہ بخاہ شیخ دینال بنظر پیوستہ نام شاہزادہ بہ شیخ دینال ہنما

کرد و وجہ تہ آنکہ خادم شیخ برائے علم و فضلہ حرم شاہی کفایت کئے کرد۔ و اندک مان واق اطاف

نور بارخانہ شیخ بنیاد کردند۔ گویند کہ بعد از آنکہ حرم بادشاہ از وضع حمل و سکون لازمی بمقرر

دار الحکومت مراجعت نمود منزل مذکور مطہر بقا ایفاء انعام بہ شیخ دینال تفویض کردند

تا آنکہ شیخ مغر اللہ در حد حیات بود قبض و قبضہ داشت۔ پس از آنحال شیخ مذکور

برخانہ و رواق محب اوران متصرف گشتند۔ اما بزعم مولف مقابلہ محب اوران از خجہت

بودہ شاہ کہ بعد وفات شیخ از ورثہ او در وار اخیر اجیر کئے نہ بود۔ و او در حالت تجرید و گذشت

وصل مے از ملک او مدتی تن بودہ است لیکن اصغی از جماعت محب اوران کہ بوکالت انرا

ملک او مدتی بار داشتند بشرط آنکہ اگر ہیکس از ورثہ شیخ پید آید تر کہ شیخ باد مستر و نمایند خان

روایت رساله اوراق شیخ در تبصیر و تصنیف آورده منور از خانه شیخ در اوراق شاهی نشان باقی است
و در آن شیخ در بیان حال در احیاء از منشاء بیات او که بالامر قوم شده بود چه احسن نظایر و مبرهن است از
همایه سنو حیات و موت شیخ و قول زنده زاده در بیان این بیعت پیوسته که شیخ در بیان حال
تولد نوپا در گذشت قبیل شانزده و دانیال نامی است چهار ده سال و در حد حیات که فرمایند بود
چنانچه پس از آن اودت شانزده نهصد و هشتاد و سه سال و هشتاد و سه شیخ نهصد و نود و چهار مرتبه
و در مقدمه سابق لادیت زاده طبقات کبری و اکبر نامه در باب تقصیل حوال شیخ در بیان
نسخه معارج الاولیست مغربیه الاصفیا گواه عدل است بعضی محبان او را که نسب آیام و احیاء
نمود و حضرت شیخ منسوب نمایند محول به خلافت دین گزارش بهر درستی بمناسبت رضا
طبقا کبری و جامع اوراق اکبر نامه شیخ دانیال را از ذیل و در بیان او متکلمان نوشته است
که از خیل محبان او را که آثار قدسی مقام و اگر بنظر حصول ثواب اودت شیخ و دانیال را بلفظ
ایا و کتب نه خیس عجب نبود بجهت آنکه شیخ مغربیه عمر و زاده سید اودت الشام حضرت خواج
بزرگ که پیش از اولیاء گورانی و در زمان اعتکاف و کتابت جوار استنان علی قیام داشتند
بزیان خسر و محاورات عجم حباب در کس را گویند که به خصوصیت همایگی اعتبار داشته باشد و این
بهتر به نهایت شرف و برون است که بعضی بوجه تمجید بلفظ و توجه حشی محاورت بخیر آنکه به معرفت
و جفاست مسائل انساب اوقات نموده و اینست از زندگی شیخ و دانیال نامی که بجز نظر تصدیق مقال مناسب است
که از طبقات کبری که بر نامه کرده و لادیت زاده و دانیال را که در فتنه جز و اوراق نه نوشته شود که از طبقات کبری و دانیال نامی که
جلوس و چون و لادیت با سعادت و منزل شیخ دانیال که از مشایخ وقت و صلاح و فلاح
بنا بر نوشته و وقوع یافته شانزده و هجده قدم صاحب قبیل را دانیال نام نهاده است
اعتبار است که بهر نامه خسر و دانیال نامی که بهر نامه خسر و دانیال نامی که بهر نامه خسر و دانیال نامی که
بفصل و صلاح از ناصیه حال او است باقی است و در اینجا که نوشته بودند
و در حد اودت زاده که با حاضری می نمود و اینست و در حد اودت زاده که با حاضری می نمود و اینست

که بصحن چنانچہ تعمیر کنند گویند کہ جلال الدین اکبر بادشاہ از غنیمت فتوحات چیتوڑ یک
چراغان بزرگ آورده درون قریب غیر کو روضہ کرده بود و اللہ اعلم بالصواب محاذ قبہ مذکور
آبدار خانہ است کہ عوام آب بیل گویند۔ زیر دیوار سبیل سمیت شمال قبر پاک شیخ ملک فاروقی
الادہبی است و بر سر قبر صلائے سنگ سرخ ہنوز باقیست و در ضلع آبدار خانہ چیتوڑ
وسیع تراست و بر انہائے آن حجرات و مطبخ آشخانہ واقع است و جانب ب از صحن چراغ
بر فراز صفہ وسیع سماع خانہ بنا نموده اند کہ از نتائج حسن اعتقاد و وثوق بقیاد و اب ہر اسما بجا
بہادر و دیر نظام دکن بودہ است مکانیست بسیار منظر و دلکش و دلکش و عمارت است بجا نیست کم
و خوش طراز و مطبوع و مصفا۔ بنائے آن از اجرو گچ نیست بلکہ ہر عمارت از سنگ سرخ و سفید
ملاو است و در ہمین جا مجلس اعراس حضرت شیخ المشرق الدفار حضرت خواجہ عثمان
و حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا قدس ارواح ہم منعقد میشود و توفی سماع خانہ جانب گوشہ
شمال و شرق دروازہ کوچک است کہ خلفتہ شریف حضرت صاحب سجادہ راہ وارد و
متصل بہ عقب سماع خانہ جانب غرب خلفتہ مذکور است و آن جانبیت متبرک و مقدس
کہ غسل سمیت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا ہما نجا بوقوع آمدہ بود۔ و بحال مقام
مشہدینی صاحب سجادہ مقرر است چنانچہ بذیل ذکر آئین عرس و آخر باب الشرح و بسط
مرقوم شد۔ و در حوالی رواق خانقاہ شریف ملتزمان مہنوبان صاحب سجادہ سکونت دارند۔
و ہمین ویسا صحن چراغ و قنادیک ہائے بزرگ ساخت مس خالص بودہ اند۔ اول کہ بجانب مغرب است
خیلے بزرگ است جلال الدین اکبر شاہ بعد فتح چیتوڑ گزرا سیدہ بود و میر علاء الدولہ متخاص
یہ کافی قطعہ تاریخ متضمن بہ گزر سیدہ نیک بسیار خوش گفت۔

قطعہ

خسر و عہد محمد اکبر
دیگر روئین تن اثر در پیکر

شاہ دین پرور و ہمیشہ سریر
ساخت نے شبہ پے فتح چیتوڑ

بعد از آنکه در شش و هشتاد و پنج سالگی که در ریاست آن طائفه بودی گنجینه شریف بود و شرف
زیارت نمود حضرت خواجہ بزرگ حسین الاولیاء شریف گشته بشیر و دوازده مذکور دست خود داد
ارتفاع قریب سیست پنج و دو در و دو

و شش سال بلند و دوازده یک صحن کوچک است که سمت شرق آن در یک خود بر فراز چوبه بزرگ
حضرت شیخ احمد خلیفہ مستند حضرت خواجہ بزرگ حسین الاولیاء آسوده است
و توجانہ مسجد لکبری است بسیار وسیع و کثیر العمارت اما همه خراب و ویران است و شش و شصت و شصت
است هر چند که بسیار صلاح و آبادی آن سخی بلوغ مینمایند الا سواد و سواد در قول و فعل نیست که جهت
ویرانی و خرابی عمارت لکبری نتیجتاً از حال و وضعی است اسلام دوست

و شش سال صحن مذکور در دوازده نقارخانه است که بر سر آن نقار میزنند و بنای آن عهد امن محمد
شاه بن شاه آفاق شاه جهان بادشاه در سال کبیر از و چهل و هفت شایسته است که تبتیشانی در دوازده است
گفته

بعد از شاه جهان بادشاه این پرور
زود و طاعت گشت آفتاب دین سیر
و برج شمالی نقارخانه خود است بر آفتابستان نیمه صدر که در میان و بیاض و چارخان گنبد
خود و دو زمین جا خط آفتاب است آینه عالی است

تذکره تعمیر اسب

در بازار پیشین درگاه شریف جانباق بر بزرگ شریف مسجد پیر شمس طراز و خوش تعمیر که بنا آن به توجیه
حضرت سید محمد صاحب سبب است حضرت خواجہ بزرگ حسین الاولیاء مبعوض مقرر آورده بود و وقت
بصق بر بوی مغزی مکان صاحب سجاده مندرقع است و باج منطوقه که بر سر محراب نقش نموده اند نیست
سال

است خوشا و در شاه جهان آفاق گیر
و دوازده سال که از قریب ازنگ

خسرو عادل شهرنشاه ولی توالی گزرو
 بهر محبب اشعه مسجد محراب و منبر کو - بگو
 خا صه آن سچ که نوز دیده اهل یقین
 جانشین قطب بافی معین الدین کراو
 رونق افزای گرامی سینه پیران
 کرد بر پایامه عقصه پیرایه عالم
 حاش الله بے لکعت از ملائک بگذرد
 بو فاجی و در پی تاریخ بحال او خرد

سے شرافت از در دیوار دین مصطفی
 خطبه میخوانند از و التیل و الشمس الضحی
 قدوه ارباب دین سید محمد محبت
 هر زمان هر وقت محسوب جناب کبریا
 زمین آرائی نگارین نقش ایوان
 بیکه بهر عاصیان تو نسیم و فرمان
 هر که بشد اندر و یک لحظه با ویر خدا
 گفت چه گویت المعتدس نیکو بیاد غیا

قطعه و دیگر

ساخت چون سید محمد برقی
 گفت هائف سال تاریخ بنا
 مسجد زیب کلا انجید
 حسبته للاله بلیت مسجد

و مسجد اوموتی که مسجد است که تعمیر آن از سنگ مرمر است و فرسنگین - عمارت وسیع و زیبا
 نظر آنست فیض و مناجاد و اسباب التی و کلمه طیبه نام بانی مسجد میا بانی منقوش است
 و عتق کو توالی قدیم قضایه باز او مندی مسجد است تعمیر به حجر و گچ سقف گنبد و دار
 ضلع قبل در وسط محراب عبادت قبل بر لوح سنگ کندید اندک الله اکبر این مسجد را بانی تلو کردی
 بنی بنیان تافشین کاهوت راسته کرده است ۶۲ سنه اهر و برانتهای بازار و جانب
 شرق قلعه کوچک است صاحب مسجد انتخاب التجار که تذکره بنای قلعه حکم اکبر شاه نموده همین است
 بحال بام میگزین شهرت دارد بحجت آله در آمل القصر اولیای دولت و کلمه طیبه که
 تعرض محفوظ است آلات ضرب و حرب مخصوص به حمل بود جاسی تحکم و پادار و وسیع
 بقدر است

در پیوسته طی دروازه اندر زن شهر مسجد است هرگز سنگ مرمر بغایت مطهر و زیب

آنانچه تحقیق برسد که کاذب است طرز تعمیر و رونق آن به عمارات شاهجهانی مناسبت تمام دارد.

تعمیرات بیرون شهر جانب شمال چلخست خواجہ بزرگ

در پیلو دره که گه پانی آنا ساگر معروف است بر فراز پشته کوه واقع در آن زمان که حضرت خواجه
بزرگ معین الاولیاء در اجیر پرتو و روز فلک دره بود بین جاور غنچ قناعت و گوشه عافیت علی
داشت در توی سنگ بزرگ غاری شکل حجره نمودار است در گوشه غنچ سنگ خار انهداده است
که آنرا بخت نماز تعمیر کنند و در سال یکزار و سی و هفت دولت خان شتقدار بامثال حکم نواب
مهابت خان در دوران حصار استحکم بنا نهاده است و بر سر دروازه حصار چند اشعار نوشته است.

اشعار

بزمان شهر رفیع اقدر	حامی شرع و دین شهاب الدین
رونق عدل وجود داد چنان	که بستاند از زمان و زمین
گشت الی صوبه اجمیسر	خان خانان بعزت و تمکین
پاک دین پاک باز دولت خان	بود شفت دارا ویرسم امین
ساخته این مکان چله چشت	تا بود یادگار او بر زمین
سال تاریخ طالبی گفتا	سی و هفت و هزار بود سنین
اسحق جلئے بانیض و برکت است و از اوقات شیخ آیین دین و اسلام یاد میدهند و بوجه	
خواجہ صاحب سوم است.	

چله خواجہ قطب صا

در این تپه کوه چله خواجہ صاحب واقع در شک سنگ بزرگ منلا دار و حضرت خواجہ

قطب الاولیاداران را وقت ساعت با کثر آیام مونس تنهایی بوده است بنیت پر فیض و خوش
 آثار و مقامیت و چپ و خوش گوار در فضیلت آن تمیز زیبا مسجد است که بنای آن بنام
 مولانا شمس الدین خلیفه حضرت مولانا فخر الدین فخر جهان رقم نموده اند شعر
 از پیله تاریخ سالش با ناز و نوبه نوبه
 داد پاشخ گو مورخ ذکر بهر بخت محب
 در صحن ابریرین بالائی صفت بزرگ در و جج سار بلند محمد شاه خان که از عاقل و نواب امیر
 محمد خان والی ثوب بود و نون است - نسبت شرق مسجد خوش طرح معمره محمود خان بادگیا
 و بر لوح سنگ قطعه تاریخ چنین نقش است قطعه

بن کرد محمود علی نگاه . مزار محمد شری دین پناه
 ز تاریخ تعمیر گوید لطیف : زبیه مقبره سجد و خانقاه

از آغاز و ولادت ماه برج الاول هر سال عرس حضرت خواجه قطب الاولیاء و همین جایگاه
 مقرر است و بهر چهارم محفل ختم عرس بمحفل معین منعت میشود و بتاریخ چهارم هر ماه بعد
 نیاز به محفل سماع بسیار میکنند که بر زبان عوام و دهویین مشهور است *

مالاب آنا ساگر

بنای آن پیش از هشت صد سال قمری و اندک در زمان حکومت راجا آنا دیو که او حاکم اجمیر بود -
 بر ساحل جنوب آن علی الاتصال باغ و باغچه و تعمیرات زیبا بنا نموده اند و در طرف تالاب
 بسیار بزرگ است و پهنای آن طویش قریب شش صد درعه و دور آن قریب به چهار میل باشد و بر
 ساحل سمت گوشه جنوب شرق دولت خانه شاهجهان است که مکانات مصفا و رواق اطراف
 مکلف از سنگ سفید دار و در و درختان عمارت مذکور باغ خوش و باغچه و گلشن آلود
 حال باقیست *

از نقش و نگار در دیوار شکسته آثار پیدا است صفت دید عجم را

چله سالار مستحود

بر تئسه پته خورد که بر چله حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا است بفر از صفہ سنگ مرغ
گنبد کو چک سب نموده اند و در توکے آن تبر حضرت شیخ موجود است بزمان عوالم ہر چہ چہ
سالار مستحود غازی شہر شہر دار دانا این مقبرہ سالار مستحود است کہ غیر سالار مستحود غازی است و خطبہ
حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا بود .

تعمیرات بیرون شہر جانب شرق

چله سالار مستحود

گویند کہ بدیع الدین شہر دار کہ مرقد پاک او در کن پور است در زمان حیات بر سر کہ اسحال
بنام چله مشہور است چہ بر ریاضت عبادت گذرانیدہ جامست نامہ دار و ششک شریعت
و نباتات تک تک دیدن میشود و بیخ آجید ہم ہر سال مردمان و زنان شہر جمع می آیند و یوم
تکبیر بنام میلہ مدار صاحب شہر دار .

مسو کا لج

پیش از چہ سال مران آن کہ لارڈ میونسپل درین وزارت ملک ہند داشت بمقام کون بہت
طیر علیہ ان زمرانی گشتہ شدہ ہنگام ورود جمعی بنا تعمیر نہادہ بود جانیت خوشنما و زیبا
و مقامیست پر فیضا و مضافا کہ نقش و نگار و سیمینسی و تختہ بندی و رفعت و وسعت و
عمارت دار استگی قمارش مثال خود ندارد و درین سال تا لارڈ بزرگ است کہ نہ بہت
مشا و ابی گویند کہ آریستہ پیراستہ دور خوالی آن و زمین پیا و پس شش مناول عالی شان

و کلاخ سمور المکان النان را حجابان از ابا ان به عمارات لفریب طراز مطبوع و انواع پسندید
 بنا نموده اند که نهالان گشن بهشت و قسبال و دوازدهان تخت قباچ و در زمان سردی و غیره گهی
 به جهت تقسیم علوم معرفی و مشائی فنون مشاهی و شاه سواری و کتساب آداب و همین
 حکومت حکمرانی در خجای قیام و سکون دارند.

حوض شمی معروف به سورج گشت

کرشیل و کسن که کشنرا جبر بود بهجت آنکه ماده ترحم تخم طریسن داشت بحشتم فیض عام و آرام
 بنا نموده آرام بنا نموده آب آن بغایت منزه و صاف و خوشگوار و شیرین گرد
 صل حوض عمارت خوش طرح و خوش نما از سنگ مرمر است و به خلق خدا نفع عام
 می رساند.

مقبره عبد الله خان

تعمیر خوش است و حکم که در اوست تمام خواجہ دانش تعمیر یافت تا این بنا نیست بر خوش
 ز سال بنای این مقبره را با ما گفت خوش علی گوشتش از پنهان گویند که پیش از این در حوالی
 آن غمچیه چسبیده بود اما حال مجای آن سلم و وسیع بنا نموده اند و بر سر آن عبد الله
 پوره معروف است و این عبد الله خان باز سیدان باره بوده است و زمانه فرخ سیراد شاه
 به حمده و در ارت و منصب نیز از بزرگواران است.

مقبره حسین علی خان

از بزرگان باقی نیست و حال ابجورت فرد خانه مستعمل است و به کرایه فرنگیان
 استقامت دارند و این هر دو مقبره در تبضع و تقدست میر عبد الوهاب میر عبد العزیز

دیگر از آن ایشان علم و شرف و حصص قیمت بوده اند و سلسله ایشان عیا محسوب
میرسد - را الله اعلم بالصواب

تالابیه

در عهد سبتم صدر کمال است که این است بهیشت شرق بنام آن بزم بانه حکومت ساجه بیلید
نوشته اند - و بر دور آن از بیلایه صنم خانم و محمد بن هندو علامت باقیست - با آنکه سلطان
عزیزی و بعضی از سلاطین غور بانه نام و مدعی آنرا پر داخته بودند - بادشاه دلی الزالدین به
کاخ چند فرسایه ساحل آن تعمیر نموده بود - و معر فی بادشاه مذکور به سفیر قیصر انگلستان در
مقام منزل مذکور بزرگداشت اند

عیلگاه

معین و وسیع و فراخ فراش آن از گنج و حصص آن رفیع و بلند آنا اطاق در واقع ندارد
بجست قدم سایه سائبان و در سل تابستان پیش فرش و تمازت آفتاب غی بهنگامه بیشتر

تعمیرات بهیشت بیرون شهر

چهارمین پیرضا

بلایه کوه فصل یکبارگی است - گویند که شخصی سواد نام از بغداد باز آمد بهیشت آجری بود
خطا هر کرد که از دیوار حصار استنای عالی حضرت غوث الاعظم قدس سره العالیین بود
چون زمان مرگ او نزدیک رسید بسیار آن خود وصیت نمود که بهیشت مذکور پیوسته در قریب او نماید
چنانچه بعد وفات او بهیشت آن کردند بعد در سالها بعد بهیشت بعد زمان در پیران عوام

بد چله پیران پیر حروف گشت و بعد از آنکه شهرت گشتی شد نواب جمشید خان فریدی
 و آنکس به سمت جنوب الان وسیع بنا کرده و بعد آن میر افضل علی که تولیت اوقاف چله
 به او متعلق بود قبستر مسجد و محسن استانه راست درست نمود و نیز بنایی که اخیر در
 مرطبه بنو به بنایش و گزارش نواب محمد امیر خان بسای خراج اوقاف چله مهاراجه دولت ران
 سینده حصیه واسه گوالیار یک ده که ماکهو پوره نام دارد بندل فرمود که هنوز بحسب سال مهور قرار است
 به یازدهم هر ماه مجلس تاع برپا میشود و در روز یازدهم بیع ایشانی در سال که عرس حضرت
 نوحث الاعظم قدس سره العزیز مقرر است با این خوب پیران و غریب علمه حتما
 یوشتند در وقت شب کثرت چراغ و تماشاخانه شباه بسیار خوش است و در صیف
 هجوم عام در ذوق سلامت محفل سماع شیخ و لری و در زبان میکی و در پهلوی چله عرض
 آب است که پیش از چند سال حضرت میرانیه اوقات چله درست نموده بودند و آن
 در ایام مبدل بکاسه برزند

تاریخ گاه

کتاب پستان بنده نوشته اند که گویند که در پاست آن همیشه دارد معروف است به بی بی پستان
 و در پیشینه که دایر بل معنی عمر است و از خجست بود که بزبان سلف حبیب بهر سو هم به آورید
 و از معنی کوه است گویند که از نیتقان اجبر را چنده سیکه برادر بال مگر بود و درین اوتان نام
 داشت که بانی تارا گاه بوده است اما مولف تا در اجستان که تحقیق حال و احوال خط
 را چو تان بسیار با نگاهی سعی نموده است میگوید که صاحب تعمیرت تارا گاه حبیب
 که گویا بود که پیش از هفت ده سال در دیار شهر ایوبال و مردوری داشت
 آن راجه چچور از کرم عدم و منصفه صورت قدوم آورد و از ملاطم زمان غیر آگهی حوال
 در سده و شوق قوت خصال بر سال بخودی و آگاهی سلامت مسید خوارت که

بنای مستحکم و تنوار بر سر کوه ناگ پهاؤ که در کوه اریلی سمیت شمال از قلعه تاراگد است
تعمیر و براتناست چنانکه سخته نمود و سود و بود و بنای تعمیر بر آنقد که درست نمودند
جائے نمیکرفت و از پائے افتاد و چون بدستور آمدند و نمودند تا گریز ترقی استحکام و تزیین
استلام قلعه تاراگد که بحکمت قلعت حفاظت شکست خورده بود و بهر تمام نمودند و
اندک فرصت حصار و دیوار و برج و کمین و گاه بهر پاییه پاره کوه ساختند و آباد زمان حال
که دوران امن و عافیت است و شمیم عصفور و پرچم شاهین و شیرست را با شیل خشکین رضیع
قرار داده اند و نظر بر آن به دیوار و حصار و پها و نا پها و حسیماج نه ماند و نسبت با نیجا سید
که بهر برج و حصار آن بهوار کرده و رواق و اطاق و پها که در دهن و منازل و ایوان ساختند و بیشتر
جایا بحکمت عدم مرمت و حفاظت می نمودند و گشتند صاحب تاج فرشته و پها
گلشن آورده است که حضرت امیر حسین از سادات صحیح النسب است و نسب پاکه او
به اسطه امام زین العابدین بن امام حسین علیه السلام به علی مرتضی کرم الله وجهه می شود
او زبان سلطان شهاب الدین غوری خاوند قشون اسلام بود چون سلطان شهاب الدین
بر سر راجه پتھورا تاخت آورد و تاج و تخت را به بدست معزض نوال رسید و نواحی اجمیر و دروست
قدرت و منصب نصرت اولیای دولت اسلام آمد امیر حسنین و عمه میراج الدین حسن
بسیار از زن مرد و بنده اسلام شرف گشتند و بالاخره آردان حکومت قطب الدین ایبک علی احمد
بغلاط شهرت اند که قطب الدین ایبک ازین که بهر باطن فاعلم بقا خرامید و از محبت
جماعه را چو تان که مخالفان و رول و سودای فساد و سرکشتند و جمع آمدند و از سمت بل
که بحال به سودای معروف است و طاعت شایسته بر حصار قلعه رسیده به یاری کند و
قطره جوین درون قلعه داخل شدند و سید حسن که پیش ازین از پها گونگی احوال آگهی نمیشد
از شور و شغف و دارو گیر آنها آتیه شده سلاح جنگ بر در دست کرده و چنانچه میل که در حفاظت
ماور بود و آتشک جبال قتل نمود و با آنجا چنانچه قتل داشت در اقصیه الثابت همیشه حیات

بکار برده جمیع کثیر را در حصیض خاک و خون مینداخت و در من استتقال از دست دانا آنکه
هم آنخوش عروس شهادت نگردید کارهای نمایان کرد و نجابام کار تصدیق رضیا
بالقضاء بشیر سلیم در نه تیغ رضا نهاده بهدراج شهادت عظمی فرق عزت برافراشت حضرت
خواجہ بزرگ میں بنی الاویس که سوخ حال و استقبال کشوف ضمیر عالی داشت می گام بباد
واقعه با جماعه بریدان محققان تکلیف فرمود و تکفین و تدفین پرداخت آورد و اند
که در آغاز بر سر من پاک از تعمیر بخته علامت بنمود اما در سال یک هزار و بیست و چهار نواب
اعتبار خان که منصبش هزاره ذات و پنجره اسوار داشت طرح بنیاد انداخت چنانچه
بر سر دروازه جنوب و در پیش از ویل فقیر مولف چشم خود دیده است
شاهنشاه زمانه جہا انگیر بادشاہ
سال و ہستم ز غم جہاں سبارش
وقتیکہ اندر اجیر آن شاہ گنج بخش
بود از ہزار افزون بست و چہار سال
بود و وضع مقدس سید حسین کرد
در روز مقدس بہت مغرب دالان از رنگ سفید و در سال یک ہزار و بیست و ہفتم بفرط عقیدت
و خلاص کمالی را و سند تقیہ نموده است قطعہ منظر کہ از ان یادہ تاریخ پیدا میشود نیست
معدن نور سید اسرار
ساخت دالان کہ بہت تنگ است
ہست در گاہ شاہ تنگ حوار
را و کما جی سند و صید بوقار
در سال یک ہزار و دو صد و بیست و دو بالا را و این گاہ بہت شمال روضہ عالی دالان بنا کردہ بود و بزرگ
کہ از مادہ تاریخ پیدا میشود بر سر محراب مقدس است
یک ہزار و دو صد و آخر ان بنی کن بست
در سر دروازه شرقی حصہ روضہ شریف بفرز محراب قطعہ تاریخ کہ دیدہ شدہ نیست
سال ہجرت خانہ بیت الحسد ان آمد
سال ہجرت خانہ بیت الحسد ان آمد

شه سوار ملک نبی شاهباز ملک دین
 منبع جود و رحمت کان فتوت الفتا
 قاتل کفار آن حسین جبین
 سرور و جهان مشکل کشای نین جان
 واقع بر مہرے آن جی سبط نور معین
 مغر کون و مسکن آن حکم دنیا و دین
 گفت جز تاریخ اواز خوش سلطان دین
 از پی تاریخ او کردم سوال از عقل محل
 در احاطه دوم قبریت که بر سر آن چادر سبز پوشند و گویند که در شہ آن فرش حضرت
 امیر حسین بن فون است و الله اعلم بالصواب و علاوہ آن کہ مذکور بالاشد مسجدیت شوشا
 و چرخا کہ در یام منتظم ام دولت نگاشید کہ بجهت مان غیر آگهی متولی در گاہ ناگزیر وقت آید
 باہتمام مولوی محیب الدین صدداول تعمیر شدہ است و حوض آب در شہا غرضی محل احاطہ
 در ہم بنامندہ کہ بزبان موسوم باران آب کشانہ عالی اہل ران جمع ہے شرع و کجاست آید

یلمت در و رازہ

افضل العمارت است در سال ہر صد و ہفتاد و شش ہستم امیر و سلطان و شہر منقطع حرم
 بودہ در عہد جلال الدین محمد گمشدہ بادشاہ با ختمام رسیدہ۔ ارتفاع آن قریب بیست یک
 درعہ و تعمیر آن از سنگ سرخ است و فراز آن بر لوح سنگ سفید کہ قطعہ مادہ تاریخ منقوش
 کہ ماندہ نیست قطعہ

بعد بادشاہ آسمان قدر
 جلال الدین محمد کہ بر سر آن شاہ
 پناہ ملک ملت طسل بیرون
 کہ در و در نگین ملک سلیمان
 سوادش عین نور و نور عیان
 بدین درگاہ کہ بچو کجہ آمد
 اگر خواہد کہ سے یابد آسان
 ز کاخ و کاخ تاریخ اتمام

در احاطہ سوم کہ در پاسے بلندی دروازہ واقع است عمارت پنجتہ از اطاق و مسجد و مرقد تک تک
 در بارہ میشود و بیرون احاطہ آستانہ عالی دو تا دیگ بزرگ از ساخت مس کہ یکے از و فرعت

سلطان نورالدین جهانگیر و دیگرے از ارادت حبس خاص ملازمی مدارالمهام گوالیار بطریق
ایقانہ رگز رانیدہ بود بر فرار و دیگران بزرگ نہادہ اند در ماہ رجب از آقا شائزہ و ہم تاجہ بیہم
زمانہ میں مہر و دست جمعے از فقر و تنگدستی پیا پیر کوہ جمع میں آئندہ در شہر محبت سماع
برپائے شود و بر سر حسن تالار بزرگ چاکر کشیدہ بر شونی چہرا غان و کنول و فالوس با طہر
آہستہ و پیوستہ نمایندہ بالآخر بر در تہجد ہم بعد از وقت زوال ختم تمام عرس میباش
کہ عوام قل گویند و این اشارت است از اداس رسم فاتحہ کہ معروف و مشہور دیار و مہر صفا
دار عہد شالان ملی کہ دیہات بطریق دفع مرقع نمودہ اند از ارجاعات عرس غیرہ از حاصل
آن بہم میرسانند و در سمت جنوب آستان عالی، احاطہ است کہ بہ گنج شہد شخصت وارد
مشہور است از تہجرت جوہر جانیست پرفیض و مخزن نور و انہیہ یاران و شکر یان حضرت میران
حسین بودہ باشند کہ در امر حق کوشیدہ و بہ پایہ شہادت رسیدہ دیوار احاطہ حسن عفت
و در خان کلان کہ از عیان دولت سلطان نورالدین جهانگیر بودہ است لالت میکنند چنانکہ
از کتب بی نظوم مفہوم می شود:

کتاب

در زمان شہ رفیع مکان	کہ بت از بدہر او دوران
آن شہنشاہ کہ ذات او آمد	باعث عدل و داد و امن مان
شاہ گیتی پناہ نورالدین	بر جهان است سایہ یزدان
بانی این بنا فی لطف آمین	بایک سال او خرد گفت آن
دولت است از وزیر خان کلان	کم نشان چنین از دولت مان

مرحوم آیت اللہ محمد باقر صاحب کتب باقری حضرت سید الشہید حسین قدس اللہ سرہ علاء و زہد و مریع و خلیفہ
حضرت خواجہ بزرگ محیی الدین الاولیاء است و نیز واسطہ خویشی دارد کہ نسبت عزم او بہ حضرت
خواجہ بزرگ محیی الدین الاولیاء منسوب است بہ حضرت سید حسین جغت فخر مست و بحر دانہ

نگذشت - جمعی که بر سر کوه تاراگنده در جوار استان عالی طرح اقامت دارند - به بین از
سادات شهید بوده اند - و خدمت آستانه عالی بایشان متعلق است و حصه شیر از دیهات او تقا
در وجه مددش دارند.

نور چشمه

در دامن کوه تاراگنده جایست داب و مظار - بهر آن در اقصای غایت مفرج قلب و مفتح
مناخ و مسکن ارواح است - گویند که در زمان سابق همین جا آبادی شهر بود که هنوز از در و دیوار اثر گشته
اثر آن پدیدار است - در سال دهم از جلوس خود که سلطان نورالدین جهانگیر بشارت عتیقه ای
مشرف شد بمشاهده دره مذکور که از بس خوشنما بود و امیر فرمود که به عمارت خوب و مرغوب است نمایند
چنانچه در دست یکال معموره و قریب در پستیا نمودند و نور چشمه که از فراغ کوه سائیر نیز در حوض
بزرگ طرح داده - به فواره - آبشار و رونق تازه و لطافت اندازده سترا کردند - بدین آن خاطر
بادشاه بسیار محظوظ گشت و بالتر اتم هم نام خود که نورالدین است به نور چشمه موسوم گردید و هنوز
از تعمیرات بالا نقش و نگار و نشان در دیوار باقیست - ماده تاریخ که در سبک نظم کشیده بر سر
تخته سنگ نقش کرده اند نیست.

تاریخ

لبند قبال شاه هفت کشور	که وصف او نمی گنجد بتقریر
منه فرخ خاندان شاه کبر	شهنشاه زمان شاه جهانگیر
دیرین رسم چشمه چون اندر فیضش	روان شد آب و خاکش گشت کبیر
شهنشاه کردناش چشمه نور	شده آب بعت لاد چاشنی گیر
دهم سال از جلوس شاه غازی	بحکم بادشاه نیک تدبیر
مطرو تاریخ آتاش رستم کرد	محل شاه نورالدین جهانگیر

در قبر محل شاهی نیست خوشگوار که هنوز به باغ نور چشمه موسوم است اما در زمان حال بحجر و خشت
انهد و جامن که خاصیت نمین دیار را حمیرا نسبت گلی بیان دارد - و گرا از گلین و گرا در سجا
و سنبستان که لازمه باغ و بهار است اثر پیدا نیست *

چله بی بی حافظ جمال

متصل عبارت شاهی بر منقذ آب چشمه نذر و گمراه واقع مقامیت مهیت جانیست
هوناک که در دو ناح از آبادی این نشان ندارد و بشیوه حدت است که غیر از مردان شمشیر
و گیرس جاگزیدن نتواند نه علمی شان بکیت کسی که در چنین زاویه تنهایی از گانه
بیگانه می تافته عبرت و محنت لبر برد آورده اند که بی بی حافظ جمال بنت حضرت خواجہ
بزرگ محین الاولیاء است درین جا به خاص اتماد و گوشه طاعت گنج ریاضت شست
اکتساب خیر و برکت فرمود این جهت بنام بی بی چله معروف است بتایخ نوز و حرم
هر سال یوم وفات حضرت صاحبزادی صاحب انبوه کثیر و جم غفیر از زن و مرد و بقریب
زیارت چله شریف جمع آیند *

امیر ترخان و امیر ترخان شمس

متصل چشمه نور ائل سمیت برب بر سر کوهی که سطح هموار دارد توی احاطه چشمه جانیست
و در حوالی آن نشان قبور زیاده دیده میشود که بر گنج شهیدان تعبیر کنند جانیست با هیبت
عظمت و همواره آثار خضارت جلال نمودار بر درخت چنبره خلق کثیر بطریق زیارت آید
بر نوز و دوم ماه رجب که یوم عرس زیارت چله صاحبزادی صاحب مقرر و مشهور است بجهت
قرب مکان جمعی از اشراف و ثماشانیان بنظر حصول ثواب و تماشا بعضی آگاه دلالان
با خدا نیت و بیام شب گمی هنگامی بر پادارند گویند که ایشان سالار لشکر اسلام بودند *

در زمان حضرت زید بن عسکرمی مشهور است که جام شهادت ننشاندند پیش از چندی شخصی بنام یوش
 که از سرزمین افغانستان بود است عبادت هزارات میکند و بجهت آنکه مجلس و عزیزی است
 بسیاری از علماء مشهور و سادات کبار به استقامت و جوار خجسته حاج باو میرسانند و کارها
 نمایان کرده است یعنی در حوالی هزارات آه اطه نخسته از سر نو درست کرده و دالان مسجد و حجره
 و دروازه بسیار استحکم و پایداری نمود و عوض عتیق و وسیع در جوار خطیره کشیده گویند که در
 احوال کعبه پدیدن عوض ظرف کلمی مثل آفتاب میبود و چون از غرض زمین برآمده بودند تغییر
 نیز ظرف مذکور را بچشم خود دیده و نقش و نگار و ساخت لطافت خوبی و سنگینی بهترینه
 غایت مطبوع و خوشنما و زیور است که مثل آن هیچ زمان حال دیده شود و بعضی مردمان
 که این همه ظرف را به یک طبله و نقره محمول بودند که در سر پای آن تعمیر ازل تا پیش میروند
 و به سبب ظاهر یعنی بحال رستی کمال است بجهت آنکه در آخر اجابت بر پیش قرار میگیرد و نصرا
 و نجسام آن غیر از فرام آوردن زر کشیر که نمیتوانست منتظر بر آن بنشیند که در دست طلب
 در قریع آمد از بضاعت غیب ده باشد.

سورت پیرج

متصل و محاذ چشمه نوزیر که متعلقه تاراگنده واقع است بر زبان عجم بنام روشنی گانی کاخ
 شهرت دارد و اصل حقیقت حال که پیاپی نبوت رسیده نیست که راجع مالک بود را شهور بدو و اهل
 حکایت خود بجهت بدن آب بالا که در صفت تاراگنده میگذرند و چرخ بزرگ در دوران
 بنا نموده لهذا کاتبان نام رسیده و بحال خراب افتاده است و از منزل اول اثر و علامت مسجید بقیادت

اندک و کث

از کتب تاریخ پند چنانکه تنبیه می شود که پیش از چهار هزار سال تا چندین سال بنامها و

[illegible]

با همشاه با شرم سازم شرم
 خصم نفسم خوارم سازم
 رایچه کوئے قوس باید مرا
 آرزو دارم محفل گلزار بهشت
 چشم بهشا حال زار ما بین
 عمر با طوشت در زاری مرا
 گردن پروازی بر روی حال من
 کیست جز ترکان آید گاری گند
 مان وقت افضل نیستایان کرم
 لطیف کن لطیف شایع جنت
 پیش ازین پسند ما را در فشار
 حیف بهشت اگر در دم جانے گر
 آفت اگر دو دو چوپای کرم
 مدفن ما خاک پاک کوئے نشت
 مهد جان از مهر تو محمور باد
 عرض حال خویش تن کرم تمام
 بگذر از عصیان و عصیان
 گرد تو نوازی که بنواز و مرا
 گلشن جنت چه کجا ناید مرا
 خوشش بخور آید مرا باغ بهشت
 گریب جنت تیار ما بین
 تاسیج بینی باین خوارسی نما
 ناله بر حال من احوال من
 مان گر لطیف شایع آید گاری گند
 خوش است آید ز شایان کرم
 از ره لطیف کرم بهشت
 تا توانی ناله پاینده دار
 سر فرود آرم ته پاینده گر
 همچنان باشت به طوبی کرم
 عاقبت ما نیم و خاک کوئے نشت
 در حجاب ان از دل ما و بار
 بر روانت صد درد و دوستان

قصیده

قطعه یار و دوست شجره یمن و یمن
 قلم یار و دوست شجره یمن و یمن

سحر از من ذکر پاک آید
 چون بهشت کمال سر شرم نجیب
 کاین بهادرت دشم در بر نشت
 نغمه زن شاد بل باغ بهشت

مصرعه تحت جگر بر خوان اثر
 بنی که گهاش دروان از شکل حشمت

دیگر از مصنف

تمت خدایا که درین تیره روزگار
 ز فتنه بسع شرق و مار بنزیر کج
 چیدم گل خضای و گلده شبانم
 و آن ماه که مستی عرفان فزون گشته
 و آخر نماز صلاه و تمرین غیب
 بنمود راه حق کبر شب چراغ حشمت
 نگرا از معرفت تهر دیوار باغ حشمت
 گلده کدورت معطر باغ حشمت
 میخوایستم ایام بخت فراغ حشمت
 سالهای وصال یکن در ایام حشمت

از شیخ ابوالحسن محمد بن ابی طالب
 فیصل بن ابی طالب علیه السلام

سید مستند امام الدین
 قرة العینین خواجه حبیب
 ختم نشنود کارزار حشمت
 در سیرت کمال بکمال
 آفتاب پر جا و جلال
 صاحب علم و حلم و فضل و کمال
 که بوز سیمت نامر اعمال
 منظره در گفت و گفت سال

دیگر از فیصل

سید شادان امام الدین حسن
 درین اولاد شاهنشاه بهند
 جلوه داد از حسن معالی
 در تمام سال لیش فیصل
 نوزده سال گشتن خیر الدین
 قدوه ارباب صدق و تقا
 صورت و معنی خالصان خدا
 یافت از تافت مرغ اولیا

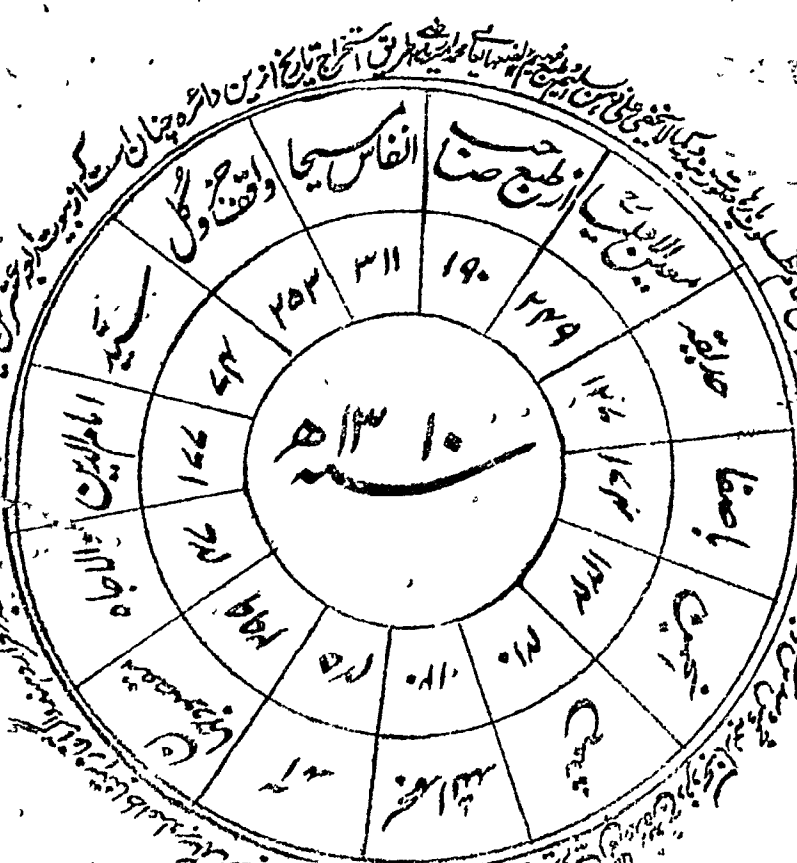
دیگر اوفیل

نہیں ہر اس میں شک شک ہے جس کا وہ کار
 نبی کی مہرت جہاں ہندوستان کے یار
 محاد آپ کی لکھی امام الدین صاحب نے
 مہدیین لایا ہے نام قدس ان محاد کا
 کہا اتنے مژدہ کوفیل پر چھی کو
 یکل صرع ہیال عیدی میں ہر جریں

معین میں ملت کا جو پیر ہشتی ہو
 کرم سے خواجہ ہندو کی پارتی ہو
 مشام جان مول اس شاہ کا عنبر ہشتی ہو
 سن تالیف پیدا کر دل عالم ہشتی ہو
 زبور طبع لوح اسکے دور و نون ہشتی ہو
 آراہم حسین اللہ ولایا نشور ہشتی ہو

۱۳۰۹ھ
 ۱۶۹۱ء

دائرۃ التاریخ



تہا مہینہ

True Copy

Deputy Manager Court of wards. The book called Mogi-
nol ulia Containing valuable Historical information is to be
printed. The Dewans estate will pay Rs 75/- The Court
of wards Contingency Budget will be charged with Rs 5/-
In both cases the expenditure will be shown as "print".

You will get Rs 75/- from the Durgah and Rs 5/- from
the District fund. For these two amounts you will
give receipt as follows: Received on account of printing
charges Rs The total amount of Rs 250 is to be paid
to Munshi Imameuddin and the four receipts
attached signed by him are to be recorded in the
Court of wards Office. When the book is printed he
should be called on to supply.

For Durgah 10 Copies, For Court of wards 2 Copies
For Dewans estate 2 Copies, For District fund 2 Copies

6-11-92

Sd/- De Cassee
Assistant Commissioner
Ajmere.

آزاد جمہوریہ انگریزی سطورہ بالا

بنام وٹھی منیجر کورٹ آف وارڈس

ایک کتاب موسوم بہ معین الادب لیا جو قابل متذکرہ تاریخی حالات پر مبنی و سب سے پہلی جاتی ہے۔ پچھتر روپے جاگیر دیوان جی کو دئے جائیں اور کٹنگٹ بجٹ کورٹ آف وارڈس سے پچاس روپے +

یہ خرچہ بعد طبع محسوب ہوگا +

پچھتر روپے خزانہ درگاہ شریف سے لئے جائیں اور پچاس روپے ڈسٹرکٹ فنڈ سے ان اہر و درقومات کے لئے رسیدہ نمونہ قلم تب ہونا چاہئے +

اجرت طبع کے واسطے وصول ہوگا +

کل دو سو پچاس روپے منشی امام الدین صاحب کو دئے جائیں اور ہر چار رسید پر ان کے دستخط کر کے دفتر کورٹ آف وارڈس میں رکھنا چاہئے +

جب کتابیں چھپ جائیں تو حسب قلم جلدین مطلوب ہونگی +

درگاہ شریف کے واسطے جلد ۱۰

کورٹ آف وارڈس کے لئے جلد ۲

جاگیر دیوان صاحب کے لئے جلد ۲

ڈسٹرکٹ فنڈ کے لئے جلد ۲

۶ نومبر ۱۸۹۲ء عیسوی

دستخط

پستان لے۔ ایف ڈبلیو سی۔ ایم جی۔ سی۔ آئی۔ اسی

کاکٹر و اسٹنٹ کٹشٹر ضلع اجیر شریف

صورة ما كتب الفاضل الامجد والكامل لا واحد والعلم
الذي لا يما له احد مولا نامشتا واحمد الحشنة الصابر
سلكه الله تعالى مقرر على هذا الكتاب مبسطا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمد لك يا رب على ان جعلتنا من امة افضل الانبياء والمرسلين. صلوات الله تعالى
وسلامه عليه وعلى اله وصحبه اجمعين. ونشرك الههم على ما انعمت علينا
بالنشاب في سلك خدام فخر الاولياء في العالمين. امكم ائمتنا وسيد ساداتنا
وجه معين المسئلة والدين. رضى الله تعالى عنه وارضاه عنا امين. ولعل
فقد اطاعت على هذا الترتيب العظيم والتصنيف الفخيم المقبول عند كافة
الاصحاء المسمى **بمعيار الاولياء** فوجدته في كمال البلاغة وحسن الارجعة
كالدار النظيم وفي نفائس المباني وعمر الشرائع في مفعود المثل وعلى اسم السهم تشرح
قلوب العاشقين. الحشنيين. بادرناك مضامينها وتشرح صدرنا لظهورها بين
بمطالعة عباراتها قلله. در حضرت المصنف حيث جهد غاية ما يكون حتى جاء كالد
المكتوب جراحة الله عنا ومن جميع اهل الاستسالة العالية الحشنية خير الجراء
نوابا اوفى وبلغه الى غاية ما يهواه. ويثني

وانا العبد المذنب الراجي

العامي مشتاق احمد الحشنة الصابر

اشعار آبدار چکیده کلمات شاعر جاویدکار ناشر شیرین گفتار مویخ کامل
مولانا ابوحسن یحیی نانوئی ناطق تاریخ و قدسی سلمه الله تعالی در تاریخ ختم کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

حبذا شان معین الدین حسن
ماه برج معرفت مهر صفا
سرفراز و پیشواست اولیا
زین ابرباب ایقان و وفا
مورد الطاف رب ذو الجلال
افتاب ملت و دین نبی
گوهر دریای عرفان و وصال
دستگیر عاجزان و مستمند
صد هزاران رحمت رب مجید
ساخته عمر شریف آن ولی
آن امام الدین صفی و هم زکی
در معین الاولیا نامی کتاب
ختم او شد اندر ایام سعید
هم در ایامی که شد ختم کتاب

خواجہ چشتی حبیب ذوالمنن
گوهر برج رضای کبریا
مقتدای اقیانوس از کبریا
عمر دوران محب کبریا
اسوة قرآن و قطب شمال
ماہتاب شرع و آئین نبی
جوهر کان جمال و هم کمال
چاره بیچارگان و درد مند
باو بر روح گرامی آن رشید
خوب بنوشت ست مرو معنوی
زین اولاد آن بند الولی
ز و نظر نماید بجز راه مکتوب
از عنایات خداوند مجید
سال تاریخ حسن گفت از رضو

از سنین هجرت خیر الانام
سیرده صد بازده شد لاکلام

کتاب	جلد	صفحه	کتاب	جلد	صفحه
منازل	۱۱	۱۳	عنوان	۱۱	۱۳
اعنی	۵	۱۳	خواهر راز	۱۱	۱۳
مهر اور سراس	۱۹	۱۵	مسیح سوک	۱۱	۱۵
نخشن	۲۱	۱۵	و آستین	۱۱	۱۵
محل	۳۳	۱۶	انجام کار	۱۱	۱۶
باغچه بی ثبات	۱۲	۱۶	از طرح انجاست	۱۱	۱۶
در بر	۳	۱۶	نقش	۱۱	۱۶
فضای	۴	۱۶	گلشن هوش	۱۱	۱۶
صدق و یقین	۱۳	۱۸	بن سید لویس	۱۱	۱۸
فانحه	۱۵	۱۸	صفحه	۱۱	۱۸
ایضا	۱۹	۱۸	صوفی السوالی	۱۱	۱۸
ایضا	۵	۱۹	ما بود	۱۱	۱۹
ایضا	۸	۲۰	نقطه القرب	۱۱	۲۰
ایضا	۹	۲۰	بر بالابام	۱۱	۲۰
ایضا	۱۵	۲۰	استراحت	۱۱	۲۰
حاضر و قبه	۴	۲۱	نظرش	۱۱	۲۱
یا بیت	۹	۲۱	از اینجا	۱۱	۲۱
فانحه	۱۸	۲۲	خانقاه	۱۱	۲۲
نویزبان	۱۹	۲۲	کشاد کار	۱۱	۲۲
میر نماینده	۱۰	۲۳	شفای	۱۱	۲۳

ردیف	عنوان	صفحه	تعداد	ردیف	عنوان	صفحه	تعداد
۱	بر روی	۳۸	۱	۱۲	قریب	۲۳	۱۲
۲	بر روی	۳۸	۱۹	۱۳	دختری	۲۸	۱۳
۳	اوراق قبول	۳۰	۶	۱۴	پاک نهاد	۲۹	۱۴
۴	در صدر	۳۰	۱۳	۱۵	کفولود	۳۰	۱۵
۵	کرامات ایشانی	۳۰	۱۶	۱۶	وجه وجه الدین	۳۱	۱۶
۶	افزون بر فرام	۳۱	۱	۱۷	اولاد خواجہ	۳۱	۱۷
۷	بر سر سلطه	۳۱	۸		که دریند و پوزاد اولاد		
۸	تفسیر	۳۱	۹	۱۸	فتو	۳۲	۱۸
۹	بر روی اسرار	۳۲	۱۴	۱۹	سلطان بود	۳۲	۱۹
۱۰	تحقیق	۵۱	۱۵	۲۰	خویشی	۳۲	۲۰
۱۱	بایست	۵۱	۱۸	۲۱	غائب شد	۳۳	۲۱
۱۲	بایض	۵۶	۱۱	۲۲	بیکه	۳۳	۲۲
۱۳	پرستش	۵۹	۱۱	۲۳	بیره	۳۳	۲۳
۱۴	فران	۶۰	۳	۲۴	قدس	"	"
۱۵	باز بایگاه	۶۰	۴	۲۵	کتب المشایخ	۳۴	۲۵
۱۶	دشمنه	۱۵۳	۲۱	۲۶	سجد	۳۵	۲۶
۱۷	جال	۱۵۵	۱۱	۲۷	سین الدین مادلایا	۳۶	۲۷
۱۸	ایضا	۱۵۶	۵	۲۸	شیخ صدر الصدور	۳۶	۲۸
۱۹	سینائی	۱۵۶	۶	۲۹	مخص نیدازند	۳۶	۲۹
۲۰	لقه	۱۶۰	۹	۳۰	رضت بریت	۳۶	۳۰

کتاب	تعداد	نوع	کتاب	تعداد	نوع
فتوح شریف	۱۱	۱۹۰	الک		
انزردیکان	۴	۱۹۱	اعتقاد		
وصوت	۱۰	۱۹۲	عدد التقات		
بر او	۴	۱۹۳	این هم		
پیمان	۲	۱۹۹	پندارد		
جبهه دستار	۹	۲۰۳	غریبه		
وردیا	۱۵	۲۰۵	سینین مشهور		
خلوت	۴	۲۰۶	دکان مغل		
بر صفا	۱۵	۲۰۷	حسب برزند		
بپایه پوس	۱۸	۲۰۸	محل کرد		
شیخ ادرین	۱۴	۲۱۵	فست آباد		
اقلام	۱۵	۲۱۶	هوازده سال		
پیشاه	۱۸	۲۱۸	مردان غیب		
مکلف	۱۸	۲۱۹	نوره اوغود		
بیچاره سفر	۱۸	۲۲۰	سپرده		
دیالک هند	۱۶	۲۲۱	چون		
وحادی	۴	۲۲۳	موجود		
استغفار اقصا	۹	۲۲۴	مقتدر سید		
نونه نایم	۱۸	۲۲۵	رخت سفر		
شاداب	۳	۲۲۶	حضرت شیخ		

مجموع	عنا	مجموع	مجموع
۲۳۲	۵	خوبه	خوبه
۲۳۹	۱۶	می کشند	می کشند
"	۱۶	کدام طرب است	کدام طرب است
۲۵۱	۱۰	جلال اکبر	جلال اکبر
۲۵۶	۲۰	از کار	از کار
۲۵۷	۴	مرغ پوش	مرغ پوش
۲۶۰	۱۶	انگور داشت	انگور داشت
۲۶۳	۱۱	در عبادت	در عبادت
۲۶۵	۵	بیعت حضرت	بیعت حضرت
۲۶۵	۲۱	مستورات مکان	مستورات مکان
۲۶۸	۹	محدث	محدث

واضح رہے

کہ مولف نے حق تالیف معین الاولیاء ملک مطبع
معین الحق راجپور کے نام لے کر دیا ہے لہذا حسب مراقبات
بسم اللہ کوئی صاحب بلا اجازت ملک مطبع نہ کرے
طبع نفاذین

العبد
فاضل سید الدین سنوری